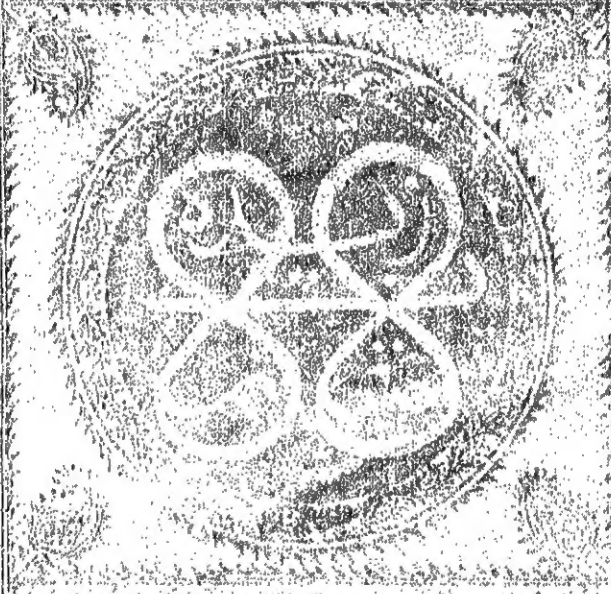


بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

سبحان من لا يلهي عنه شيء  
هو الله الخالق البارئ المصور  
الذي لا يلهي عنه شيء



الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
هو الله الخالق البارئ المصور  
الذي لا يلهي عنه شيء



[illegible]

۷۸۷

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7870

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الباقى بالبقاء والابى والدوام السرى واصل على النور الاثم الاحدى اعنى  
حضرة المحمدي واصل الله ورحمته وسائر انجاء الى يوم القيامة كلهم اهل الرحمة والولاية  
والكرامة بفتح شيدان صاحب علم وحرمان وكونان وغبان وكونشيدان و  
خواجهگان مائده تمکين ادب وديوانگان حلقه سلسله الذهب مخفی نمايندگان  
بنده از کار مانده و از خود شمرنده را با آنکه آباء اجداد از منتسبان سلسله  
عالميه گويي و نند و حقير خود را و آن طفوليت بصيحت بيقينه خلفا دار آن خانواد  
شماريده ليکن بر ناسبيت فطري و رابطه بعلی هم و بيقينه ان شيدان اشارت  
نمای و اشارت های نیر ذاتی دل بر سلسله و بهیبه خواجهگان نقش بند پستی و  
پسند را چون باب رحمت ایشان بباب رحمت ایشان کشاوند اما  
ست که کلام ما بهیر از اینها یان این شاه راه دست این بر خاک افتاده  
و راهم یک اند شمس الان این سلسله عالمی شان و



ما فایزیم در پند و در آوازه کشا کشش این اندیشه ویرا بخوری فرا پیشین آمد کرد  
نمایات آن مقام بر زبانش میفری که بان بر مرکب ترین نهند که مراب به نهند  
باید شد لعل و لعلی المعنوی قدس سره زانکه بیلم دید بند وستان نجواب  
از خراج امید بر دوش خراب بعد از شفا از این پنج و پس از آن خرم و خنوع  
تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از پاشناخته مملکت هندوستان آمد پس از آن  
در آن کشور بی محنتی همیشه حالات عجیب و تندر فانیه غریبه گذشتگان مشایخ و عظماء  
و کرامت و یار و دل رفت و دادم که بر زبان شیرین گشت که این گروه حقیقت  
شکوه هلاک مخصوص بود و کار پیشین بودند و امروز کیسم ایام از این جوایز عالی  
یا خود و بعد یا نیز موجود و ما از دیده ادراک ما تا با بلان مستور و مفقود اند  
نوبال به صیقل دل باطل نماند و یا بشهر شتبا از آن مرد صاحب دل نماند و قوت  
ایام شبی در مقام دید که صاحب دل در رسید و گفت بر خیز که فلان بزرگ  
وین در موضع چنان و چنین با جمعی از ارباب صفا و تقوی نشسته  
میطلبند محبوب آینه آنجا شد بزرگ و دید جللیه کند او کند ابر صفه که در آن  
خانه بود جالس و در آفتاب و اخطاب او بزیارتان صفه سر پیش افکنده و  
حاموش آن آینه در این بنده را پیش بروان بزرگ میرا گریان بر کشید و دست  
خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت مرخوان بسم الله الرحمن الرحیم و اذبحوا  
و اتعنا آخر سوره و من بخواند و اشک میراند چون بیدار شد هم از مضمون این سوره  
و بیست نزل آن بی پروم بسوی آنچه اندیشیده بودم چیده و قوی که فتح و نصرت الهی در  
مشاهده نمائی که بی در جاده طریقت و شهادت حقیقت و فتح و نصرت الهی در  
گویی و راه استغفار پوی که او چنان تو آب است و چون فائده کلام ملکات و احوال  
از چاره اشاره بخوبی که قدم بعد از این راه یکتیر شهری و شهر با نیور که بلیه الیست

از بلاد مشهوره هندوستان بمسافرتی مدخل بحر عمان و مدور بکند از جرج روان و بهرین انساب  
نام لعل نام رخ و لکاسیران را طیب شیخ بریان الدین غریب رحمه الله آرا محله  
غریبان و حکم رویای یکی از اکابر ذوالعلم و العمل و العرفان آنرا سیم غریب البلهان  
صاحب التذکیر جمیع بلاد السلیس عن آفات الزمان بخدمت تنجیه سادات کبار زنده  
مردان بلده مقدمه از سر شمع ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد منصفه ان  
سلسله الشان که در آن بلده از غفای این سلسله شریفه در سنده ارشاد بودند  
و او کاشفات و جذبات و لهای طلاب میر بودند مشتاقم و آن عزیز آئینه که مرا  
درد بزرگی برده بود مرا ایشان را یافتیم و که مرا توبه اکابر این سلسله عالیله از ایشان  
میر که شتم و در خدمت ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخدمت خود  
رسانیده بودند و مرز عهده آن کاشتم با آنکه بیایم خدمت اهدی و تلمذین بعد از آن  
بامر و طلب آن بزرگوار عالی منقبت و خدمت این علامه و روحان بسیار است  
ایستادن آن فایده خدا پس متان پس حضرت ایشان را پیغمبر و نزدیک وصال  
چه در سفر چه در خدمت شب و امان قرآک ایشان گردیدیم و آنکه که این غریب  
مرا خدمت طلبا است و او یک کثیره آن حضرت با فتنه و الواری که از آن آفتاب  
عالم انساب بر روز و دل این شکسته خاطر تافته شمع و بیان را بر تافته  
لواحق کل جنبه شمری و با تفتیش الشکر که در مقصود و جسنوا که  
عاشق و محرم از الشان پس غیر از او هر چه که در فوراً و ب تصریح نام ناسی  
ایران را بر تافته که بے آن زبان که با این شکر حلاوتی نیابد و جمال  
از مقام شریفی و پذیر و دل و روانه ای سلسله آفرین نگیرد و دست  
طریق با آنکه اندکی پیش بر عیسای نقشبند و در الازین و کفیش ابو البرکات  
که پیش از من در مساجد اراهم الامم نه از این فایست و شیوه اش تلمذین و شایسته

و بشش فاروقی و نظرش تریاق فاروقی و هر شصت و شش نقشبندی و کشت  
 با جبهه قش غیر از قلوب ارباب ارادت منش، اش کابل و غزنه مشهور و مولد  
 و موطنش سرهند در کشور و مرقدش در آن بلده در محل نور ساطع و آستانش  
 مراباب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض علی العالمین بره  
 در آن مشهور و ایام که در جوار و سایه دیوار ایشان میگذرانند فرزندان کبار آن  
 غوث روزگار که جامع علوم و کسب دارند و هر یک خلف رشید آن بزرگوار  
 و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته و ظلم العالی این کمترین را اشاره  
 فرمودند بر آنکه ترا باید که یعنی فوائد تازه و معارف بلند آوازه که در خلال مجلس  
 خلوات و جلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق وقت و نیاز حال  
 و مال مستقیبان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات معارف الفتوحات  
 نمیکرد و باشد از چگونگی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خارق عادات ایشان  
 نمکری و ایضا احوال عالییه پیر بزرگوار ایشان قطب زمانه در گنجانه شاهبا زینبند  
 است شبانه و حیدر العصر فرید الوقت منور البواطن معدن الیاسم سراج العارفین  
 الله و الدین مخدومنا و اوجه الباقی الا ولیه نقشبندی را قدس الله سره  
 در آن کتاب بقلم آری تا مجانب این دو بزرگ را عرو و ثلث احوال و کردار بود و از تو  
 ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت خبر شنال و اطاعت چاره ندید چون آنکه  
 ازین مقوله تجرید رسید درین اثنا و از مقتضیات تقدیر و قضا این حقیر را دور  
 ضروری از آن سده سنیه روی نمود و در آن دوری جبهه تسکین ملائکات مجهری  
 پیش از پیش تجرید نطقه مذکوره ماموره پرداخت بنفوذ در قی چند از سواد و ادب و سپاه  
 نگردیده بود که واقعه باطله انتقال حضرت ایشان در ایشان و در ایشان را سپاه ایشان  
 ساخت پس از ارتحال آن حضرت خود لازم تر گشت تسلی عیش بنده احوال و احوال

ایشان زیرا که لقمه ای کان گشت محروم از فرات به ارگفت آبی می جوید حیات  
 چون شد از دست یکی نور نظره از عصا برکت نهد جزع بصره چون مانند مرضیستان  
 طلب به نهد از انگشت خود پستان بلب به چون که شد ساقی و صافیهای خیمه قوت  
 غموران چه باشد لای خیمه چون برون شد از کعبه شمع چکل به بوی او پروانه  
 از تاپ دل به از آنجا که این نور تبیین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ اعظم  
 بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سره آنرا  
 برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات  
 این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا این خط برکت موش و شمشیر است  
 یاسی منسوخه بگذاشت و چون از موش و شمشیر غیب تارخ آن هنوز به القامات  
 بگوش بوش می آید اگر این فستق از بیده القامات نیز نامیده می شود شاید به از تمام نام  
 غیب امید بیدار در که احوال دیگر تا آخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن  
 بحقیقت دفتر اول این کتاب گرد و احسانه الله الصمد و این کتاب مثل است  
 بر دو مقصد و هر مقصد متضمن فصولی است چند مقصد اول در بیان احوال  
 پیر بزرگوار حضرت ایشان اعمی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الله تعالی عنین  
 خواجه محمد الباقی قدس سره الله تعالی علیه سره العزیز و فرزندان و خلفای آنحضرت  
 و این مقصد نیز متضمن است بر چهار فصل **فصل اول** در بیان احوال بدایت  
 و نهایت آنحضرت تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد و بی و توجه ایشان به ارشاد  
 بدایت طالبان معنوی و الدین بزرگوار حضرت خواجه باقاعظمی عبدالسلام است که از ارباب  
 فضل و صفا بود و از نرسیده اول بهار مصداق قلیبکو اکثر اولاد حضرت  
 در آن زمان در کابل بطنه می پخت فی حد و سنه احدى او فنی و سبعین قیام پیر و گاه  
 ای بزرگ از جبهه اولو الشیاء پیدا یوده و مجال آثار است از چند وقت بعد یابند

از انکته کار و بار ایشان بود که گاه در آن ایام روز تمام در گوشه خنجره سرگوبیان میخوشتند  
 یکشنبه اندر تحصیل علوم ربی شاگردی مجمع علوم و دینای مولانا صادق علوی که از علمای  
 اعلام آن ایام بود اختیار نموده بر فاقست مولانا دار کا بل پیاور و از انهم شمرده اند و باید که  
 روزگار از سوره فطرت بدین آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پیدا کرده  
 و از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صدری بقیه مانده بود که بسبب  
 این راه دور آمده اند لیکن از دقایق فطرت و صفای نسبت و آتش ایشان پایه بلند  
 داشته چنانکه یکی از صفای دلان صادق القول گفت روزی خوابان حضرت خواهر  
 و در بایت ترک تحصیل علوم سیه و آثار نجوم جذبات الهیه تحصیل یکی از افاضل  
 دیر آمدن تقریبی را آن فاضل گفت اگر خدمت خواهر روزی چند دیگر بر مطالعه  
 علوم بودندی تا مولویت ایشان بکمال و اکمال رسیدی چه زیاده بودی حضرت خواهر  
 فرمود و نه مراد از کمال مولویت آنست که کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد  
 توان مطالعه و افاد نمود و بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدیث البصر دارند  
 در میان آنند امید که نشانی تمام حاصل آید فاضله از علامه مولانا صادق یاسین نصیر  
 چون سبب ماست چنان را رسید که خواهر از تحصیل علوم بدر و شریعت ندره اندام بهم  
 میگویم که ما ازین جوان فطرتی و دینی دیده ایم که تواند بود که او بکار قدیم سر و آمد تمام  
 رساند آخر چنان شد که گمان برده بودیم بالجملة حضرت خواهر را هم در این قاصد تحصیل علوم  
 که روزگار بر بنای بود و جوش مناسب است این راه گاه بصحبت بار یا تشنگان محفل جمع  
 میسر نمیدانند تا آنکه در بلاد ماوراءالنهر که در این طائفه غریب الوجود است بسیار از ایشان  
 آن عهد در دیار قسطنطنیه بهر دین توبه و ناسیت نیرنگم آغوش گردیدند که سببی بیان  
 منقول از کلام الشریف همدان وقت و زمان گذر ایشان بهند و نشان افتاد و  
 اقران ایشان را که در آن دیار اصحاب جاه بودند خیرخواهی صوری بران داشت که ایشان نیز

در زمره ارباب مکر بودند و از اعتقاد و تیا و سیه تو گویا شد اما از آنجا که روزی ایشان  
 در یکی از تو گوی متاع یقین بودند و معنی آنان بجای نرسید سلطان جزایات آفرید گفت خلعت  
 خویش بگرفت تا بر بجای که برود و چون جاوه تقدیر میخواست که تحت تعلقات کشیده اند  
 به یکسختی باز آرد و از فطره آن یک تعلق مجاری پیام حقیقت بر آورد و تحت تعلقات  
 ایشان از یکی از دلبران صوری گرفتاری فراموش آمد پس از روزی چند بای ایشان  
 و آن محبوب ایشان دوری صوری بود و قریب بود معنی کان خال بخود این دامن بود و  
 و هم مقدار آن اوقات آلام مفارقت بعضی که تبار باب محبت و معرفت بنظر ایشان  
 و آنرا تبار بایان لشکر الهی بشوق حصول احوال این طائفه گریان دل ایشان گرفت  
 و در ایشان باین در لیش گفت از زبان در فشان ایشان که فرمودند بر مطلق کتابی  
 از کتاب که بر اینم که بر تکیه نمودند و را از راه بودند کشتنهای روحانیت حقیر که حضرت  
 خواجه بزرگوار الحق و الله و الدین قدس سره بتأیید ذکر و القادریات بدو چشم  
 استیمن است بر همه افشا شده شمیر دامن طلب نموده و در سران ارباب نمیشی و آیدند  
 در وقت از صاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چند آن از فردا طلب  
 این را در محبت و جوی سالکان محبت بیان نگا و فرمودندی که زیاده بران از وقت  
 بشری تصور نباشد و بلکه لا بد و در ایام بر شکل که از غلبه لای و کل شمس که چه  
 آنرا این شکل میوه یا میوه نازکی آن چندین گذرد و گوه نا و خراب و گوست تا نوا و اینها  
 و بر سرشان با بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند ناقل گفت من نیز روزی  
 بر عادت شغلیانها شتم و آن سیر و نود و رفیق ایشان با شتم هر چند بمنگ کوشیدند باز  
 اندامم چون کوچی چند در قدم ایشان پیچیده آمد از بسیاری کل و لای مرا ماندگی  
 و در ایامی دریافت حیا و ادب را ایامی عرض شد شتم ایشان را نبینی آگاه گردیده مرا  
 و این را تبار بایان شتم که ایشان با قوت بای دیگر درین پولش اندر مع قطع این راه



بجز پای چون توان کرد و دیگری از ایشان گفت در آن اوقات در حالی  
یک از یوستانها و گورستانهای بلده مذکوره مجذوبی بود خداوند احوال شکر حضرت  
خواجہ از کار او آگاهی یافتیم و از هر چه پیرامون او می شنیدند و او هر گاه حضرت خواجہ را  
دیدیم خبر بد بشناسیم نیز و ختی و گاه بودی که در ایشان سنگها بسینداختی و گاه از ایشان  
کمران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب یا انیرینه نفر و خوشتر  
روی بر تافتند و ع سنگها دید و دل از شیشه می شکست و تافت و ناز و نری  
عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزند و را برتر از آند ایشان را نزد خویش بخواب  
و نظر او دعا و در حصول مراد ایشان بطور بسیار نینده و از نظر و دعای او ایشان را  
فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان میار که در آنده اند اگر چه ناریا  
شانه چنانکه بعضی اهل تشکیده کشیده ایم که آن استعاره و توفیقهای فیلم دیده اند  
برداشتنهای و سختیهای شکر را منتظر بود و نیز هر روز در آن ایام حضرت و الله  
ماجده چون کثرت بهیاری و بیداری و غلبه نا توانی و بیزاری ما امیدید و بنایت  
شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی غمز و نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بگریه ناله  
تمام میگفتند خداوند امر او فرزندم اگر در طلب تو از همه بکشته و از لذات جوانی دست  
شسته برآورده گردان یا مرا زنده گذار که طاقت مشاهده این ناکامی و بی اثری  
او ندارم و بسا بودی که در میان مشبهان و مناجاتی چنین بحضرت برآورده حاجات  
همیکوندگان دعا و التماس ایشان و مرا که شایسته باری گردید چرا که خداوند باری  
تجفی نماند که و الله ما جد آنحضرت از در دوران بیاد و وار قانات بسیار و هزاره  
بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التماس و پیشه مشغول خدمت و تعلق فقر بعضی از فقرا  
اصحاب خواجہ با قدس سره نقل کرد که با وجودی که در آن خدمات و در آن ایام  
ایشان را و الله آنحضرت خود میگردید و با آنکه هم خود را از آن منسوب است و نیز

و در یک بر میگذاشتند و روی آورده و بسیار بوده که طعام را تمام تقسیم فرموده  
 خود بقدر از نان خشک و نان عدس می نمودند و اکثر بر حصیر یا پاره خطی میفرمودند  
 روزی حضرت خواجه قدس سره بجای خدمت و ناتوانی ایشان فرموده باشید  
 که کفیل اطریق دیگری گردان تمام انقضا از منی چند گاه بگریه و زاری و گریه فرموده  
 این تمام از من که امم و مردم بود که آمد که حق همانند قاضی مرا ازین خدمت محروم گردانید  
 زیرا که کاری که ازین فقره می آید این بود که برای حضرت ایشان و خادمان ایشان  
 طعامی خوب بخت از تمام این کار فرزند و ادعاییت انگسار و رعایت او و بندگان  
 ازین هم نیامده تا آنکه این اندام را به ایشان بخت خواجه قدس سره رسید ایشان  
 ازین امر بسیار ناگوار و باین و این زمان باز گذر آشتند و همه الله تعالی باین حضرت  
 خواجه مادیست و جوی سالکان و مجتهدان و سایر بندگان و بر این بندگان و بر این بندگان  
 را در بلا و یافتن بهر ناگزیر و زیاده است و بندگان و بر این بندگان و بر این بندگان  
 خواسته اند که خدمت بقیه و می نمایند و فاضل است که فرایند آشتن و فرموده اند  
 حضرت خواجه محمد یار با قدری سره العزیز و بندگان و بر این بندگان و بر این بندگان  
 تبخیر آن است که در تزیین و اصلاح و حاصل آن که در تزیین و اصلاح و حاصل آن که در تزیین و اصلاح  
 سلوک نمودن تحصیل حاصل است و آن حضرت قدس سره و بندگان و بر این بندگان و بر این بندگان  
 خویش چنین بزرگداشت اند که این بندگان و بر این بندگان و بر این بندگان و بر این بندگان  
 بمیه کرده شد لیکن خیالی بر جود و هنرم و ترک در باین بود و التماس فائده ظاهر  
 ایشان از خلقای مولانا الطاعت الله بود و مولانا الطاعت الله خلیفه مولانا  
 خواجگی و بیای علی المرتضی چون توفیق هست تمامت نیافت بار دیگر او بر درگاه  
 بندگان افتخار شایع کرد که هر قدر تشرف و استیذان و از کبار خاندان حضرت خواجه  
 احمدی بود و در کوه شد اگر چه چنانچه بندگان و بر این بندگان و بر این بندگان و بر این بندگان

جوان ایلمکین چون غریبت فقیر مصمم بود بفرورت فاشتم خواندند و فرمودند خدا استقامت  
 بدید موافق تفرس آن بزرگواران غریبت برهم خورد و خواب عجیب رویداد و دیگر  
 به صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد الله بنی مظلوم تجدید تو به ظهور رسید  
 مقررین بصفحه آن نعت بود غیر مترقب امید که برکات آن موجب الی یوم النقام  
 باشد القصه چند گاه دیگر در مقام نگاہ داشت حد و بود باز تاثیر اسم الفضل آن  
 سه راه شکست عاقبت بهدایت مهدیت در خواب بشرف ملازمت خواجه بزرگ  
 خواب بهالوحی و الدین صورت توبه منعقد شد و میل طریق ایل الله بظهور رسید حکیم  
 الفریق تعلق کل حشیش بر طرف دستی می انداخت عاقبت بوضعی از مخدوم فرمودند  
 فکری که منقش با خط رسالت میرسد خجسته است تعطش بران داشت  
 که از بهان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه  
 و اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنبه شده بود تا سالک مدتی  
 قریب به سی سال میدان لا اله قطع نکند بنزل الا الله بخوابید رسید ساد و جویبار  
 بر آن صید داشت که هر روز آن را در ذکر غنیمت شمارد و بهمان صورت عبادت  
 قناعت نماید هر چند درین بیان اشارات غیبیه در سلوک طریق دیگر ظهور میکرد  
 مدام همه را از جا برنیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه هم وقتها  
 با شسته الا نفس میخواست انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جویبار  
 مالا عین رات و الا اذن سمعت سیراب گرداند با لاف کشی میرسد شده و بجای  
 حضرت شیخ نابای و الی قدس الله سره الهی اتفاق افتاد و از برکات نظیرین  
 بهره مند شده الحمد لله و الله که آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ  
 از سلسله علیه نقشبندیه پیروی عمار بودند و استمداد طالب توجه است آن بزرگو  
 انعامت را نیز از در کیم جان خانواد و اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت به الله

عینیت معبود و حضرات خواجا جلوه گریش و ارواح طلیات ایشان در بشارت نمودن  
 گرفتن و تلقینات فرمودند و بدین توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و در او  
 عینیت و سعی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمیع دست دانا آنکه بخدمت  
 عنایت ایشان بخدمت محمد و می خفان بنای ارشاد و دستگاهی حضرت مولانا خواجه  
 انلیکی قدس الله سره العزیز رسید به شد و بطور و رغبت خود بهجت و مصافحه  
 بایست آورد و طریق خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح  
 طیبه خواجگان نشیند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمند آن  
 این درگاه در آمده شد اللهم ای سکینا و ائتمه مسکینا و حشرنی فی زمر المسکین  
 و السلام علی من اتبع الهدی ائمه کلامه الشریف از خواهی این غمیده را نشان  
 و اراتیان بابت احوال ایشان که ما اندکی ازان لب کشودیم و گفتار و غمیده این  
 ابیات شریفه ایشان که س شنیدم کاشفت راز نهانی فی ابوالقاسم چراغ  
 کبرکاتی به که بودی و روحان نام اوسیش به که باشد شورش از جام اوسیش به  
 کیم من کین بوس گیر دماغم به نیاید نور این سودا چراغم به زبانه زین تلخه گایم  
 بندست به سرم بنواست صید این کند است به چنان مستقاد گردیده که حضرت  
 خواجه ما او پس بودند و تربیت از ره حایت حضرت رسالت علیه السلام علیه السلام  
 و سلم و حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق و الدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم  
 و بنظر انت عنایات آن بزرگواران کار را با انجام رسانیده بعد از حصول کمال چون  
 از پیر ظاهریان جدا نیست بهما و از انزوفت از خدمت مولانا خواجه می باز گشته اند  
 از صاحب دلان صادق القوال که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی که  
 پیش از آنکه حضرت خواجه از هندوستان بهما و از انزوفت در لاهور مسجد براسه  
 ادای نماز فرض از فقر الفرض خمس در آمدند و آشنای نماز ناگاه از سینه سکیان ایشان

آواز سے مسبب ظاہر شد چنانکہ اہل صفت نماز را از آن حیرت ناری داد و بعد از ادای  
 تسلیمتین حضرت خواجہ عجل ہر چہ تمام تراز مسجد بیرون رفتند از آن پس تہ تن  
 از نزد یکان را فراہم آورده در منزل خود ادای جامعہ میفرمودند و ایضا عزیز سے  
 حکایت کرد کہ من نیز از آن مقتدیان مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی  
 در میان نماز دیدم کہ حضرت خواجہ را در بسوی قباہت بسوی مانیر و برای نگرانداز  
 مشاہدہ این حالت بر من رشتہ افتاد و مابلرزش و پیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و انچہ  
 دیدہ بعد مہم مہم عرض و شستم قسم نمودند و از افتشای آن طرح فرمودند را تم این مرد  
 عنی اللہ عنہ کہ یہ این دو معلکہ مذکورہ دو شاہد عدل اند بحال مناسبت و نسبت  
 ایشان حضرت خواجہ عالم صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم چہ از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ  
 و التحیۃ مرویت کہ در نماز جوش سینہ نورش تابیدہ رفتی و نیز از خصایص حضرت  
 است کہ مہوارہ از قفا چنان می دیدہ اند کہ از پیش ایشان حضرت سید الانبیاء را ہمہ  
 وقت و فوراً منینی حاصل بودہ این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر  
 در نماز کہ معراج مومن است وقتی از اوقات این دو است بروی دادہ محال نبود  
 کہ بزرگان گفتہ اند تالیع کامل را از ہمہ چیز مستثنی پر تو می نصیب است با وجود صلوٰۃ  
 این حالات و کمالات و رجوع طلاب بآستان ایشان حضرت خواجہ از زمین بہت  
 عالی و تفرید و الابرار شجاعت و تعلیم طریقت نیاندند و بسیرا و النور و فیہ و ہفتا  
 شد تا غریزان را کہ ازین سلسلہ بزرگ و دیگر سلاسل در آن دیار بر سر خدا و شاد  
 و اکمل بودند و ریافتہ نیز زاید بود کہ تقیض اگر دیدہ هیچ احوال حاصل نہ فرمایند و ان  
 سیر بہجبت مولانا سپہ عالی قدس سرہ نیز رسیدہ بر سر از احوالات  
 بسبب ایشان رسانیدہ احوالات شریفہا دیدہ اند چنانکہ در بیان مولانا الفیصل آن  
 کتاب نجات القدس ذکر خواہد یافت و از انہی مثنویہ ہر قند شدہ اند از راہ بسوے

بعضی در میان هندوستان کنونی بزرگداشتند که در مکتوبات شرقیه ایشان مسطور است  
 و ادوات این محبت است سه من از محیط محبت نشان همیوریدیم که استخوان  
 عزیزان بسیار است و در آنشای آنگه متوجه بلدی از بلاد ما در هند بود  
 حضرت مولانای اعظم خواجه انکلی در واقع بر ایشان ظاهر شده اند فرموده  
 که زنده شستم و بر راه شهادت حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این  
 بخت خود را آنجا فرمودند یا آنجا بر زبان رانده سه میگذشتیم زخم آسوده که  
 ناگاه که یکین به عالم آشوب نگاهی سر را هم بگرفت و چه حضرت مولانای تبرک  
 بزرگی هم در آن وقت و دیار از کبار مشایخ این علیه نقشبندی بوده اند و  
 سحر و بر طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوهست تقیم و نسب ایشان بدو واسطه  
 بخدمت خواجه احرار میرسد و چه از ادوات ایشان ابوالداجه ایشان مولانا  
 درویش محمد انکلی بوده و ایشان را از ادوات بجال ذوالاحوال خود مولانا محمدزاده  
 خوشواری و ایشانرا بخدمت قطب الانبیا خواجه احرار رهنمائی شده و چون رسید  
 که خیر سبب احوال این اکابر و خلفای آنها در کتاب نسبات القدس یعون الله  
 تبارک و تعالی مرقوم گرد و آنجا بهین مقدار اکتفا نموده اند و بجمعه چون حضرت خواجه  
 قدس سره بخدمت مولای اندک رسیده اند نهایت عنایات و رعایات و دیده اند  
 حضرت مولانا بعد از استماع احوال بلند ایشان سه شانه در لیل و نهار از خدمت  
 با ایشان محبت داشته اند و بعضی تر و اید فرایدا اطلاع داده فرموده اند که کار شما  
 بنسبت الله سبحانه و تبرک به روحانیت اکابر این سلسله علیه با انجام رسیده  
 شمار باید باز بهندوستان شد که این سلسله علیه را آنجا از شمار و نقل تمام  
 پدید آید و مستفیدان عالم مقدار آنجا از بخت توفیق شایردی کار آید  
 خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید تصور احوال هند را در میان نموده اند حضرت



مولانا را الحاح جایز نمانده اند و راه استخاره نیز موافق فرموده حضرت مولانا کشوده  
 عزیز می از اقربای حضرت مولانا که از حاضران آنوقت بوده گفت چون بعضی بایران  
 قدیم الحظرت سادات نسبت حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجہ برادرین  
 چند روزہ محبت خلافت و اجازت کامله داده خدمت کشور ہندوستان فرمودند  
 از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ بایران  
 نہ استہ اند کہ کار این جوان را تمام کردہ نزو شافرتاوند بنیان نہ بود کہ زو شافرت  
 احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان آید چنین رود پس حضرت خواجہ بازال آسا  
 بظاہر لبائنگان بیابان ہندوستان متوجہ آن کشادہ بوستان گویہ  
 وزمانہ زبان حال نمونہ این مقال را مترجم گشت **ع** شکر شکن شوند  
 طوطیان ہندو زمین قند پارسی کہ بہ بنگالہ میرود چون بہ ہند رسیدند  
 سالہ در بندہ لاہور بمانند و بسا علما و فضلا سے آن بلدہ شیفیت نسبت ایشان  
 شدہ لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقوہ الیت دار الاولیاء و بیت الفقہ انجا آمدہ  
 در قلعہ میروزی کہ مرتزقے است بنایت و کشا و مشرف بر دریا و مستحل  
 بر سجدہ و زمانہ خلوت و بک و وسفا سکونت اختیار نمودند و تا زمانہ حال  
 ازین دار بر ملال بجاسے دیگر انتقال فرمودند فصل دوم بیان عیالات  
 احوال شریفہ آنحضرت از خشوع و افتقار و تصفیات و اخلاصات و تحمل  
 و تفریہ و تنبیل و غیرہ من الصفات الملکیہ و الاطوار المرضیہ بایبان قضیہ  
 انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ باقبس مرہ  
 ہکی ہست احوال و اخفا و غول و انزو بود و از غایت انکسار ہمیشہ و بد قصو احوال  
 و تتمہ داشتن نیات نصب عین ایشان وجہ پدائی استقامت زائر و جاب  
 سالی اند بقدر ضرورت تکلم کم میفرمودند مگر آنکہ سدا بسا بل تار نفس این

طائفه کسے معروض میباشند انکاء ناچار در تحقیق آن چنانکه طالب را تشنه تمام حاصل آید  
 سخن میگردند و آنهم از وفور شفققت بود که میاد آنرا کج فهمیده کج رو با همه حزن  
 با آئندگان و کمال بشاشت تلقی میفرمودند و در انجلیح حاجات سبانه سلیس خود را از  
 هر وجه معاون نمیداشتند و تعلیم سادات و علما مبالغه می نمودند و در جزو سه  
 و کلی عملیات انقیامی متورع رجوع میفرمودند چون طالبی به استان ایشان میرسد  
 از غایت انکسار خود را و در این کار عظیم و انموه عذر با میفرمودند اگر آلی گنبد  
 صادق بود و از خوان نوال ایشان روزی من میشد از انکسار ایشان بهشت  
 بلاء منزلت و کار ایشان پستی برود و خود را بخدمت آن استان می سپرد و بزمایند  
 حال میگفت لمولفتم ازین درنداریم روی گذر و اگر چه از دوعالم گذر کرده ایم  
 بیان نکمای این میکساره و حواله بر شیش چکر کرده ایم و چون آنحضرت روح  
 طلب آن طالب میدیدند و آغوش عنایت و کفایت تریشین میکشید بزرگ سینه  
 جوان خراسانی در تمامجا و مزار فایض الانوار خواجه قطب الدین اختیار افشانی قدر  
 انکساره بود و اندر و مایه حضرت خواجه طلب میر میگی می نمود که در قید میاد و  
 باشد بعد از رسیدن حضرت خواجه باده بلی آن جوان را و در واقع نمودند که بزرگ  
 از طریق نقش بندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر حضرت  
 ایشان رسیده و اقامه معروض داشتند التماس قبول نمودند و در این یکیشین  
 شایان آن نمی بیند دیگر کسی خواهد بود چون از وفور انکساری بسیار فرزند آن  
 بر نایز او میخورد باز گشت شب دیگر و میرا گفتند آن بزرگ هانست که وی گفتش  
 رسیدی و انکسار او دیدی فروکش آن جوان چنان آمد که دیگر با نگاشتند  
 بخدمت قبول رسید و در اینچنین بدبای روی که حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه جات و انکسار  
 خود و الاحوال طرم صحبت و خدمت خود را نیز میفرمودند که این سبب حاصل شایان این

اگران برده بود نیست بجای دیگر تو و نماید و اگر را بنمای بیاید پس این فقیر را نیز  
 از این راه فرستاد تا نیز بگذشت او سشتا بهم باشد که زخم خود را بر روی پاهایم این فقیر  
 از زبان شریفی خواجی جسام الدین احمد سلمه علی رودی الهی چنانچه دم که زخم مرا  
 نیز آنحضرت بهر تمام چنین فرمودند چون الحاج ایشان بسپارد شد تو رفت را و از آن  
 دانسته شود چرا که شرم بعد از رسیدن بآن شهر حیران و سر اسیمه بعد که چه  
 چاره سازم و با خود میگفتم یا بستان ایشان رفته مروض و اینم که تو شالی  
 از خودم بجان کسی که میفرمودند نیا فتم درین چنین برای میگفتم که اگر  
 سرودی و در برای بگویش هوش که رسید چون نیکی که تو را فتم خود را این را  
 این به پیشخ سید سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان آورد سینه خود است  
 استن این افشان و خواهی دامن اند کشش و نگس هرگز نخواهد رفته و از  
 و کان طردای و سوغ این بیت و امان بر آخیم ز و سر از پا ساخته بود  
 ایشان رسیدیم و گفتم آنچه دیدیم و شنیدیم و قتی دیگر فقیری اندام ایشان  
 در واقع دیده که ابلق سوار میگردد و خدایک بسیار در و شالی ایشان میگفت  
 این قطب و قشت بعد ازین رویا آن فقیر بپوشید و از رسیدن اناس  
 قبول کرد همان قدرند که سر پا نور و میان آورده آن بپا بر آید  
 بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع در و ایشان و در دل نهاد و آنرا گفت  
 ای یاران این چه ناز و گداز است که خود را بمن نموده است و در لیم از لوده  
 اکنون که ناشاد و خانه بر پا آمده ام این میگویند و میرانند و بپا بر آید  
 گفتم و کبار و دم نوی این ماجرا بر زبان آورد که بسیاری از حاضران ایشان  
 گریه و اندوه از هوش بر و شوری عجیب برخاسته تا بگویش و در وقت خواجی  
 پس رسیدند که چه شود است مروض و سشتا را که لب شیرین از شیر است

۱۷  
بر خایه میسوزند و آن درویش را طایفه پتقیین ذکر و چند بانی خوانند سه  
تا نگر طفل کی چو شولین + تا نگر پیر ابر که خند و چین . طریق انحضرت قدس سره  
الغریز آن بود که هر کرای پیروزیت نخست تو به اش میدادند و اگر عشق و محبت آن  
طالب را بخوبی بسیار میدیدند بطریق رابط و نگاهداشت صورت خود بحقیقت  
جامه اش اندر میکردند و بسیار کشایش و پیرا ازین احضار و نگاهداشت صورت  
شریف پدیدار میگشتند و آنچه بریان نام از خواجای دهمینی که از اکابر خود  
سبتماء و اجازت یافته بود بخدمت ایشان رسید و طلب افاده و افاضه نموده  
ایشان و پیران نگاهداشت صورت خود ولالت نمودند و وی در تعجب رفت  
و با محرمان خود گفت این شغل مناسب حال جمعی است که اول قدم درین راه  
نهاده باشند و ایشان که کم نموده براقبه عالم تر از ان اشاره نمایند و سستانش  
گفتند تشال امر باید نمود و از فضول اشتراک فرمود چون عقیدتش درست بود و پا  
به نگاهداشت صورت مبارک پرداخت و دوری رفته بود که آن صورت  
او را فرود گرفت و نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبه سکه ش بجا ی رسید  
که با وجود تنگین و کسرتن مقدار و ذراع از زمین میجست و هر سوی خود را بویار  
و ایشان را میزد تا آنکه چنان که از جوانان وی را گرفته بودند و نشان پناهگاه داشت  
او و قانع میکردند و پدیدار میشدند و مطالب را از او در طلب آنچه که مستحق را تا بر  
این سلسله است و دلالت می نمودند و چه را بند گرفتند و ایشان را به ذکر اثبات  
حرف یعنی ذکر این عرشانه و از غایب سرمان است آن صورت قدس سره  
بسیار آن بجز و دیدن ایشان چنانکه سیه و مغلطه میشدند گویند یکبار خطیب  
بر منبر بود که گفت بجال ایشان کشو و در عقیقه زده از منبر بر اقامه شی او شها  
ما و زمان حضرت ایشان ما قدس سره صورت خود را بپا انحضرت فالوده فرستادند

چون آن خادم از کوبیان ساده لوح بود بدروازه خاص رسیده حلقه در زده  
حضرت خواجہ دیگر برآمد و نگریسته خود برآمده اند و ظرف خالوده را از دست او  
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشتہ کہ بابا فرمودہ اند چون خادم شیخ احمد  
نامی بابائی بخدمت آن خادم ویراجد بہ سکر و نسبت فرود گرفته و فریاد کنان  
واققان و خیزان خود را بحضرت ایشان ملاحظہ آنحضرت پرسیده اند کہ حال  
چیست بشورش مستی تمام میگفتہ کہ ہمہ جا چہ در حجر و چہ در حجر و چہ در زمین  
چہ در آسمان نوری بزرگ بنیایت و نہایت می بینم کہ بیان آن نمیتوانم نمود حضرت  
ایشان مافرمودہ اند البتہ حضرت خواجہ مقابل این بیچارہ شدہ اند کہ از مقابلہ  
آن آفتاب پر توی برین ذرہ افتادہ فروزش بخدمت خواجہ رسانیدہ اند  
قسم فرمودہ اند سہ ہر روز شہیدان چو خونبا طلبند ہتیسہ کن خاموش  
کن زبان ہمہ با گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان بہ تقریبات  
از مسجد برون رفتند خادم این سپاہی برون و عثمان اسپ گرفتہ ایستادہ بود  
چین تنہا و دست بکمرت نظر کیا اثر ایشان بران خادم افتادہ بودہ چون مسجد  
ورآمدہ بخدمت رسیدہ کہ خادم آن عسکری را جذبہ و بخودی برخاک انگذہ است  
و میان اسپان چون گوی ہر سوی غلطانست و از قبیل شام تاپاسی او شب  
ہمچنان در اضطراب بودہ بناگاہ بشوریدہ و روی بیازار نہادہ و همچنان صحرای  
برون رفتہ دیگر بچکس از دھری یافت سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ شد  
فرمودند صبیہ ما مرضہ داشت بکرات آن مرضہ را دلالت بمریدی حضرت خواجہ کردیم  
وی ابانہ و تاروزے آن صبیہ را بتقریبی محبوب آن مرضہ بملازمت حضرت خواجہ  
فرستادیم ایشان آن طفل شیرخوارہ را در کنار مبارک گرفتہ شفقتمنا نمودند آن طفل  
بہا سن شریف ایشان بردہ موی از لحیہ مبارک بدست او ماند فرمودند طفلک سیران

یا و گاری میگردد و در حدود همان ایام انتقال فرمودند و آن مومی مبارک تا امروز به تیرگی  
و یادگار ماند سه مر از زلفت تو موی پسند است به فطرت سبکیم بومی پسند است به چون  
آن مرصوفه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار مستی و جذبات بر او پدیدار گرفت و  
وی خود را بران میباشست تا آنکه فریادی سخت برآورد و بهیوش بفتاد و او بهیوشی پیا  
او حرکت قلبی چنان غلبه بر داشت که همه یاران صایه می نمودند بعد از مدتی بهوش آید  
پرسیده شد که چه بود چه دید گفت ساعت بساعت حضرت خواجه بصورت همیب  
عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان ربوده دیگر نمیدانم که چه شد و آنکه  
دل خود را اندکوی یام سیدی گفتند حضرت خواجه قدس سره حال او را عرض کرده  
شدیم هم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن حال که امروز در فیروز آباد از نسا صاحب  
احوال است و آن صبیبه سیدی که در خانه راقم است نیز از همین آن نظر خداوند عفت  
و حضور خیا که حضرت ایشان ما را البسه حلقه بعضی نسا و اکرات ما مورد گردانیده اند  
و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و شفقت گسری آن بود که  
هر که را تعلیم ذکر سفیر بودند بهر آن اشیاء تعلیم ذکر و محبت و توجه شریف شامل حال  
او میداشتند و راه نقش کونیه بر او را که حقیقت جامعه اوی بستند گویا سرشته  
نقش بندری را بطور می آوزوند تا بهر آن لجه زبان دلش بزرگ گویا میشد و حضور و  
جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک مینماطیدند و بر سر  
از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را بهر آن کیفیت عوالم مثال بار و اح  
یا معانی منکشف میگروید و بر روز با میکشید با هم نظر ترتیب ایشان بصحو و  
و نقاش می آورد و مصداق الشیخ عی و سمیت بظهور و پیوست و این بنایت  
ایشان بر بسبیل تعلیم بود حضرت ایشان مآذینا بسره الا قدس روزی تقریری فرمودند  
شود و موم این نعمت یعنی گویا شدن دل بزرگ و حصول جذبه و برداشت تعلیم



مطالبان این طریق را از الحاقات لازم البرکات حضرت خواجہ مہت قدس سرہ ہند  
 مسروض داشت کہ فکر سابقہ محمول این اکابر نبود فرمودند کہ بود اما بدین تقسیم در پیش  
 بنور و نیز فرمودند کہ چون شراعتی را این شمول و عموم را از حضرت خواجہ خود پرسیدم  
 فرمودند از ان روز گارتا حال و طلب بہت اہل ارادت نقصان و قوت بسیار  
 رفتہ و حوصلہ ہای طلاب راہ تعلیل گرفتہ و نور شفقت بران داشت کہ بیجا بد  
 وسی و تردد ایشان شہری رسانیدہ شود تا پایادگان با دویہ طلب را امر می باشد  
 و بدودت نشان بجزارت مبتدل گرد و چون حضرت ایشان این حکایت با خبر سازند  
 آبی بر کشیدند و این دعا بر زبان راندند کہ خبرہ اللہ عن الطالبین خیر الجزاء و ہم حضرت  
 ایشان طلب را بہ قریب قوت کاملہ پیر نہر گو از خود در افاضہ این نسبت  
 کوئی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در خدمت ایشان  
 یکے از سایل شریفہ ایشان را بہ نیت حصول حضور بگذرانہ حضرت خواجہ در روز  
 آن رسالہ را بوی درس گفتہ درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت از ان نزدیکتر  
 است کہ آنرا از مسائل توان اخذ نمود و حضرت شفقت و رحم حضرت خواجہ مہت قدس  
 سرہ تا غایتی بود کہ وقتی در لاهور قیام و حضرت اتفاقا بودہ در ان محبت حضرت  
 خواجہ در ان شہر بودند تا چند روز نخوردند ہر گاہ طعام نرود ایشان حاضر میکردند  
 میگفتہ اند از انصاف نباشد کہ یکے در کو چہ از گر سنگی جان میدادہ یا باشد و  
 ما طعام بخوریم و آنچه حاضر ہے بودہ ہمہ را بر گر سنگان مینہرستادہ اند و نہ توفیق  
 روحانی کہ میراث بیت عندر بیست سیکندرانہ چون اولامہور متوجہ دہلی  
 شدہ اند بسیاری بودہ کہ بہتوز فرخی بل میلہ ملی نمودہ بودہ اند کہ عاجز سے  
 در نظر ایشان می در آمدہ کہ پیادہ میرفتہ ایشان از مرکب فرود آمدہ و ہر  
 سوار میکردہ خود تا منزل پیادہ سے آمدہ اند و فشار بر سر یکشیدہ کہ ایشان

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک منزل می رسیدند به نیت افتخار بران  
 مرکب سوار می شدند و در این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بود که می بیند  
 شیخ ایشان بجهت بخاشیده بودند که به بر لخت ایشان آمده و قصه بود آنحضرت تار و ز  
 همچنان از سر محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گریه ماضی نشده اند و  
 اگر خاتم از ایشان بطور رسیده اند و فور شفقت بر خلق الله بوده مثلا از قبل  
 خوارق ایشان این سه خارق است که بهر گاشته می آید چون ملاحظه نموده آید  
 موجب فاعلان با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده خارق  
 اول آنکه یکی از فضلاء دلی که بگری بجهت در آورده بود سالها رفته او را قحطی بود  
 داده از ادویه و ادویه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی که  
 ایشان بجای سواره می رفتند اندر غلطان در آمده به نیاز تمام قصه را می شنیدند  
 و شسته التماس زوال غنیمت نموده حضرت را و ادویه را و شفقت گشوده  
 از مرکب فرو داده او را و گریه و گریه کشیده معالجه شفقت نموده اند و فرمود  
 اند که رفته شد چه شود که فتح می یابان طفل در غلظت و غلظت غریبه به دیده  
 رفته و به مولد تمام همان لحظه که خوارق بودم آنکه غنیمت را طفیل  
 چهار ساله از سر دیوار چهارم فرود آید که زیر دیوار فرستش سنگین است  
 از آنکه اشرف فرستش یعنی فرستش بهر آنکه از سوراخهای که ش آن طفل  
 غلظت بر آنکه فرستش شش شش شده ما و آن طفل بگریه و زاری و بی آس  
 و بقراری چاره جز آن ندیده که مرده و قلم حضرت خواجه نموده التماس  
 و غلظت او نموده حضرت خواجه خیا که حادث شریف ایشان بوده که تو بهر نصرت  
 خود را و پرده ایست بهمان میگرداند که کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند  
 چنان معلوم میشود که این طفل نخواهد شد حاضران تعجب میکردند اند که کدام

کتا بهین منجی است آگاه لفظ فاموش شده اند آن طفل محقر بحال خود آمده حاضران  
 حیرت تمام روی نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوه مروت و صلاح به بعض  
 بسیار استی نموده ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی نصیحت  
 فرموده اند اما او از غایت ادبار بخت اقبال نموده حضرت خواجه از غایت ترحم  
 بحال آن مظلوم متغیر شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار  
 بینا شدند که بسیار غیور اند خبر در ریاست در آن دو سه روز آن ظالم را بهمت دزد  
 افشاری گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان اصحاب  
 ایشان شنوده ام بدقترا نگنجد جوانی از بسیارهای ایشان که هر کسب منکرات  
 می بود و انواع شرور از وی بظهور می آمده ایشان آنرا می ستوده اند و تحمل  
 بوده اند روزی آن شریک را شعله بشارت خواجه حسام الدین سلمه الله فرسید و  
 حبس کشیده این خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده کتاب فرموده اند  
 خواجه بمرض رسانیده که پس فاسق و شریر است چنانکه شرارت او متعدی و تجاوز  
 است حضرت خواجه آه سرد ازل پر در و کشیده فرموده اند آری چون غما خود را  
 صلح با صفا و خیر یافته آید او در نظر شما طالح و کدیر و شریر می آید مگر آنچه  
 خود را از ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زیان او را نثاریم این فرموده اند و پیرا از  
 حبس خلاصی داده اند و وی بهر کت شفقت ایشان از صلی شده و این بهت  
 انگسار و دید قصور احوال بر ایشان جهان مستولی بوده که اگر از طایفی ناگاه جرعه  
 صادر میشده و بایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر جفاتی ماست هرگاه در مکه  
 باشد ناچار برینا منعکس میگردد و این فقیران چگونه اگر از کسی مکرده شرع  
 میدیدند بصریح و شدت امر مروت و نیکی و نذیل بلینیت و کنایه و تشبیل میفرمودند  
 چنانکه ناچار و تشبیل انگس میپرد و سبب بر بصریح ناکردن امر مروت و تشبیل بود

که خود را از سراسر لباس متنازع نمیدارستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان و در  
مجلس ایشان نمیگذاشتند و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمان و حضور ایشان بخاطر  
سیکندشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند و اتم حروف گوید بود  
و رز او به مسجدی از مساجد آنها نشسته بودیم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه اولیا میکرد  
درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یک مرد و دیدم و انم که چون او  
به نفس و بر و باری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواهد مارا گرفت و گفت برقرار  
شریف خواهد قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه محمد باقی قدس الله سره  
الاقربس تشریف می آرند خادم فرار در جانی که قریب برقرار بود برای ایشان سرری  
بنهاد و بران فرش و ساد و بستر و پیش از در آمدن حضرت خواجه یک از فقره  
بی قید و آزاد نظرش بران سرری و فرش افتاد و گفت این چیست و برای کیست گفتند  
برای فلان عزیز آن بقیه نشسته و در شتی تمام زبان بنده است و دشنام ایشان کشیده  
درین اثنا حضرت خواجه درآمد و آن بی قید بشین پیش حضور ایشان برزده گوی  
پرواغت و گفت ای فلان تو چه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افکنند جمع کثرت  
و در ایشان خواجه که حاضر بودند بی آرام شده میخواستند ویرانه و تفریب نمایند حضرت  
خواجه همه را بنگاه چشم آورد از آن اراده باز داشتند و خود نزدیک آن ششام رفته  
بنرمی تمام نذر در میان آوردند و گفتند چنانست که شما میفرمایید من چنین چنان  
چه لائق انم این کاری اشارت و تعلیم من شده نمیشود و بشوی من مغرور و در آخر  
کنید و بر آستین مبارک عرق او را از چین او می چیدند و تواضع می نمودند  
انگاه در سه چند قلبیده بوی میدادند و او می گفت من هیچ تفریق و تذبذب حال  
و گفتار نخواهم دیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است  
و بسیار بودی که بعضی از او ای غلبه ایشان بخیر است آنحضرت سیم در میفرستادند که

که چو اسب و پایشان بفرستند تقسیم کرد و آنحضرت با وجود تفرید و آزادی شفق علی مخلوق  
 خود متوجه شده است و تقاضای قسمت میکرد و در ضمن آن میبختی از سرکار خود نیز میدادند  
 مع ذلک بعضی شما جان دور از کار و بان باین میگویند وند اصحاب ایشان نیز هستند  
 بنوع آنکه بگویند آنحضرت با پیشه راه آنکس را سپردند که یاران را غضب از سر میرفت  
 و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولا و فعلا پیشه می کرد و کم و بیش  
 خویش و بر دباری دلالت می نمود و آزاد لیل را به عرفان می فرمودند و اگر از اصحاب  
 ایشان خلافت این امر ظاهر میشد بقیاب لب و از تسبیح می نمودند چنانکه او مکتوبه  
 که شیخ تاج و ریاض تحریر فرموده اند واضح تر اید شد انشاء الله تعالی و در هر دو  
 ایشان از امتعه و نیویه تا بحدی بود که سخن او و نیوی هر که مذکور مجلس شریف  
 نمایند مگر بقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدریجی درین امور برای خود در پیش  
 نمیکردند و در حق مریدان رشید و بقیه و مسکنت و افاقه و قناعت نمی خواستند  
 و می فرمودند هر که اعدا و مال از ما بظهور آید یقین دانند که ما را بوی و در محبت دینی انحصار  
 هست بجزئی تو نگران که از اهل ارادت بودند انقاس آن مینمودند که کفایتی بر آن  
 فقرای استان ایشان چنین نمایند ایشان در حق هیچیک که نسبت معنوی با آنحضرت داشت  
 کرده بودند رضائیدادند و بادون ایشان را چنان میدادند که از قنایت بفرار ایشان  
 از قبول امتعه و نیویه بود وقتی که عزم جرم سفر نیاز کرده بودند عبدالحق حرم خان  
 بنیانمان نام که از مخلصان این طائفه بود و مشهور صاحب حضرت خواجیه با عقیدت و  
 ارادت تمام داشته چون آن خبر شنید و صاحب را بر رویه سپید که زبان سپید است  
 بخرج زاد و در احله ایشان و در ایشان مرسل داشته عرض نمود که قبول آن  
 بر من منت نهند چون حضرت خواجیه آن را بشنید و روی در عزم کشید فرمودند هیچ منت  
 چون مائی گزافی آن نمیکند که اینهمه سیم و ز مسلمان را صرف خود کنیم و ضلالت سازیم

نیز رفتند و باز گردانیدند و بی تعلیلی ایشان در لباس و ماکول و مسکن تا بجای رسیدند  
 که اگر چندین روز یک طعمای غیر مرغوب و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نگرفتند  
 که غیر این بپارند و کندک اگر چندین روز جاسه در بدن شریف مانده شود خلیجین بشید  
 میفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن  
 شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پرشته از آنجا که غرق بجه تسلیم و رضا بودند  
 تعمیر و نظیف و تمویز آن هرگز نمیکردند با وجود این همه تسلیم و فناء و تنگیها و ضعف  
 بدان که همیشه ایشان را بود و در و ام و ضو و کثیره و اعانت شغف تمام داشتند بعد از آن  
 نماز عشا که بجز تشریف میبرد و قدری مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا  
 غلبه میکرد و بر خاسته تجدید وضو نموده و مکانی که از ده باز میگذاشتند باز چون اعضا  
 بضعف و در و می آمد چنان میکردند اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه  
 تا بجای میفرمودند که بدیه که می رسید اگر چه آنرا یکم حدیث صحیح بخاری است و البته  
 رو نمیکردند اما آنرا بخصوصه خرج هم نمیکردند بل از محل الطیب قرض حسنه میکردند  
 و در بدل آن آنرا میدادند که حکم فقها آن در چه دیگر در حلت پیدا میکند تا به  
 تمام میفرمودند که پرنده طعام وضو بود بل از باب حضور و صفا باشد و هنگام  
 طبع بجز دنیاوی نه پرواز و میفرمودند از لقمه که به حضور و احتیاط خود  
 دودی بخیزد که مجاری فیض را می بندد و ارواح طیبیه که وسیله فیض اند مقابل  
 قلبی نشوند و همه مریدان را برین احتیاط ترغیب میفرمودند و حتی که فی الجمله  
 مسامحت در آن جائزی داشتند ضرر آنرا در احوال آنان می دانستند و نمیدانستند  
 یکی از درویشان صاحب حال و کشف آمده معروفش داشت که در کاه خورستی  
 می بنیم و در باطن که ورت می یابیم ندانم چه تصویر از من موزده آنحضرت متوجه  
 شده فرمودند در لقمه که احتیاطی رفته است او معروفش داشت که لقمه بان



تهمیه هر روز به ایشان فرمودند رفته تنگ نفخس نمائی که غیر ازین معلوم نشود البتة در  
 جزوی از اجزاء آن فتوری رفته چون نیک تفتیش نمود معلوم شد که در وسط جوی برآ  
 سوختن که از آن چوبهای احتیاطی بوده داخل کرده بودند و کذلک در همه امور  
 عمل ایشان بر خیزیت و اولی بوده از آنجا که در کتب احادیث و قرأت فاتحه  
 خلف امام مرویات کثیره صحیح آمده چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام  
 قرأت نمایند درین اثنا امام الاظمه سراج الائمه امام ابو حنیفه راضی التبعه در  
 معامله دیده اند که قصیده غرادر مدح خود میخوانده اند که از آن این مضمون  
 میگردد که چندین اولیای کبار در مذہب من بوده اند بعد ازین واقعه که  
 قرأت خلف امام نموده اند و این احتیاطها که در تهمیه گفته شد از نزاکت  
 و صفای نسبت لطیف تشریف ایشان نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفات  
 نفس هم ندارد از اینجا بوده که در صفت جماعه در جانب خود از خلص صحاب  
 خویش را ایستاده میگردد و آنکه اگر بگماند می بوده فی الحال غفلت و نقصان  
 او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس میشده روزی یکی از درویشان که  
 محتاج لحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن عبوسه نموده با ایشان  
 نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از او اسے نماز فرموده از آن  
 و هر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه از آن روز  
 ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد بر من بگذرد  
 و تفرید ایشان را آن پایه بود که از هدایت تا نهایت پیچ یک از احوال این مکاشفت  
 از جمله مروت ایشان فرود نمی آمد و عین بحریافت دم از نمایافت زده  
 خشک لب بودند این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان بنماید  
 در راه خفا جمله ادب باید بود و تا جان یا قیمت در طلب باید بود و دریا اگر

بکامت بریزند کم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزه یکی از مخلصان ایشان  
 کتاب نوشته بود ایشان بر طرآن کتابت رقم نمودند که درین این عاجز گرفتار آید  
 کار ننماید و اگر بتوفیق الله تعالى درین دوروزه عمر دیوانه دار تمام بازماند  
 خود میداشت و در حجت جوی کیمیای مقصود تنگ و دوسه می نمود و زندگانی  
 فدای دین راه میکرد حق تعالى درین افتادگی نیز وردی و آشوبی که است فرمایید  
 که کار و جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتار میافزاید  
 بیایم آیین یارب العالمین امیداران بر او آفت که روی بر خاک نهد و از سر  
 حصول این آرزوی فقیر از خدا عز و جل بخواهد که عَازِ الْغَافِلِ الْغَالِبِ اَسْرَعُ اجَابَةٍ  
 آمده و الدعاء از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنووم که گفت روزی حضرت  
 خواجه مارا وقتی رویداد که بچنین بندهای قبا کشاده با سینه عریان و دستار  
 پریشان متوجه ساحل دریاشده آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان داند و  
 عظیم از ایشان ظاهر بود من در قفای ایشان بفرتم بعد از مدتی ایشان از آمدن  
 من اطلاع یافته باه و در تمام فرمودند که ای فلان آنقدر واردات واحال و  
 فیوضات و انوار و اسرار میریزند که اگر این دریاسیاهی شود از نوشستن آن  
 کوتاهی کند اما از اینداجه که مطلوب من از دیدن و دانش و رست له قدس سره  
 طلب بچگون و مطلب بچگونه + نه آنرا شبیه و فی این را نموده + و هم شیخ  
 تاج الدین تکلیت کردند که روزی در صفت جماعت نماز و بهلولی ایشان  
 بودم و در میان نماز آثار استیلا میگریه و ضحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادا  
 نماز پنهان حیران و گریان بجزه شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان و راه و می بینان  
 ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از سائت گستانی نه ده پرسیدم که سبب  
 این گریه و اختیار و اندوه و آشفتگی بسیار چه باشد گفتند از این بگذر و ما را بدین

در و بگذارد از اینجا که جناب ایشان پس ولی بودیم الحاح نمودم فرمودند و عین نماز که عروج  
 موسی است روح من و طلب طلب و راد الوار عروج نموده در حیت و جوی آن  
 چند آنکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زود بدتش پیچ نیامد ناچار حیران گردان  
 خود را و نفس غالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود و سیم شیخ تاج الدین بود  
 روزی در حجره خاص ایشان در آمد ایشان از این جناب مغلوب و مستملک بودیم  
 حکایت شدیم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان نیافتم همیشه گفت و گو و سوال می  
 آوردم تا بعدی ممتی چند بکلم آمدند و ساعت بساعت آثار صحرانظر شدن گرفت  
 بعد از آن فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی و کلمه تیا حقیقی می باشد  
 که در حیرت و دهرست و نیستی عجب رفعت بودیم هم ازین غلبه تقریر ایشان بود که  
 سر کس شجیت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه ایشان تبریز است  
 در ایشان بدو سه ساله کشید چون حضرت ایشان ما قدس سره ازین  
 انظار و الطاف ایشان کمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت و تعلیم  
 ارباب ادب باز کشیدند و یاران را چه بفرست و چه بکلیف با ایشان حواله نمودند  
 چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله تعالی و خود آنرا  
 گزیده و بشیوه قطب آفاق بوعلی وفاق قدس الله سره بدر و اندوه عظیم سر  
 بگریان بستی در کشیدند و خبر نیاز جماعت بسجی جامع نمیشد و هر که ایشان را دید  
 ناچار از حیرت من اراد آن ببطور است که همیشه فی وجه الارض قلینظر است  
 این این تعاقب نماید و بیکر و مع ذلک از بهیشت و دهرست دیدار ایشان که هر کجا میبود  
 نقش دیوار میشد و خافلان را بجز و دیدن ایشان بمصراق خبر از او ذکر  
 بنظر میر رسید تا بجای که روزی عبور ایشان بیکه از قرای که سکته آن  
 مزار عیان بنمود و بود و بوقوع انجاسیده مجدی که نظر انجاء بر ایشان او قاده

با هم دیگر میگفتند اندک این عجب مروی است که از دیدن او خدا بیاورم آید و از عظمت  
 صحبت بل رویت ایشان چه شنیدار و چه بجا نه را سخن بر لب و در عا در دل است  
 و با اینهمه انکس را ایشان از و پشت ایشان بسیار مردم و انا از جا میرفتند عزیز  
 از اعلام فضلا می گرفت روزی رسیدیم بصفت جماعت نماز که بر پا شده بود  
 در آن صفت حضرت خواجہ نیز بودند و در صفت پیش جاسے نه بود مگر معلوم حضرت  
 خواجہ که از ادب ایشان در و ایشان قمر چه گذاشته بودند مرا چون خواجہ اعتقاد  
 چندان نبود و ایشان طفل دیده بودم و الحال قیاس نبود و خود سال یافته رمان  
 ادب بخاطر نیامده و آنده خود را در آن اثر چه در ج کرم ساخته نه رفته بود که دید  
 شکوه و عظمت خواجہ بر دم حمله آورد و چند آنکه خود را انان میکشیدیم فانه نمیداد  
 تا بجای رسیدیم که بی اختیار در عین فانه اندک اندک خود را بر قفا میکشیدیم  
 و تا بجای رسیدیم که اگر قدم عقب بگذاریم از صفت پیغمبر و اگر شتم و از مشاهده  
 این معادله از مخلصان حقیقه آن عارف بزرگوار شدم و با اینهمه اہست گاہ از  
 جوش قلقل و سقوط و خلقت تنه او که چه و با از اریگه مشتند و در زیر سایه یواری  
 برخاک می نشستند با اینهمه سستیها و فرنگیها و حیرت بر موی و امور شرمیه  
 را آرام غنیمت فتوری نمی رفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و و جبار آنجا  
 محال نه با سجدی که روزی در حضور ایشان سیکه از در و ایشان بجه گفتند  
 ایشان فرمودند بادیکو بنید که آداب مجلس ما را داشته مجلس با باید و اگر از  
 مریدان ترک او بی بلا و میر سید بظاہر و پرا خشنونت نمی نمودند و نمیزند  
 تقریب ظاہری خود کجا اما باطن خود را از و میکشیدند یا اوستگی و احوال  
 خود میدید یا در خواب و واقع بوی امر سے می نمودند متنبه میشد  
 ای تو مجموعه خوبی ترک است گویم به شاہ عظیم بر علور شہ ایشان باین بس که

و در سه سال پیش از این بود که درین مدت قلیله چه مردم که از قزاقان دولت ایشان  
 روزی سیصد نفر دیدند و چه برکات و آثار که در کشور وسیع هندوستان از ایشان  
 که رفت و این سلسله طریق نقش بندید که درین دیار عرب بود و تره سبج تمام یافت ما آنکه  
 بسیار از مشایخ این سلسله آمده سالهاست بسیار دران دیار مانده بودند ما برکات  
 این دو سده ساله دران سالها کجا بود که لایحه فاضله باین حقیر گفت بعضی شیخان  
 بزرگ صاحب حال و قوال درین روزگار شخصت هفتاد سال در هند شیعنی که درین  
 معلوم است که از ایشان که مانده و چه مانده باشد بزرگسواران و شاهین پس که کبک سال  
 رفتند و در سده ساله هدایت نمودند و سلسله را بهر و در گردانیدند و این حقیر  
 از زبان شیخ بلستد مکان لجه فقر و نیاز و عرفان ارشاد و بنیاد شیخ محمد بن فضل الله  
 رحمة الله شمع و که تقریباً راجع حضرت خواجہ مافرو نشان بزرگ این بزرگان  
 یکم سه چهار سال پیش بنیادیت پذیرد ا تحت و تا امروز آثار و برکات آن در افرو  
 است گویند دران چند روزه ارشاد ایشان بسیار سخاوتی که آنحضرت در ایام  
 نزدات طلبیه صحبت آنها سینه بودند و فاتحه و دعاء و تلقین و ذکر از ایشان گرفته  
 آنرا نیز بخرید شده آنرا از مریدان شدند و گویند بعد از قدم هدایت از دم  
 ایشان بشهر معظم دلی بعضی مشایخ بزرگ آن مانده از ظهور ایشان تعجب بردند و بپشت  
 گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود را چار از مخلصان خسته شدند بعضی طلبیه  
 از جابا سکه دور دور بخدمت علیه میر میزدند و همیشه در راه غم بودند که بخواستند  
 ایشان شوند و بدین مشایخ میر میزدند و سلسله الله گفتند جوانی را از ان خراسان در  
 اگر به بد الشفای حکیمه میار و دیدیم از حالش پیچیدیم گفت مرو چندی چنان  
 بودیم و در کن حضرت خواجہ باقی را و در خواجہ دیدیم و لیکن ایشان اینبار سیدیم  
 چون خبر انتقال ایشان شنیدیم از بین اندوه طول مستخدم و اکنون میاریم

و باین حال خواب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگریست اکنون چون حرم  
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصد باید آورد و چون سال  
 عمر شریف حضرت خواجده با چهل رسید که تکمیل تمام طبعیه انسانی در آن است و باین  
 معنوی را نیز در آن اثری لاجرم حضرت خواجده را بعد از این از بزمهای این  
 جهان پر طلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر حلت کسی می شنوید آید سر  
 از دل سراپا در و بر آورده میفرمودند خوش خلاص شد و مراد آنحضرت باین خلاص  
 تفری از لباس تنی موهم بود و مجروح شدن مشهور از خیال که لازم زندگانی  
 این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس سره الاقدس بزبان انتقال تفرغ  
 این مقال بود من شوم عریان ز تن او از خیال پنهان خرم و نه مایات الوه  
 در آن ایام واقعتاً نبوت نمود و دیدند که آخر آن این عبارت بود حقیقت و بی نظیر  
 فرید آید و درین روز با یکدیگر از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من  
 با چهل سالگی رسد مراد واقعه عظیم پیشتر آید و برای تفهیم او بطلیبیت آمده گفت سنت  
 مبارک نشود نمودند و فرمودند این خطبه که برکت داشت نشانه آنست که گفته  
 شد هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ازواج خود را  
 طلبیده فرمودند بیامانایم درین آئینه نظر کنیم آن عقیقه میفرموده در آئینه ایشان را  
 پر عقیقه بخاسن دیدم ترسیدم و گفتم من اینچو پائینانید که من زهره مشا به آن اثر اضم  
 تشبیه فرمودند و خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عین بود و نمودند بعد ازین  
 ایام خیال خود را در آئینه ایشان باده که مکشوف خود را خواب گفته مذکور میگردد  
 روزی بزرگان شریف رانده اند که در بعضی خوابها پنهان معلوم میشود که درین  
 نزدیکی کس کلامی از سلسله علویه نشاند به فوت خواهد شد آنگاه فرموده اند  
 که جائی در کنار شهر مدلی بایا اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و با نجبا

در فن شده و نیاز به نص خاص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازه معلوم نشده  
 ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که سیگونی برای غرضی که  
 ترا آورده بودند تمام شد الحال نفر باید که در مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد که سیگونی قطب  
 زمان در گذشت و این چنین من قصیده غزل در مرثیه خود بخوانم و تعریفیات عالی در آن  
 مندرج است چون بواسطه شرم جادی الشافی سینه هزار و دوازده رسید به امراض  
 برایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواهر ابرار رضی الله عنه را بخواب  
 دیدم که فرمودند پیراهن پوشید بعد از نعل این خواب حضرت خواهر تبسم نموده  
 بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی است و همچنین  
 یکی از مخلصان که درین ایام اراده نفری داشت فرموده اند چند روز کسی جاس  
 زدید که آخرای بازار است بعضی مخلصان رشید درین ضعف غواصین ملوک مشتی  
 می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالی میفرموده درین میان شبیه ضعف غلبه نموده  
 چنانکه گویا حال تزع بظهور رسید بعد از مدتی بهال آمده فرموده اند اگر مرد  
 عبارت ازین است چه نیتیه بوده است که از آن حال بر آمدن خوش نمی آید و ز  
 شنبه است و پنجم ماه مذکور آثار احقنا ظاهر شدن گرفته بنظرهای که متضمن مداع  
 یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسم و تعجبیه نموده  
 اند گویا افاده آن میگروه اند که عجب از شما که در ویشایند و از دأر و رضا بقضا  
 بیرون آمده و خزاعه نماید درین اثنا بر زبان درویشی کلمه مبرکه یا الله العالین  
 رفته بسرعت تمام بجانب و سیه دیده روی مبارک بجانب او گردانیده  
 سیکه از حاضران گفته این توجه و تحریک ایشان از شوق استماع نام محبوب  
 بود ازین سخن آب و چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که حیر  
 ندر که اسم ذات مشغول شده اند و همچنان الله گویان جان جانان سپرده

رضی الله تعالی عنه بعد از انتقال موضعی که خاطر خلص اصحاب ایشان بر آن قرار گرفته  
 بر آیه قبر حرم نموده چون جنازه را در و ایشان در ایشان برواشته اند از دیوانگی  
 که عاملان را بپوشیده با نجا که حضرت قبر نموده بوده اند تا بوقت را نبوده اند بل بر زمین دیگر  
 بروه فرو آورده اند بعد از فرو آوردن در آن زمین چه بیند که این زمین مکان  
 بوده است که روزی حضرت خواجه تقی سیه را بیاوران بآن موضع رسیده آنجا را  
 خوش کرده وضوی ساخته و گمانه گذارده بوده اند و خاک که از آن موضع پاک  
 بدامن مبارک ایشان چسبیده بوده بر زبان شریفین رانده اند که خاک این موضع  
 و امنگی باشد لا حرم در همان مکان که جوار قیگاه حضرت رسالت نبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم است و نزدیک شاه راه آن شاه اقلیم ارشاد و رکنی و از نجا که سپردند  
 و امر وزیرین سخی خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی علیه السلام آن فرار  
 از آبشار و اشجار و از بار بپشته شده نیز از و تبرک و نفع و شمع فرار او همه  
 نور غفور باد و دامنای زایران و ریش غرق نور باد و فضلا و عفو و شفا  
 با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا بایر او تبارخ منطومه که راقم را روی داده گفتا  
 میرود و ذاتی که بدوست بود باقی و از خود همه فانی الصفت بود و خالق  
 خویش میگفت عشق و بر خلق تمام عاطفت بود و می نشنید و لم یبال و نشس  
 خوش گفت که بجز معرفت بود و فصل سوم و کلمات لطیفه و انفاش لقیه  
 ایشان محض نماند که حضرت خواجه ابراهیم سره رسائل و قیقه زیباست و مکتب  
 بدیعه دلریاد کند که منظومات خسته دارند بعضی مکتب ایشان بقدر بیات عمر گشته  
 و نیز برنی در احوال اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه و تعالی  
 رسائل شریفه و نیز از موقوفات تبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایر او  
 برکات جهانگانه که موافق سن عمر گرامی ایشان است زبان قلم را شیرین میسازد



بعون الله وتوفيقه سبب مقرب بیان معنی استخوانه نگارش فرموده اند که شک  
 نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت تکلم بکلمه تعذبا علی مرتبه معنی  
 آن متحقق بوده اند پس طریق متابعت آنست که بجز و گفتن این کلمه اکتفا ننمایند  
 و نخست باطن خود را عاجز محض شناخته و دفع وساوس شیطانیه التما بقادر  
 مطلق بپایند تا فرشته کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشه های پراگنده  
 شیطانیه دست و پا این قسم قنود از مقوله توکل است یعنی خدایا سبحان وکیل خودم  
 کردن است و قدرت روی اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروغ  
 ایمانست چه هر که ایمان آورد و با آنکه آفریدگار جود کل الله است دانست آنرا که هر  
 فعلی و مفعولی که از او از غیر او بظهور آید همه محض قدرت آفریدگار است و صوره  
 لا شریک له نه آنکه در خواند هستی او امری است موجود یا البته موجود خواهد شد که  
 بان دفع ضرری یا جلب منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه بنمیر خود را موقوف  
 کرده بیکوید که اندک لیس له سلطان علی الذین امنوا و علیهم توکلون یعنی پناه  
 بخدا گیر از شر شیطان برجمیم که نیت تصرف و سلطنته شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند  
 و بمقتضای ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق  
 بر آنچه بیان نمودیم انشاء الله العزیز را نیز نصیب کامل ازین برسد خود را آخر  
 این معرفت فرموده اند که اگر نه گام قنود و اراده تلاوه بحقیقه ایمان را که کدورت  
 این قسم قنود شده کامل متحقق شود بقرب فرایض مشورت خواهد شد چنانچه فاجره  
 حق سبب کلام الله را که بر تحقیق درین مقام داشته اند در آن وقت زبان  
 قاری حکم شمره موسی خواهد داشت سبب ایضا و تحقیق استخوانه فرموده اند حضرت  
 حق سبحانه بنمیر خود را صلی الله علیه و آله وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستمع  
 باذنه من الشیطان الرجیم این امر متضمن امر فرموده الی الله و تقرب الیه است چنانچه

آنچه یکسے بدون دور چراور رفتن است پس سن تالیع را سزاوارست که بعد از دیدن مجوز  
 در نگاه حق بگریزد و حق را در دفع و مساوس بکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار  
 او شود و در او ای کلمات و تدبیر معانی او توجه پراگنده نکند که او حافظ و کویل است  
 چنانچه بنیاد فیله و سینه آرد و حضرت امام همام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمودند  
 حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیر را بنیگام نماز و سینه فرید انبارید بعد از سینه  
 عنکم الرحمن البیت و بطرکم تطهیر و فقرات احرار سیطورت که نسبت با حقیقت  
 نسبت اهل بیت است و از آنچه ایشان نسبت خود را شرح داده اند روشن میشود که  
 معنی سخن حضرت امام آنست که بنیگام نماز و سینه را نشانی از ملک و ملکوت نیست  
 نه بلکه انیان هستند لیکن لباس غیریت از و بر کشیده اند چنانچه در قریب نو اخل  
 با ما وجود لباس غیریت نسبت غیریت از ایشان بر افتاده چنانچه ارباب توحید  
 صوری را بپاشد این قسم توحید شسته را دست میدهد و نزدیک باین کسے را که  
 نهایش در بدایه سدرج باشد لیکن جماعتی را که یقین ایمان و فقرات اندیشه  
 اخیر احسان را باید که از دست ندهند الاحسان ان تعبد الله کانک تراه  
 فان لم تکن تراه فانه یراک سبب و تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند و اندر بود  
 که مراد از عبادت در کریمه ای که تعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت غیر اضطراری  
 بدون بند است بروفق اراده الهی و مضطر بودن و در زیر قضا و قدر و نهیت  
 ای که تعبد بحسب معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال اوقات  
 توئی و ای که تعبدین تا آخر و اخل و عادت یعنی از تو یاری میجویم که صراط مستقیم را  
 نمای تا سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بروفق رضایت و شود و در  
 صدر است که ای که تعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان طاعت  
 انقیاد خود است و مقصود از ای که تعبدین یا همان معنی که مذکور شد با طاعت که

این اقیانوس را به خلق و توفیق تو رسیدیم با طلب ثبات و اقیانوس یک بزکاشته اند  
 که مراد از مراد مستقیم در کرمیه اند و الاصل استقیم با جماع صدیقان محققان  
 مراد اهل سنت و جماعت است از آنچه در البیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند  
 صاحب فتوحات المکیه رضی الله عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علماء افزوده  
 به آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت  
 و خرابی هیچ نیست و بحمد الله که اعتقاد ما برین تقریر میکنیم گرفته و امید داریم  
 که برین میریم و برین مشهور شویم یک از آن عقاید آن بزرگ نیست که میگوید  
 بنمای ما را مراد اینها و صدیقان نه مراد آنها که همه خلق بنیند و از مبدی و خدای  
 نادرند خواه خلق صرف بنیند چنانچه و هر چه و طبیعیه که ایشان منسوب علیهم اند  
 و خواه بعنوان حقانیت می بنیند چنانچه بعضی از صوفیه که در توحید صورت  
 معطل و محبوس اند که اضله الله علی علم و حق ایشان درست است تمام خود  
 و اشغال خود گرفتارند و روی توحید از مبدی و گردانیده اند ایشان ضال و  
 مضل اند و نه راه آنها که همه را حق می بنیند و بس عالم را خیال محض و شعبه  
 صرف انکارند ایشان نیز از راه برآمده اند بهلوی بر سوفسطائیه میفتند و نه راه  
 آنها که با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحدّه اثبات میکنند چه راه ایشان  
 بر شاه راه اینانیت انتقی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه ایجا حضرت  
 خواجه با قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان شاه  
 اینانیت نه باین معنی است که معرفت اینها خلاف معرفت اینهاست  
 حاشا چه ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان  
 آن وسعت ندارد که معرفت اینها علیهم السلام پس مراد استقیم و معرفت  
 با اعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق است لیکن خلق را وجود علیحدّه

فیل چون وجود صورت در مراتب که نمایند که هست و حقیقت نیست و این نمود بقدره  
 کامله حق و مخلوق عالم عبارت ازین اظهار است و عالم در علم حق ثابت است نه آن اثبات  
 که علماء شکلم در صور علمیه نسبت با ذی ان سیکویند بل شایان از جنس ثبات خارجی یعنی  
 موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تنزل نموده و حقائق عالم ظاهر گشته  
 و این حقائق بعد از خود باصل و ظهور در وجود چون ظهور صورت در مراتب مخلوق  
 و ممکن شده و آثار و افعال ظاهره ممکن اصل است چون ممکن پرده دار شده حکم  
 لون الما لون انما به مجوز باشد در تصور می آید که فعل و اثر از ممکن است و العلم الم  
 و احد لا اله الا هو الرحمن الرحیم **ه** در تحقیق کریم و هو حکم اینا کنتم متنبیه  
 فرموده اند که بر معیت غیب هو یه حق سبحانه تعالی با شیا در غایت خفا و بطون  
 است حقیقت این دریافت موقوفست بر پی برون بر تنزیه مطلق و اطلاق  
 صرف آنحضرت و تنزلات او بصور علمیه و بودن آن صور بر ازخ بین الموجود و العدم  
 اسی الجامع بین الوجود و العدم خانه من خواص منزل العلم است از تو اسے  
 سیرنگ ما چندین صور به هم مشبه هم منزله خیره سر و همچنین موقوفست بر شناخت  
 آنکه آن صور علمیه را یک نسبت محمول الکلیفیه بحضرت ظاهر پیداشده که  
 آن حضرت در کسوت آن صور برآمده و آن صور آئینه اسما و صفات او شده  
 و اسما و صفات او عین اوست فهو حکم فی العلم و العین روحا کان او مثالا  
 او حسا لیکن معیت خانه معیت اعمال است با صور خیالیه از اشجار و قصور  
 نه سب محققین که قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکدیگر میگویند  
 پس چنانکه عمل در موطن عرض است و در موطن جهر آن ذات متعالیه در  
 مرتبه منزله است از تعیین تمیز و اشاره و عبارت و در مرتبه قابل این امور  
 و معیت خانه عین همچون معیت نقض جواب است با دایره و هو نه فی الخارج

پس چنانچه قطره را با دانه یک نیت واقع است که واسطه ظهور دانه در خارج و نمودن قطره در  
کسوت دانه شده همچنین ذات حق و غیب مطلق اورا بقدرت کامله اش یک نیت بنظر آید  
علیه واقع شده که بسبب ظهور آن تنزلات در خارج و نمودن آن ذات بحسب احوالها  
و کسوت آن تنزلات شده است و هم بقدریست بجهت مضمونه من الاله المذکوره قم  
فرموده اند حضرت واجب جل شانده بے توهم حلول و تنزیت و بے شایه چون  
و چگونگی در همه جا باینست سخن ساقی که ترا امیر الامونین علی است رضی الله  
عنه که هوش کل شیئی لا المقارنه و غیر کل شیئی لا اله الا الله اگر انصاف می بود لابد  
مقارنه بود و غریب صورت بے لبت و اگر و هم محض می بود چنانچه حکما  
حسابیه میگویند محبت راست نموده آید و هر آینه روسی می نمود و آواز  
البحرین درک الاوراک ادراک درین مقام است مریدان وجه مطلق و شتافان  
غیب بود میگویند که هر چه دیده شد و دانسته شد همه غیرست بکلمه الی الله الی الله  
که در یکی از عارفان روی قدس سره پرسید که حق چیست و عقل چیست فرمود حق آنکه  
بهیچ وجه بدرک نشود و عقل آنکه هیچ وجه جز با و آرام گیرد روح تعلیق است باینست  
در روایتی دیگر و او است بقدریست بیان کریمه فانیاتو لو افهم وجه الله فرموده اگر خواهی  
حقیقت انصافی پر تو افکند جوهری فرض کن که هر چه بر صفات آینه مرتب میشود از  
حقالت و تدویر و غیره بر ذات او مرتب میشود و ذات او مثلاً موجب نمائند  
صور میشود و بی زیاده و حقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و همچنین  
فرض کن که هر یک از این صفات را در خیال تو صورتیست چون شیر که صورت  
علم است در مثال و بعد ازین فرض کن که صورت خیالی و منکس شده اند را  
جوهریست یک نیت معمول الکلیفیه آن جوهر پیدا کرده اند که بسبب نمایندگی  
این صور شده پس بر صورتی ازین صور که رواری در آنجا جوهر نیست و

به حقیقت بهمان جوهر رو آورده آن جوهر باین صورت است هر گاه این صورت است و لیکن  
 آن جوهر مشهور ازین صورت در خارج بودی از جوهر خارجی بشام اینقدر نزدیک  
 بنشین ازین جهت که بقدر این صورت صفات آن جوهر مشایده می افتد و بهر چه در  
 می آری بهمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده میشود و اگر نیز ارسال  
 هر دو از گنجی نه چنان را از همین بر آری تا فخر به از جذبات الوهیت روی توفیق را و  
 صورت به شجاع و ابرو و ارج را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذاتی که کمون است  
 در جلوه نماید و نسبت به حصول الکلیفیتی که مقوم ادراک و مقداری آن محبت است  
 و تفسیر از آن خبر را و اگر این بی نهایتی که پیدا نشود مرید وجه الله نخواهی شد  
 شناسایی آن خود کجاست و درین ان تحقیق هستی که تین مذکور تین این چند فقره  
 نمکین از تین ان نشین فکر بر نهاده اند قدس الله سرقا که با کست خداوند  
 که بقیض اقدس خود شایا را در عرصه ظهور آورده و صفات و شایون خود را  
 در پرده آن ظهور از نگاههای فضا و بطون بر آورده و خود را در مراتب آن بشارت  
 در نظر خود جلوه کرده و در نگین وحدت او نشان آئینیت نیست مطلقیت  
 از دایره اطلاق بیرون نه چگونه آتش میتوان گفت نه چون قادری که یکبار  
 کلمه کن فیکون غراب عدم را بسید ار کرد و سر اسیمه شوق بر بستند کمینه وجود  
 برابریشان داشت از ساد و لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود و بر آورده  
 ناگاه صدای دهم محکم بنما کنتم بگوش شان رسید و ریافتند که معیت  
 جز به و کاسه صورت نه بند و حیرت در کار آمد جمال عکس بشارت وجود  
 میسر و از اس معیت اشاره بعدم میکنند وجود و عدم را در هم  
 آویختند وجود را فراموش کردند و در مقصود را بر خود بستند که مطلق  
 جل زمانه بشارت اینا تو لوا فتم وجه الله در میان آورده گفت و فی الفسکم

افلا بتصرف تیز گوشان شناختند که حجاب خود خودیم خود را از میان می باید  
 برداشت هنگام این دست برداشت ارادت بر و امن مقصود رسید  
 نسیم از راه عروقی در وزید و نکست دوست را در تجا و لین قلبیه انگشت  
 بیچاره از پای در افتاد که شمه مشوقی در کار آمد و حجاب نقاب از میان برداشت  
 و طنطنه لمن الملک الیوم در گرفت چون نیازی در میان بود و روی در احتجاب  
 آورد و صدای فاسق کما امرت بکوش جالش رسانید محمود صبحی سر برداشت  
 و غلغلن من عرف نفسه فقصر عن به در میان آورد و لیکن معنی والله من انهم  
 محیط قلعه در حالش آورد از یکسو درغ نفسک و قال و از یکسو قول من جاک  
 شکر السجده الحرام اضطرابی در کار نهاد غایت من بحیب المضطر از او عساه  
 پرده حجاب را که لازم وجود دست عینکه ساخت و پیش حشیش نهاد صوت  
 نقاب تو بین ظهور رسید این سخن افراسی ندارد و ب تقریب حصول  
 محبت ذاتی که در تحقیق کریمه سابقا ذکر یافت رقم زده اند که بر تو باد که  
 ملازمت خدمت در ویشته کنی که از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی شده  
 باشد در عرصه وجودش بر محبوب و محبت و مشا هره محبوب هیچ  
 نمانده و بحقیقت فنای فی الله تعالی رسیده ویدارش بحکم افراسی  
 روا ذکر الله فائده ذکر در صحبتش به حبیب هم جاساء الله نتیجه صحبت مذکور  
 این در ویش مظهر اسم الحکیم شده هر چه فرماید بے حکمت نخواهد بود و هر چه  
 که حکمت آن بر تو ظاهر نباشد بجان در متابعت فرمان او سعی نمایی باشد  
 که قبول آئی از دریغ پادشاهش سر زنده سعادت ابدیه حاصل کنی اگر اسم الحکیم  
 یا الکرم مقدمه اسم القدر شود تو در صفت در کار تو کند سلطان غیبت و  
 بی شعوری غفل در کار خانه هستی تو بفیگند در ان غیبت روشناسی بدست شو

باشد که بحسب استعداد یعنی نور السموات والارض در جهان یک غنیت چشم بصیرت  
 ترا فرود گیرد و اگر بناگاه غلظت در پوست استعدا تو باشد طریقه و قوت مدوی  
 از ان بر رخ و اندام است آری و تقویت آن نور هدایت نمائی و در متابعت نعلیت  
 و رعایت آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت  
 اعدا و اساس کار خود را محکم کنی و آن غنیت نسبت بصفت آگاهی و تجلی  
 ذاتی چنان شناسی که بناگاه بی نزد یک بقصر آفتاب بقیه و درخشند  
 او بصیرت تو منطس و ناچیز گردند و چون فی الجمله باطن ترا بصیرت  
 فکر افکورات حالت قوتی پیدا شود اگر چه نور بصیرت تو منطس شود و بصیرت  
 بحال خود ماند بشناسی که آن غلبه نور خورشید است اما ندانی که از کدام طرف آمده  
 و تراب و نسبت قرصیست یا نه و چون رطوبات عنصریه خشک میشوند و ترا  
 طبیبیت در هم بشکند قوت آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشی و قوت  
 خود را بقصر خورشید بنایی لیکن در سطوت آن نور خود را از بهوش نداری اگر  
 در همین مقام ماندی محبب شاد و اگر خواهی که ترا عارف موجد گردانند  
 در سطوت آن نور بهوش شوئی نور خورشید حمله آید و از دریچه بصیرت  
 تو سر بر آرد بنیائی یابی آسمان خورشید شناس و تو قطعا در میان ذلالت  
 فضل الله یوتبه من یشار الله ذو الفضل العظیم است و نیز نوشته اند که  
 اگر بطیفه الاستعداد باشی و لیکن حکم وقت با حجاب لطیفه و غنیت اول را  
 بر نور و شن نشد لیکن تو بهیچ بدست آید که به خلف دل نگران غنیت ذات  
 میداری باید که توانی این توجه را محاباری و بفرغ خاطر و جمعیت دل و  
 طهارت کامل شب و روز تقویت و تربیت آن توجه میکرد باشی بطریقی  
 که انکار این سلسله علیه در مصنفات خود آورده و اگر ترا محبت آن در پیش



پیدا شده که در حقیقت او صورتش تخیله تراشیده میسازد و طریق رابطه بهست آمدن در  
 ورزشش طریق رابطه اختیار کنی لیکن بهوش باشی که امری واقع نشود که اگر اشی  
 از تو در خاطر مبارک او بنفیسند و نیز بهیچ باید که مراد خود را از میان بردار  
 و نیز مراد او مرادی نداشته باشی تا بهنتمای مقصد برسی بالجمله در این طریق  
 بر ارتباط با بنین است دل هر که ام که صورت کبری گرفت در بنفیس بسته شد  
 مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینه و آفتاب است همچنانکه آئینه عکس را مقابل  
 حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند الارتباط حرارت آگاهی حق کسب میکند و  
 حجب نقوش و صورت و روضت من می آید و از راه سوختن ششم مرتوجه علو  
 او را می باید نقش محبت شعله میزند و خرمین هستی و در گرفتن آغاز میکند اکنون  
 مثل تو و مثل آن درویش مثل بنیه و آئینه آفتاب فاست این طریقه حقیقیه  
 طریقه حضرت صدیق اکبر است چه ایشان از اكمال نسبت حی بحضرت رسالت صلی الله  
 علیه و سلم بود و بنفیس بهمان راه میگردند چنانچه نزاهت تحقیق بقدرت و حساب  
 رشحات از خواجیه ناصر الدین عبداللہ قدس اللہ سرہ این معنی را به تفصیل نقل  
 میکند و میگوید میفرمودند که طریقه خواجگان قدس اللہ تعالیٰ ارواحهم که همیشه  
 اکبر نسبت است از حقیقت این نسبت حی است چه طریقه ایشان بحقیقت گاه است  
 این نسبت حی است والسلام علی من اتبع الهدی سب در بیان کریمه و اش  
 و ضحما و القمرا و القمرا بقرب قسم شمس و قمر و اشالها برنگاشته اند که اکابر  
 تحقیق تفطیم مظاہر و مخلوقات را از ادب مقام معرفت داشته اند چه اینها  
 مجالی جمال مطلق اند و نظریه انسان مطلق را نه بانفیس است که ایشان بنین  
 مطلق اند تعالیٰ اللہ عن ذلک علو اکبر ابل انفسه است که صفات و افعال  
 مطلق از پرده اینها حکم لون الماء لون النار و هم بزرگ اینها ظهور کرده و باقی

مشاهده را درین اجتماع و کثرت بصیرت کامله خبر نور ذات منی افتد نه باینجه که ذات  
 در ادراک ایشان می آید بل هستی او را بر لغت ذوق و محبت و استمال که در جنجال  
 سے پائید مثلا آئینه فرض کنیم که از فایده صفای آنکه صورتی بر او افتد هستی او را  
 نمیتوان یافت اگر یک عاشق آئینه باشد در پرده صورت چشم به پیشش شعاع  
 آئینه را در یاد و از سلطنت محبت و شوق مشغول هستی او شود و اندک گفت  
 که جز ذات آئینه نمی یابیم مقصود صا که باین شرح مطلع شود که صورت ظاهره بر روی  
 آئینه در میان موجود نیست بل نمودی است بی بود موجود همان آئینه است پس  
 سبب در تحقیق کریمه والنهار اذ اجله لها نوشته اند مخفی نماند که قری که آفتاب ظاهر  
 گرداند لیالی ایام بعضی است بملکات روزهای دیگر که آفتاب آن روز را ظاهر  
 میگردد اند این چون اذ اثر موثر است و آن از موثر با اثر آن طریق علم است و این  
 طریق عرفا و تعظیم لیل و قی که پوشاند نور آفتاب را بجهت آنست که محل فراغ  
 عابدان و آرامگاه و اگر آن خلوتخانه جهان است مخفی نماند که پوشانیدن شب  
 آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب در نیوقت منبسط برنگ عدم شده  
 چه سایه نور است که برنگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اخفا سے بعضی شیا ظاهر  
 فی الیوم این مثال نیست نیکوست و ظهور عالم که واجب تقال و تقدس  
 بهیمان در مقرر بطون است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات اوین ظهور نمود  
 اند بهیچین ممکن در تنگنای عدم متکلیف نشسته لیکن حکم و اثر او برآمده به احکام و آثار  
 واجب امتزاج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان بدریاب که دلیل او  
 آئینه ایاریا سے ایام بعضی از وجه دیگر نمیتوان حمل کرد چه در آن اوقات آئینه  
 مقابل آفتاب است و آفتاب در و تمام ظاهر لیکن چون ظهور است منبسط برنگ  
 آئینه از نظر عامر مخفی شده سبب در تفسیر کریمه قدحاب من شمساً ثمر زیوده اند

گم کردن نفس عبارت از گم کردن روحیت که بعد از تسویه و تعادل ارکان او  
 در دفع کرده شده و از اثر آن دفع کائنات هی شده و پس از بسیاری  
 از عملیات نفس و هیکل محسوس امر دیگر اثبات نمیکند و حالاً اعلامه  
 آدمیان درین منزل اند و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیه است و  
 در مرتبه انعام زنده گانی کردن اولیای کمال الانعام بهم اضل یعنی خبیثه ناسیه  
 مخصوص کفار باشد و لا یاس من روح الله الا القوم الکافرون چه هر که  
 ایمان آورد بخدا و رسول و در آن وقت از قید نفس تمام است و بصفت  
 فاضله روحانیه مشرف شد بل بخلق از اخلاق الهیه گشت و لذت و کثرت فیضیه  
 مذکور است که لایمان غیر مخلوق سه ای گروه مومنان شادی کنید و بچوسرو  
 و سوسن آنادی کنید و بسیاری از تحقیقین مشایخ بنمید که هر که ایمان آورد  
 بخدا و رسول ایمان تحقیقی به از آن هرگز زوایمان او نمی شود هر که بعد از ایمان  
 مرد و و شده مجرد تقلید داشته و آنکه شافعیه ناموسن انشاء الله میگوند  
 بعضی بر همین معنی حمل کرده اند یعنی اماموسن تحقیقی انشاء الله تبارک و تعالی  
 در بیان معنی سوره اخلاص فرموده اند این سوره را سوره اخلاص از آن گویند  
 که از استماع آن اعتقاد بنده با فریاد کار از غبار شرک حیل و خفیه خالص میگردد  
 فی الجمله اخلاص در عمل او است میدهد اما اخلاص اعتقاد از شرک خفی آنست  
 که در الوهیه اعتقاد بنده تے بند و که در عرصه امکان هیچ گونه مثله او را نباشد و الا ان  
 معتقد او ممکن خواهد بود و از آن است که اکابر فرموده اند که التوحید افراد الله تعالی  
 و هم از غیاست که الوهیه و قاف رحمه الله در توحید حاسی فرموده که التوحید ختم  
 لا یقضی وینه چاهضوال رسوتم انار شریعت با کلیه گاه گاهی دست میزد و نفس  
 کالبرق انما طفت میگردد و یکبار ازین سوره دعا میبرد و دست را که خدای تعالی

توحید در پرده اعتقاد بدست می آید که حال او هیچ مخلوق را پیشتر نیست بخون باب مدینه العلم  
 است کرم الله تعالی وجهه که الاخلاص فی الصفات شک نیست که توحید در حق چه  
 تعلق با قدرت ذات دارد و بجهت در مقام احدی قطعاً نباشد اگر چه بجهت احدی باشد  
 فهم من فهم است و تفسیر من شرح خلق فرموده اند تواند بود که مراد او ماخلق میان حق  
 باشد و شرح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد  
 و سرور اینکه در صبح شرار صبحها اضافه نکرده چنانچه در غاسق که شب است تصریح  
 اضافه نمود و بظلم شان صبح است که او ان ظهور انوار است این معنی مثل آنست که  
 بعضی خلق را عبارت از خلق گذشته اند مراد او غفور برب المخلوق من شر المخلوق دانسته  
 اند در آوردن شر عبارت ماخلق اشارت بآنکه شر از مخلوق حق است لیکن تصریح  
 نشد بلکه ظاهر مضامین مخلوق شده تا راه بنده بین الجبر و القدر باشد قدر ظاهر  
 و جبر باطن و من شر غاسق اضافه تر نشیب تواند بود و بجهت مناسبتی باشد که میان  
 شب و شریست و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بطور می آید یعنی چون  
 شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید بچشمین شر و شمس اهل تحقیق نیست اندام امر  
 است نه بجهت وجود امری و جود غیر محض است و ایضا اشاره تواند بود تا آنکه او با  
 فرموده اند او بآنست که دائم را بظاهر نسبت نه چند بل بظاهر مرتبط دارند و  
 از سیاه کلمه او بشمرند چنانچه در محاصره بنده از استند او کسب خود دانسته و بنا  
 ظلمت را بگویند آنکه نیست بوجود و هر گوید من منظر است بجهت شمس هر چه در نیست از سیاه  
 و بگویند تا گویند من چه کنم همه مخلوق و تقدیر اوست غنی نیست که از صبح و شب حضور  
 و غیبت اراده میتواند کرد و بچشمین از غاسق خلق اراده میتواند کرد چه  
 در اصل از غاسق مشتق و سیرامی گویند خلق بچشمین است که پیراست از قیوم خود  
 اگر نور وجود از یک فورده او دور شود بآن نشانی آن خدایند و در و ایضا

عاشق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاغراض لایق زباین و پناه گرفتن از شر  
 خلق است که در خلوتخانه سر بپاید و حجاب مقصود نگردد و در تحقیق الازی یوسوس  
 فی صدر الناس نگارش نموده اند که وسوسه که شیطان از جانب جن انس  
 می اندازد و در دلهای آدمیان تواند بود بحجت دید قدرت و فعل ایشان باشد  
 این وسوسه سه قسم است یکی مجرد خاطر و خیالات است و این نسبت بکس است  
 که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق است سبحانه  
 لیکن بظاهر عقل و حس مشاهده میکنند که افعال عباد مربوط با اختیار ایشان است  
 دوم آنکه خالق افعال عباد را و انداخته چنانچه معتبر نسبت بهمرا و میان  
 وجه میان میگویند و بدتر ازین است عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله عمل  
 بنده را با قدر حق میگویند یعنی حق تعالی او را بچنین آفریده که هر چه خواهد  
 میکند و عام در معاملات ازین هم ذمهور دارند سوم آنکه بنده را با بوی اختیار کند  
 چنانکه فرعون دست او را کردند و وسوسه اول است که از خلق حق را جدا  
 نداشت و فعل و صفی خلق را سایه فعل و صفی حق بداند و بویته را عبارت از  
 ظهور رب بصورت مربوط اعتقاد نماید از نیاحت آنچه پیش او حس میفرموده  
 تا خدیش دست است مدام سایه متحرکت ناکام پس استخاده  
 رب الناس مناسب نیست ازین معنی و وسوسه دوم نیز مرفوع می شود لیکن  
 استخاده بملک الناس لائق بآن است که عجز ایشان ظاهر شود بد آنکه شبیه  
 یوسوسه دوم است آنکه ظهور قدرت را در ظهور تمام اعتقاد نماید تا میان او  
 و معتزله جز بظاهر و مظهر فرقی نماند علاج پناه بردن بملک الناس است که  
 مرتبه جمع است تا ظاهر شود که در مرتبه از لیه است آنک لا تدعی سن  
 احببت و لکن الله یهدی من یشاء چون سیده و گداوم را این حال است

دیگر را چه رسد و ایضا ظاهر شود که هر چند فعل و قدرت در منظر اوست خلق  
 و تاثیر در منظر او نیست عالم در هر آن بعدی که در و مثل آن بطلد رسد آید  
 و خلق و تاثیر تمام از مرتبه الوهیه است باین سخن و سوره سوم نیز مرتفع  
 شود بلکه همان تفرقه ظاهر و منظر دفع شده بود که صورت فرعون و شاد را  
 بالوہیت گرفته بودند و حقیقت ایشان را لکن استخافه باله الناس در دفع  
 او مناسب است **سب** ایضا در تحقیق کریم مذکور رقم فرموده اند و سوره شمس  
 از سوره برون نیست یا معصیت از اندوید اول بنده را در تصرف خود آورده  
 مملکتی خواطر و خیالات میکند **سب** آنکه طور معصیت شود یا کفر از اندوید و البته  
 من شده از قسم اول التجارب برون مناسب است چه معصیت و اسطه شود  
 می شود چنانکه بعضی اکابر کشف و تحقیق فرموده اند که عصاة در دوزخ می بینند  
 نه کفار صفت ایشان لا موت فیها و لایحیی است در یوئیه و اسطه وجود و حیات  
 و در قسم دوم است که مملکت و منخر به شیطان است التجارب ملک برون مناسب است  
 و در قسم سوم التجارب برون سزاوار **سب** و تحقیق حدیث کان الله و لکن  
 سوره شمس رقم فرموده اند که این کلام که از مشکوٰۃ بنوۃ علی صا جها من الصلوات  
 افضلها بنظر رسیده اشاره بمرتبه اطلاق است و تقدم آن بر سایر مراتب  
 تقدیم ذاتی و الا ان کما کان که باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزیان بعضی اکابر  
 معذریه جریان یافته عبارت است از آنکه او همچنان برصراحت اطلاق خود است  
 ظهور و قیادت جمله اطلاق را بر نینداخته در آن حضرت اذل و ابد ظاهر و باطن  
 در یک نقطه جمع است جمیع ذرات عالم در و آن متعاقب موهوم الاتصال  
 نفس رحمت و قدر می آیند و سب روند و میان هر دو آن وریای لایمنش  
 اطلاق میبایست و از کوتاهی ظهور و قیادت نسبت باین جمله اطلاق به انتها

نزدیک است که نظر عارف کل شیئی با ملک الا وجه را مستمر بیند و آنکه میگویند حفظ  
 باین نفسین نیز عارف را باید است اینست که خود را بقضا و قیست بر دهد که آن  
 نفسین باین دو نفس حمایت و لطف انداخته اند نسبت به عارف اصلاح باین حفظ  
 بین نفسین بهتر است و الا عارف را چه احتیاج است بحفظ بین نفسین که او را  
 مشکب نیست چه در اصلاح و چه در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارت است از آنکه  
 استیاء نمودی است یا بود بوی از وجود خارج بشام او رسیده و همچنان در علم  
 از میده یا گویم والله تعالی اعلم کما کان الله لوجه از ظهور و قیقه بوده باشد که به  
 مع الله وقت بین آنست و الان کما کان همچنان یا آنکه الان کما کان با نینجه  
 صحیح است و اگر چه کما کان الله یعنی اول باشد یعنی در نظر شعور من بچپان بود  
 ۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قلله محبتی فاما دیتیه فرمودند که حق سبحانه بیان  
 طریقت مراقبه فرموده است که هرگاه محبت ذاتی بر بنده افتاد امانت برسد محبت فوق  
 یافت و تجلی ذات فائز گردد و ایجاد دیتیه همین ذوق یافت است که بعد از خدا در  
 محبت ذاتی ظهور میسر یعنی طریق مراقبه مذکوره که عبارت از ظهور محبت فوقیه  
 سهله الیه موصول بقصد و است و باین تقریب فرمودند که هر طریقیه باین سه چیز است  
 رسوخ بر عقاید اهل سنت و جماعه و دوام آگاهی و دوام عبادت و در تحقیق  
 معنی حدیث قدسی انما عند ظن عبدي بي ان ذکر نے فی نفسه ذکرته فی نفسه  
 و ان ذکر نے فی غایه ذکرته نے ملاخیر منه یعنی فی غایه انما آنکه فرمودند بخداست  
 عز و جل بگو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان و مخالفت مشائخ را اختلاف است  
 در آنکه غالب حال بنده مومن رجا باید یا خوف یعنی گفته اند در پیروی رجا و  
 در پیروی خوف و تحقیق آنست که همیشه باید که رجا غالب باشد و خیریت  
 ملا و در صورتی که ذکر میبندد هر حق را در ملا آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم باشد

نه باعتبار آنست که در سلک افضل باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست که وجود و روح  
 آن در صلی الله علیه و آله و سلم که در ملائکه است فکر حق سبحان و بنده را در آن  
 ملائکه باشد یا بشریت ملائکه باعتبار آن باشد که چنانچه از فرشتگان اند که آنرا  
 میبینند گویند و آنها افضل اند از رسل بشر ذکر پنده در آن ملائکه است  
 لایحیه حقیقه مراقبه انتظار است و صفای انتظار و طلب مقصود است در  
 حالتی که طالب از حول و قوت خود بیرون آمده باشد و مشتاق لقای مقصود  
 و مستغرق بحر هوای او باشد جل ذکره و بی حول و قوه غبار کوشش است  
 و انتظار آنست که کشف این نیم مراقبه جز نیست و قریب الاشارة است نباید  
 و لست الا بالجناب بسم الکبری قدس الله سره در بیان ده اصل که مروت بالا راده  
 را بران داشته این مراقبه را اصل نیم ساخته لیکن مبتدی عاشق را تقلید  
 نیست باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده انتظار محض باید بود اما  
 سایر مراقبات که مطلوب را مقید بنید بشکل و مثال و علم و خیال کرده در صورت  
 تفعل آرد فرو دانست و معلول سه هر چه پیش تو پیش از ان ره نیست  
 فایده فهم نیست به سبب نگارش نموده اند نماز را حقیقت است و  
 صورتی ظهور حقیقت او موقوفست بشارت شدن بموت اختیار است و  
 و ظهور این شرف از راه سلوک پتفه برده اصل مشهور است و طالب  
 صلاوات حقیقه اکثر مستعدند و دل جذب الهی باشد و قابلیت تقدیم جذب بر  
 سلوک در کشته باشد و طیفه او آنکه بعد از طهارت باطن بتوجه نصوص و خالی  
 کردن دل از آرزوهای نفسانی که مضر او نیست توجه بحضرت حق سبحان نماید  
 توجه بجل جلاله الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلامی  
 وجوب و جبه للذی نظر السموات والارض حیفا اشار باطن خود سازد



و لیکن که گشتش غیبی در رسد و او را از دستماند و معنی و اما من الشکرین نل  
 آورد جلوه گر شود نقش قوت گیر و حقیقت مراقبه که انتظار حصول مقصود  
 بظهور آید و طهارتش را صفای دیگر پیدا شود و بر تو تجلی ذاتی بزبان حال  
 با او بی علقه و بی نیازی مطلب را در میان نهد معنی تو کل را که بدون  
 آمدن از رویت اسبابست و ریاضه اگر طاعت حق مدو نماید بعیند که توجه نیز  
 از دست خود را ازین صفت خالی شناسد الله اکبر من ان توجبه الیه غیره  
 روی نماید این زمان توجه دیگر پیش آید و اما من الشکرین را بزبان  
 دیگر بخواند و اس و قولیش تمام از عمل مغرول شوند بصفه عزالت متحقق شود  
 بخواست قبول خطاب فتحد به ناخفته لک پیدا کند و از عهده امر و اذکر ربک  
 اذ انیت بر آید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن گیرد و مقام  
 توحید و اتحاد بنهد از بیخمان ترستی کند که کل کائنات را متعلل و نا چیز یابد حکمه  
 الا اله غیرک مرا از نقاب نواری بر آرد اینجا خلاصه قناعت در مقام شیشمین  
 باز تواند بود که و اذکر ربک اذ انیت لباس دیگر پوشیده کار فرماید او شود  
 خود را بعد قرار داد بشفقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتائج  
 تکالیف بر درویش سازند تا خود نموده بلی تکلیف شروع بقراوت نماز کند  
 فتح و دیگر گشتش روی دهد بصراط مستقیم مهتد شود و بسعادت رضی الله عنهم  
 در صواعقه برسد چون درین مقام شگن شود معنی هم فی صلواتهم و انکون  
 وصف حال او شود و انیت صلوة حقیقه اگر کند ذات بروی تجلی کند خواه درین  
 منزل خواه پیش ازین منزل فتای حقیقه باطنش از مجموع امور سر و شود  
 در نیافت گریبان گیر جالش شود و معنی استعدا لا عود له دل نشینش  
 جانان بقمار خانه رندی چندند + با مردم کم عیار کم پیوندند + رند

چند کس ندانند چندانند + بر سید و نقد هر دو عالم خندند - تواند بود که غرق  
 به نهایت رسد و مظهر اسم الغنی شود و هنوز در دیند باشد این دروست که  
 مقصود آفرینش عبادت روحیه همین در دست است بعد از تحقیق مقامات  
 و بچانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام معصیت است یا غیری به دنیا دارد  
 یا سبب بین است یا اکتفا بالابدعماش ندارد یا محال خلق است یا او را  
 بیک حق سبحان معصوم نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواهد یا در مقام مقام  
 با نفس نیست یا نظر به خود و احوال خود و مداری بچول و قوه دارد یا تسلیم  
 احکام از لیه نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص است و مخفی نماید که بعضی  
 از اهل نهایت که از خود و بایست خود برآمده اند در اکتفا و عدم احتیاط و مجاهدت  
 بهجت بعضی از نیاب حقانیه ثابت نموده اند لکل وجهه هو مولیها اکابر  
 خاندان و نقش بند به میفرمایند قدس الله تعالی ارواحهم که هر که او را این  
 راه را این گیر شود بعد از توبه انصوح و بقدر طاقت رعایت زهد و توکل و  
 قناعت و عزلت و صبر و توحید و توجه سائر مقامات کرده اوقات تصرف  
 ذکر الهی گرداند رعایت مذکور را سفر در وطن میگویند غایبه الامر اجتماع مذکور  
 و توجه دارند و توجه مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند که در توبه مذکور  
 میباشند و بعد از جذب به جمیع مقامات تسهولت و سهولت مقامات به دست میآید  
 و حقیقت توجه مذکور و مراقبه مذکور که وسیع از وجود یا داشته است  
 و صفت رضا بعد از تقویت نسبت جذب و کمال آن باسانی روی میباشد  
 ۲۴ در آخر شرح با حیات خود که از مصنفات و قبیله شده این است  
 و صفت احوال نگارش فرموده اند سه این سکه که من زدم با هم  
 فقر است + وین روشنی از نور تمام فقر است + بر خیزد و خواجه ابراهیم

کان راه ز سر حد مقام فقر است + اقرب واسطی طرق مشایخ قدس الله تعالی  
 از سر هم طریق علییه احرار یقینند بیست اول در آید ایشان در ادراک بسیط  
 است که غلبه محبت حقیقه بر خلقیه است و محل تجلی انوار ذاتی و ظهور و ظهور  
 است مقدره انبیه را که مخلوقیه ادراک مرکب و ظهور بتا شیر صبح سعادت حصول  
 است حضور و آگاهی میگویند و هر گاه در غلبات کشش و انجذاب ادراکات تمام  
 زمین رخت بر بندند بل بخت آگاهی نیز شعوری مانند تعبیر لفظا و فاعلا فنا  
 میکنند تا این نسبت را وجود عدم میگویند و بلکه ظهور این نسبت متواتره را  
 عظیم میگویند و وصل اعدام اگر توانست کرد + کار مردمانی کرد + از بخت  
 که در نیوقت میگویند وجود عدم خبر وجود فنا شد + بماند که از فنا فاسد صفات  
 بشریه میروند و هر گاه حق سبحانه بجنس عنایت نوری بخشید که در بر توان  
 نور دیدند که حضور با آنحضرت پر تو است از وصف حضور ذاتی آنحضرت  
 محمودش بفضای حقیقه مشرف شدند از ایشان نه نام ماند نه نشان هر چه با ایشان  
 منسوب بود تمام باصل رسید این مقام مقام بقا با الله است این وجود را  
 وجود فنا میگویند و میگویند وجود فنا وجود بشریت هرگز عمو نمیکنند  
 یعنی عاده الدیرین جاری است که فانی با و صافش رو نمیشود و حواله تکمیل  
 ناقصان درین منزل است این کشف را کشف علییه میگویند تعبیر تجلی  
 ذاتی و شهود ذاتی و یادداشت میکنند و حقیقت آن تعبد الله کائنات را  
 را مدین موطن میدانند و ردیة اخروی را نیز درین منزل اثبات میکنند  
 و فرق میان احسان و ردیة همچون فرق میان مشاهده صاحب جمالی  
 و در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب میدانند و میگویند که هر چند که کائنات  
 ذاتی صفة بصیرت است اما چون حق سبحانه خبر داده که پیله پاره چشم را بلی خواهد بود

اونا و صدقاً اگر میگفت پیشانی شمار داخل غوام و او آن زمان نیز ایمان می آورد و می  
 و شود و ما نظرت می شد الا درایت الله فیه او قبله او موه را پیش از اطلاع  
 بر اصول این طائفه و تقدیم بران اصول چندان اعتباری نمی نهند و اس  
 معاشه بران اطلاق نیکند چنانچه بعضی کرده اند بلی ایتام ایشان در کشف  
 غلبه و غلبات آنست در غلبات آن نسبت کثره صفاتی نیز از نظر ایشان محو شود  
 از ضعف و خلل جزوات هیچ نمی بیند در عرصه وجود خیر یکذرات بحجت و در نظر  
 بصیرتشان نمی ماند انست نهایت مقام انبیا و اولیا ان اسلم ربک النبی  
 و لیس در ان القیادان قریه است رقم فرموده اند که عین الیقین و رذات حق سبحا  
 عبارت از علم حضوری است بذات حق در پرده اسما و صفات و حق الیقین علم  
 با آنکه این علم علم حضوریست و عالم عین معلوم است تجلی صورتی پیش از رسیدن  
 کمال توحید و اخل عین الیقین نیست چه حاضر در که صورتی پیش نیست  
 با علم آنکه وی صورت حق است سبحانه و همچنین تجلی معنوی نیز داخل نیست  
 چه حاضر در که صورتی پیش نیست با علم با آنکه معلوم حق است سبحانه اما بعد  
 از رسیدن به کمال توحید همه عین الیقین است بل حق الیقین است بلکه در ان  
 موطن خبر تجلی ذاتی تجلی نیست چه بحقیقت جز احدیه مجروده نیست ای موجد  
 کامل صاحب ذوق انبغی ازین موز که بیان کردیم آگاه شده باشی توحید فرقی نیما  
 تجلی معنوی و تجلی ذاتی با آنکه تجلی ذاتی نیز در پرده اسما و صفات است با تجلی  
 حاضر در که هست تجلی منسوب بآن است فاعلم و نیز از بعض مقدمات سابق معلوم  
 کرده باشی که هر گاه سالک شروع در شهود ذاتی بکند و در ان کمال پیدا کند  
 از تجلیات صوری و معنوی فراغی خواهد داشت خلاصه و مقصود همه تجلیات  
 صوریه او را حاصل است هر گاه صاحب صور حسیه و علییه حاضر او باشد از

حضور فقط فراغی خواهد داشت اگر گفته شود که از تفسیری که تجلی معنوی را کردی لازم  
 می آید که ارباب عقاید هر گاه یقیناً با اعتقادات خود داشته باشند صاحب تجلی  
 معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلی معنوی افحای سالک است چنانچه  
 مقرر باب آنست میگویم فرق میان تجلی اعتقاد و تجلی معنوی آنست  
 که در تجلی اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت معتقد به صورت حق  
 است و در تجلی معنوی یقین است با آنکه این ذی صورت حق است با تقریر صورت  
 علمیه و در مدبر که با تجلی معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلوم است چنانچه  
 قطعا کاری ندارد و تجلی اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه در آن  
 و نسبت صورت مادی صورت متفرق و پراشیده است <sup>ب</sup> فرموده اند که  
 نه آنست که ترک سبب کنند و بشینند چه این سوی اولیست بلکه اقامت سبب  
 مشروع مثل کتابت و غیره میاید که در نظر سبب بند وخت زیرا که سبب مثل  
 در وازه است که حق سبحانه براسه وصول سبب خسته است درین میان  
 کس در وازه را بندد که از بالا خواهد بر تافتن بے ادبی کرده باشد  
 چه در وازه بنا کرده است و دلیل است بر آنکه او کشاده بنا بدست بند  
 ازان اوداند خواه از راه در وازه فرستد یا از بالا بترتا بدست <sup>ب</sup> فرموده  
 اند تا حضور ذاتی که حضور صاف عبارت از آنست سالک را حاصل نشود  
 از تفتید توحید جسمانی خلاصه نیاید چه توحید صوری در مراتب اجسام میباش  
 چنانچه وجود جسمانی خود را و غیر را وجود حق میداند و در نیوقت تمیز و تفرقه باقی  
 است روح بقا و صلال نرسیده است زیرا که بروج است تمیز هر چیز این وجود  
 به توحید رسد که مقرر علمای دین و صوفیه محققین است رضوان الله علیهم  
 نرسیده و آن عبارتست از بدلول کریمه و الله من و را هم میگوید که تفرقه

منزه از صفه تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگین روح را بفنا و انحلال  
 نرساند محراب از چهره مقصود بر نفیست اگر چه آن حال لمح باشد و این همان قدر  
 که در تقدیر است روی رفته بنیاید علی تفاوت الاستعدادات پس همیشه منتظر  
 باید بود که حق سبحانه بوجود موهوب صفات که مقربان خود را مخصوص گردانیده  
 مشرف سازد و درین کسب را اصطلاح خل نیست بعضی موهبت اوست سبحانه  
 شب روزی بعضی علما در آن معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علیکس  
 اعتبارات و حیثیات ذاتست و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس آن  
 صور علییه است که بر آئینه ذات افتاده ترودی می نموده اند که اگر عکس صور علییه  
 بر ظاهر وجود افتد نهائیه ذات حق و محلیه وجود مطلق تناسبی شان لازم می آید  
 در نیوقت حضرت خواجه قدس الله سره الا قدس بسر وقت ایشان رسیده  
 پرسیده اند که چه مذاکره میرفت شبیه خود را معروض داشته اند فرموده اند  
 بی نهایت حق سبحانه نه بان معنی است که در اجسام است با اعتبار طول و عرض بل  
 بان معنی است که بی لعین و تمیز است و یک محل آن صور ذات نیست که محلیت لازم  
 آید بلکه محل آن و هم است چنانچه صورت منتقش آئینه نه درون اوست و نه  
 برون او و هم حکم میکند که بر روی آئینه آنست محل او خیال است که آن را  
 مثال متصل گویند و آئینه همچنان بر صرافت و بیرنگی خود است <sup>۲۹</sup> پس بهترین  
 محل فرموده اند که توحید حاصل می باید کرد و توحید محققان تکلمین لا موثر  
 فی الوجود الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق دادن و خود را از آن جدا  
 ساختن اگر چه بعضی از متأخرین علما قدرت موثره را به بنده هم فی الجملة نسبت  
 میکنند و توحید ایشان لا معبود الا الله است اما مذاهب اصح با آنست لا موثر  
 فی الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدانند باقی

صفات بعد از علم و بصیرت و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکند  
بسی روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار است اگر سالک از حقائق  
نقصیب و افروخته نبوده و الا اصل کار بر شریعت بودن است توحید سالم است  
که یقین نمود که انا بر سر اوستی افتد اضافت کنی و از استعداد او و شمار می  
کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که محقق لا موجود الا الله است  
درین بیان یک سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارسی قدس سره فرموده اند  
که سالک متخلق شود بجمع اسماء و صفات الهی و هنوز واصل نباشد آن  
مخفی مشهور تناقض دارد که متخلق با خلاق الهی بعد از وصول حاصل شود  
فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس بگویند که بعضی  
را در سیر الی الله پیش از وصول سر و دست دیر اما اکثر است که بعد از وصول  
بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسی مطلق سازد و متخلق قبل از  
وصول را متخلق گوید و بعد از وصول را متحقق مناسب است این روزی بنظر  
مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس سره  
اسامی در نقد لغوی آورده اند گاه باشد که در حال حضور سبب آنکه  
از حسن غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا کشف  
خداوند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارت است از تفرود روح بظاهر  
مغیبات در حال تجرد از غواشته بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت  
مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات  
که خیال را در آن مدخل نیست نیز خطا می شود و اما معلوم یقینی که برادر که ملهم  
می شود خطا را آنگاه خطا نیست درین محل درویش معروض داشت که بعضی  
معلوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد و نیز خطا می یاخته میشود و بیان چه باشد

بجای

فرمودند بیش از آنست که بعضی از مقدمات سلسله خود که پیش صاحب این وسیله نبوت  
یقیناً مقرر است آنرا بآن علوم ضم کرده است خطا از آن راه آمده والا خطا را  
در صورت علوم عامه چه گنجائی علمای علوم عقلیه که مراعات قوانین بنیطقیه مینمایند  
گاه خطا در فکرشان راه می یابد نه درش پادشاه است که مقدمات مقرر خود را  
یقیناً خیال کرده در آن دخل داده اند والا منطق علمیه است که رعایت او  
ذهن را از خطا در فکر نگاه میدارد اگر استعمال صرف منطق می بود پس ضم  
مقدمات خود بر هرگز خطا نمی خورد و انگاه فرمودند که بمشهوران ائمه الله  
کشف هیچ درکار نیست که کشف و انواع است و نبوی آن خود اصطلاح  
نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت بهین شده است برای عمل کافی  
است و هیچ کشفی بآن برابر نیست میفرموده اند مشایخ را باعث برتر است و  
ارشاد خلق یکی از سته چیز است و میشود الهام حق سبحانه یا حکم و امر یا شفق  
بر خلق الله یعنی چون خلق را بر ضلالت می بیند و ضلالت را موجب عذاب  
و ضرر آنرا میداند از غایت رحم و دفع عذاب ایشان می خواهد پس  
بمقتضای شفقت آنست که ترویج شریعت را لازم گرفته خلق را بوعظ  
و نصیحت بخشد تا آداب و اقامت شریعت امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقط و حد  
نمی گذاردن چون موجب آن اما آنکه اینها را اصل سازند و شفقت شرط  
نیست امر از اید می باشد و شفقت و باین آفریب فرموده اند که حاصل این  
طرز ترقیه تربیت انجذاب ایمانی است که دعوت تمام انبیا و رسل به ائمه  
است پس میفرموده اند که نهایت قرب بنده و اتصال او نسبت بنات حق  
سبحانه زیاده بر آن نیست که دوام آگاست و آرام که بقرب است  
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد با کمال محمول این نسبت



مشرف بر رتبه ولایت شد و کمال آنست که در حصول مقامات و تجلیات انما و صفات  
 سالکان طریق دیگر با تفصیل حاصل شده شود و دیگر است این حصول نسبت قرب  
 و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل شده شود بر رتبه ولایت خاصه میرساند  
 اول در آداب این طریقه در سه حد فاصله است و معنی اندراج نهایت و در برابر  
 که بر این سلسله اشاره بر آن کرده اند اینجا است <sup>۳۳</sup> سبب بقرب ترقی بعد الموت  
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی بنیت هیچ  
 و اعتقاد درست در راه حق سبحانه در آید و آداب شریعت را کما حقہ بخواند  
 و او را از اذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیب نباشد البته بعد  
 از موت احوال و اذواق این طائفه اش بدین حضرت خواجہ روح الله رحمہ  
 بعد ازین نقل تلمیذ کرده فرموده اند بلکه اینچنین کس را مہرین عالم وقت  
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از آن بہ زبان مبارک آورده اند  
 کہ اعتقاد درست در رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجہ بجنباب  
 حق سبحانه بزرگترین دولتی است پیچ فوق و وجدان برابر این نعمت عظیم  
 نیست ع این داشته باش کہ دیگر هیچ مہاش <sup>۳۴</sup> فرموده اند طریقه انجذاب  
 و محبت الہیہ موصل بہت و او را روی خبریوی ذات حق سبحانه نیست بجز  
 طریق دیگر کہ روی بجانب افوار سر دارند لاجرم بعضی بہان انوار باز میمانند  
 و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی بہت اما پوشیدہ بہتہ اہل این  
 سلسلہ علیہ نقشبند یہ تربیت بہان انجذاب میکنند <sup>۳۵</sup> فرموده اند رویتہ بہر  
 بعد از موت بہت چہ رویتہ انکشاف تام بہت و تا روح متعلق این بدن بہت  
 انکشاف تام صورت نہ بند و چہ ہر چند بے تعلق گرد و لا اقل علائقہ حیات باقی  
 خواہد بود اگر چند بصرافت اصلہ باند تعلق خود باقیست <sup>۳۶</sup> بقرب سلع

فرموده اند انهای که از صوفیه و صوفیه بسیار نغمه قائل شده اند حکمت و برین آن بزرگ  
 که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و برپایه خود میباشند لا یرم روح و را در که  
 معانی بیشتر بر سه محبوب آنها معنی است نغمه را مثل زیور آن میدانند و انفس  
 نغمه قیلانیتندگی (و حاضران این بیت شیخ سعدی را بر خوانده سه که آواز  
 خوش بهتر از روی خوش است بگو که آن حفظ نفس است این قوت روح و فرموده  
 هر دو یکیت یعنی اگر استی و مستمع از اهل نفس که آن دیده و شنیده هر دو  
 انسانی است و اگر ادعای روح اند هر دو روحانی است و فرموده اند که در  
 موقوفات شیخ نظام الدین معلوم است که از اثر اول نغمه یک است که مستمع محبت  
 حق سبحانه غالب باشد یک و از مخلصان معروض داشت که محبت حق سبحانه را  
 چه ملاقت فرمودند ابتداء تمام آن مخلص عرض کرد تو آن بود که صاحب ابتداء  
 را مطلب برشت باشد یا بر سر است از عذاب و وزخ فرمودند اینچنین کسی  
 صاحب ابتداء نام نیست و او را از اهل انوار نیست و این ابتداء ظاهری  
 است و ابتداء باطنی آنکه در باطنش جزوق سبحانه مطیع نباشد  
 روزی فرموده طریق سلف مشایخ آن بود که اول به ترکیه نفس تحصیل مقامات  
 شغول میشدند چون مواقع قریب آنکه که خواطر و هوا جسم است ترکیه و در پیش  
 بقدر ترکیه نورانی است نه قوت می باشد تا بخواهد بر سر بیرونند که جزوق سبحانه  
 نروا بصیرت ایشان ستم نماند و جمیع اوصاف و افعال را از وی میسر میدهند و هر  
 و اجسام عالم در رنگ سر سبز و نور و نشان و مظهر را مخلوق و خود و هم نمینند  
 و تو حیدر بهر بیخبر را بعد از فرو آمدن حاصل میشود و پیغمبر اندکگاه  
 فرموده اند بطریق نغمه طبیعت نشینند بهر قدس الله اسرار را بایدها بآن طریق  
 ساختند که یکبار در این است و آنچنان مقامات بقید نشینند و نیز فرموده اند آنها

که از راه توحید صوری میروند خط بسیار دارند و نیز فرموده اند که شخصی که حضرت حق سبحانه  
 اقرب باشد یعنی آنکه استکمال داشته باشد و اگر کم نبود چنانچه یک تکمیل مقامات  
 کرده است و نتیجه مقامات را که استکمال و استکمال است و برین عالم نیافته این  
 اگر کم است نزد حق سبحانه و کریمه ان اگر کم کنند الله را تمام ناطق برین است و پس  
 فرموده اند که ولایتی بفتح داد و قریب بنده را گویند که حق سبحانه دارد و با کس است  
 را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگردند و این بتکونیات تعلق  
 دارد و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال کرده  
 که بر کلماتی که مستعدان میرسد اثر که ام قسم است فرموده اند که اثر ولایت  
 یا بفتح است و در انشای آن بیان بتقریب استفاده طالبان فرمودند که هرگاه  
 آئینه طالب محاذی آئینه مرشد میشود هر چه در آن آئینه است بقدر مناسب  
 پرتو می اندازد و نگاه فرموده اند که کسی باشد که از آن دو قسم ولایت او را یکی  
 حاصل باشد و دیگری بود که از هر دو نصیب وافر داشته باشد یا شخص  
 یکی از آن دو بیشتر بود و دیگری کمتر مشایخ نقشبندی رحیم الله را همیشه  
 ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و فرمودند که اگر مستقامی ازین  
 عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیک از مخلصان میگذارد و ولایت بفتح را با خود  
 میبرد و نیز فرمودند که نگاه بکسر زلتی ولایت بکسر را از ولی یازی ستانند چنانچه  
 این فارض رحمة الله از آن نیز بقال می آرد و آن در نقضات سطور است  
 شبی روزی فرمودند که معاملت بر رخ و حشر خوش معامله در و درازی است  
 نگاه سکوتی و قنای که فرمودند هیچ سعادت بر این نیست که  
 کسی را نیاید بحضرت حق سبحانه حاصل شود بعد از آنکه دوام الحال حاصل شد و هیچ انتظار  
 نباشد و فرمودند که سبحان الله آدمی مأمور باخلاص و محبت است و محبت

محبت سخی و غیر محبوب خود است با اینهمه چندین تکالیف شرعی بر او نهاده است  
 روزی تقریباً اعتراف بعضی مشران بفقراء الله فرمودند اولیا از کجا میفرمود  
 نیستند اگر ایشان امری ازین باب ناگاه ظاهر شود احوال ایشان را حکم  
 بر ابطال کردن جهالت است ملاحظه باید کرد که منزل ایشان که دائم یا اکثر در آن  
 کدام است درین میان اگر احیاناً حکم بشریت چیزی صادر شود ایشان را در آن  
 معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را در زمان حیات  
 مردمان زندیق میگفتند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله اذ ذوالنون را  
 بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزله بود اگر در کسوت دنیا میبود  
 هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند این که  
 بنشیند عان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند بجهت آنست  
 که این بزرگواران بنا بر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند و الا چندین  
 تن از صحابه که بگوهرها خود را کشیدند و بوضع فقر و تقصیر زندگانی نمودند  
 هیچکس از آنها حرفی نمیکوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین ایشان  
 نیست بسیاری از مومنان پاسبانند که بغیر خدا و رسول را نمیدانند و در  
 ایمان ایشان هیچ شبهه نه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و  
 خلفای حضرت خواجه ماقدس الله سره العالی خواجه عبید الله علیه  
 و آله نخستین فرزند و لبند حضرت خواجه مااند وقت در روز ماه و سال ولادت  
 ایشان ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا کرد و سه او گذشته  
 درین خرابه منزل با روز یکم از جمیع اولاد بود آخر عمر کان یکانه اقامت  
 درین کسب خانه طبع غزل نشاط میگفت و دیدم ناگاه بهار گفت  
 ما سرخ شناس تیر بین مرد و بگفت بهار در خطا آورده چون یکی از

در ایشان در واقع دیده بود که در خانه ایشان پیر سر محمد میری خواهر شد باید که او  
 را همه بام نانی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کرده اند چنانکہ در  
 همان مثنوی آن خواجہ مثنوی اشارہ باین صیغہ نموده اند آنجا کہ فرمودہ اند در  
 خانہ کبریا غلامی بد شد بندہ کے بزرگ نام ہے این نام خجستہ ملک زادہ  
 انشاء اللہ شفیع من باو و درین مظلومہ بتقریب اذان و اقامتہ سبح این  
 حش کثیر السعادت ابیات بدیوہ و قیقہ کہ متضمن قطعش ایشان بودہ بقلم  
 آورده اند مایہ بیت و و بیت اذان اینجا الکفایم سے بر خیز ہلا مود غنی  
 در گوش من آریا ملک لاریب + این خستہ سببہ نیاز من بہت + یک اشہد  
 از لبت بہت + اگر یکیم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہاں زمان میرم +  
 یک شعلہ نور دہ بروزم + تا خانہ ماسوی بسوزم + خود را بتو باز سے پیارم +  
 سے میرم و شعلہ سے گزارم + در خور نیم از من سیر روز + خود شعلہ خوشنیت  
 برافروز + ای دوست بحق دوستاری + خواہان تو ام بجان سپاری + پھر  
 بتوصل جاودانی است + در پیش تو مرگ دزدگانی است + اگر چی علی الصلوۃ  
 گوئی + ہم خود بصلوۃ من پیوی + و ز بر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ  
 زنہ کان عالم + من مردہ و دوست در غارم + سبحان اللہ خود نیازم +  
 افتادہ بصلوۃ تجلی + کویم و ہوالذی یصلی + کروند و کون مدح خوانم +  
 قد افلح آیتہ بشانم + ہاں اللہ گوی تا بچشم + ایک چہ صدف تمام کو تم  
 در ہزہ اللہ از شوم نیست + حاجت بسمع اکبرم نیست + در چشم من  
 آن الف عظیم است + دانم کہ مرا کس تقیم است + من یکدم ہر نام دارم +  
 یک رشتہ حیات کام دارم + از رشتہ کفایت است این کار + چون من بروم چہ  
 کم چہ بسیار + چون در نگر غرض تمام است + رشتہ رشتہ ہم بجایم است +

که بجز رسد پیشگاه کای و سیرابی اوست هم بجای بیست و نه غلظت مقام در پیش  
 عالیت و حرمت اندک و بیش و دوری ای ازل پس شکرست به سبها ناک  
 پیش این چه حرفست و در ایام طفولیت این فرزند و برادر از جمله ایشان  
 و بلکه که شکرست و ذکر ایشان نیز بیاید از والد بزرگوار خود بنظری رسیده بوده  
 و نیز در آن ایام حیات حضرت والد ایشان طالب تربیت حضرت ایشان را  
 قدس الله سره امر بتوجه و دعا و رحق این دو نور دیده نموده بوده اند  
 و آثار آنرا نیز بنظر غیب بین مطالعه فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در کتب  
 که باین دو پسر زاده گرامی مرسل داشته اند تفریح باین معنی نموده اند و اینها  
 سه مرتبه فقیر بدولت عقبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر  
 را فرمودند که خدمت بدن بر من غالب آمده است امید حیوة کم مانده از  
 احوال طفلان خرد و خواهی بود و در حضور خود شارا طلبیده بند و شاد و سرخو  
 تر ضیاع بودید و بنفقیر امر کردند که بایشان توجه بکنیم بام ایشان در حضور  
 ایشان ایشان توجه کرده بعد از آنکه ظاهر اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است  
 که ببرکت حضور ایشان آن توجه شمر نتایج باشد راستی کلامه الشریعین چون  
 این دو برادر و الا اگر بحسن شققت و اتمام خدمت حاجه حسام الدین احمد  
 سلمه الله و اولاد فضل و صلاح بهر و گذشته اند این مخدوم زاده بنز و گشتاد  
 آنجا شغل این طریقه علمیه را از شیخ الداد دامت حیات که شکرست و ذکر حال  
 ایشان بیاید انشاء الله سبحانه گرفته و ببرکت آن نظرات که با بقا و کرامت  
 و نیز بین همت و محبت این دو عزیز از صفات نسبت بزرگان خود بیاید  
 شده و با بجز فقر شسته فصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تکمیل  
 بر کمال و هواره و آرزوی محبت و خدمت حضرت ایشان ماسعه بوده و

ودر عرض بنیاز مندی تمام در یوزره اظهار عنایت ازان حضرت مسیح نمودند  
 یکی از مرایش ایشان این عریضه علییه است که از بنای کمال عقیدت بل بوفور  
 فضیلت ایشان راه توان بر و هویده عریضه محتویه علی سرایر الاغلاط  
 و مکامن الاختصاص من الملوک المفلوک احقر عبد الله عبد الله  
 ال اسوة اهل الصحو و قدوة ارباب السلوک شیخ الاسلام مصباح النور  
 امام الانام و منبه النیام الامل الامل البارع الاورع الفخیر المیز المنیر  
 منبیر ارکان الملة و المنظر من المائمه و الله له و الناطق بالحق و الصواب  
 و الخلق کشف اللوز و الایاب قائم الدین و قایم احکام المبین و التکلم  
 علی من الافادة و المتصاعد من حقیض العادة الی الحق السعادة  
 فلا و زکیان الطریقه و حارز عمران الحقیقه نور حرمه الاکوان و نور  
 حرمه الاعیان فارس مضار الخطاب و جارس اسرار الکتاب المستعین  
 علی و سادة و راسه المصطفوی و المتصفت علی جادة خلافة النبوی  
 و قدیر ان المحیة لقائه و منهل عطش المعجزة حلال عقود الاشرافیه  
 و دلال و فود الاشرافیه لیس مکرمة من الله الاله فیها حظ کامل و لا  
 موهبة الا نصیب کافل الصفوة شمس من نور قلبه الواسع و العطوفة  
 شمیمه من دوحه کرمه الوافی له التقدم علی مشایخ الزمان و التفوق  
 علی مشاهیر الدوران منجیر بلا حظه اطواره من طور الولاية و یسطیع مشابهه  
 اعماله علی اسرار اهل النهایه من استند بعبودیه ارادة فهو الذی اراد  
 علی مدارج الکمال و من اعظم بحبل اخلاصه فهو الذی استند بحبل  
 الایمانی و فاز لحصول الکمال فسلموا یا ایها المترددین فی فیا فی الطلب  
 و تقالوا یا المتشغبین لیس عیادان و صول الرب و اقرعوا باب واره

التي يعلّم بمنهج البركات دعا كفوا على حضرة التي تسمى بجدن الخيرات وترقبوا من  
 لطيفة حصول المقاصد والمراداة وترصدوا من تصرفه نيل الكرام والسالكين  
 الشيخ المكي سيدنا و مولانا ملاك الدين الفاروقى النسب المحمدى الحبيب  
 السريدي المولد القديس المتحد بلاندي في حقّه عبطة و اللستاني في امره  
 عمرة طرد الطوسه عند ظهوره و نور الفارابي من سطوة طلوعه و مقدر فضله الكرام  
 و مثبت تفوقه الرادي اللهم سير آياته و ضاعفت كماله و احفظه من طوارق الايام  
 و موجبات الاحزان و الالام يا مهر غمام و دهر حمام بحرته النبي و آل الكرام و صحبه  
 النظام و اتباعه الاخيار اسلم يوم القيامة عليه و عليهم الصلوة و السلام يا سيدي  
 ليس لي طول البضاقة و لا حول الاستقامة الا بك شكركم و محبتكم قلبي قاسم باصفاء  
 الذنوب و اللهم و فوادي مظلة باضات الذمام و الجرائم ارحموا على احوالي  
 و انظر و اعلى سريري و بالي حتى استخلص من ياديه الجماله و الضلالة و ارتقى  
 على مدارج السعادة و الكماله اليوم ليس لي مشفق الا انتم و معرب و مارب  
 الاحضركم كل ازمته عري و جل اوقاتي و عاتة شهوري و سنواتي مصر و فقه  
 بعدتكم العاليه و محنتكم المنيه و اقتصر على تقاكم ان كان لي الاربه و المنيه  
 سيدي لاني كليل و بيا في عليل لا يطيق في امور لي على مقتضاي اقتضاي  
 فباسم المقصود بلسان الفرس توفيق الله و القدوس عز شانه و جل سلطانه  
 و عوالض بزبان فارسي در غايه فصاحت و بلاغت نيز ليليا مرسل و شمه اند  
 كه اكثر بد شخط ايشان نزور اقم است لكن از خوف تطويل غنان تو من خامه را  
 كشيده ميدار و حق سبحانه ايشانرا از ميراث معنوي پدر بزرگوار بهره فراوان  
 بخشا و بالنبه و آل الاحبا و خواجه محمد عبد الله سله الله فرزند و هم حضرت  
 خواجه مازندطاب تربت السلف و زاو قد الخلف برادر بزرگ از مادر و ديگرند



و ایشان از والده و دیگر واسطه میان ولادت این دو گرامی برادر چهار ماه کمتر  
 چنانکه پیران شنوی والد ماجد ایشان قدس سره اشاره بوقت و ماه و سال ظهور  
 این فرزندان فرموده اند و آن نیست که تاریخ کی چو شد نمودار بهنگام تولد  
 و گرامی اقامه بجز بر تلامم ماه رجب و پگاه ششم ماهین ظهور این دو  
 گوهر به گزشت چهار ماه و اکثر چون صبح رسید آخر شب چون روز  
 ز روشنی لبالب چون ماه تمام منشرح صدر و در خلعت شب چو ساعت  
 قدر بعد ازین بیان والا چند بیت زیاده و عیای این نور محمد سعاد  
 بزبان قلم لازم نیست داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود حرفی بمیان  
 نهاده نه ایهوسه یارب که طلسم خود کشانی این طفلک مابا و نمائی خود  
 را تمام خود گذارد چون نخل ز دانه سر بر آرد چندین همه آفتاب فتنه  
 در بحر تو چون جباب رفتند این قطره هم از شمار ایشان در موج خود  
 کمن پریشان باشد کامم از و بر آید چون نمیش از تو یادم آید پس نشن  
 و پس خرابم آید دوست و در حضرت یکدم آبم ای دوست هر جا که ترشح تو  
 بنیم در العطش آیم و نشنیم ای بحر طرب بکام من شو امروز یک بکام  
 من شو من جام چه میکنم که آیم مشتاق تو ام دین کشایم اکنون  
 دهنم کشاده بهتر بحر سخن ایستاده بهتر زین گفت و شنود حاصل نیست  
 حیران و خموش بایم زلیست این مخدوم زاده آزاده در صورت ثبات  
 و سیرت مشابیه تمام به پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند و از  
 علوم عقلیه و نقلیه بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله فی الفطره  
 و قوت تمام درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه علیه نصیب آن  
 یافته اند و در آن علما و حال و قتهای نظم نمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را

از حضرت ایشان ماقبل الله تعالی سره گرفته اند و چندین بار دیوانه وار از دلی چای و  
 و سوار متوجه استان ایشان شده در سرپنجر روز با در خنده علیه بر پرده اند  
 و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعضی کتب کلامیه را چون شرح مواقف و غیره  
 یا بعضی مسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم و اسرار  
 خاصه حضرت ایشان نیز بهر پای لایزال بر داشته راقم الحروف چندین بار در  
 خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدح و منقبت این خدوم زاده عالی  
 استماع نموده روزی فرمودند که او از حمای المشربان است و از محبوبان است  
 و از مغلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند  
 که اگر آن نه بودی که این خواجیه زاده مادر کمال و سمعت مشرب و شوریده عالم  
 و به تعلیمی و تعیینی بودند ای ایشان را اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده  
 والد بزرگوار خود نشسته با فاده و اخاضه طلب میپرداختند راسته الحق این  
 خدوم زاده در غایت به تعیینی اند و از آنجا که مغلوب نسبت توحید وجود گشته اند  
 از نظاره مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از استماع سرود و اغاسه نیز لذت  
 به پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج به کوچه و  
 بیابانها میرینانند و اشعار پر سوز میخوانند و آه گرم و سرد از دلی پر درد و جزا  
 و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بلا حفظ انساب خود بجهت ایشان مخلص دلان  
 احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیده فرمودند  
 گشت گلستان بهانه ایست نکارا به بوی تو آواره کرده باوصیاء اشاره به فقیر  
 نمودند که تو نیز چند بیت برین طبع گردان این بنده این دو بیت مروض داد  
 سه راز نهانی بلبس رساند دل امشب خوی کبوتر که داد بلبل مارا خلق بجز آب  
 ابروت بسجودند به شیشه دل بکنند قبله نما را حضرت ایشان ما را قدس اندر

و مکتوبات قدسی آیات حکایتی عالیہ بنام نامی این مخدوم زادہ گرامی است و مکتوبی  
 کہ در جواب عرضہ ایشان بودہ رقم فرمودہ اند کہ صحیفہ شریفہ رسید از مملکت  
 فرحت فراوان بوصول انجا رسید از شمول نسبت حضور و استیلائی آن کہ اندراج  
 یافتہ بود یکبارگی مبارکست این دولت کہ شمار در ششہ چارہ ماہ پیش شدہ است در  
 سلاسل دیگر اگر درودہ سال میسر گرد و نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند  
 شکر این نعمت بجای آید و چون میدانند کہ فطرت شما بلند است و حسین این  
 قسم احوال از شناسہ عجب میرا اظہار این نعمت نمودہ آمد لکن شکر قم لازمید کم  
 نص قاطع است نوشته بودند کہ مشکاکہ توحید ظهور کردن گرفته است این  
 دولت نیز مبارک باشد بآداب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبہ این حال  
 آداب شرعیہ را بنیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینقہ بجای آید آشتی  
 علی الايجار و این مکتوب مکتوب بی و چهارم است از جلد ثانی و محتوی است  
 بر فوائد رحیم و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیلہ فلیس حج الیہ و نیز این  
 قرۃ العین ولایت عرض ملکین پر شور مستانہ باستان حضرت ایشان  
 مرسل دہشتہ اند کہ از اہل نقل دو عرضہ اکتفا میرود عرضہ اولی  
 عرضداشت بندہ مجبور بر تقصیر حمد عبد اللہ آنکہ اوقات گرامی بدعا  
 سلامت آنحضرت میگردد و ندامت و پشیمانی کہ برووری از خادمان  
 حضور وارد القدر است کہ بگفتہ نوشت نگنجد چندین شوریدہ گے و  
 سر و گردانی روی و اوہ کہ بشمار از ان اشعار نتوان کرد سراپا در و اندوہ است  
 و باین خداوند کریم را شکر کہ در نسبت و رابطہ باطن کہ حاصل آن فنا نیست  
 است قوای وصفہ و عینا و اثر افقوری نیست و چگونه فتور را باید کہ بعد از  
 رجوع بوطن اصلی بواسطہ غربت در سر نمی ماند و انسہای غریبہ روسے و

و اسرار عجیبه جلوه گر میازند و باطن را با توحید از دنیا التفات نیست بر ریای عالم آب از  
 سرگذرانده اند اینهمه لطیف خدشگاری و بندگی آنحضرت است ذات والای آنحضرت  
 با قیام قیامت بر مفارق طلا و سلاک باقی با و عریضه ثانیه عریضه داشت کترین  
 خدام و الادرگاه محمد عبد الله عرض اقدس باریا فنگان و راه بر و کان محفل  
 خلد شاکل حضرت خداوندی قبله گاهی و ام ارشاده میرساند که احوال بدان گویند  
 که بیان آن فرصت در از میطلبید تا سرانجام کار چیست و آخر بجا کشد شورش  
 لشکر و برابرا پیچیده دریای حقیقت متواج است هر لحظه موج دیگر بر روی کار  
 دارد و در قطره را با موج بودن شریعت عشق بیهمای بیهمای چه بینوسیم  
 در حضرت قطب دایره ظهور دیوانگی ستر دیگر به دیوانگی بخشند که گیم و که  
 خدیم که افتم و که خیرم به آموخته ام مستی از دلبرستان به ای قبله خدا پرستان  
 گرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی است  
 العبودیه انتی و از آنجا که این نور دیده مخلصان حقیقه را با این خدشگار حقیق  
 التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا مشتمل بر انقاس نفیسه با این بنده  
 مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم  
 مینماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشان را که در آن منظومه سابقه در حق ایشان  
 نموده اند با جا بست قرین گرداناد و ایشان را بنهایت مراتب تکمیل و اکمال رساناد  
 بحق اهل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند بر خوردار حضرت خواجه  
 بزرگوار قدس سره زبان قلم بنده که خلفای کبار ایشان گویا میگردد و از آنجا که  
 اعلی و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجه عالیشان حضرت ایشان بودند و  
 الله لعنه الا قدس سره و از آن بود که نخست زبان خامه را بنده که ایشان شیرین  
 سازیم بعد از آن به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت

ایشان متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر و بیان طفا  
 حضرت خواجہ را تقدیم داده مسکنہ الختام این کتاب ذکر حال آن مرہم جگر ایشان و  
 فرزندان و خلفای ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ الخیرات  
 از بزرگ زادہای دیار ہند و تالست و از اجلہ اصحاب حضرت خواجہ با قدس اللہ تعالیٰ  
 سرہ الاقدس پیش از شرف و وصول بآستان ایشان در خدمت حضرت شیخ  
 النخشب کہ از خلفای حضرت مجرب اللہ سید علی قوام بودند قدس اللہ سرہما  
 می بودہ و جناب شیخ لوی الطائف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و رہبایت ایام طلب کہ  
 حضرت خواجہ با بخدمت مشائخ بلا و تردد میفرمودہ اند و تقریر از قرای سبیل کہ  
 از باب اولیہ دہلی بہت بصحبت شیخ النخشب نیز رسیدہ بودہ اند خدمت شیخ  
 تاج ایشانرا ولالت بارادت و صحبت شیخ خود کردہ بود حضرت خواجہ ماورائے  
 استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ و جہم حضرت  
 آن انتساب نیافتہ از انجائے ان سیر بصوب و دیگر منصرف داشتہ اند اما شیدہ  
 فقر و شستی و حال شیخ النخشب را مشتق می بودہ اند چنانچہ از بعضی مرقیات  
 ایشان ہویہ است چون حضرت خواجہ از سفر میامین اثر یا درار النہر ہمسند  
 مراجعت نمودہ بار شا و طلبا تو حینہ فرمودہ اند و شیخ النخشب نیز سفر آخرت  
 اختیار کردہ بودہ بہت شیخ تاج با وجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل نائب  
 مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم ازہ  
 ساختہ بلازمست شریفہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع و انصاف  
 اورا پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال و مال او در شستہ اند  
 جلسہ خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیدہ چنانکہ گویند  
 در میان سلفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبودہ

و نیز در استفسار احوال و پرسش اسرار بسیار و لیری می نمود و اگر ایشان را  
 گاه مغلوب می دریافتند بکلیات و لطایف کلمات ایشان را بشهرارین عالم  
 میکشید و چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایمای برمنینی نموده اند با جمله بعد از آنکه  
 حضرت خواجه شیخ را آشنای نسبتی علییه اکابر نقش بندیه گردانیده  
 اجازت تعلیم طریق داده اند گویند اول کسی که از حضرت خواجه مجاز گردید شیخ  
 سماج بود و اقامت از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجه باقی من بود  
 ما نور شده اند که مرا اجازت دهد و در ضمیر حقائق پذیر ایشان گذشته که  
 اگر و می هم در معامله امر می بیند که از اکابر نقش بندیه یا او را مشیر با اجازت  
 باشد میثاید مقارن آن من در معامله دیدم که بخطه فاخره بخارا و خدمت  
 حضرت عزیزان خواجه علی را میثی قدس الله روحه هشتم حضرت عزیزان  
 طایفه مبارک خود را بر سر من نهاده غلیات بنیایات نمودند چون حضرت  
 خود این واقعه را معروض داشتیم قسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان  
 خطور نموده بود بیان نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند  
 و نفس و نظر انتخاب اثر می پدیدار گشت هرگز از این طریق تعلیقین  
 فرموده ویرا جذبات و غلبات از او می ربود و در احوالات خود  
 نموده در آن ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبلی یافت که ایشان  
 در کنار دلی منزل می کرد و دوستان خود را شیخ اللهیه نام که از مریدان  
 حضرت خواجه بود فرود آمد آن عزیز را ابله بود ویرا طلب آن پیداشد  
 که از شیخ تعلیم ذکر این سلسله علییه بردارد با جابیه رسید همان شب  
 آن صاحب را حالات و جذبات کثیره روسی داد و کشف ملکیت ارواح  
 و اثباتها میسر گشت آن احوالات حاصله را بر روح خویش در میان نهاده

نمایان رفتہ معروض دارد و روح را از استماع احوال زوجه شور و جنبه بر بردید  
 و حال آنکه پیش ازین بچند روز از شیخ التماس نموده بود کہ در وقت خلعت  
 برای او از حضرت خواجہ قدس سرہ در یوزہ نظر عنایت خاص نماید شیخ  
 معروض داشتہ بودہ است حضرت خواجہ بنا بر حکم جواب دادہ بودند کہ  
 او را از انصیبہ کمتر می نمایند شیخ آن خبر و حشت اثر را بآن درویش گفتن  
 مصلحت ندیدہ تا آتش آن درویش از فرط جنون بشیخ گفتہ کہ التماس  
 کردہ بودیم بآن تا چہ جواب گرفتہ اید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ناچار  
 اینچہ شیخ شنودہ بودند مذکور ساختہ بحد استماع آن سخن آن درویش  
 متحن گریان چاک زدہ بر سر خاک ریختہ گریان و نعرہ زنان و افغان  
 و خیزان روئے بآستان حضرت خواجہ نمادہ و در راہ چندین جا بر خاک  
 و وحل افتادہ و دستار جامی و پای افرا جائے و بیان حالش  
 در ہمہ شہر چو من نیست یکی شیدائی + خر قہ جلے گرد و ساغر و دفر جاے  
 ماہیچان شوریدہ و پریشان بسجد خواجہ عالیشان در آمد چون نظر او بر  
 حضرت خواجہ افتادہ باضطراب و پیچ و تاب تمام و دیدہ آن تنگ گل  
 را در آغوش کشیدہ و بر زمین افتادہ است اصحاب حضرت خواجہ خواستہ  
 کہ دے را بجز از ایشان جدا سازند حضرت خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند  
 و خود را بوسے در دادہ چون چند بار با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان  
 از روئے شفقت با و فرمودہ اند کہ اسے فلان بچہ کاری ہم داری  
 و سے بشورش تمام گفتہ ہر کار سے کہ دارم با تو دارم تبسم کنان فرمودہ  
 اند کہ مارا خود ہلاک میکنے آنگاہ فرمودہ اند کہ بآن سوے پیشانی مانگر  
 بجز دے کہ نظر بر جہتہ ایشان کشادہ ہمیش گشتہ و بر خاک افتادہ

حضرت خواجہ بر خاستہ اند و یکی را اینک یادداشت او گزاشتم تا بعد از چندین ساعت  
 با فاقمت آمد و بہت و چون یاران سر بہیشتہ از دستفراخوہ اند میگفتہ  
 ہر سیدہ کہ آندم در جہین ہمین ایشان چہیزے دیدم کہ گفت: و بیان در نگفتہ  
 مرا دیدن ہمان بود و از خود رفتن ہمان سہ لوح محفوظ است پیشانیہ یار  
 شکر کوین بہت در وی آشکار بہ چون حضرت خواجہ واقعہ زوہر آن عزیز را  
 شنودہ اند بہریش اوفتند احوال او را استماع نمودہ اورا بچرا خود آورد  
 اند و ہر روز از دغیر میگرفتہ اند و غایات خاصہ شامل حال او میداشتہ  
 تا ازین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیدہ اند و از ان  
 حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافتہ ام و زور قلعہ سلطان فیروز نساہ  
 ذاکرات بوی ارجع دارند و از برکات محبت و خدمت او کہ بی بی دولت  
 نامور بہت بدولت صفاسے سر و ذکر دل و جذبہ و حضور گیرند  
 و صبیہ آن زکیہ و رحالبہ جناب خواجہ حسام الدین احمد بہت سلمہ اللہ تعالی  
 باز کردیم بشرح احوال شیخ تاج الدین در ہمان ایام کہ شیخ بسبیل رفتہ  
 بہرایت ارباب طلب توجہ نمودہ اند بعضیہ حاسدان زبان ہلاست آنجناب  
 کشودہ بودہ اند و نیز دیوانہ ابابکر نام از جملہ ہم پیرا سہ شیخ و شوریدہ  
 دیوانہ و دیوانہ را شیخ نادیب نمودہ اند و استشناد ہیکانہ و از پر خاش  
 آن دیوانہ در بعضیہ محفرت خواجہ عرس و لشکر ظاہر کردہ اند حضرت خواجہ  
 پاک نظر قدس اللہ سرہ الانہر این رقیبہ والا را شیخ مرسل داشتہ اند و  
 و مانع شکر شمار کہ در باب شیخ ابابکر نمودہ بودید خواندیم این نوع چیز تا  
 مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کیا یہ محفوظ نیستند  
 تا مراد بیچارہ کہ روزے چہ سلوک طریق تصفیہ کردہ باشد از کیا



محفوظ هستند و مصمم شد تا خلافت چشمداشت از و ظاهر شود و صفا که در اصل  
 دیوانه و مغرور العقل باشد استقامت صفات از و نمی باید چشمداشت  
 اگر چه بولایت برسد خداوند در الوقت چه نامقول معقول او شده باشد  
 و صمدت صواب را از نظرش پوشیده باشد کارخانه دیوانه دیگر است  
 نیستند که تکالیف شرعی بر او با عقل است با جمله همه را در مرتبه آتش  
 منور باید داشت و نظر بر فاعل حقیق گردیل معیت وجود را و یارب  
 شناخت انیت نفوس مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئن و بعضی در میان  
 که آنرا الوامه گویند آن هم اگر از ذوی العقول باشد مطمئن نفوس اولیا است  
 او را با نفوس اماره را نیز منور باید داشت بل بنظر لطافت دید در هر کاری  
 مطالبی جمیل بکار باید برد و طعن اهل سنیل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر  
 رحم و در ایشان دید که از استقامت عقل برآمده اند و شیوه نفوس اقران  
 کرده اگر ما فرض یک گناه بکن حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور  
 نیز تبلیس چرا حکم فرماید الحمد لله و البته که ملامت نصیب اولیا است  
 و ظهور این امور طریق دیگر داریم هرگاه ملاست میسر در خود می نگهیم  
 و یک بد صفت در خود می یابیم و این اشارت را موعظه غیریه انم چنانچه درین  
 ماده نستیر در خود نفاقتا و تبلیسات یا فیتیم و التجا بکرم الله کردیم انشاء الله  
 مرتفع شود بارسی بگوئید که از ملاست سبیلان چه چیز لائق خواستند  
 صبادت را قبول نخواهد بود یا صفاست توجیه بر طرف خواهد شد یا در درگاه  
 خداوندی خواهد شد غ مشوقه ترا و برسد عالم خاک و السلام این  
 مکتوب را نیز پیش از ان یا بعد از ان بتقریبی که مفهوم کرد و شیخ تاج نوشته  
 اند که کاری ممکن که وحشت رشکم فزون شود و صحت چنین ام و فایات بران شود

مرغ دست آموز شما تراج نازکی دارد و الله که بدست این بسکین نیست کم برون  
 گرم و سرد این بیابان ندریده بالجملة بارشش می باید داشت سست است تقالے  
 برین جاری است که اعزاز و اسطه و تعظیم او مورث فیض لا یتناهی است  
 سه چون زمانی بغیر ما سکر + الحذر الحذر ز غیرت ما + زیاده گستاخی است  
 انشاء الله تقالے درین پنج و شش روز متوجه شاخاهم شد پیشین  
 بیکه و ز فوعی اشاره شد تا آنکه اجمال در توجه بجانب شاخاهم و از همین جا  
 نمایانه هست بر ترقی شاخا بر بندیم بتوفیق الله تقالے تصصیر فخرهم کردیم  
 ظاهر شد که فی الجملة شمارا جنگ و نزاعی در میان است اینها و چنین و قسے  
 چه مناسب است اهتمام نمایند که از عین الیقین بحق الیقین رسید و ارج  
 بقا با الله نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق الیقین در معشوق مشاهده  
 افتد و معنی مارمیت افرمیت و لکن الله رمی ذوقی شود و سر کل شئی مالک  
 الا وجه تحقیق رس خلافت الهیه جزوین موطن صورت نمی بند و سلطان  
 مملکت تحقیق خود احوار میفرموده اند آنکه تا بر تواریت افرمیت در  
 باطن نهفته و اصل نمیتوان گفت کسی را گمان نشود که انجینی و ظهور  
 انوار توحید بدست می آید که همه را بهفت یکی دیدن دیگر است و همه را بهفت  
 یکا یکی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان الله و لم یکن معشوق است  
 چنانچه در ازل بود با تیر الان کما کان دیگر است و قیوق است گفایش تقریر  
 و تحریف ندارد و السلام و الاکرام هم این فقره عالیله را بشیخ فکارش فرموده اند  
 عزیز من هدایت مطلق در پر تو مازاع البصر و ما طغی است که باطن سالک گرفتار  
 ذات بخت باشد نشاننش آنکه با وجود در و بری جمیع مقامات و مشاهدات  
 و مراتب ظهور پیشانیش حقیر نماید سه رندی چندند کسب نموده اند چندی

برسیده و نقد هر دو عالم نموده اند. اگر صاحب این حالت را بشرط کشش ازین  
 حالت سر مقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقرش بنمایست و رسد الفقیر  
 تمام بود و انیت انفعی بی اشتقاق کشش آگهی و دریا فتن آنکه این کشش  
 از دست عیاد و صور کائنات و اشتیاج عالم سیرای بشیش نیست بیسرنیت انشی  
 کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره بدرالیقاشما فتنه خدمت  
 شیخ تاج سلمه آنکه از آواره و بی طریق سیر بلاد را پیش گرفت اکثر محاکم  
 هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین مقررین از او بیا آمدند  
 شرفا و کرامت گردید چون بآن دولت رسیده سکنة آن آکنده متبرکه که این شیخ اخلاص  
 تمام پدیدار گشت شیخ محمد علان که او اکابر حرم لود و بورع و علم و عمل و ریاست  
 و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار او مستفیده آن آنجاب شد و شیخ محمد را  
 پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله  
 علییه نقشبندیه قدس الله اسرار اهلیم کائن بود و کتاب رشتات همین  
 را بتیازی زبان ترجمه کرده بود تا ایل عرب نیز بر حسن اطوار و لطافت اقوال  
 و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه جویان آن می بود که حق سبحانه  
 یکی از خلفای این شریف سلسله را آنجا رساند تا از وسع اخذ طریق این  
 اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض اکابر این سلسله و مقام  
 آن عزیز را بشیخ ولایت نمودند تا با اخلاص تمام بخدمت شیخ رسیده اطوار  
 از کار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بلازمست آمدش بر سر نمود و فوراً رتباط  
 و اعتقاد این عزیز سبب مزید اخلاص مردم آنجا شد شیخ تاج الدین اقم  
 او زبان شیخ شنود که طبیعت فرمودند که ما را در بلاد عرب شیخ محمد علان میگویند  
 شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف با غرت شتافت رحمه الله

این اقیانوس را به خلق و توفیق تو رسیدیم با طلب ثبات و اقیانوس یک بزکاشته اند  
 که مراد از مراد مستقیم در کرمیه اند و الاصل استقیم با جماع صدیقان محققان  
 مراد اهل سنت و جماعت است از آنچه در البیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند  
 صاحب فتوحات المکیه رضی الله عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علماء افزوده  
 به آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت  
 و خرابی هیچ نیست و بحمد الله که اعتقاد ما برین تقریر میکنم گرفته و امید داریم  
 که برین میریم و برین مشهور شویم یک از آن عقاید آن بزرگ نیست که میگوید  
 بنمای ما را اصل اینها و صدیقان نه مراد آنها که همه خلق بنیند و از مبدا جبری  
 ندارند خواه خلق صرف بنیند چنانچه و هر چه و طبیعیه که ایشان منسوب علیهم اند  
 و خواه بعنوان حقانیت می بنیند چنانچه بعضی از صوفیه که در توحید صورت  
 معطل و محبوس اند که اضله الله علی علم و حق ایشان درست است تمام خود  
 و اشغال خود گرفتارند و روی توحید از مبدا برگردانیده اند ایشان ضال و  
 مضل اند و نه راه آنها که همه را حق می بنیند و بس عالم را خیال محض و شعبه  
 صرف انکارند ایشان نیز از راه برآمده اند بهلوی بر سوفسطائیه میفتند و نه راه  
 آنها که با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحدّه اثبات میکنند چه راه ایشان  
 بر شاه راه اینانیت انتقی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه ایجا حضرت  
 خواجه با قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان شاه  
 اینانیت نه باین معنی است که معرفت اینها خلاف معرفت اینهاست  
 حاشا چه ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان  
 آن وسعت ندارد که معرفت اینها علیهم السلام پس مراد استقیم و معرفت  
 با اعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق است لیکن خلق را وجود علیحدّه

در علمیم از کار نوشته خبر بر آید سبیل و تقریب آن کلام خواجه عبد الله امام  
 صفوانی رحمه الله که در تفحات الانس مذکور است که اولاً صورت آن شخص را  
 که این نسبت از وی یافته در خیال آورند آنچه شیخ مینویسد که فنیته آن شخص  
 صورت شیخ علی کتفک الامین فی خیال است معتبر عن کتفک الی قلبک  
 امر است و این است که با شیخ علی ذاک الام الممتد و محمله فی قلبک فانه یزج  
 لک بدک مجهول الغیبه است اثر الذکر آنک فی زمان النفس فیخف عنک  
 وجود البشیرة و فی زمان الایات نظر فیک اثر من آثار تصرفات الخیا  
 الالهیة و الاثر متفاوت بحسب الاستعدادات فتمت اول ما یحصل له الغیبه  
 عما سوی الحق و یحصل له الشک و الغیبه و بعد ذلک تحقیق که  
 وجود عدم و بعد از قیسه و ثبوت بانها را که ما قال شیخ عبد الله الصفاری فی تفسیر  
 بنیه الایة و اذکر یک اذ انیت ای نسبت غیره تم نسبت نفس ذکر که تم  
 نسبت فی ذکر الحق ایاک خواجه حسام الدین احمد سلمه الله انجلیب نیز  
 از خلص اصحاب و اجله اباب حضرت خواجه باقی باقی است و الدراجان  
 مجموع علوم سخن و ادبی قاضی نظام بدخشا فی بود که از وی توضیح زیاده  
 ذکر مولانا ربانی سبب ترکستانی سیوف ذکر یافت و وی از اهل طایفه مولانا  
 ذکر بود و هم از شاگردان مولانا المذوق احمد جنید رحمه الله از ویست نیز  
 با تفحات پسندیده و شاگردان گزیده در روزگار همانند در سنده اش  
 و تسعین و تسعاً و امن ازین و ارباب بر افشاند چون آن علامه در  
 او احوال بتقدیر ذوالجلال در زمره امرا و کبار سلطان بنده متحرط بود و  
 بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاه تقید امارت و جاه متباد بود  
 اما بعد از آن حال از و فور مناسبتی که او را بطلان علیه اولیا بود همیشه و کشف

مائل محبت و خدمت فقر بود و جوان کنج مسکنت و اعز و دوران ایام محبت  
 شریفه خواجہ باقی طالب شراہ نیز رسید از مین و برکت آن محبت آن شوق افزا  
 و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجہ قدس سرہ بناور النہر رفتہ بودند  
 کہ چند بانی صاحب ترجمہ را دریافت تا پروہ غنارا یک سو نداده ابراہیم او ہم  
 پلاس خشن و رویشہ و از سر مالی و اموال و جاہ و جلال برخاست و انجا کہ  
 سلطان وقت را بروی شفقہ بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنہ اورا باین  
 خواجہ نسبت مصاہرہ و شاہ و این وزیر الملت احمدی و اہل آن کمال نصرت  
 و رانیکہ خواجہ از فقر بخیار محبت غاید تصدیقات بسیار از ان بآن سعادت آثار  
 رسید اما وی بتوفیق و تائید الہی پائی ہمت بر جادہ استقامت بنفشہ و  
 رع سنی بیہودہ اغیار بجائی نہ رسید و لا جرم کنج مسکنت و تجربہ گزینہ ہزار  
 مراجعت حضرت خواجہ از سفر ماور النہر می برد چون آنحضرت از ان سفر باز گشتند  
 بخدمت لازم البکرت رسیدہ تعلیم او کار مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت  
 و آن او کار وی را از کار عالم در بر بود و گویند ورین ایام نیز ابو الفضل مذکور  
 مزاحم وقت آنجا بیہودہ وی از غلبہ آثار آمد و بحضرت پیر بزرگوار اظہار  
 و تعلق نمود و فرمودند مخاطراتی دار کہ کار او درین چہرہ روزہ بر ہم شود چنانکہ فرمود  
 بودند بلمسور آید او در میان ایام مقتول گشت شنیہہ ام کہ حضرت خواجہ باقی اللہ  
 خواجہ حسام الدین را بشیوہ جلال تربیت میفرمودند بطاہر عتابہای نمودہ  
 میرانندہ از ظاہر و باطن خطاب با فرمودہ میخواندہ اند چنانکہ در احوال حضرت  
 خواجہ فقیہ کہ مشہور بنویسہ بہت مرقوم گردیدہ چہ خوش نازیت با فرمودہ  
 دیدہ رانندہ را از دیدہ جویان + بچشم نازیبہ اندازہ کردن + بدیگر چشم  
 محذرسہ نازہ کردن + با لیلہ سالہا سہ بسیار بصدق و انکسار خدا داشتہ

بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات مجسته دید تا رسید بجای که رسید و از  
 حضرت خواجه اجازت تعلیم طلب یافت اما از شرط آزادگی و تفرید تصدیق  
 آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و ناچار انتشار الاماره الشریعت یک  
 تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که دسے را و ران معذور و اربند  
 حضرت خواجه چون وی را ورین بناحق و صادق و دیندار و پیر و پیشوا  
 بلکه آه سر از دل غم پرورد بر آورده فرمودند خوب کرد و خود را خلاص  
 ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جزا خجانب و یکی می حاضر  
 بنویدار بیمار و بیمار در بیمار که تنفس افاضات کثیره بود و بوسے تعلق  
 گرفت و خدمات تکفین و تجنیز و تدفین از دسے بوقوع انجامید  
 و پس از پیر بزرگوار و ران جایگاه و خاتمه بخدا تهم پیر و پیر زاده  
 سنی فخر و ان بندول داشت و عیش مشاکر گشت که خدمت زاده از زمین  
 سیم و فیصل و صلاح رسیدند حضرت ایشان ناقدش سره در کتبیه که  
 بحضرت پیر زاده ای خود مرسل داشته شکرانه انجذاب را باین عبارت  
 بزرگداشتند و ارف آگاه خواجه تسم الدین احمد راحی سبحانه از ما جزا  
 غیر و ما که سونته نامقصران را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت  
 حقیقه علیه سبته اند و ما و در افتادگان را فارغ ساخته که بر تن زبان  
 شود هر موی یک شکر تو از هزار تنه انم کرد و انتی کلامه الشریعت از انجذاب  
 قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق و محبت عظیم شهود میگردد و یا را  
 میفرمود که حضرت خواجه با جان حضرت احرار بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند  
 را تم انجروف عفی الله عنه گوید که این فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس  
 سره نیز دریافته که آنحضرت خواجه احرار طاب ثراه کم نیست بوده امر

نسبتهای مخصوصه علیه خود که بجهت خواجیه با اتفاقا و اعطای آن نموده بودند و نیز فرموده اند  
 که یکی از آن نسبتهای خاصه نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجیه را بعد از انتقال خویش  
 روزی که زیارت روضه منوره مسجده شده بود او را عطا فرموده و آتی کلامه الشریعت  
 آمین جناب خواجیه حسام الدین آنست که چون نماز با دعا و در مسجد فیروز آباد ادا مینماید  
 ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند آنگاه ادای صلوٰه اشراق فرموده مشوجه فرار  
 فیاض الانوار میریزد گوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر واقع است  
 میشود تمام روز آنجا بتلاوة و عبادت و مراقبه میگذرانند هر روز پانزده جزوه آنحضرت  
 تلاوت میکنند و چند حدیث از ترجمه مشکوٰه المفاتیح مطالعه مینماید نماز عصر را آنجا  
 ادا نموده جهت تفقد عیال و اطفال بشهر بنزل خود مراجعت میفرماید با وجود این  
 خوی از او غیبت نمکونست همرا اگر غریزی همان بنزل او وارد میشود او را خبر میکنند  
 خود بنزل آمده از زاد آن روزه را مختصر گرفته بدریافت دل ضیف و حسن صحبت  
 میگذرانند نیز در اشغال خیر مستبشر الشفقه علیه خلق الله آن پایه دارد که با وجود  
 فقری که او راست از رجوع و محالطه ارباب غنا همیشه سفارشش نموده است او  
 برای رفع حاجات فقرا الله شد با مراد ملوک جاری است با وجود که بعضی فحاشش  
 کراست بعضی تو انگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض میباشند  
 که در آن باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت می نماید  
 و فو شفقت عنان مهربان را از کف میر باید و زبان حالش نااطن است  
 بمقور آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسکین ملوک همه کرده و انا  
 راه تذلل با و میرسید فرزندانش معروض داشته اند که فقط آیه فخر  
 ضرورت فرموده که بابین آبر و خود آسپاگردان نخواهم کرد چه  
 سعادت آن آب رو که بشادای کشت دلهای مسلمانان مصروف گردد



پس از انتقال حضرت خواجه روزی چند میان آنجناب و حضرت ایشان ماقدر  
 الله سره بسبب نقالی یک گونه ملاسه بود بنایت الله سبحانه اقر عبادان  
 ملال برخاست و صفای او اخلاص و در میان آمد تا بجای که فرزند بزرگ  
 خود را جهت تربیت باستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر  
 عنایت شامل حال قره العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف حد  
 خواهر که در جواب رقیه پیشین تاج مرسله اشته بیان انیمتی نماید ملاطفت  
 ارشادینا که از سورت پیش از توجه بر ما پنور نوشته بودند و آثار لطفت  
 بیش از کلماتها می پیش در آن خوانده میشود و روز پیش از تحریر این قلم  
 رسید آنچه از معارف بقلم آمده بود پندار و وقت شریف بر وفق وقت حساب  
 این رباعی بوده که هر جا قدمی زدیم در کویت بود + هر گوشه که رفتیم میآید  
 تو بود + گفتیم مگر سوی و گریه ای نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود +  
 از خجسته که از قلم اهل بقا صادر کنایه نه چیز ما درین مکتوب خواهد بود اما چون  
 در عمل هست و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت  
 خود بسیار دوری بسته اند هر چه مقوی عمل و رعایت اصول دین باشند  
 برای اینها نافع تر نیاید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار وصله  
 انجام بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده  
 که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این  
 حقیر خدایان است و گاه بفقیر می دهند خیل این سعادت را عظیم نموده اند  
 بتخصیص فانیان باقی بخت را زیبا ترست بلکه بد گیران این خلعت  
 زیبا نیست و تواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین  
 گستاخی بیان حاجت خودست و التماس دوا سے موافق مرض اگر

معنی دیگر فهم شود مراد این کاتب نیست بحد الله که فقیر نادگان را با سعادتمانی  
دیگر طلبیه در رسیده و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و  
جدایی از پدر و اهل نافع باشد و با این اشاره بایشانست خادمان استاد  
ارشاد پناهی سلمه الله تالی در فرستادن فقیر زاده مذکور آمد با اجازه  
و رخصت ملاذی استاد سے شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان  
بر داشته بود و سپهر بند رفته و از کتابها آثار مرید سعادت و در و با  
جناب ارشاد پناه نسبت با و معلوم میشود امید که در وقت که مناسب  
این باشد بدعا و توجه و استغفار و بهر وجه حمد و معاون باشند و از صفای  
نسبت بیاران و اطهار اخلاص نسبت بخاندان نور الائم و سر الاظم فخر  
پیر و ستیکر علیه الرحمه آنچه انار شاد پناه خدمت محمومی شیخ احمد بقا به  
دیده میشود باعث چندین شکر است و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر  
از آنکه تعلیم آید در ایشان میشود و میگردد و خوشتر اینکه این الطاف و خلعت  
شرعی و مقوی آن ظهور میرسد و در رعایت ظاهر و دین آنقدر توفیق یافته  
که دشمنان و منکران ایشان هم اعتراض نیابند و از محققان چه گوید که بسیارند  
و خوب اند و خوشتر میشوند و بعد از رعایت شرع از طریقها خیر این طریقه  
مسموع نمیشود که مذکور و معمول میشده باشد و السلام را قم گوید یعنی الله عنه  
آن سال که این ذره ستهام بعد شورش احوال از بر ما پیور بقا به ایشان بوی  
حضرت ایشان قدس الله سره العزیز متوجه سرهند شده بود و در و بی بخت  
لازم السعادت حضرت خواجه حسام الدین سلمه الله نیز رسیده بود و بیان  
مواظف مرشدانه باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز  
بقبه عقبه خادمان ارشاد پناه آوردی انصاف اینست که امروز براسے

تربیت طالبان حق چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند دارند و در اتباع و  
 عمل درجه ارجمند و معاملات این راه را بجز نادیده اند و بعرفتم هر یک بر وجه  
 اتم رسیده و حوصله و دماغ تیز و اهل الله نیز از ایشان بسیار مشاهده میشود و اگر چه  
 بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجہ قدس الله سره بطفیل آن حضرت نسبت  
 این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز بکرم الله بجانہ تواند که طالعے را بفائده رسانند  
 اما در این اوصاف نخستہ کہ مذکور شد آن ارشاد و شگاہ سلمہ الله را امتیاز تمام است  
 امتی ما اخذت من کلام الله لیس فی ظل قائمہ و نیز در این ایام کہ حضرت ایشان ماحمہ الله بجانہ  
 در قید رفاقت مسکرمه سلطان وقت بودند و حرف خلاص از آن بلیہ در میان بود و حضرت  
 ایشان دو کلمہ بحضرت خواجہ از آن خبر رقم نموده بودند خواجہ در جواب آن این نیاز نامه  
 مرسع داشتند بمو انوار افاضت و برکات افادہ آن مستدرا که ارشاد و هدایت روز افزون  
 باد بعد از او که لازم نیاز مندی مشهور و خاطر ملکوت مناظر میگردد اند کہ عنایت نامہ  
 کہ ارسال فرموده بودند بطالعہ آن سرخوش و مشرف گشت و آنکہ از حرف نصیحت  
 نوشته اند چه گوید و چه نویسد کہ چه خوشحالیها و انشراح روی داده اگر درین ضمن  
 این اراده و نیت خادمان ایشان را دست دہر کہ این ویرانہ دہلی را ببرکات وجود  
 آگاہی صفات خود منور و مہرور گرداند و کابلان و باز ماندگان انجیل را در کار آورده  
 گرمی فوق و چاشنی طلب بخشند و خوشیهای تازه و شگفتگیهای بے اندازہ  
 خواهد رسید بہر حال فراغ خادمان ایشان ازین تشویشهای صورتی مہول  
 مخلصان و نیازمندان است خداوند سبحانہ بزودی مہمان و خیر خواہان را  
 پدیدار فیض آثار ایشان محفوظ و شادان گرداند و چنانچہ گوش بشنیدن  
 رنط گرفت دیدہ نیز بنصیب خود رسید زیادہ چہ تواند نوشت ظلم کم محدود  
 بود از انتقال حضرت ایشان طالب توبہ خدمت خواجہ دامت برکتہ

و نیز  
 در  
 این  
 ایام  
 کہ  
 حضرت  
 ایشان  
 ماحمہ  
 الله  
 بجانہ  
 در  
 قید  
 رفاقت  
 مسکرمه  
 سلطان  
 وقت  
 بودند  
 و  
 حرف  
 خلاص  
 از  
 آن  
 بلیہ  
 در  
 میان  
 بود  
 و  
 حضرت  
 ایشان  
 دو  
 کلمہ  
 بحضرت  
 خواجہ  
 از  
 آن  
 خبر  
 رقم  
 نموده  
 بودند  
 خواجہ  
 در  
 جواب  
 آن  
 این  
 نیاز  
 نامه  
 مرسع  
 داشتند  
 بمو  
 انوار  
 افاضت  
 و  
 برکات  
 افادہ  
 آن  
 مستدرا  
 کہ  
 ارشاد  
 و  
 هدایت  
 روز  
 افزون  
 باد  
 بعد  
 از  
 او  
 کہ  
 لازم  
 نیاز  
 مندی  
 مشهور  
 و  
 خاطر  
 ملکوت  
 مناظر  
 میگردد  
 اند  
 کہ  
 عنایت  
 نامہ  
 کہ  
 ارسال  
 فرموده  
 بودند  
 بطالعہ  
 آن  
 سرخوش  
 و  
 مشرف  
 گشت  
 و  
 آنکہ  
 از  
 حرف  
 نصیحت  
 نوشته  
 اند  
 چه  
 گوید  
 و  
 چه  
 نویسد  
 کہ  
 چه  
 خوشحالیها  
 و  
 انشراح  
 روی  
 داده  
 اگر  
 در  
 این  
 ضمن  
 این  
 اراده  
 و  
 نیت  
 خادمان  
 ایشان  
 را  
 دست  
 دہر  
 کہ  
 این  
 ویرانہ  
 دہلی  
 را  
 ببرکات  
 وجود  
 آگاہی  
 صفات  
 خود  
 منور  
 و  
 مہرور  
 گرداند  
 و  
 کابلان  
 و  
 باز  
 ماندگان  
 انجیل  
 را  
 در  
 کار  
 آورده  
 گرمی  
 فوق  
 و  
 چاشنی  
 طلب  
 بخشند  
 و  
 خوشیهای  
 تازه  
 و  
 شگفتگیهای  
 بے  
 اندازہ  
 خواهد  
 رسید  
 بہر  
 حال  
 فراغ  
 خادمان  
 ایشان  
 از  
 این  
 تشویشهای  
 صورتی  
 مہول  
 مخلصان  
 و  
 نیازمندان  
 است  
 خداوند  
 سبحانہ  
 بزودی  
 مہمان  
 و  
 خیر  
 خواہان  
 را  
 پدیدار  
 فیض  
 آثار  
 ایشان  
 محفوظ  
 و  
 شادان  
 گرداند  
 و  
 چنانچہ  
 گوش  
 بشنیدن  
 رنط  
 گرفت  
 دیدہ  
 نیز  
 بنصیب  
 خود  
 رسید  
 زیادہ  
 چہ  
 تواند  
 نوشت  
 ظلم  
 کم  
 محدود  
 بود  
 از  
 انتقال  
 حضرت  
 ایشان  
 طالب  
 توبہ  
 خدمت  
 خواجہ  
 دامت  
 برکتہ

نهایت نامه باین مخلص خود که باقم این حروف است در مصیبت پرسی مرسل گذشته  
 بودند که ازان نیز فطر اخلاص و دوا و ایشان بآن حضرت تهرج میگرد و  
 و آن نیست چو خداوند جل شانہ آن مجموعه فضائل و کمالات صوری و معنوی  
 را در پیر گاه آرام بخش دل و دیده دوستان دارا و از ارحال سب رنگان  
 غفران پناه ولایت و شگاہ مخدومی علیہ رحمۃ وافرہ چہ تراند نوشت که فی  
 ویرغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از اسلام دارد  
 می باید باندازه دریافت ازین حادثہ جگر سوز ملول داند و یکمین باشدہ آن  
 محبوب القلوب آگاہی و دانش اسلوب را شکر گای بیکر این بجای پایا آورد که  
 شرف ملازمت و سعادت محبت آن ابو الوقت را دریافته ہر کات و کمالات  
 یارینی اند و خشنود بخواد دوستان انوار قبول و محبت ایشان روز بروز مستقیم  
 و تنزاید با دستی در خدمت خواجہ از راہ الطمانی کہ باین خادم خود دارند  
 مرمت نامہای کثیر البرکت بسیار مرسل و گشتہ اند و در ان ایام کہ بندہ در ہستان  
 حضرت ایشان قدس سرہ می بود در ہر چند روز مو غفلت نامہ ازان جناب باین  
 تراب انتخاب پیر رسید کہ در ان تخریفی و اعراض ابو برہست قیامت خدمت و  
 مراعات لوازم آداب محبت حضرت ایشان و بعضی اوقات در خواندہ اقوہ  
 نیز آمدہ اند و بنصایح منہ فواخشد و نیز یا شعار این محب سری دارند و اکثر  
 نامہ کہ اشعار نماید بطلب اشعار مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بکاز  
 ایشان رسید پرسیدند کہ پیچ نعلی ترازگے ترا روی دادہ این سربا  
 را بہ سمع ایشان رسانید شعر مظلومی بخت مایا و بی نرسید +  
 این اخگر بافسرد و بادوی نرسید + صدرہ مزہ خار بر گداز تا کردیم +  
 یکبار بہ امان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان آمد بنجایت

پسندیند و چون اشتیاق ایشان بفرحماز بنده میل داشت این بابی خود را نیز فرستاد و آن شهر  
 تا شش شش کول قبله نمائی نکند تن جانب کعبه ره گرائی نه کند  
 ای کاه تن از خویش نیاری بر خفا تا خاک حجاب ز کعبه بکشد  
 مقبول افتاد الحمد لله والمنة روزی و خدمت ایشان بود یکی از حاضران شکوه  
 اغنیاء امرای این روزگار آفرمود که بفقرا سری ندارند و حرمت این طایفه حجاب  
 نمی آرند چنانکه امرای سالین بجای آورده حضرت خواجه فرمودند که ای برادر  
 این را از حکمت های الهی و ان در حق فقرای این عهد زیر که فقرای زمانه پیش  
 را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیاء ایشان راه ارتباط و  
 اعتقاد می کشوند ایشان بشیر از محبت آنها احتراز می فرمودند و فقرای این  
 وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امر او اغنیاء بجانب ایشان آیند و راه مخالفت  
 و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و اندر دای ایشان فتور  
 خواهد روید و پس کرم الهی قلقت عقیدت و تند خوی اغنیاء این وقت  
 را باین فقر حارس و حافظ این فقر ساخت یکی از خلص هم پیرایه حجاب  
 خواجه بفقیر گفت که در عشره آخر شهر رمضان خدمت خواجه سلمه الله متکلف بودند روز  
 بیست و نهم بعد از عصر فرمودند که ما بعد از شام بنزل میرویم که فردا صید است  
 و دو شش روزه مکره چون شام درآمد مسجد برآمده بکست ملال مد آمدند  
 آنکه جمیع کثیر را از جوانان تیز نظر مد نظر نگاری داشتند و ماه را نپدیدند بجز  
 که ایشان رسیدند ماه نمایان شده و ما بذا الماسن کراماته الشریفه امروز که سال هزار  
 و چهل و هجری است و عمر شریف ایشان به شصت و اندر رسیده بر مفارق مخلصان سایه  
 رحمت ایشان حمد و دست ویر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی باشد باقی باو  
 شیخ الهداد سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و احباب اجازت یافته

حضرت خواجه ماست پیش از آنکه حضرت خواجه ما از لاهور متوجه ولایت ماورالنهر  
 شوند بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس در روشی  
 طریقت و مراقبه از ایشان نموده اما در آن سفر با اشاره حضرت خواجه بسبب  
 مانع دیگر مراجعت آن حضرت بعیر نه شد لیکن جمیع اذمخلصان حضرت خواجه که  
 در هند بودند حضرت خواجه آنوقت آنها را ولایت بلازمست شیخ مذکور نموده فرموده  
 بودند چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل ایام سفر یک از مخلصان رسل  
 داشته اند معلوم گردد و درین روز با داعیه سیر ولایت قوی گشته امید است  
 که بعد از چند روز دیگر متوجه شوم و خدمت شیخ المداود خوشین داری کرده خود را  
 به بودن و ماندن قرار داد و ندو بی لمن یکون موه و قاز فوزاً عظیماً شهر  
 داغ بله یاری و در و بیدار این همه بر خود پسندیدیم و رفت  
 یاری هر که ملازمست ایشان میسر شود غنیمت است و حق اولیست الله که بخواهد بگویم  
 و اویم تراز گنج مقصود نشان گرماند سیدیم تو شاید برتری  
 انتمی کلامه الشریف و نیز در آن سفر از راه این کتاب را که شیخ مذکور رسل داشته  
 بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعضی دقائق و حقایق راه را از ایشان بهر  
 برادر ارشد شیخ المداود و ما گوی مقصد خود را بتوجه فاتحه امداد مینموده باشند  
 با این همه پریشانی اوضاع و بیه استقامتی کمال بیجانی است که نمون تصوف  
 در میان آریم و از دقائق طریق انجذاب دقائق منتهای کشف و تحقیق میسر  
 از خود بطلب هر آنچه خواهیم که توانی بهر حال یک صیت میکنم بر شما با و که آنرا از  
 دست ندید و آن انیمت که چون ما هرزه گرد و بیابان پیاپی داشت خود را  
 بر نسبت خود بهر روز و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر است و السلام  
 انتمی لب از آنکه حضرت خواجه از آن سفر میمنت اثر مراجعت نمودند

شیخ بکمال عقیدت و شکستگی و غربت و تنگم خدمت شد و خبر داری آب و طعام مسافران  
 و خدمتکاری لازم خانقاه ملائیک آشیان با و بود و باین خدمات ظاهر از کار او کار  
 و احوال باطن لایحه قابل نبود تا از تو جهات خاصه پیر بزرگوار نسبت بهای شایسته  
 رسیدن چنانکه بخیر و بهیا و رفیقیهها از و مشاهیر حاضران میشد از خدمت سیدی و شریف  
 میر محمد نعمان القاه الله شتو و مکیا ر شیخ مذکور بر بام مسجد فیروز آباد با چندین از  
 یاران نشستند و به که نگاه ویرا کیفیت و بخیر می غالب شد از سکود و شرفه  
 فروشی زود و دان شد نزد یک بود که از لب بام مسجد که از اینجا تا بن قریب  
 چهل گز باشد بفتی که یک از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با جمله شیخ از  
 خربان روزگار است و از در باب فنا و نیستی و انگسار و از غیبت خیر و شرف و  
 و عیب جوئی مثنی و فقیر بکنار و از مجاوران مزار قابض الانوار پیر بزرگوار اگر  
 طایفه بخدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه  
 سلسله نیاید آنجناب او را بخدمت شیخ میفرستند و محبت و دوا کثیره میان این  
 دو عزیز کاین است ظلم الله و دو عاقبتا بجزیره اولیای الله و طایفه محمود مقصد  
 که علت غائی ترالیمت این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل است بر یازده فصل که  
 رایت احد عشر کوکبا وصف حال آنست فصل اول در بیان احوال بعض اجداد  
 کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله شهاب الدین  
 علی الملقب به شرح شاه القار و قی الکابلی جد پانزدهم  
 حضرت ایشان است و او بیازده واسطه حضرت عبد الله ابن عمر الخطیب  
 رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن  
 محمود بن سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصفهانی بن عبد الله  
 الواعظ الاکبر بن ابو الفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله

بسم الله

بن عبد بن الخطاب است رضی الله عنه ووی از اجله امرا و اعظم وزراء و سلاطین  
 کابل بوده نخستین نزیل هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیار هند آمده و  
 بهین وجه امروز قبیلہ را کہ بوسی نسبیت کابلی خوانند گویند و بی باوصاف  
 نخستین موصوف بوده و به ترویج اسلام و توفیق عبادت و احسان معروف  
 نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر قدس الله سره الانور نیز بوسی  
 اتصال بیکر و امام رفیع الدین رحمه الله حدیث ششم حضرت ایشانست بر اکه  
 والد حضرت ایشان که شیخ عبد الاحد قدس سرها فرزند شیخ زین العابدین  
 اند و او فرزند شیخ عبدالحی و فرزند شیخ محمد و فرزند شیخ حبیب الله و  
 فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت واسطه بفرخ شاه  
 مذکور می پیوندد زیرا که والد آنجناب شیخ نصیر الدین است که او فرزند سلیمان  
 بن یوسف بن اسحاق بن عبد الله بن شعیب بن احمد بن یوسف بن  
 فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهرا مقتدار  
 انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری  
 المعروف بخج و م جهانیان نموده که ذکر حال آن سید عارف و مناقله لعم  
 باید انشاء الله سبحانه و موجب اقامت او بدیاریست آثار سر بهت آن بوده که  
 سکا آبادی آن شهر پیشه بود و خوش مسکن بسیار رعایای اطراف آن شهر  
 علی الخصوص اهل قریه سراس که شش و هفت که ده است از شهر شریز آباد  
 عشر ساندن خزانه از سامانه که بعد سافت بوده شهری دیگر در میان نیست  
 در خدمت قطب الزمان سید جلال محمد و م جهانیان که سلطان فیروز شاه  
 مرید وی بود با چهره رفته التماس نمودند که بدار الخلافت در بلای رسید و از سلطان  
 استعای آبادی شهری در آن نزدیکی نماید حضرت سید مول آنجا عت را



مقبول داشته متوجه دار الخلافت گشت سلطان تاکنور که دو منزل است از دلی  
استقبال و سه کرد در اول ملاقات استماعی انحضرت را احایث نمود و حکم  
فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح الله برادر جلالت  
رفیع الدین که از مقریان سهرورد خلافت بود تعیین نمود خواجہ با دو هزار سوار  
آمده در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با تمام  
تمام انچه بنیای یافت صباح منهدم میدید چون این مقدمه بضر خلیفه رسید  
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند انحضرت اشارت بامام رفیع الدین  
که خلیفه و امام ناز حضرت سید بود و در سنم اقامت داشت فرمود که آمده  
نخست قلعه بنه تا بهمنیت او از دست خلل محفوظ ماند و در آن بلده سکونت  
نمایند که وی صاحب ولایت آنجا است حضرت امام بنابر اثنال پیر نیز گوار  
آمده در آن متوطن گشت تا دانسته هر روز در آن عمارت بیکار میکردند  
و از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود  
حضرت امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و منع  
فرمودند و بدست مبارک خود نخست بنای قلعه نهادند که اسلحه یومنا پذا  
آن قلعه بر همان بنابر پاست ازان روز آن بلده فیروز از برکت سکونت  
آنجناب رونق دیگر یافته و ایل آن از برکات صحبت و خدمتش بسیار  
کثیره رسیده اند و اسلحه یومنا پذا بسیار سکنته آن بقیعه شریف از قوی  
و ضعیف تربت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و در یونگار  
از آبادی بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام  
بنای قلعه آن بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلعه ر قدس سره افزین را فرخنده  
شیخ حضرت ایشان با محمد دم زاد بای عالی شان و برخی از درویشان نیارت

برده بودند تمام محاذی صدر امام مراقب برپا می ماند بعضی معروفند است  
 نبشینه چون باشد شستن توچه نفرمودند و زمان بسیار بر سر تریه و الدره  
 صومعه در حومه خویش رحمة الله که در آن مقبره منوره هست نیز خاموش ایستادند این  
 نذر را که یکی از منتسبان و امان قراک ایشان بود برول اخلاص منزل نشین  
 له تا چه رحمتا که بوسیله مبرور ایشان ازین قبور بر اهل آن نرسیده باشد و چه  
 لعل که منزل گزیده بود فردای آن شب سعادت لزوم محذوم زاده مخزن  
 لاسرار و العلوم خواجهم معصوم بقاه الله و او صله الی غایه ایتمناه سر  
 نگرفت از زیارت و دوش برگوش هوش زدند و مجمل از این بود که حضرت  
 ایشان بعد از مراجعت از آن زیارت فرمودند که چون محاذی روضه امام  
 بنادم از حق توای ملتفت آن شدیم که الهی از جمیع اموات این گورستان  
 مداب را بکرم تو بردارند آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان بردارند  
 زیلتی شدیم و گفتیم رحمت ترا نهایی نیست بر مغفرت بفرمای حکم شد که باقی نذر  
 رفوع گرد و باز پیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نواز ترا نموده بکلی  
 بخشیدند فردای آنروز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اند آنجا حاضر شدند  
 بخاطر عطر آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که چون آنجا  
 بمقبره بگذرد تا چهل روز عذاب از آن مقبره بردارند بجز و این شلو میهم شدند  
 بمقبره و تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم و آنجا نیز این التماس  
 بر میان آمد و بجز اجابت رسید نواز هر در که با زانی بدین خوبی و زیاده  
 ری باشد که از رحمت بروی خلق بکشتی + اما والد شریف حضرت ایشان  
 عالم الحارث الامجد شیخ عبدالاحد رحمه الله که درین کتاب تبیین ایشان  
 حضرت مخدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل

علوم ربانی بناگاه بی‌طولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت نظر انوار  
 الشیخ عبدالقدوس قدس سره برآینجا بگنجد ارادت او درآمده تلقین او کار و توفیق  
 اطوار فرا گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان و طلب مصاحبت  
 بآن درویشان و خداپرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان ندا و فرمود قدم  
 عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز کرده آثار با تمام و اختتام بیان  
 آنگاه بیا و تحصیل این معامله کمر بست بند که در ویش به علم را چندان شگفتی نیست  
 چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظه گیر سن شیخ نمود زبان مسالت بکشود و گفت  
 ترسم که چون پس از اتمام و انصراف علوم دینی به بن عتبه علیه السلام این گرامی  
 صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرانیابی بفرزندم رکن الدین شو و از بچه بچ  
 میجویی بحسب الامر بحسب صبر کنی تا کرم او چاکند + گویان بر سر تحصیل علم حریت  
 فرمود و قصدا پیش از تمامی تحصیل حضرت مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت نیای  
 کشید آن نامه سوز دل با بنجام رسید + پس حضرت مخدوم بعد از  
 فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس از مراجعت سیر و سیاحت  
 بعضی بلاد که غنای سیر مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه بحکم آن اشارت هکی بشارة  
 نزد شیخ رکن الدین شد او با اشارت والد خویش و ملاحظه علو استعداد و طلب  
 و فاکیش طریقی رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت در باره انتخاب کار  
 برو چون از فرامد فواید خویش بهره ور گردانید خرقه خلافت پوشانید از قادیان  
 و چشمت و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه بنایت عاقله در  
 بلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی که کارش نموده نیست  
 که گذارش می یابیم الله الرحمن الرحیم به بشری تقدیر از اقبال ما و عدا  
 و کوب المجد من الافق العلیه صعد به بشری ترا که دولت و اقبال بر تو نمود

انجازه و عسده کرد و تقاضای زرخش کند + در آسمان رنوت شمسی برآمده نور سست  
 از ان بناخته اند و همان نوره + الحمد لله الذی خلق ادم علیه صورته و ذکره بخلافش  
 و اجرى تلك السنة بين انبيائه و اوليائه و قدم احسانه على منتهى و آخر مشكوه  
 على نفسه هو الاول و هو الآخر و الظاهر و الباطن لا آخر لما قدم و لا مقدم لما آخر  
 و لا ملين لما باطن و لا محض لما ظاهر و مست بهم اوليائه عن الركون الى  
 الاكران غارا و عند ذلت الحيات بارافذارت عليهم كبره و عشتبه كاس الحية  
 سن كه نرجو بهم و اراكلما جن عليهم الليل جعل قلوبهم من شوق لقاء الخليل  
 نارا و قضيتهم من الدن در ارايل و نارا و شيتخاون بذكره شرا و جها  
 و شيتخاون بنجابات المحبوب اعلانا و اسرار اوليائون حول سر دقات الوحدة  
 افكار الايزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه نصارة العرفان و هو  
 عطشان و جيران له في قضاء العشق و الولي طير ان غاية مطلوبه لقاء الرحمن  
 و نهائية صورده رضا الننان فيقطة في اقطار الارض آثاره و يظهر  
 في الافاق انواره لسانه ناطق بالحق و هو داعي الى الرب الخالق ليخرجهم  
 من الظلمات الى النور و يقربهم ويكريمهم الى الله العفو و الصلوة و السلام  
 على من هو خير خلق و احب اليه و خاتم انبيائه و خاتم اصفيايه و هو رسول  
 الرحمة و صاحب الشريعة الفراء و الطريقة الزهراء و الحقيقة البهية و على  
 خلفاء الاربعة و اصحاب الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلم  
 من اولين و عايم الاسلام و الايمان اكرم منافع العمل و الاحسان على ما ورد  
 في البر عن علي بن الصلوة و السلام و الذي نفس محمد بيده ان احب عبدا و الله  
 الى الله الذين يحبون الله و الله يحبهم و يحبون عبدا و الله الى الله و يشنون  
 في الارض بالوعظ و النصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي و اعوذ

(الله على بصيرة انه ومن اتبعني واتباعه وانما يكون برعاية اقوالهم  
 واحوالهم ان الاخ الاغر الرضخ والصاحب الرضخ المتوج اسلم رحمة  
 رب العالمين المتوكل على ملك يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الواحد  
 بن زين العابدين لما صح قصده ولبس الخرقة منا ونفقه بالعسل واشتغل  
 بالذكر والفكر شغلا كاملا اجزئنا اجازة بالباس الخرقة للطالعين كما اجازنا  
 شيخنا والونا شيخ الاسلام قطب الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله  
 سره العزيز وهو من شيخة شيخ الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيخة شيخنا  
 الشيخ احمد عبد الحق وهو من شيخة الشيخ جلال ياني تيم وهو من شيخة الشيخ  
 الشمس الدين ترك ياني تيم وهو من شيخة الشيخ علار الدين علي احمد  
 صابر وهو من شيخة الشيخ فريد الحق والدين مسعود احمد هني وهو من  
 شيخة قطب الملل والدين خواجه قطب الدين نجيب راضى وهو من شيخة  
 خواجه معين الدين سغرى وهو من شيخة الشيخ عثمان الدرونى وهو من  
 شيخة حاجى شريف زندنى وهو من شيخة الشيخ مودود حيشى وهو من  
 شيخة الشيخ ابى يوسف الحشنى وهو من شيخة الشيخ ابى محمد الحشنى وهو من  
 شيخة الشيخ ابى اسحاق الشامى وهو من شيخة الشيخ حدائق المرعشى  
 وهو من شيخة الشيخ سلطان البلخ ابراهيم الادهم وهو من شيخة الشيخ  
 فطيل بن عياض وهو من شيخة الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من  
 شيخة الشيخ حسن البصرى وهو من شيخة حضرت امير المؤمنين امام المسلمين  
 على المرتضى وهو من حفرة رسالة الرضخية القدسية محمد رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى عز وجل وايضا اجزئنا  
 دامت سر كاته وزيدت درجاته بالباس الخرقة المباركة القادرية



محمد صلى الله عليه وبارك عليه وآله الطيبين الطاهرين ووصيائه وامت بركانه  
 ان يستقل بالعلوم الصوفية وايراد المباحث واعمالهم مراعى حقوق الشريعة  
 من الاصل والفرع تمثلا لادام الله وحمينا نواهيهم ومود بابا واد الصوفية  
 حق الادب وان لا يتردد اهل ارباب الدنيا واصحابها وخلصهم من مجاسم  
 في طلب الدنيا وان يحجب اولاد الشيخ واقربائه ويراعى حقوق اولادهم كما قال  
 الله تعالى للجبين صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى  
 وان يستقل بالله اشتغاله باطنا معرضا عن غير الله كما قال الله للجبين صلى  
 الله عليه وسلم واذا ذكر اسم ربك وتقبل اليه قبلا زاهد في الدنيا راعيا الى الله  
 فائتيا على السعادة والسخاوة من غير التفات الى رسوم اهل البطالة وان يعلل  
 الوحدة والعزلة راس ماله فانها متروكة ارباب الصدق والصفاء فان  
 استطاع ان يستمر اوقاته على الملازمة بالخلوة فهو اولى واحسن وان  
 لم يستمر فليصبر لنفسه نصيبا منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن  
 خلوة او خلوتين فان كان هكذا فيده العزلة نائبة عن يدنا وبين الناس  
 خليفة فاحرم الله من الكرم وعظيم من اكرماه وعظماؤه واهل من اياته  
 فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المثار اليه مرضيا عند الله ومحبوبا  
 عند الناس اللهم بلقيه الى منتهى مطالب الصديقين واوصله الى اسنى  
 درجات العارفين الكاملين المكملين بحرمته البهر واكده صلى الله عليه وسلم  
 خلقه محمد وآله اجمعين من الفقير الحقير الخير المحض ركن الدين بن  
 عبد القدوس السمعيل الخنفة كتبه وحرره في سنة تسع وسمعين وتسعمائة  
 والسلام على من اتبع الهدى مخفى نماذك السبب انساب حضرت محمد  
 بحضرت شيخ عبد القدوس وفرزندش محجل احوال ابن ووزیر درین کتاب

ضروری است بعد از بیان میرسد بتوفیق الله الصمد شیخ عبد القادر بن قدس سره  
 از شیوخ مشهوره هندوستان است و از کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین  
 است که در اصول و فروع علوم از قول متفقین بود و صاحب تصانیف  
 مفیده مشهوره و سکرو شورش قوی داشت و وجود و سماع کثیر با وجود کثرت  
 جذبات و وفور غلبات در اتباع سنته سینه نقابت متقن بود و در التزام  
 عزائم امور دینی سخت متکلف و ارکان است مسمی بانوار العیون مرتب علیه  
 سوره فنون که در هر فن اسرار و الایضاحات اطلاق آورده در فن نخستین  
 بر نکاشته که اگر چه ارادت من بخندم شیخ محمد است لیکن بیشتر از خدای من  
 مرا از باطن جدا و شیخ احمد است قدس سره و تالیف او در آن فن بسیار فرمود  
 و نیز انجمن از دور ویش قاسم او می که از بزرگان سلسله سهرورد و چشت است  
 اعجازت خلافت داشت و جز این کتاب نگذارد و در رسائل و مکاتیب نیز  
 هست در فایده زیبایی و دلربائی بسیار در کتابه بیاید که شیخ مایه محمد  
 محمد گیسو در از لویان دراز کرده و از چیرانی گفت او تالیه و را او است  
 اگر چه این سخن نیز باشد اما چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طلب  
 را از کلمه و را او را باید شد رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی او است  
 هست و چون بدایت را بدایت نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایا سبحان  
 نهایت نبود و طالب در نهایت بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی  
 بدایت آید مومنان خدای عزوجل را در بهشت بینند نه آنکه خدا را در بهشت  
 باشد قال الله عن ذلك علوا کبیرا اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت  
 باید شد چون مافی الخیة سومی الله روی نماید و را او او و تحت الثری  
 یکجا آید چه جا است و را او است انتباه و ایضا اسرار سکریه و را ان



صحیفه علییه ایراد فرموده که برخوانند گان پویشیار بپوید است سبب و هم در  
 مکتوبه رقم نموده که کوکواتی العاد و قین قرانیست که در حضرت سلطان  
 بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار و شوار است اگر چه در  
 حسن صدمه زار است سبب یکی حقیر است و او را از غواط فراسده پرسیده در جواب  
 نوشته بیات پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلا س عام که هیچ ولی و نبی  
 نبوده که بتلاوه ان نبوده از آنجا که بشیر بودند و گذر بدین چیز مجازی و شستند  
 اما فرق آنست که یک را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او بدان ماخوذ  
 نگردد بلکه سبب قرب و علوه است او بود و یکی را از راه خسران غرق آن گردانند  
 و او بدان ماخوذ گردد و بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه حال بدین  
 است اینجا قیامت مروان و نام مروان ظاهر گردد که خلق للرب رجال و للطن  
 و الشهاده رجال و للقصه رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد و دیگر است و آنکه  
 کاسه لبیک و شریذ خورد و دیگر در اکثر مکاتیش از انکسار و افتقار و خوف  
 خاتمه کار سخن کرده خاتمه بنویسد حضرت ایقان قدس الله سره العالی  
 از جناب او نقل کردند با وجود غلیات احوال در رعایت غرایم امور و بنیبه  
 آن پایه داشت که وقتی امام مسی او پیدانمود و برادر زاده او شیخ  
 عبد البنی فرمایش آمد و امامت نمود میان الذین النعمت از دو قطع ظاهر  
 گردید شیخ نماز را باز گردانید و بخشیم تمام گفت احداث را که امامت نکنند  
 و نماز مردم را خاسد نسازند نه استند که موصول با صله حکم یک کل و ارد  
 که قطع آن درست نیست و وقفه میان آن روانه ب بیات تا عقبه  
 ابراهیم فرقی فی الختته و فرقی فی السیم و پیش است کجا خواب و خورد  
 و کرا قرار و آرام و کیش است که کسی می ند نشان آن کجا است

حل می شود درین جهان مشکل من + از بهیبت آن دوراه چون شد دل من +  
 تا خود بکدام ره بود منزل من + چای و گیسو نگار و سه در کوی تان  
 رفت همه عمر در نیا + چون بر زمین پیر به تخته می اندیم + عمر با خر سید مرگ  
 و سفر آخرت در پیش آه و زانو آن که علم و عمل بر متابعت سید الاولین  
 و آخرین است بدست نیاید و خوف و حیرت آن فرو گرفت که امام  
 مسلمانان ابو حنیفه کوفی رفته اند تقاسم می فرماید اکثر نالیب الایام  
 عند الفزع بعد از آن وقت و دشواری و زمان بقیاری چه پیش آید  
 و چای و دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین نورشسته ای  
 فرزند فرصت عزیز است روز شب در تحصیل علوم مجتهد و جید کوشش بلین  
 نمائی که وقت تحصیل علوم همین است و دوام طهارت و ادای فرایض  
 و سنن و ادب با تقدیل ارکان و با حضور و خشوع و بهی که خدا شرع  
 خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادت و دجانی و دوزخ  
 جاودانی و برکات و رحمت بشمار است و بدانکه مقصود از علم عمل است  
 که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از عمل اخلاص و  
 محبت حق تقاسم است لیسائل الصادقین عن صدقهم کما سلین خاص  
 و عام است و مقصود از اخلاص و محبت محبوب است که محبوب و برحق است  
 و موجود مطلق ان صلتی و لکی و محیای و مانی لدریا العالمین است  
 کلماته الشریفه انتقال شیخ ازین دار پر ملال بیالیت که شیخ اجل  
 بنین آنت و تربیت شریفش در قره کنگو نه است که بر ساحل دریای  
 جمن قریب کرناال است رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره  
 العالی از او اخرا حال شیخ حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت

و بخودی بر آن جناب مستولی میشد و استغراق غلبه داشت سیکه در آن  
 حال از و شران پرسید فرمود دل را بنده کر بسیار کو قسم اکنون سلطان  
 ذکر زمان زمان بر من غلبه مینماید و مرا از من می رباید شیخ زاهد  
 سپرد بود که هر یک در حال و حال بمثل بود و از شیخ احمد که فرزند ثالث  
 شیخ بود می آید که میگفته برین نسبت خانوادہ ماست که تحت فرزند  
 را بکمالات صوری آراسته سازند و آنگاه بمجاهدات و ریاضات انداخته  
 به پای قطبیه رسانند از زبان و رفتن حضرت ایشان قدس سره شنووم  
 که در آن ایام که فرزندان شیخ در و پهلوی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را  
 اشتیاق دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخندش نوشتندی که  
 اگر امر عالی و رویا بتقبیل آستان مستعد گردیم شیخ گفته آمدن ایشان  
 نزد ما موجب تسوین و تعطیل تحصیل علوم است ما را نزد ایشان بایشه  
 و با این همه کبر سن و ناتوانی خود بدی آمدی و ایضا حضرت ایشان  
 قدس سره از والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ماعی القدر  
 قدس سره از وطن خود بدی آمدی خبر با کابر آنجا رسیدی می پذیرد را  
 شنیدند که کربلک تو امان و مطربان نیز او را استقبالی نمودندی  
 و شیخ کثیر السماع بود و سانش در غایه شورش و سکر در ضمن جماع  
 سخنان مستانه از و سر نیز در وقت ورودی در محفل عظیم که علماء حاضر  
 بودند تواجد برخاست در میان تواجد گفت منصف برانادانان کشنده  
 چون این کلمه را در رقص بکثرت بر زبان راند سیکه از فحول علماء حاضر  
 بے آرام شده نام سیکه از اعاظم علماء آنوقت را برده گفت چون  
 این جماعت را نادان خوان گفت که چون او می در میان ایشان بود شیخ

همچنان بشورش گفت من با شما میگویم یاران عالم گفت شیخا چون مثل او سر را  
 نادان توان گفت که چون بآن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش  
 الهی ظاهر شده آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق است  
 این جیبت سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ با کرم  
 تر از پیشتر بخوشت و گفت که زنی نادان که سر این حق در عبادی ظاهر شود  
 و در آن نه دم حضرت ایشان قدس سره العزیز بدین تقریب فرمودند  
 یکبار شیخ بدلی آمده بود شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری که از اولاد و سید جلال الدین  
 بخاری بود و صاحب علم و تفسیری نوشته بود و شیخ فرستاد و شیخ چون  
 یکبار آیه تطهیر البیت سرور کائنات علیه و آله و علیهم الصلوٰه و التحیات  
 برآمد که شیخ عبد الوهاب درین مقام نوشته بود اولاد و سید همه مامون  
 الحاکمه اند و عاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبد القدوس برکنار آن  
 نوشت که این اختلاف در سب اهل السنه و الجماعة و کتاب رایز فرستاد  
 برین سخن روزی میان علماء آن بلاد مذاکرات بود قریب بیست یا لا خیر فرستاد  
 شد که شیخ عبد القدوس گفته قدس سره شیخ رکن الدین فرزند دوم  
 و خلیفه اول شیخ عبد القدوس است که بعد از او بر سر آمده ارشاد او شبست و از  
 سید ابی اسحاق الابرار سید القادری که در نامه اجازت ذکر یافت و این سید  
 نیز در لایق تادری را اختار نموده خرد و خلافت یافت و این سید ابی اسحاق هم  
 بود از اعلام دانشمندان علوم عقلیه و نقلیه چنانکه در عهد او بشهر و ملی گشته  
 بدانش او بود و با اشتغال علوم التزام از کار و اورا و تربیت و ارشاد  
 رانیه جمع نموده است و مرید شیخ بهار الدین قادری شطاری است و شیخ  
 بهار الدین را و سوره البیت در طریقه شطاریه برای او گویند در منازل آن

نظام الدین عالی بنیر خرقہ یافتہ بہت دور سہ ہفت و تیسین و تسعائے  
 بعالم باقی مشتاقانہ و در پایان روضہ امیر خسرو و سرور نقاب تراکشیہ  
 رحمہ اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روز سے کہ عرس خواجہ قطب الدین  
 بود و روضہ شریفہ او جمعے کرم رقص و سماع بسید معروض داشتیم چہ بود  
 کہ خدمت ایشان نیز بدان مجلس تشریف حضور از آنے دارند فرمود بایک  
 شاہنواز رفتہ متوجہ روحانیت ایشان باشیہ تا چہ فرمایند من چنان  
 کردم وراثتے جوش و خروش قوالان و رقاصان حضرت خواجہ برین  
 ظاہر گشتہ فرمودند این بد بخت چند وقت را بر ماشوش گردانیدند من  
 بخدمت سپارہ معروض داشتیم تبسم نمود و فرمود آیا اکنون مارا مغدور  
 دارید یا نہ شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار علیہ بود و تصانیف غنائیہ  
 وارد از انجملہ بہت مزاج البحرین محتوی براسرار علم دینی و یقینے و نیز اورا  
 مکتوبات کثیر البرکات بہت در یکے از مکاتیب او بخط شریف حضرت مخدوم  
 علیہ الرحمہ دیدم کہ بہیکے از مخرمان راز نوشتہ و اما بعتہ ربیک فخرت اللہ  
 والنتہ کہ در دیدہ شود و نماندہ بجز خدا سے مع ہذا جزا فلاس عجز پیش نہ  
 و جز حیرت و درماندگی گیش نہ انتے سہ ششہ از دریا جہاد می گنم بر  
 سر گنجے گدائی می گنم تبسم شیخ رکن الدین را در حل بعضے کلمات سکریہ  
 و السہو خوش تحقیقات بہت از انجملہ بہت آنکہ والد ماجد بن راز روز سے  
 وراثتے سماع بر زبان رفتہ بود کہ خدا سے دانند ما کجا ایم و باز فرمودہ  
 اگر کوئی خدا سے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم تسلیہ  
 یقین علی سہت اجمالی بالتفصیل کہ بوحیدت و واحدیہ معبرند سیر شیخ ما دران  
 وقت فوق یقین علی بودہ عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان

قدس سره مذکور ساخت میفرمودند این حل از شیخ رکن الدین خلایق از تکلف  
 نیست زیرا که شیخ این عربی و تاجان او محمد است به سیر فوق تعین علی قائل نیست  
 و شیخ عبدالقدوس رحمه الله از تاجان شیخ عربی بودند و بهر شان سیر فوق  
 این تعین و دانست که سکر از حال و قال بخیر و شیخ رکن الدین در سنه ثلث  
 و ثمانین و تسعمایه ازین جهان رختد بآن جهان بسته میشود او و سایر احوال  
 در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پیر شیخ عبداللہ شہید صاحب کتاب  
 سنن الہدی رحمه الله کہ در شاہ آبا و آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ  
 اثنی و سبعین و تسعمایہ بودہ و شقاوت فرزند مذکور کشش در سنہ احدی  
 و تسعین و تسعمایہ و چون حضرت مخدوم را بحضرت شیخ فانی نے الله شیخ  
 جلال بانیسری رحمه الله بخت محبت بهم پیرگی معتقد ہا سے شائستہ و مجالس  
 شگرف روی دادہ و محلہ از احوال این بزرگ نیز لازم است شیخ جلال  
 بانیسری از اعظم خلفای حضرت شیخ عبدالقدوس بود و رحما الله و اعلم  
 ظاہر نیز بہرہ تمام داشت و استغراق و استملاک تمام ماگوینہ بسیار بود  
 کہ براسے افاقش بخت او اسے نماز میران آندہ باور بندہ حق میگفتند  
 ماورسکہ بھوسے آندہ ہر روز از یافت بعد از نہ و پنج سالگہ در سنہ  
 تسع و ثمانین و تسعمایہ آخرت شتافت و در بلدہ خود مہج یافت حضرت ایشان  
 از والد ماجد خود نقل کردند کہ میفرمودند آیام احتضار حضرت جلال بر فرما  
 کشید زنان جنت اضطراب و شورش عظیم از خلایق برخاست گویند  
 چون بعد از شانزدہ روز اندکے بہ ہوش آمد نظام کہ از اعظم خلفا  
 و سے بودہ از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چہ حال است  
 شیخ در ان حالت بچوش و درو تمام این بیت بر خواند سہ قومی زود

خیریش غانی بدو رفته زحروت در معانی بد حضرت ایشان چون این گاییت  
 را اختیار نمایند که گریه در گلوسه مبارک گریه شده و قطرات بر رخسار  
 مبارک روان گشت و دست بآنکسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال  
 رسیل معین دست تبرک یکا نسبه از رساله ارشاد الطالبین او گفت  
 میرود نسبه مینویسد که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف روا  
 ندارند و آنان مترقی میشوند و مقید بخیری نگردند بریده و دریده از همه  
 جان باز و جهان تاز باشند و آن انیت که ایشان از عبادت فرزند  
 و تقوی و ریاضت انحرار کنند و اینها را ذمیه دانند بلکه جان کنند  
 و خون خورند و گم شوند و پیش از مرگ بمیرند و بخت رسیده اینجا اکثر عیان  
 اهل سلوک و جلال صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند و ایضا فرمودند  
 فلک روی عمری است حضرت رضی الله عنهم و همین احوال اهل اصول  
 الاول و الاول رعایت الشریقه و الطریقه و آنچه گفته اند تلاوة القرآن  
 و الاستعجال بالعلوم الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر  
 نسبت به این نواقص گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرایض  
 و سنن و رواتب منحصر بشغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح  
 استی بیان ملاقات حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمة الله  
 حضرت مخدوم را در خلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات  
 رویداد و بسیار گفتید و فوائد با بظهور رسید صورت این قضیه آنکه در  
 حضرت مخدوم در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت ابل  
 سپاه بآن خانقاه درآمد و حضرت شیخ مبالغه نموده در حلقه انجمن نشست  
 شیخ او را از عسکریان دانسته اخبار شاه و سپاه پرسیدن رفت

دین ازین پرسش بشورش در آمده گفت شیخا اگر میبینی ای مساکین این راه  
 جت اقتباس انوار الله باین خانقاه آید شمار الاق نیست از و اخبار شاه  
 و سپاه پرسیدن اگر خواهش این اخبار و آید بر را بگذر نشینید و از  
 روندگان بگوئید شیخ از غایت حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت  
 پیش گرفت حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار خدیو  
 علی تعلقی از آن مرد پدیدند بر آن آمدند که آن هنگام که او از محفل شیخ بیرون  
 یا ملاقات فرماید و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان کردند  
 آن عزیز را نیز بلاق و معالفت ایشان بکلمه فخر القلوب پیشاپه برگزیدند  
 بجنبید و جبهه الفت بکشاد نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال تمام  
 و از مسکن و موطن خود ایشانرا اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر  
 نشست و مقام است اگر صحبت ما باشد اینجا باید شد تا با هم آئین  
 صحبت بر انگیزیم و پایل در پیوسته از تو ای پسر سرزند قریب چهار یا  
 پنج فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم بسر سپردند از اینجا به پایل فرستند  
 و خدمت شیخ کمال ذوالکمال و الا کمال را آنجا و یافتند صحبت را که گشتند  
 و الفتها پدیدار آید تا بجای رسید که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال منازل  
 جنت امثال ایشان آمدند و هر روز با آنجا که را نیز رسیدند و باز میسکین صحبت  
 فرمودند و به پایل حضرت او را فرمودند بیشتر از توانستند و در صحبت  
 شیخ کمال نصب روزگار آمد و غرائب و خارق عادات از و  
 معاینه نمود اینجا بآنقدر که از آن گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره  
 و مخدوم زاد و دایره کبار ایشان و است بر کاتم سموع گردید و قلم را  
 زبان اظهار کشود و دایره آنجا که اگر چه از بیویان مرادان بود و این شیخ



انا بطرقتا سبب ارتداد به شیخ فضیل داشت که بنده اسطوره شیخ الجن الانس  
 عبد القادر جیلانی پیوند دزدیرا که شیخ فضیل را ارادت بسید گداز حسن ثانی بود  
 اورا بسید شمس الدین عارف اورا بسید گداز حسن اول اورا بسید شمس الدین  
 صحرانی اورا بسید عقیل اورا بسید بهار الدین اورا بسید عبد الوهاب اورا بسید  
 شرف الدین اورا بسید عبد الزاق اورا بواله راجه خود غوث الثقلین قنبر  
 الله تعالی لبره الاقدس شیخ کمال از شوریده بری و آشفته سرری بیشتر  
 به جزایر و قاف و زبیر بر دی و دران یوادی که مصداق بود او غیر ذی ذریع بود  
 چون احتیاجش بشرب و طعام و مضجع و مقام او قفا و سے بناگاه دران  
 بیدار سے پیداشدی و ساکنان شهر اورا بتکریم و تعظیم هر چه تمامتر منازل  
 خویش بردندی و ضیافتها نمود سے و شیخ از طعام و شرب ایشان تناول  
 فرمود سے و شب هنگام که مصدوقه بیت عند ربی بود بانگه ایشان مل  
 فرمود سے و شب هنگام که مصدوقه بیت عند ربی بود بانگه ایشان منمود  
 بآباد که بآباد آکمی سر از حبیب سحر گاسے چون آفتاب بر آردی نه از آ  
 شهر ناجی دیدی و نه از ان مردم نشالے گویند بآز جماعت کم حاضر میشد روز  
 میان آوان اقا ست سیکے از مردان ورا احتیاجی بجلد افتاد  
 چون بطلبارت جای درآمد دید که از جای در سے کشو و گروید و بوستانی  
 دران در نمودار گشت آن درویش بدان بوستان شحوضه دید بشار  
 آب بر کناران جمیع نماز صفت بسته کانهم بنیان مرصوص و امام ایشان شیخ  
 کمال رحمة الله المتعال حیرتش بر حیرت افزو و دران تحیر بناگاه چون نظر  
 بکشد و خویش را بدان مکان سالیق وید که از اینجا قصد خلا نمود و بود هم  
 حضرت ایشان قدس الله سره انوار سے بقریب از شیخ نقل فرمود که در

در خرابه بر گور سے بول سیکر دبا آنکہ آن مدفون کیے از اولیا بود از ان گوے  
 اواز آن آجی بیرون آمد کہ اشارت بود بکبرایت آن مرد منع از ان شیخ  
 کمال چون آن بشتن و همچنین بشویش تمام بر صاحب آج بانگ برزد  
 و گفت ای چندی چنان چندین سال برآمدہ کہ از جهان در گذشتہ و خاک  
 یکسان گشتہ ہنذا آج خود نمیکنداری و از ان جایگاہ برخاست و رفت  
 و ہم حضرت ایشان قریب الترسہ الانوار فرمودند باین ہمہ ظہور خوارق  
 از شیخ اگر نرود کہ سبب بہ نیت مشاہدہ خارق رفتی از ان سخت و دربارش  
 و تفسیر مولانا فلان صالہ لی کہ از اعظم علماء عصر بود مع تلامذہ خویش  
 مالکاً باین نیت متوجہ دریافت شیخ گردیدہ چون بحوالہ منزل شیخ رسیدہ  
 شیخ از مہم قصد او آگاہی یافتہ بخشونت و غضب ہر چہ تمام تر شگفتا ہوا  
 بر دستہ متوجہ مولانا گردیدہ مولانا چار مع شاگردان فرار بر قرار اختیار  
 فرمودہ و شیخ قدسے چند و بنال او حملہ نمودہ مینفرمودہ ای صالونے  
 فلان و فلان آمدہ کہ از کمال کرامات نبی و ہم حضرت ایشان قدس سرہ  
 از شیخ حکایت کردند کہ روز سے فرمودہ این مردان کنی شکر و سلطان  
 المشائخ و این و آن میگویند و از فلان و بہمان ما پیچیدہ اند کہ مرتبہ انبان  
 از آنکام است و مرادش از فلان و بہمان فرزندان کبار عالمیتہ و توحید  
 بود و ہم حضرت ایشان اسکنہ الشہ بہموسہ الجنان از والد شریف خود  
 نقل کردند کہ مینفرمودند کہ شیخ چون در بیان معارف و تعین اصرار  
 سے درآمدند بعضی اوقات و قائل آن اصرار آنکہ مہارت علی مستحاضا  
 کامل بود بعد از تفکر و تأمل بسیار بر و رایام حل میشد و فیہ سے درآمد  
 سے ارباب یقازندہ بجاں و گریذ + بیرون زد و کون در جہانے و گریذ +

کس سینه زبان حال ایشان نبرد - این طائفه گویا زبان دیگرند و هر فرسے  
 بتقریب احوال شکرست خواجه محمد معشوق طوسی قدس سر یا فرمودند که لوان گفت  
 که حضرت شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز نیکی از یاران قبول یافته حضرت  
 ایشان از زبان مبارک نقل کرد که روزی بتقریب فرمودند چون نظر  
 کشفه سر داده میشود بعد از حضرت غوث الثقلین از شاکخ سلسله علییه  
 قادریه چون شیخ کمال اقل قلیل بنظر میدرآه اند چون عمر شریف شیخ  
 از عثمان بن عماره نمود و تا سیم عشر از جمیع الاخر سینه احمدی و ثمانین تسبیح  
 راه و سال رفیق اعلم گرفت و در تقریبه متعل که از قرآنی تا بعد هر سینه  
 خوابگاه یافت رجمه الله سبحانه و رحمة واسعه بعد از و نیمه و شش سینه  
 وارت مواریث احوال و مواجید خوارق عادات او بود و در آنها بجز بابت  
 و حالات عظیمه فیض رسان سلسله آبای خود بود حضرت ایشان بنفرمود  
 اند که جانب آفتاب میتوان بفراغت نظر کرد اما بر ول شاه اسکندر  
 ز غلبه نور نظر راه نیست شاه مذکور در حد و دسنته ثلث و عشرین  
 بود یا از اله از جهان رفیع رحمة الله سبحانه و رحمة الله تبارک و تعالی  
 پویش بنشستند و برخواستند و بتقریب این دو بزرگ کثیر الحمدیه حضرت  
 ایشان در وقت مجازیب در میان آوردند و درین ضمن نقل کردند که وقت  
 و هنرت والد ما علییه الرحمة بلا هو تشریف برده بودند و من در ان  
 سفر از حاضران خدمت بودم روزی یکی از صلحان نزد ایشان آمده  
 از شاه رزق الله که در ان دیار از خلوبان و مجذوبان روزگار بود  
 حکایت کرد که امر از شاه را در فلان شاه راه بنایت خندان منصفه  
 زمان یافته طلب کشف شران نمودم فرمود و در فلان موضع نشسته بودم

بنا گاه یکی از اهل روحانیت پیوسته کاه بر سر و واسعه در کمر بیاید ان پیشگاه  
 را بجایه و اگر پیشته بجایه انسانه شد از حاجت خویش فارغ گردید  
 بود که برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرو آمدند و او را همچنان بر پیشته  
 در خمر که رجال الغیب بحق ساختند من در ان اثابا و سه و بدان دست  
 که در کرداشت میدیدم و کمر پاس متر عورت او را که اندر و بود سه  
 گزیم این ضمیمه من از انست مگر گاه فروش آنجا در کارست و بد اس  
 محتاج اندر محض نماند سابقا و عده بیان سیر و ریاضت حضرت محمد و من پیشته  
 بلا و رفته بود اکنون انجا و عده نموده سه آید آنجا چون از اکتساب  
 علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله و استفاد و استفاد لازم  
 سیر الی الله و ایزد حق بلده ان ممالک هندوستان قدم نهاده و درین  
 سفر با خود عهد کرده که جاسه بحر نه که شمر باشت تفصیلش لب لکشا و از  
 هر که آثار بدعت بنید بارادشت بل بهجت او نیز و از و در ان سفر با  
 علامه عامل و عرفا سه کامل را دریافت حضرت ایشان مستدس الله  
 سره العالی به تقریب فرمودند در ان ایام که حضرت والد ما را بر تپاس  
 گذاراقاده بود و شیخ المداور که مریه بود بنایت سمر و غریز فرزان دید  
 آنجا دریافته بودند از حکایت کرد و نه سه که میگفت هر راه را نه نیست  
 الا راه حق شرف جل که آنرا نه نیست والد ما ازین کلام بنایت تقریب بودند  
 در معنی آن متفکر چه آن خلایق صریح است بقول جمود محققین که نه ان  
 لا یقطع ابدا الا بدین پس حضرت ایشان قدس سره فرمودند که آنچه درین  
 ایام در حل معنی ان کلام افاده نموده اند انست که هیچ چیز اذات نیست  
 چه تعلق همه اشیا جز وجود و اعتبارات نیست و وجود و اعتبار است را

غایات نیست بخلاف راه وصول با وسعانه که منتی بذات اقدس او گرد و زیر که  
 عارف را چون بسیر محسوبی و طبع اجمالی بعض غایات از سیر صفات و شیوئات  
 بگذرانند آنجا همه وجود و اعتبارات مقصود گردند و سیر و بذات بخت منتی گرد  
 بعد از آن سیر در راه مانده دست ادراک از دامان آن کوتاه پس آن سیر که  
 مایه قطع ابد الابدین گفته اند سیر اسما و صفات است که سیر تفصیلی است و غایت  
 ندارد و هم حضرت ایشان مدظله از والد شریف خود نقل کردند که صغیر بودند  
 شیخ الهمدانی در روزی در مجلس که جمعی ذکر اتره در کتبینه حاضر بود  
 بعد از فراغ آن مر اصحاب ذکر را فرمود ذکر براسه تصفیه دل و آنجا  
 آتست و دل نیست مگر آینه که زنگی بر دستشسته او را صیقل باید کرد تا روشن  
 پذیرد و آن خود بند کز خفیه سر است نه آتست که دل آینه باشد که مار آتش برود  
 باید زد یعنی بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را قم حروف نصر است بزرگ  
 سه گوید جمع از مشایخ که ذکر جبر اختیار نموده اند بطریق اتره یا بغیر آن ایشان  
 بحکم کر میا و اشده دل را از سنگ و آهن سخت تر دانسته اند و نیز خواستند  
 که از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفه متاثر گردد و البقاء  
 با جبر ذکر خفیه اختیار نموده اند نیز وجوه معتبره مشهوره دارند که وجه شیخ  
 مذکور است که از آن وجوه است بر اثبات ذکر خفیه و جبر حدیثی که معین حال  
 صدیق و فاروق است رحمه الله عنهما پسندیده است بالجمله لکل وجهه هر  
 مولی تا بیان طریق اکابر می نماید و هم در بلده ربتناس حضرت محمد و هم بخونه  
 درس مولانا الکبیر النخیر محمد بن فخر که صاحب توفیح الموحاشی و غیر آتست  
 و از دانشمندان معروف و تقوی و زهد موصوف رسیده اند و ز سر  
 که آنجا درین حاشیه فاضل هندی علامه فنامه قاضی شهاب الدین

و انت آبادی علیہ الرحمہ کہ برعبارج واقع است میفرمود در آن ضمن از  
 زواید فواید طبع خویش مذکور میساخت حاشیه طویل الذیل که در سبک  
 از مواضع آن المانموده بود و چکی مبنی بر جرح کلام قاصی بود تلمیح و قمرات  
 نمود چون حضرت مخدوم آنرا بشنود و تند تر فرمود و دریافت که آن اقدار این  
 مولانا همچو درود نمی یابد اما بر حفظ حدی که با خود بسته بود که امر فرمایند  
 چاره نیافت چون قمرات آن حاشیه و افاده مولانا با آخر رسید ناگاه از  
 برکات حفظ پایان حضرت مخدوم مولانا سے منصف منصف بر خطا سے  
 خویش آگاه گشت و گفت ما ان کلام قاصی را برنگ دیگر فرارفته بودیم  
 و اینهمه بر چسپیده نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است و چنانکه  
 حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر آن حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت  
 مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای  
 آورده از آن مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء القصد و ق  
 ان مولانا محمد المذکور رجل یوامع جم غفیر من العلماء فی حقایق کائنات  
 و ائمه فی ظاہر بلیدہ فاذا ناب عن بین اعبیہ ثم تمجسہ لیا ما و اودعہ  
 و الله اعلم بحقیقہ حالہ و ہم حضرت ایشان علیہ الرحمۃ و الرضوان یقرنہ  
 آن معرفت عظیمہ خاصہ کہ ذات اقدس او سیما نہ ہر چیز است و است  
 اما او را یک وقت است همچون کہ تمیز چون را آنجا بار نیست از حضرت  
 و الذی خویش حکایت کردند کہ میفرمودہ اند در سیاحت بلاد پنجگاہ شہر  
 رسیدم کہ آنجا درویشی بود شیخ بر آن نام کہ و سبک از صاحب آن شہر  
 بادیا کے لیالی بسرے برد و شبہا از فرط بقیارے بگریہ و زاری  
 سے بود و داد و مہربانی بسیار بمن اظہار نموده گشتے میاتنا پناہ با ہم گنہ اینیم

اما بحسب آنکه اهریمن از امور بدعت را مقرب بود و لم پذیرا نیست و  
 نگشت آن درویش اکثر شغری را از اشعار پند می سپیم خواندی و اشک  
 اخوان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که میرتی دایم  
 از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موسی را آنجا گنجای نیست  
 شاید و اگر از بس انبساط و تساهل آن گوئی عالمها در گم است نیز در  
 آیه سحر که دانی به تنگی چون دل مور به نمک چندان که در عالم فست شود  
 و هم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جوینور افتاد و آنجا فواید صحت  
 حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگ بود صاحب  
 والوجوه و السماع و ذوالتوکل و التبتل و الانقطاع در سلسله فواجر  
 معین الدین سنفری و مرید شیخ بهار الدین جوینوری که به واسطه شیخ  
 نصیر الدین محمودی پیوند و رتم الله سبحانه از و آرد که سید الانام را علیه  
 الصلوٰه و السلام در مقام دید که فرمود علی و علی برادر خود میزنند و از  
 خلق الله چیزهای نیکو میگویند گفت یا رسول الله اگر دلی هست از ان تست  
 و اگر راست است ایم از ان تو علی بیچاره در میان کسیت فرمود بر ابی خلق  
 و ماکن که دعای تو در باره ایشان مقبولست تو فرمود حمده الله رب العالمین  
 و تسبیحانه با جمله حضرت مخدوم چون صحبت بسیار از ارباب معرفت علوم  
 را در آن سفر دریافت عثمان مراجعت بوطن مالوت بر تافت تا زمان  
 انتقال ازین دایره بلال در بلده سرپند بود و همواره کتبی متعدد را  
 از معقول و منقول بکلیه تعطیل و فتور بر سبیل تحقیق و تدقیق و افهام حقیق  
 بیان میفرمود که در جمیع علوم تحریر لید و لاسیما در فقه و اصول آن که بسیار  
 بنظر بود میفرمود که در آن ایام که در وقایع بزرگ و می غور نموده می آمد

محسوس میگشت که در جنب علو اجتماع و وقت استنباط سراج الملة امام  
 ابو حنیفه رفته اند و سائر مجتهدین کالتلا میزدند و نیز حضرتش از آنجا  
 که با علوم رسته و موری و مفسر و حضور را جمع فرموده بودند و  
 بر سجاده افاضت بعد از آن خبر آن بسمی الله یک راجل و احب  
 خیر لک من الدنيا و ما فیها سلطان برکات یقینه را از صحاب  
 رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شاد و روان دیس  
 بیان کتب صوفیه علیه را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص  
 الحکم و غیره را در غایت بلندی می افراشت با ارباب شوق و اصحاب  
 ذوق که قرائت و استماع این کتب را نزد او از ورنه و یک طمست  
 بستند و اینجاست افاده او بمقام خویش پیوسته می نمود و المشی  
 جناب شیخ میر که از فرزندان بزرگوار است و در حالت و عزت  
 مشهور از تلامذه فصوص اوست بالجملة حضرت او در آگاه است از  
 اسرار ارباب توحید و وجود مرتبه علیا داشت و در حل قلوب  
 شیخ اکبر بن محمد الدین المیزبانی قدس الله سره الانوار از فواید علم  
 و غلبه حال بیطر و بزرگوار او بود و با آنکه مقیضات هجوم این  
 علوم و حالات بیشتر سکریات و شطیحات است اما از او فطرت  
 و سیرت نیکین و بلندی هست بل بعضی صیانت حضرت عزت  
 عز اسمه و جل ذکره بر طبعی آن کلام ثمرة الامام شیخ را سینه  
 ابوسیدان دانی که بر جایق است فی قلب التکتة من کلمات العظمایا  
 فلا قبل منه الا بشاهدین عدلین الکتاب و السنة حاکم که  
 مخالف کتاب و سنت بود و خواه از خویشتن و یا سخره



ظلال اسما وصفات خود را از مرتبه حسن و وهم بقدره کامله نمودی و القائل  
 بخشیده و عالم نامیده و انا در خارج بحقیقت موجودی نیست جز ذات  
 وصفات حقیقه او سبحانه و موهم چگونگی عین موجود حقیقه بود و تحقیق  
 این بحث در مکتوبات منبع البرکات در مواضع متحد و هشت حقیقات عالیہ  
 و تمثیلات واضحہ نگارش فرموده من اراد الاطلاع بہا تفصیلا و اجالا  
 فلیرجع الیہا علما و حالا با تجلہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افادات اخلاص  
 بانجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفریر با وجود کثرت تلامذہ اسپیج  
 کے را بخادمی خود قبول نہ کر دند و اکثر حوائج خانہ از بازار خودی آوردند  
 بدیگرے تجویز نہ فرمودند و مرحلہ زندگانی را چنان بہ اتباع رسول  
 سبحانی علیہ فضل الصلوات و التسلیمات بسر بردند کہ سنتی از نشان را  
 غیر متروک نگذاشتند تا بجاسے کہ گویند محالمن آنرا پوشیدندی  
 نہ سراویل و تعلیم ذوق بالین برپاسے کردند نہ پاسے افزایا و جو  
 اتیان طاعات مسنونہ و دعوات مألوفہ بعضیہ وظائف و اوراد و شاخ  
 طریقت را کہ منافی عزیمت نبودے از بس شوق عمل از دست نہ آو  
 حضرت ایشانرا قدس اللہ سرہ العالیٰ توفیق عبادات نافلہ از والدہ ماجدہ  
 بودہ چنانکہ بعد ازین در منصب گذارش آید از بس کہ بہت ایشان علی  
 بر الزام عزیمت و اجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این را در سلسلہ  
 دیگر کردہ بودند و برکات آن طرق بہتہای علیہ رسیدہ کما مر لیکن  
 حمایت اخلاص و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس سرہ  
 اسرار الیہا طاہر میا خستہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم  
 قدس سرہ نقل میگردند و میفرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این

و ابراز آن سرسبته راز نمودند شیخ آرا بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ بیرون  
 آمدند شیخ جمیل الدین که فاضل صاحب دلس بود که از خلفای والد ما از ایشان  
 پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند سبب مسالت نمود که آن چه بود فرمودند  
 همین مسئله که ما برانیم و حال و مشرب ماست یعنی اینهمه که منماید واحد  
 حقیقه است که بعنوان کثرت نمودار گشته لیکن چون آن درویش را کوته  
 بود رسیده و این راز مفاجا که بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آزار نیاخته  
 و براه هلاکت شتافت و شیخ عبد الغنی چون عالم بوده و صاحب تمکین و  
 آشنای این راز خانه بر انداز بر جاسے بماند پس حضرت ایشان قدس  
 سره بتقریب نسبت توحید معارف علیہ بر زبان راندند درین آشنا  
 فرمودند گاه باشد که پیش از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض بشه بیان  
 و متوسطان را از استیلا سبب محبت که از اقصا سبب آن استیلا است  
 که غیر محبوب نیز در نظر محب محبوب سبب در آید کثرت موهوم منتهی بکسوت  
 وحدت هوید اگر در مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت  
 والد ما قدس سره از درویشی حکایت کردند که میگفت و سفته  
 در تهر سبب بر اسپه میر فتم نظر مینا گاه بر سبب از نسا و جمیله افتاد که بلفظ  
 بام خویش خراش نیمه و بجز دیدن او از خود شدم او خود منم  
 و ستور گشت من در آن حالت چون بر خود نگریستم لباس او را برهان  
 رنگ و صورت و کمیت و کیفیت در بر خویش یافتیم بلی چنانکه از  
 نظار گیان شرکین گشتم و خویش را گناه جستم بلی ع و عشق چنین بود  
 باشد پس حضرت ایشان قدس سره العالی فرمودند چگونگی اشیا  
 متکثره همین واحد حقیقه بود که کثرت موهوم است یعنی حضرت حق سبحانه

از غیر شنیدنی اعتبار ننهاد و اعتقاد او فرموده است اینست نشان  
 سمیت احوال و صداقت اقوال و خلوص اعمال رحمتم الله سبحانه  
 اربابها رحمة واسعه و رحم محمد بن اقبال آمین و نیز آن کلام حضرت  
 محمد و م که بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع را از مسجد  
 بهر او فرموده و نشان داد عدل اند به آن مدعا قصه را از شیخ عبد الغنی  
 آنست که حضرت ایشان قدس الله سره روزی بتقریب رسیده توحید  
 وجود و مشرب و اله خود را والد شریف خود حکایت کردند که دست  
 جویان بودند ملاقات شیخ عبد الغنی را که در ویشته بود از شرسون پته  
 پس عمر و بزرگ بخدمت استماع را زی که از و بالیشان رسیده بود و آن  
 را از این بود که گفته پیر من که جدا داری من بود قریب هنگام حقار  
 مرا با سیکه از در ویشان شوریده کار به نزد خویشین خواند تا الفاس  
 نسبت نماید و اعطای نعمتی فرماید چون بخدمتش حاضر گشتم ترس  
 از حقیقه این معامله بر زبان رساند که بچند استماع آن در ویشتم هست  
 از جان برافشانند و من همچنان حیران و آسیمه جان بر جا می ماند  
 لخواه چه را بود که شب از تو بر زبان بگذشت ، که روز عمر بهمان ترجمان  
 بگذشت ، بگویش صید ندانم زبان تنج چه گفت ، که در عای و فساد  
 و بهر آن بگذشت ، پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت  
 و ال بالیوق استماع این سخن از و سه خداستند که بدایار او  
 شوند بناگاه شیخ مذکور را بجهت همه از سبب عبور قرا پیش از آن چون  
 بهر دست رسید بکار و آن مراسم نزول نمود و والد مانیدار و آنجا شدند  
 بعد از حالت خلوت و محالست خلوتی در خواستند و التماس الله

برهانية الكمالات فلكية نفسه كما ورد في الحديث شتاقوا لخلق الله عز وجل  
 مقام الفرقان نسبة مقام الحجج فافتقر إلى ذكره سبحانه تعظيماته ذاته الكمالات  
 صفاته في ضمن الجود والكمالات في الكتب النورية والفعلية كما قلنا بحال  
 جلاله من التيسير والشمارة ومن الباطن إلى الظاهر من العلم إلى العيون  
 والحاسة العقلية سبحانه وطهره عن عيب نفسه بالقيض الاقدس او باقتداره  
 وصفاته وافعاله فالذاتي كذا الحق سبحانه بصفته وجوبه الجود وانه متصرف  
 عن الكل وسائر في الكل بالكل اعمى اعمى به جميع الكمالات واسائه وصفاته به  
 لا فاصلة في الاشياء كلها اعطاه الله سبحانه من بركاته العظيمة والصفاته  
 كذره سبحانه بصفته العلم وبه صفة القدرة والافعال كصفته سبحانه باللسان  
 او بالبيان بصفته الاشياء والراية او غيره ذاك من الاسماء والصفات  
 الفعلية والمعتبر عن العرف والاعتقاد من الآثار الذاتية فانه شامل لجميع وجوه التعظيم  
 واوصاف الكمالات بخلاف الآثار الاسماء الوصفية والصفات فانه يوجب التخصيص  
 والتقييد بسبب غيره ووضعت في مواضع من كتاب قلبي فيما يدركه من بركاته  
 كمن تدارك التخيير في لغة العرب انما هي صفة الله جليلة وسلم بقر في الضم  
 محمول وادريكم كحق سبحانه فاعل بوجه وبه ذاتي بقر سبحانه اعلم ان كونه فاعل  
 وحق سبحانه الت لانه لما تم ففعله عليه الله اوتوه بالسلطان والحق في عين  
 احتمال الت بصفته الذاتية فيما انزل به فانما هو من انبعاثه سبحانه وتعالى  
 الا كما لا شك في علمه الصلوات والامام لا يشبهه شارب الماء في الخ والحق في عين  
 بالسلطان بغير تكبير ان فيكون في ربه الخواطر في قوله الله داخلة في نفسه  
 انكسار الله والحق في ربه انما يكون وان كونه تعالى به كما ان خواجك الحار  
 فلكل شيء ما في الوجود السوي به انما يكون في ربه بال ربه انما يكون

گروه عدل و یکدیگر بیدار آمدند و بدین مدعا شاهدین عدلین بروی کار آمدند و البته  
 حضرت مخدوم را در علوم دینی کتب شائسته است و در اسرار یقینیه رسائل نخست  
 از آنجمله است کتاب کنوز الحقائق و رساله اسرار التشنید که بسیار نکات عالی در آن  
 بقلم بیان آمده نطق الشیخانه الطالبعین بها و بر شناسندگان جوهر سخن هویدا  
 که آنهمه مفاض از حضرت و اهدب العطاء است و جناب مامور بدان نگارش  
 و اطاعت چنانکه خود در عنوان آن رساله شریفه این معنی را اظهار می نماید  
 اینجا که میفرماید هذا اسرار التشنید فی مراجع النبی صلی الله علیه و سلم افاضله  
 سبحانه علیه بقیضه القدیم و فضله العیم فایز زتها امثالا بامر المفیض الحکیم  
 همین حقیر نگاشته ای چند از آن ایراد مینماید و اگر چه آن رساله به تازی زبان  
 اما اینجا بر بنی آنان ترجمه فارسی نیز بفرصه تحریر می آید بطلب مراجع که  
 متقن رویت است بلسان استعداد و التضرست علیه الصلوات و السلام از غیر  
 سوال لفظی زیرا که دعا بلسان استعداد الزیم و اتم است مراستجابات را و  
 لهذا موسی علیه السلام ممنوع گشت از رویت با سوال لفظی زیرا که پیش از  
 استعداد آن طلب نمودن فی معنی التجات لله و الصلوات و الطیبات می  
 اظهار الکمال بصفات الجمال و نفوت الجمال بجمیع الانواع و جمیع الاعتبار  
 و صفات المستبح جمیع الکمال المنزه عن النقص الزوال فانه باعتبار قوسه و فعله  
 و حاله اما القوسه فکما ظهار الانسان عظمته الحق سبحانه و کماله باللسان و اما  
 الفعل فکما مثال الامر و اجتناب النواهی باینان الاعمال البدنی و الافعال  
 الجسمیه من العبادات و النواهی الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق له ابتداء  
 لوجه الله سبحانه و قباله و اما الحاله فکما شتغال القلب و الروح بکسب  
 الکمالات العلمیه و العملیه و التخلق باخلاق الالهیه فان الانسان مامور به

وائمه و شاه راه این بادیه بدست این طائفه علییه نقش بندیه افتاده و نسبت  
 ایشان فوق همه نسبتها ظاهر میگردد و نیز میفرمودند با وجود که از رسائل کابر  
 طریق سینه بر او ضاع و اطوار و اسرار ایشان بهره یافته اما همواره از  
 خوابان آنیم که یکی از کارشناسان و راه نمایان این سلسله راجح سبحان  
 به دیار مارسانه تامل را به دیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار  
 ایشان نمایند پس حضرت ایشان قدس الله سره العالی فرمودند که من  
 فرط از روضه ای ایشان را بحضرت خواجیه خود رضی الله و الدین محمد الباقی  
 قدس الله سره الاقدس عرض کردم فرمودند ما را نیز شوق دیدن ایشان  
 بود چون بسر رسیدیم چیزی از ایشان گرفتیم ماناکه سبکی از قری  
 آنحدود تشریف برده بودند را قلم حروف گزید چون این حکایت مذکوره  
 را از حضرت ایشان قدس سره شنیدیم یا خود می گفتیم اما بر دیگر کسی از  
 آنها در شاخ سلسله آخر حضرت ایشان جمال نسبت نقشبندیه جلوه گرفته باشد  
 یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون از عتبه علیه حضرت ایشان قدس  
 الله سره بشهر برهانپور آمدم حضرت شیخ عیسی سندی که از عاظم مشایخ آن  
 دیار بود و جامع علوم حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفه شیخ لشکر محمد  
 که وی خلیفه شیخ محمد غوث بود که محل احوال این اعزه در مقاله راجعه الشارحه  
 تحریر خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر به اسلحه در سینه احدی و تلبین بعد  
 المالفت از جهان رفته بود به قریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ او شیخ  
 عبدالستار که صاحب سجاده اوست و جوان قابل و فاضل و صاحب لگفت  
 والد شیخ ماد او را غم می گفت چنان معلوم باشد که خلاصه نسبتها سبکی  
 طرق نسبت نقشبندیه است و الحال خود را بران نسبت میداریم گفتیم اینک

وان كان من الحق سبحانه مبالغته في التثنية او باعتبار مقام الديران في المقامات  
الشمسية من قرب النواقل والفرق بين جميع مقامات غير تقيدها بواحد منها واما هو  
مقام اوادس في الخشوع بينا محمد صلى الله عليه وسلم سب وخرقته اين رساله  
شريفه بر قلم محترم آورده که مرابول بعون الله سبحانه چنان می آید که بر توفیق  
تشنه و آخر نماز تذکیر و ایدان است بر آنکه نماز سراج است مرمومین را پس  
نزد او آلت که حراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را که در سراج او صلوات  
علیه وآله وسلم بطور پیوسته از احوالات عظیم و تشریفات علیه رزقنا الله  
سبحانه و تعالی جرقه من کاسه صلوات علیه وآله وسلم بطبقه و امر بصلوة البانی  
تشنه بر انسر و رسید البشر اعلام است بر آنکه سراج مومنین بتالیات محضه  
صلوات علیه وآله وسلم و او ای حق نعم است که رسیده مسلمان را به بین بدایت  
و متابعت او صلوات علیه وآله وسلم و تبنیه است بر آنکه چون آنحضرت شرکت  
بخشید است را به تشریفات سراج فیتبیه لهم ان یصلوا علیه فی معراجهم و نیز  
ایست بر آنکه اگر چند کمال است نهایت مرتبه کمال عروج نمایند بیرون میروند  
از رتبه متابعت او علیه الصلوة والسلام و میسرند نهایت ایشان بدایت  
مقام او و سر ایشان تحت اقدام ادریثم اشاره الی ان شتی معراجهم  
الیه الیه علیه الصلوة والسلام و شتی معراجهم صلوات علیه وآله وسلم که  
الله سبحانه و تعالی و توفیق الاثر است ان علیه الصلوة والسلام است علی الله  
سبحانه فی الايات او لقوله التحيات عذ الخ و المومنون امر و بالصلوة علیه  
التحيات و التسليمات فی منها هم بعض فوايد که حضرت ایشان از اول  
شراعت خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس الله سره العالمی حکایت  
کردند از حضرت والد که فرمودند یکبار شیخ جلال بدین شیخ کن المین فتمت

شیخ رکن الدین ان کلام صاحب تهرات را که عارف از رویه و مشاهد او سبحان  
 درین نشاء چپشتم سرچپشتم سر بجز ایقان بهره ندارد در میان نهادن شیخ جلال  
 گفت این سخن بیشتر بر سر اسرار است این لفظ شیخ رکن الدین را خاطر نشین  
 نکشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که من از حضرت والد پر سیدم من  
 شنا و شیخ رکن الدین آنرا چگونه توفیق دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند  
 سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما آنچه الحال بر دل می آید آنست که  
 در مقام اتحاد همین یقین است و پس چنانچه هر کس را بخود بیاید چه مشهود  
 اثنیت میطلبید و مشاهده مغایره میخواهد منها حضرت ایشان قدس سره  
 بسره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره  
 که میفرمودند اکثر از گردنهای هفتاد و دو ملت که بضمالت رفته اند و راه را  
 گم کرده نشان آن دخول در طریق صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده  
 غلط کرده اند و بضمالت رفته متماهم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم <sup>تهرات</sup>  
 آورده اند حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک ساله  
 دیده ام که در اینجا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و <sup>سطح</sup>  
 نگاه داشتن در وصول بطلب کافیهست با این مراعات هیچ احتیاج ندر  
 و فکریست من خوار قه از زبان صداقت نشان مخدوم زوایای حالیشان  
 و عین بزرگوار ایشان شنودم که فرمودند روزی یکبار از مخلصان <sup>یاد</sup> ق  
 حضرت مخدوم بجزه افول و زوایه خول ایشان در آمده می بیند که آنجناب  
 مقتول و مقطوع الاجزا افتاده چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جا  
 سر نهاده آن در ویش بعقیده آنکه از زودی یاد شنیده این معالیه با ایشان  
 ظهور ریافته بر اسان و نه کف کف و خاک نیست بر سر ریزان برون آورده



دیگری را خبر کرده چون آن مرد دیار به آن حجره در آمده اند حضرت مخدوم راجی و سلم  
 و جالس مراقب یافته اند حیران و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت  
 رو بآنها فرموده تا با بحیات عاریت و سرین جهان باشم افشای این راز بنمایید  
 چون از آن پرسیده اند فرموده امر می بود که باینرا پیرامون آن راه نیست  
 ولیکن زبان حال مخدوم مترخم بوده به این ابیات عارف روم سه و شصت  
 خوشیم دیار آنکه ما را بیکشد غرق در یایم ما را موج دریا بیکشد نیست غزایل  
 را بر عاشقان او بری عاشقان دوست را هم شوق سودا بیکشد تشنگان  
 نمره زنان یا لیت قوسه بطلون خفیه صد جان میدهد و کد را سپید میکند  
 پس گفتم من چون بگویم بکشتل عاشقان ز آنکه منکر خویش را از خشم و صفرا کشت  
 چون قلم برفت شهادت کبری رسید اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر بخوا  
 و شهادت کبریه بزرگرموت صفری آریم چون حضرت مخدوم جایزه حیات را بدو  
 حد و دثناین رسانید که اینا سے آن بلسان نبوی تقدفا الله الله نفس نفیس شد  
 از جمعی را اجابت فرمود و کان ذلک فی السابغ عشر سنه سبع بعد الالف سرون  
 شهر سربند بجانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سرور کشتب رحمة الله علیه حقه  
 واسعه فقیر تا بر رخ انتقال ایشان از همین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ  
 که بود اعلم اندر هر فن جانفش گد ستر ازل را معدن چون شیخ زمانه بود  
 در علم و عمل و تلخیص و هلال با و بگو شیخ زمن حضرت ایشان میفرمودند زمان  
 احقر والدین بزرگوار حاضر بودم در آن سكرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک  
 را اندند که تخمین هجاست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت  
 شیخ ابن العربی دانسته یا مستقام مروض و شتم که شیخ ابن العربی فرمودند نه شیخ  
 شیخ عبده الله و من گفتم آن کلام که راست بود از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن

که گفته شد حقیقت او بی نهایتی مطلق است اما کسوت کو نیز خاک در چشم مجربان اندازد  
 و دوری و بی نیازی و بی ادبانی از آن محروم و ضایع است که مراد از سبب دلالت نمایند و دوست  
 فرمایند که بران با شتم فرمودند تا بر همین سخن و صحبت میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند  
 که چون بار حضرت والد ماجد را بر زبان شریفه میگفت که محبتنا اهل بیت حضرت  
 خاتم النبیین علیه السلام و التحیة را در حرز ایمان و حسن خاتمه در خطبه عظیم است  
 و تمام نزرع ایشان من آنرا فریاد ایشان و آدم فرمودند الحمد لله و الله که شایران  
 میباشم و غرق آن دریای نعمت سه آلهی بقی نبی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتم  
 حضرت حق سبحانه جناب محمد و مراد طایفه اشیخه عبد القادر و سرحمات نبوت  
 این عطا فرموده بود حضرت ایشان فرموده چهارم اند و هرگز آن دانه را در چهار فرس  
 توان گفت که از آن آنحضرت رابع آمد که در رابع حساب مرتبه رابع و مرتبه الهی است  
 و آنحضرت محمد الاله و آنحضرت آقاب فلک و ولایت اند شمس که اندر عالم  
 نجوم است مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و متقدم  
 از فضیلت بهر در بوده اند چنانکه آن نقاره شریفه حضرت خواجیه که در ذکر احوال  
 حضرت ایشان قدس سره میگوید چو حسن آفتاب برادران و فرزندانشان  
 و اهل بیت و خاندان که از آن آنحضرت شایسته بود و بسیار از ایشان نیز را کثر  
 مرتبه از والد شریفه و از آن حضرت یا فخر بود از علم نظام و سبب باطن پرور  
 منظره از آن بزرگان در فضا این حضرت ایشان قدس سره شش و دم که فرمودند  
 و الهیایا در فرموده خدی شاه محمد و قال و حال آنکه شش و دم است هم حضرت  
 ایشان و در اندر روح الغریبه فرمودند و تمام انفسا این برادران بر سر راه  
 حاضر اند و هم انکه میگویند که در موجب آن پیغمبر گزینت حقیقت محمدی علیه السلام  
 برین منکشف است که در دنیا نام الهی است که الهی است و در آن آنحضرت

شیخ محمد مسعود بود که بتفصیل ذکر از حضرت خواجه باقی باقی طلب تزیینت گرفته بود و از  
برکات نظر کیمیا اثر آنحضرت بحالات و مکاشفات رسید چنانکه از آن فقره که  
حضرت خواجه قدس سره در عنایت نامه که بحجاب مخدوم زاده بزرگ خواجه مسعود  
صادق علیه الرحمة ارسال فرموده اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند  
میباشد و آن فقره اینست مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیرد  
کشف صورتی محل خطا و لغزش است سعی کن که حضور مع الله ظهور یابد و دوام  
پذیرد هر چند که عالم صاف شده باشد و معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت ستیلا  
یافته و کار و سعی باشد که جذبه و حضور ایشان دیگر است و در آن موطن از  
سوی نانی و نشان نیست گاهی با کلیه و اکثر با امثال و یو جیست است که شش جبهت  
موا گاهی فوق جبهت خصوصیت که عرش مجید راست و در هم می آید و گاهی  
همه جهات را فرو میگرد و معنی و الله من و الله من محیط ظهور میرسد و اگر تصور  
معنوی و اشکال صورتی محو نشده اند و همچو سراب و خیال بے اعتبار افتاده و در  
همین وقت نزد دریافت صور خیالیه هو الاول و الآخر در میان می آید و اگر  
در وقت فرو گرفتن آن توجه همه جهات را با اکثر اصور و اشکال با کلیه  
محو شود و مفاسد تم ظهور رسد و معنی لیس فی الدار غیره و یار و جلوه آید بهوت  
باید بود که کسوت معنوی در میان است لا اقل جنبه جبهت مستی اکنون یک  
واقعیه دیگر بشناسد که در وقت ظهور و الله من و الله من محیط میتواند بود که همچنین  
کسوتی در میان و میتواند بود که با کلیه نظر تیش محو شده باشد باری حقیقه  
مقصود دریافت و ادراک نئے آید آنجا عشق و محبت است و تصفیه نیز از  
ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان که از آنحضرت  
کثر اند و خدمات ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره در شرف و از فضائل

صورتی نیز انصیب اندکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مود و دوست و در وقت کتبیات قدسی  
 آیات نیامد شار الیهما مکاتیب متعدد اند از آنجمله است این مکتوبات که شیخ مود  
 مرسل داشته اند از آنیم که بجهت حصول اسباب و بنویسید بآب غنا مشغول بوده بود  
 ای برادر و فقنا الله سبحانه و ایاک فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی  
 متفرع بر آن چیست باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور لا طایل صرف  
 نماید و ملتزم آلام غمگد گدای برادر مردم از اطراف و جوانب در رنگ نور  
 و طبع میریزد و شاق قدر دولت خاکی را تا شناخته در طلب دنیا می دیند بدوش  
 میند و بدو لبشوق خوانان و حصول آئینه الحیا و شعبه من الایمان حدیث نبوی  
 است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات الکلسا ای برادر این نوع  
 اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت شرفی الله که امروز در سرهند میرسد اگر  
 که عالم گردید معلوم است که عشر عشر این دولت بیدار آید و شمه از آن اجزا  
 حاصل کنسد و شما اینچنین دولت را مفت از دست دادید و از جواهر نفیس خود  
 موی در رنگ طفلان اکتفا نمودید و شرف باوازه شرف باوازه ای برادر  
 تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر مانگد ازندان  
 زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی چه چیز حاصل آید غلط کردید و بدو  
 خطا نمیده ای پانجهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و فریب  
 فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت  
 بیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را و بلا انداختن و اختیار ندادن  
 از روی نمودن از عقل و در اندیشش دور است حق سبحانه و تعالی عقل داد  
 و متنبه کنادای برادر در دنیا که در بیومانی مثل است و اهل دنیا که در  
 دناوت و خست مشهور چیست باشد که کسی عمر گرانی خود را از بی بیوفایسی

و عن غایده و ما علی الرسول الا البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صوری  
 حضرت ایشان قدس سره الاقدس و بدایت حال آنحضرت از تحصیل علوم  
 دینی و استقامت یقینیه اندیشه بزرگوار خود در حمزه اند و غیره تا ذکر وصول ایشان  
 به شرف محبت فواجبه ایشان ملائکه شرافت نقلست که حضرت آنحضرت هم چون بپایان  
 اسیاحت و انتظام میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر و کثرت بلاد و اعیان  
 بپرسش بودند چنانکه چندگاه در سکنده که قریب ناهه است که از قضایا  
 مشهوره هندوستان است بطریق نشر علوم شرعیه و اداسی عبادات است  
 اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار محبت بر جبین بیین ایشان  
 و اعلای بود و زوی عورتی صالحه که از قبایل انبیا و آئین یار بود با دست  
 و اوقه انعام داشت مشاهده حال و کمال ایشان که به اناس نو که من  
 در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان بواهر عشق و درج عصمت است  
 که در حال عقد غایت نظر گرد و امیدوارم که این اناس پذیرای قبول شود و  
 حلاوت تفرید و فوق بجزیر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال اقبال  
 لب نکشوند و عذر خواستند اناس با تمام پیوسته و چون عذر نشد  
 در رضای خداوندی بود بر منم قبول یحید او را و در شرف استقامت  
 و چندگاه به آنجا بسر بردند فلان جرم حق سبحانه و توارگی از بهر تکیه گاه  
 و خسته نبینی آن محذره صبیح محذره او را طلع بقیع و صدق و رکتیا گردان  
 پیوسته چون حضرت ایشان بزرگواران صالحه ظهور آورده این قصه  
 تمام و در بنده قنایست و السلام انام ابو حنیفه کوفی رفسی الله عنهما بزرگوار  
 از انقیاس که در پی طایفه خود را براه نکشیدند و حضرت ثابت بقیع  
 در آورد چنانکه در حیره الفقهاء و دیگر کتب متبره مذکور است و آنرا سبحانه

میں آن گمان نیک شمرہ چون نام الائمہ سراج الامہ رضی اللہ عنہ یوحی و آورد  
 و انجا بنایت او تقاضی چون این قطب ربانی منور الفی ثانی قدس الشرف  
 ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدایہ از تقریر شریف حضرت ایشان  
 کہ تخمین میفرمودند و نیز این ہندہ از بعضی معراج اقربا سے ایشان مشہودہ  
 چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنہ احدی و سبعین و تسعماتہ  
 و قور یافتہ کہ کلمہ شایع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در بلکہ بیفہ  
 سر بہند بودہ کہ از اماکن مشہورہ مشہورہ روح افزای مملکت ہندوستان  
 و مرکز آن دیار برکت آثار و ہم در ایام طفولیت ہر کہ ایشان را میدیدہ بعضی  
 کہ یہ بکا و زینہا <sup>۹۴</sup> و لولم تسسہ ناز زبان حال و قال میکشودہ و حضرت  
 شاہ کمال قادری کہ ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصہ در حق ایشان  
 مرعی میداشتہ تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رودادہ  
 چنانکہ والدہ ماجدہ ایشان از فاتیہ بہ آرمی ایشان را بخدمت شاہ ہند  
 التماس دعا سے بخت نمودہ حضرت او علیہ الرحمہ بہندہ و نورش  
 تمام بر زبان مبارک را ندہ کہ خاطر جمع دارید کہ این طفل عمر در از خواہم یا  
 و عالم عامل و عارف کامل خواہد شد و مثل من و لولاد امن این  
 خواہند بر آمد و نیز بگزارت آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت ایشان رحمہ اللہ  
 انفساں بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرمودہ حضرت ایشان  
 ہفت ہشت سالہ بودہ اند کہ شیخ کمال از جہان انتقال نمودہ علیہ  
 مبارک کہ شیخ را بخصر صبا بخاطر عاظر داشتند و آن خانہ کہ مصوب والد  
 بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشستہ بودند نیز بیا و ایشان بود  
 بالجمہ چون حضرت ایشان بدیشان شدہ اند بانکہ روز خفا قرآن مجید نمودہ

تجصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بحدی روزی تو جسته تمام روی داده  
 چنانکه سخنان دقیق را حقایق میفرموده اند و به بعضی مواضع کتب و فقه  
 و بیارات و لکشی کشاده مشکلات را تحریر میفرموده بیشتر علوم را نزد پدر بزرگوار  
 خود و اندک را پیش بعضی علای کبار آن روزگار گذرانده اند و بسیار کتب  
 نیز رفته نزد مولانا سید محقق مولانا کمال کشمیری رحمه الله که از فحول الشوری  
 متورع بود و بعضی کتب مشکله را چون معضدی و امثال خوانده اند و بعضی کتب  
 احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمته گذرانده بودند و این شیخ  
 یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم شیخ حسین غازی کبیری  
 قدس سرها بود و در حریم محترمین را و با ائمه شریفان و کبار محمد شین نجاشی  
 حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازه تفسیر واحدی را با جمیع مولفانش  
 چون سید و بیضا و اسباب نزول و نیز تفسیر بنیادی را با جمیع مصنفاتش چون  
 منهاج الوصول و فایه القصدی و غیر جمیع صحیح بخاری را با جمیع مولفات  
 او چون غلاتیات و ادب مفرد و افعال العباد و تارخ و غیر ذلک و مشکو  
 تبریزی و شامل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و قصیده برده شیخ سعید بوقدر  
 و حدیث مسلسله را که عنقریب مع الاستناد بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول  
 دیشانی رحمه الله روایت و اجازت یافته بودند و قاضی مذکور اجازت  
 این کتب مذکوره را با آن حدیث مسلسل از شیخ منظم عبدالرحمن بن محمد  
 که او و آبای او در آن بلاد معظمه از کبار محدثین بوده اند و خانه ایشان ایام  
 عجمیت الحیث چون بیان اسناد همه کتب درین اوراق قبطی است و انجا باید  
 درین میان اسناد اجازت مشکو را با اسناد حدیث مسلسل تحریری آورده  
 اما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمن بن محمد سمعته من لفظ سید

والذي عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد وهو اول حديث سمعته منه قال حديثه  
 به جدي الحافظ الرحلة تقي الدين محمد بن فهد الماشي العلمي وهو اول حديث  
 سمعته منه قال حديثه به جميع من الشايخ الاعلام اجلم العلمانية بران الدين  
 سنان من لفظ قاضي القضاة ابو حامد المطري بقرآني عليه بالحرم شريف  
 المكة وهو اول حديث سمعته منها قال اخبرنا به الخطيب صدر الدين ابو الفتح محمد  
 بن المبردي قال الاثناسي وهو اول حديث سمعته منه قال المطري وهو اول  
 حديث رويته عنه قال اخبرنا به الشيخ نجيب الدين عبد اللطيف الحراني وهو اول  
 حديث سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي وهو اول حديث  
 سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعد اسماعيل بن ابي صالح اليسابوري وهو اول  
 حديث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملك المؤذن وهو اول  
 حديث سمعته منه قال اخبرنا به ابو طاهر محمد بن عيسى الزماني وهو اول حديث  
 سمعته منه قال اخبرنا به ابو حامد احمد بن ابراهيم وهو اول حديث سمعته منه قال  
 اخبرنا به عبد الرحمن بن بشير بن الحليم الصدري وهو اول حديث سمعته منه  
 قال اخبرنا به سفيان بن عيسى وهو اول حديث سمعته من سفيان بن عيينه  
 بن دينار عن ابي قابوس موسى بن عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله  
 بن عمرو بن العاص عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 قال الراحمون يومئذ هم الرحمن تبارك وتعالى ارجوا من في الارض يرعاهم  
 في السماء اما اسناد مشكاة المصابيح كتاب بيت قياس بدليق كتب حديثه  
 مذكرة متداول ومشهور وباجازة واسناد محتاج تراو ديكر كتب حديث  
 ووسايط اسناد به برفش كتر از وسايط كتب ديكر انيت كذا كونه ياب  
 از حضرت ايشان ما قدس سره تاييد شيخ عر الدين بن فهد جان سند است



که در حدیث گذشته محرر گشت لکین شیخ عزالدین بن قندشکوه را هم از شیخ تقی الدین  
بن قندشکوه اجازه داده و در دهم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمة الله تعالی  
الشیخ تقی الدین اخبرنا یحیی الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم  
الحرمی قال اخبرنا به العلامة امام الدین علی بن مبارک شاه الصدیق السیسی  
عن بنو اجماعه وقال شیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا به العلامة البغوی قاضی الاوقاف  
المجید بن محمد بن یعقوب البغوی زکادی الشیخ الصدیق اوشا قاضی قال اخبرنا به  
الحافظ جلال الدین حسین و البیضا العام ثمس الدین محمد المقدسی قالوا الصدیق  
الساجی اخبرنا به مولف ناصح السنة ابو عبد الله محمد بن عبد الله القطیب قال اسأله  
قراءة و اجازة قال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ این اجازة حضرت ایشان  
فرمودند که محسوس گردید که مراد اهل طایفه محدثین گردند و حضرت ایشان بزر  
بهره از غایت کرم باین راقم محمد الهاشم بن محمد القاسم البنتانی البغوی  
عفی عنهما اجازة دارند این کتب مذکوره را با حدیث مسطور در اول شهر رجب  
سنة هزار و سی و سه در بلده سرهند الحمد لله علی ذلک بعد از استماع بنده  
حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب محمد دوم زاده جامع الفوائد  
حدیث المیون فراجعه محمد سعید سلیمان به نکته زیبا اشاره نمودند و آن این بود  
که فرمودند در وصول حدیث رجم دیر جم مسلسل به اولیة حضرت ایشان  
ایمانی است با آنچه آنحضرت در مکتوبه از مکاتیب در زمانه دو چشمه  
از مرتبه و معاملة خود اشاره نموده اند فهم من فهم چون حضرت ایشان از  
استفاده معلوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند  
و رخت پسند افاده کشیده اند و مدتها طلبه معلوم را از پرکات خویش  
بهره ور گردانیده و بعضی رسائل شریفه تباری و بفارسی و غایت

بلاغت و فصاحت تصنیف فرموده که از ان جمله است رساله تسلیمه در رساله روزی  
 شیعه شیعہ با آنکه در ان اوقات ارباب شیخ در ان بلا و در قنایت حشمت و  
 جایه بودند و سلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین ارباب و این  
 نهایت عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان از حضرت حق  
 سبحانه عطا فرموده بود ملاحظه این و آن در خاطرشان خطور نمی بود و از ان  
 راه که ابو الفضل مشهور را بایل فضل سری بود و فضلا با بفر و سات لازم بود  
 آید شمس حضرت ایشان بهر ان وقت مکرر بحاجس او در آمده بوده از  
 دوسے برو فور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتی نموده  
 چنانکه یکے از تلامذہ او با این فقر گفت و قتی بیکے از آشنایان خود  
 کلمه چند رقمی نمود آنجا تقریب نقلی که از حضرت شیخ شنوده بود فقرت  
 کثیره در توصیف شیخ تو بقلم آورد و دیگرے از مصاحبان او گفت روزی  
 که حضور شیخ تو در مجلس وی حاضر بود و سے زبان توصیف فلاسفه  
 علوم ایشان کشود و در ان مبالغه فراوان نمود چنانکه عالمیستد تبیین  
 علمای دین حضرت شیخ تو سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیاست  
 و فرمود که امام غزالی قدس الله سره العالی در رساله شریفیه بتقدیر  
 عن الضلال بر نکاشته است که از علوم که فلاسفه خود را واضح آن پیدا  
 انچه بکار سے می آید چون هیئت و نجوم و دهریت و طب آنرا از کتب انبیا  
 ما تقدم و کلام الایمان سہ قہ نموده اند و انچه زاده طبع ایشان است  
 چون ریاضی و امثالہ بچہ کار دین سے آید ابو الفضل چون این بشنود تنفر  
 شد و گفت غزالی ما معقول گفت حضرت شیخ تو نیز از استماع این حرف  
 او متنفذ شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن فرمودند اگر

ذوق بصیرت مایل علم دار سے اذین حرفے سے دور از ادب زبان بازوار  
 و بر فتنه و چپند روز بچایس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاد و معذرت  
 خود استم طلب نمود و نیز روز سے حضرت ایشان بنزل ابو الفیض برادر او  
 در آمده اند کہ در تحریر تفسیر غیر معجمہ بودہ چون ایشان را دیدہ خوش گشتہ  
 و گفتہ خوب رسیدید موصیے از تفسیر پیش آندہ کہ آنرا بخرو و غیر معجمہ و اصل  
 و تفسیر نمودن متعسر شدہ سن دماغ بسیار سوختہ اما عبارت دلخواہ بدست  
 نیامد حضرت ایشان بانکہ عبارات نے لفظ و زبیرہ بودند و ساعت مطالب  
 کثیرہ صفحہ در کمال بلاغت بزرگداشتند کہ فیض و رحمت رقت و مطلب  
 از تحریر این حکایت آنست کہ آثار حیات و غیرت ایشان ہمداران ایام کہ سبکہ  
 طریقہ صوفیہ نور آمدہ بودند بر این قسم مردم خپان بود و صحبت و ہیبت ایشان  
 بر آئنا چنین در عنوان رسالہ زد شیخہ کہ در ان ایام مرقوم شدہ نگارش  
 نمودہ اند کہ چون در ان اثنا رسالہ کہ شیخہ در وقت محاصرہ شدہ عبد اللہ خان  
 او زبایک نمودہ بود بجلال سے ماورائے نوشتہ بودند و جواب رسالہ آنہا  
 کہ در باب تکفیر شیخہ و ابا حقہ قتل نقد و اموال ایشان مرسلانان را بود  
 باین حقیر قلیل البضاعت رسید کہ حاصلش بعد طے مقدمات ابلہ فریب  
 تکفیر خلفائے ثلاث است رضی اللہ عنہم و دوم و تثنیع حضرت عائشہ صدیقہ  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہا ۵ ترسم این قوم کہ برورد گشان میخندند  
 در سہ کار خیر یا بات کنند ایمان را بخاطر فاسد قرار یافت کہ در حل شہادت  
 و اہمیا اینہا و تحقیق مذہب فرقہ ناجیہ رسالہ نوشتہ آید تا سادہ لوحی  
 از مقدمات فر فرخہ آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد  
 و شریعت بحسن توفیقہ سبحانہ و اللہ المستعان و علیہ السلام و بعضی

از طلبه شیخه که متروک این حدود بود و بدین مقدمات افتخار سلامت نمودند و در  
 مجالس امرا و سلاطین این منالطالت شرت پیدا و در این حقیر در مجلس  
 و موکرمه شافیه بمقدمات معقوله و منقوله و آنرا میکرد و بر غلطها سے صحیحہ ایشانرا  
 اطلاع میداد اما محبت اسلام و رک فار و قیم باین قدر رد و الزام کفایت  
 نکرد و سوزش سینه بکینه تشفی نیافت و بخاطر فائز قرار یافت که اغلب  
 مفاسد ایشان و ابطال متاع عام بخشیدن و کلامه دران ایام که ایشان بگروه  
 تشریف برده بوده اند چون مدتی بران گذشته و الدماجد ایشان از شوق  
 دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کیر سن و بعد مسافت با گره آمده اند  
 یکی از فضلا سے آن دیار زیارت ایشان آمده پرسید که باعث این  
 قصد تلح چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و لبند شیخ احمد سلمه الله  
 چون ویرانبار بعضی ضروریات نزد آمدن میسر نه بود اما آدمیم رعیت  
 نزد کنعان یعقوب برون آید چون و الدماجد ایشانرا بایشان الفت  
 تمام بوده و از جان عزیز خود عزیز تر میداشتند اند و همیشه بصحبت ایشان  
 مشغول بوده اند و از دقائق علوم دینی و اسرار یقینیه و ربانیان  
 می آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از ان سفر مذکور بوطن مراجعت  
 نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و همگی اقتباس  
 انوار آن بزرگوار عالمی مقرب ار گردیده و فوائد باطنیه کثیره از ایشان  
 دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند از جمله است  
 آنکه در فقره نخستین از ساله مبده و معاود نوشته اند که این دانش با  
 مایه نسبت فرویت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر بزرگوار  
 او را از عزیزیه که به قوی داشتند و بخوارق مشهور بودند بزرگوار

آمده بود و نیز این در ویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً در ایستاده صلوة  
نافله بدو رسیده از پدر و سه است و پدر بزرگوار او را این سعادت  
از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتہی مراد  
حضرت ایشان از ان عزیز کثیر الجذبہ و الخوارق شیخ کمال قادری  
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس  
مذکور رحمہ اللہ سبحانہ و حضرت ایشان میواسطہ والد بزرگوار این  
آن انظار حضرت شاہ کمال کہ در طفولیت دیدہ کردہ اند بہر ما نسبت  
قادریہ یافتہ بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجہ  
باقی بابت قدس سرہ بایشان خرقة و نسبت کاملہ اجازہ از روحانیت  
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیدہ و بیان این قضیہ یعنی حصول  
خرقة و نسبت تمام و اجازہ آنکہ خدمت شاہ سکندر کہ نبیرہ حضرت  
شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزی کہ حضرت  
ایشان در حلقہ مراقبہ مایاران نشسته بودند از کتبل آمدہ خرقة متبرکہ  
حضرت شاہ کمال را بدو پیش حضرت ایشان نمادہ چون حضرت ایشان  
چشم کشادہ اند شاہ را دیدہ اند بواضع مانقہ نمودہ اند شاہ گفت  
چند مرتبہ میشود کہ در معاملہ از حضرت جد خود شاہ کمال مامور شوم  
کہ خرقة مرا بفلان کہ حضرت شاہ شمیم برسان یا آنکہ مرا مشکل بود  
خرقة متبرکہ ایشان را از خانہ بر آوردن باز یکسہ و ادون لیکن چون نتوانید  
مامور شدم ناچار اتشال ام نمودم حضرت ایشان آن خرقة را پوشیدہ  
بجزم مر آوردن رفتند بعد از مدتی کہ بیرون آمدند بیوفیہ مہربان اسرار  
گفتند کہ بعد از پوشیدن خرقة حضرت شاہ کمال قضیہ عجب برودادہ

و آن نیست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبدالقادر جیلانی  
 را رفته اند عند دیدم که با خلقا سکه کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله حاضر  
 شد حضرت غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آورد و ندانوار و اسرار بسیار  
 خاصه خود منور گردانیدند و من غرق بحر آن انوار و احوال گشتم و در غواصی  
 آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین مسامله رفتم در غلبات آن  
 احوال ناگاه بروم خلود نمود که تو مرا سکه اکابر نقشیند به بودی و ملاک امر تو  
 نسبت به آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بجز این خطوط دیدم  
 که مشایخ سلسله شدیفه نقشیند به و خواجہ جهان خواجہ عبدالخالق تا حضرت  
 شیخ ما خواجہ ربانی با تقدیر قدس الله اسرار هم در رسیدند بر کار من در  
 مشاجره افتادند اکابر نقشیند به قدس الله اسرار هم فرمودند که این سر پاک  
 است و از تربیت مابذوق و حال و کمال و اکمال رسید ه شمارا با و چل  
 است اکابر قادر به جمیع الله گفتند در طفولیت ما را با و نظر کرده و چنانچه  
 از خوان نعمت ما بوده و اکنون نیز خرقه را پوشیده سه زیر آن است  
 شمع و چون گل را گرفته جنگ با پروانه طبل بود برین مباحثه بودند که جماعه  
 از مشایخ کبرویه حقیقیه رحمهم الله در رسیدید و معالجه نمودند بعد از آن  
 و ظواهر و نصیب کامل از سببین شریفین در باطن خود یافتیم لاجرم حضرت  
 ایشان بطریق ندرت از سلسله قادریه نیز مرید بیگرفتند و منجره آن مشایخ  
 میدادند و کلاه و داسه نیز و اگر طالب از آن سلسله ذکر طلب میمود نیز  
 میگردید و نسبت آنها تربیت می نمودند و روزی یکی از طالبان صادق  
 از ایشان التماس فوق و نسبت طریق شد یقه قادریه نمود ایشان  
 منمودند که اکثر بصحبت و خدمت حاضر میشد. ه باش آن طالب

حاضریت حضرت ایشان خود را به نسبت آن بزرگان داشتند اغاضه اول  
 برود نمود چون دوسه روز برین گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه  
 چیلان خوان نعمت نقشبندیه بودند در احوال خود بستگی دیدند و سیکه از  
 ایشان ناچار از دستگیری آمده قبض احوال را برض رسانید که خود را در  
 دوسه روز نسبت خود بگیا ندمایم تا چه تقصیر از ما رفته باشد دیگر کسی نیز  
 آمده مثل او مروض داشت حضرت ایشان تبسم نمودند و فرمودند هیچ  
 تقصیر از شما بوقوع نیامده بل ستر این بستگی آنست که شما از اقبال  
 انوار نسبت اکابر نقشبندیه راضی نبودید و مادرین دوسه روز  
 خود را جهت اغاضه طلبی از طالبان نسبت قادریه بران نسبت میاریم  
 و در بحیث القاسم از اکتشود ایم ناچار شما که بآن مناسبت ندارید معطل مانده  
 اید و متخلل گشته باز چون سیر به نسبت اکابر خواجگان رجوع نمایند بستگی شما بگیا  
 و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان در سلسله شد یقه چشمتی اجازه  
 ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از راه کمال تقوی و التزام مشایخ  
 سنت سنیه علی مصدر با الصلوة و التَّحیة از سر دو و تو اجد و غیر ما که  
 مرسوم این سلسله علیه است احترام میفرمودند بالجمله از پدر بزرگوار خود  
 استفاضه کثیره نموده و پیش از آنکه بخدمت حضرت خواجه باقی باشند  
 قدس سره مشرف گردند در خدمت والد ماجد بمواریه در وطن بخار  
 باطن و درس علوم ظاهره میگذراند و با وجود آنکه خاطر خاطر ایشان  
 مایل بسفر مجاز بوده رعایت خدمت حضرت والد را از وطن سپردن  
 رفته اند هم درین ایام وقتی ایشان را ضعف قوی روسی داده بود  
 از مشایخ غلیات ضعف ایشان والد را مخدوم زاد را می عالیشان را

غایات نیست بخلاف راه وصول با وسعانه که منتی بذات اقدس او گرد و زیر که  
 عارف را چون بسیر محبوبی و طبع اجمالی بعض غایات از سیر صفات و شیوئات  
 بگذرانند آنجا همه وجود و اعتبارات مقصود گردند و سیر و بذات بخت منتی گرد  
 بعد از آن سیر در راه مانده دست ادراک از دامان آن کوتاه پس آن سیر که  
 مایه قطع ابد الابدین گفته اند سیر اسما و صفات است که سیر تفصیلی است و غایت  
 ندارد و هم حضرت ایشان مدظله از والد شریف خود نقل کردند که صغیر بودند  
 شیخ الهمدانی در روزی در مجلس که جمعی ذکر اتره در کتبیه حاضر بود  
 بعد از فراغ آن مر اصحاب ذکر را فرمود ذکر براسه تصفیه دل و آنجا  
 آت است و دل نیست مگر آینه که زنگی بر دستشسته او را صیقل باید کرد تا روشن  
 پذیرد و آن خود بند کز خفیه سر است نه آت است که دل آینه باشد که مار آینه برود  
 باید زد یعنی بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را قم حروف نصر است بزرگ  
 سه گوید جمع از مشایخ که ذکر جبر اختیار نموده اند بطریق اتره یا بغیر ان ایشان  
 بحکم کر میا و اشده دل را از سنگ و آهن سخت تر دانسته اند و نیز خواستند  
 که از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفه متاثر گردد و البقاء  
 با جبر ذکر خفیه اختیار نموده اند نیز وجوه معتبره مشهوره دارند که وجه شیخ  
 مذکور است که از آن وجوه است بر اثبات ذکر خفیه و جبر حدیثی که معین حال  
 صدیق و فاروق است رحمه الله عنهما پسندیده است بالجمله لکل وجهه هر  
 مولیه تا بیان طریق اکابر می نماید و هم در بلده ربیناس حضرت محمد و هم بخونه  
 درس مولانا الکبیر النخیر محمد بن فخر که صاحب توفیح الموائش و غیر آت است  
 و از دانشمندان معروف و تقوی و زهد موصوف رسیده اند و ز سر  
 که آنجا درین حاشیه فاضل هندی علامه فنامه قاضی شهاب الدین



در سال هزار و بیست و نهم سفر سعادت اثر شرب و بطعاش شدند چون بهار لایق  
 دلی رسیدند سیک از فضلای مولانا حسن کشمیری که آشنای ایشان  
 و از مخلصان حضرت خواجہ باقی باقر دیوبند حضرت ایشان از ولایت بد ریاست  
 نموده و گفته اند روز اساس علیہ نقشبندیہ انجمنین گوهر سے بہار سو  
 این دیار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن پابند کہ از اربعینات  
 شکار در ریاضات متواترہ نیابند سہ انگہ تیر بروید یک نظر شتر  
 دین و خمرہ کنند و بہ طعنہ زند بر حلقہ و چنانکہ آن عالی حضرت بآن عزیز  
 بعد از جلوس بر سرہ اکمال و ارشاد و در شکر ولایت باین نعمت  
 غنیمت در ضمن مکتوبہ نگارش فرمودہ اند انیت فقیر در اداسہ شکر نعمت  
 ولایت شما اعتراض بقصور دار و در شکافات آن احسان شما قریب بمیز  
 این ہمہ کار و بار نیشہ بران نعمت است و این دید و او مرطوبان احسان  
 بحسن توسط شما آن دادہ اند کہ کم کہم دیدہ است و ہمین توسل شما آن  
 بخشیدہ اند کہ کم کہم چشمیدہ از خواص عطایا بقدر عطا فرمودہ اند کہ  
 اکثر سے را از عموم عطایا آن مقدار میر نشدہ است احوال و مقامات  
 و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظہورات ہمہ را از نیما  
 راہ عروج ساختہ منازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب وصول از  
 تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است و الا فلا قرب ثمر و لا وصول  
 و لا عبارۃ و لا اشارۃ و لا شہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیفیت و لا این  
 و لا زمان و لا مکان و لا حاطہ و لا سربان و لا علم و لا معرفت و لا ہمل  
 و لا حیرہ سہ چگونہ من از ان مریغہ نشانہ کہ باعنا بود ہمہ شایانہ  
 از غنای است نامہ پیش مردم و زمرش من بو آن نام ہم کہ چون اظهار

کتابت ہوئی ہے۔  
 مولانا حسن کشمیری  
 دیوبند  
 ۱۳۸

این احسانهاست خداوندی جل سلطان که در عالم اسباب ظهور آن مرتب بر آن نیست  
 شایسته متفلسف شکر نعمت، شایسته ست در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقیه  
 کتابت در آورده بود که بخت از شکر آن نعمت ثلثا دایا بد چون حضرت ایشان  
 از والد ماجد خود نیز و مافی سلسله نقشبندی و اهل آن شنیده بودند و  
 همواره مشاهده اشواق والد بزرگوار خود باین طریق و اهل آن بینودند و نور  
 هم در رسائل ایشان شیوه نازنین ایشان را دیده و اینها آنحضرت است  
 و محالست باین نسبت و مملو استعداد و قابلیت مروجه اکل بود بشوق تمام  
 متوجه دریافت حضرت خواجیه شدند گفتند توشه این راه حجاز به از آن  
 چه باشد که ازین وقت اذکر و مراقبه این عزیزان را اخذ نموده بران باشم  
 بگیریم زاده این سوارش و ز شورش ایه اشک و زقرص داغ چون  
 رفته بپیش حضرت خواجیه شربت شده اند حضرت خواجیه بپشت  
 و هر باسایه پیران زاده از راه و قصد ایشان پرسیده اند عرض کرده  
 در پیش داشته اند بفرش رسانیده اند با آنکه شیوه مرضیه حضرت  
 خواجیه نموده که یکسره از طلا به نفیس نفیس دلالت بر این طریق از خود  
 و التزام صحبت خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک است که بکوشش خانقاه  
 خود اشارت فرمایند اما از آنجا که نظر داشت به استعداد و قابلیت از زمین  
 این شاه باز یابند به و از آنجا که بود بپای آرام شده از عاود خویش  
 تجاوزه نموده فرموده اند هر چند اراده سفر مبارک در پیش واریه اما  
 چند روز بفرمان بنظر داشت داشت لا اقل ماهی یا هفته چه باشد  
 حسب الامر اختیار فرموده اند هفته نموده در آن هفته میل از مدت آن ماه و هفته  
 میرسد و روز سه شنبه فرفته بود که از آثار قنبر و کوشش حضرت

خواجہ عالمیت سے ارشوق انابت و اخلاط بریقہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت  
 ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتند چون حضرت  
 خواجہ شنیدہ اند سبب آنکہ استخارہ جابین بر قوع انجامد یا چنانکہ شنیدہ  
 نازنین حضرت خواجہ بودہ بار سے قنالی در میان آید ایشان را و خلوسے  
 طلبیدہ نیز کول و مالیت نموده اند و توجہات عالیہ بکار برودہ کہ مہرمان  
 لحظہ دل حق منزل ایشان بزرگ گویا شدہ و آرام و حلالت و التذاف  
 تمام روستے نموده و پونا فیوٹا بل آنا قانا ترقیات عالیہ و عروحات  
 متعالیہ بطور دستہ چوبستہ تادینہ انداختہ دیدہ اند گمانستہ باینہ من کالاسہ  
 بشتی طواف نہانہ کویہ پیشدنا در اثناء راہ وصول بہ صاحب خانہ پیشدنا  
 براسے و ریزہ دنیا از روضہ سندھ من الفی صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم  
 میفتند در میان صفر اقتباس انوار ساکن آن روضہ مطہرہ  
 محصل گشت بہ از چند گاہ روز ازین محاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ  
 آثار شد و بناد ازین منہ شد بلند استعداد دیدہ اند و سیکہ اذیلا بہ  
 باظہار و قانیہ کہ پیش از ان یکسپند سال ہبشر بطو حال و کمال  
 حضرت ایشان نمایند کردہ بودند زبان کشودہ اند و سیکہ از انہا این بودہ  
 کہ فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا سے بزرگ خواجہ جلے الشکلی  
 قدس سرہ ما را امر کرد کہ بہند و ستمان شوتا این سلسلہ شریفہ را بخا  
 از تور و اسجہ پدیدار کرد و ما خود را نشانایان اینمنہ ندیدہ تو وضع نمودیم  
 ایشان امر باستخارہ کردہ و ران استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بشتی  
 نشسته وادول خود نیست کہ ویم کہ اگر ان طوطی از ان شاخ آمدہ بہر  
 ہمیشہ پسر را کہ کشا لیشہ را در ان حضرت روضہ خواجہ نہ بچہ و این طوآن

و طوطی پیر و از نموده آمده بر دستش انبیشه است و آب و میان خود در مقدار او میگیریم  
 و آن لوطی در میان سون سشکر ریخت و شوره است که آن شب این واقع را چون  
 بعد حضرت سولانا خواجگی قدس سره رساندم فرمودند که طوطی جانور پنداری است  
 و در هندوستان از دامان شاهنیزه بود که عسل از او سوزگردد و شمار  
 نیز از او به بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و آنچه  
 و یکی آن بوده که فرموده اند که چون بشمار سرچینند شمار سیدیم در واقع نمودند  
 که تو در جوار قطب فرو آمده و از حایه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صبح  
 آرزو بر یافت در ایشان و گوشت نشینان آن بلد و رفتم جماعه را که مییم  
 نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از پیش یکس معاينه  
 نمودیم گفتیم شاید که از اهل این شهر قابلیت این خفیه داشته باشد که باین  
 بنامور آید جان روز که شمارا دیدیم بهر حلیه شمارا موافق یافتیم و چون نشان آن  
 قابلیت در شما شده و گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افزونتر شما  
 باشد که ساعت به ساعت نور انبساط افزون میگشت نیز شد و میگردید که  
 دریم از این چراغ بکثیره افزونتر اند که چون بخوابی صندرسیدیم دشت  
 و صحرای آنجا را بهر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمالده شما میمانیم  
 آنچه در دو سه ماه بنمایند ان شاء الله نظر و تربیت خواجه باقی باشد و حق  
 حضرت ایشان بنامور رسید و قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تقریر آن  
 قاصرست بحال از آن که هم حضرت ایشان خود بمقربیا تحریر طالع بود  
 بر نگاشته اند تبرکای او نموده می آید القایل بیل علی الکثیر و آن نیست  
 این در ویش را چون موس این راه پیدا شد غایت خداوندی جل  
 و علای الهی کار او گشته بخیر است و ایت پناه حقیقت آگاهادی طریق

اندراج النہایت فی البیایۃ والے اسبیل الموصل الی درجات الولایۃ مویا الیرین  
 الرضیٰ فیخاد واما مناجی الباقی قدس اللہ تعالیٰ سرہ کہ یکے از خلفائے کبار و اولاد  
 حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم بودہ اندر سائند و ایشان  
 این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق مہود و توحید نمودند  
 تا التذات تمام درین پیدا شد و از کمال شوق کہ یہ دست داد و بعد از کیا  
 روز کیفیت بخودی یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در نگاہ  
 سایہ دران دریایم یافتیم و این بخودی رفتہ رفتہ استیلا سے پیدا کرد و بہ  
 امتداد کشید و گاہی تا یک پیر روز میکشید گاہی تا دو پیر و دو پیر بعضی  
 اوقات استیلا بہ شب منہود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدیم  
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ ست و از ذکر گفتن منع فرمودند و نگاہ  
 آن آگاہی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنا سے مطلع حاصل شد بعرض رسانیدم  
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از آن فنا حاصل شدہ چون عرض  
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے جی بینی و متصل واحد میا ہے عرض کردم  
 کہ یکے فرمودند کہ معتبر و رہے فنا آنت کہ با وجود در این ان اتصال مشہور  
 حاصل شود در ہمان شب فنا سے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم  
 و حالتی کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعرض رسانیدم و گفتیم کہ بن علیم خود  
 را نسبت بحق سبحانہ حضور ہی سے یا ہم بعد از آن نور سے کہ محیط ہر شیا ست  
 ظاہر گشت و من آنرا حق و استم حل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت  
 بعرض رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور مینماید در علم ست  
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شیا سے متعددہ کہ در بالا و پست واقع  
 شدہ انبساط مینماید نفی انبساط باید کرد و بعد از آن آن نور سیاہ منظرہ

بانقباض آورد و رنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم  
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد و  
 بحیرت انجاسید که در آن موطن شود حق سبحانه خود بخود است چون بر عرض رسانیدم  
 فرمودند که همین حضور حضور نقشبند است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین  
 حضور است و این حضور را حضور سلفیت نیز میگویند و اندراج تمام  
 و برایت در موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مرطبات درین  
 طریق در رنگ اخذ کردن طالبیت در سلاسل دیگر اذکار و ادوار از پیر تا  
 بران عمل نماید و بپایان برود و قیاس کن ز گاستان من بهار مرا  
 و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از  
 ایت راه زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این  
 نسبت فنا می دیگر که آنرا فنا می گویند حاصل گشت و دل را  
 آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب  
 آن وسعت مقدار خردم قدر می نمود بعد از آن خود را و هر فرد عالم بلکه  
 هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی فردی  
 عین خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را  
 بلکه اضعاف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را در آن گنجایش  
 منبسط که در هر ذره ساز است و در اشکال عالم در آن نور منبسط  
 بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یا فتم چون عرض رسانیدم  
 فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت  
 ازین مقام است بعد از آن صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق می یافتیم  
 این زمان موهوم یا فتم نجاست خیریت درست و ادورین اثنا عبارت است

که از پدر بزرگوار علیه السلام شنیده بودیم بیاوریم که فرموده است این شش است  
 ملکیت اندک این عالم حق این شش است اندک خلق و این شش است قنات اندک حق من و حق  
 بر خلق من و حق و این شش است قنات با الحرق بعد از انتمی بین این چهار است  
 فی الجمله مسکن آن اضطراب گشت بعد از آن در ملازمت ایشان زرقه عرض  
 خود کردیم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش  
 تا تمیز موجود از موجود ظاهر شود و عبارت فصیحی را که شش بعد از تمیز بودیم  
 فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرد و است عدم تمیز نسبت به شیخ فایده است  
 است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی توجیه  
 شریف حضرت ایشان بعد از دور و دراز تمیز در موجود و موجود ظاهر بگردانید  
 ما وجود حقیقی را از موجود تمیز متمایز یافتیم و صفات و افعال را نیز تمیز  
 بعضی یافتیم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدیم چون این حالت را بعضی  
 اشرف رسانیدیم فرمودند که مرتبه فرق بعد از این است در نهایت است  
 اینجا است پیش از این آنچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود و این  
 مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتمی کلام الله الشریف و بعد از این  
 بیان و قنات علیه از واردات احوال شریفه تمیز تمیز آورده اند که برخوانند  
 فیه خواهد بود و این حالات اند که عالمیه که سالکان هر یک نسبت به او را در ما  
 به است آری حضرت ایشان را بسیر محو بی و مرادی و اندک فرصت بمصول رسانید  
 و حضرت خواجہ قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از مجویان مراد آن  
 اند و این مرتبه سیر ایشان از آن است روز سه چند از صحبت حضرت  
 ایشان بآن خواجہ عالمیستان زرقه بود که حضرت خواجہ بیکی از مخلصان  
 مکتوبی نوشته اند و آنجا قلم فرموده که پیش از این نام مردی است از

سرزند کثیر العالم و قوی العمل روز سے چند فقیر باو نشست و خاست کرده عجائب  
 بسیار از روزگار و اوقات او مشاهده نمودہ بآن ماند کہ چنانست شود کہ عالمها  
 از روشن کرد و الحمد للہ تامل احوال کاملہ او را یقین پیوستہ و این شیخ  
 مشارالیه برادران و اقربا و در ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندی سے را عاقل  
 ملازمت کردہ از جواهر عالیہ دانستہ استخواندہ سے عجب دارند فرزند  
 آن شیخ کہ اطفال اند اسرار آئے اند بالجملہ شجرہ طیبه ان انبتہ اللہ نہا نامتنا  
 و فقر سے باب اللہ و لہا سے عجب دارند استی کلامہ الصادق اللطیف  
 امین فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند  
 اذان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ قیام عترت  
 گرفتہ مرا بہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بعض کرم مرابنہا یہ امین  
 راہ خواہر رسانند ہر چند از راہ دیدہ قصور حال و اعمال نفسی امین یقین  
 سے نمودم صورت نمی بست و اکثرین بہت و روز با ہم بودہ ازین نور  
 کہ از تو بردم تاقت یقین دانم کہ آخر خواہی بہت یافتہ بعد از طلے  
 او سے امین بیان حضرت ایشان بانکسار و نیاز مندی و استخراق  
 تمام آب در دیدہ کلمہ تمجید بر زبان شریفیت آوردند یکے انشا اللہ تعالی  
 ایشان از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند و را ائبہ اسے احوال  
 کہ ما را در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیہا و سیتہا بنامہ سیدہ بانو  
 حضرت خواجہ ما برادر طریقت مایشخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و قیام  
 بعضی یاران ما شنودہ بعض ایشان رسانند لیکن احوال در ازان شنیدہ  
 گردانیدہ خود سے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ خیر سے نیلقتہ تارو  
 شیخ من گفت کہ اسی فلان ترا چہیت کہ از احوال خود چیز سے نیگیلوی



من تواضع رفتم و گفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابراهیم نمود  
 و گفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً در آن نزدیک دریکی از  
 و قالیج دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تعریف نمودم چنانکه  
 بنموده افتاد چون الحاج شیخ را به تنزیی تمام در اظهار واقعه  
 و دیدم لاجرم از رویه جز به این واقعه مذکوره را بیان نمودم شیخ متعجب شده  
 و هر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماست بهمت والاس  
 حضرت ایشان است از بدایت تائید از پلندی این همت و موفقت  
 و علو استعداد و قابلیت و کثرت علم و عبادت و وفور رعایت آداب  
 پیر رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام و فرصت رسیده اند بجای که  
 رسیده اند و حضرت خواجہ قدس سره بشکرا نه انگیز حضرت حق سبحانه  
 اینچنین مترشده است و الا قابلیت وافر الفصیلتی را که بصحبت ایشان رسانند  
 و ازین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بکمال تکمیل و اصل گردانند  
 عماد قوس و فعل و حال بجای آورده در ساعته که مشغری از کسب سواد  
 نمایه حضرت ایشان را خلعت اجازه کاطبه پوشانند و بسره بند که وطن  
 مال و آنحضرت بود فرصت فرمودند و حجتی از طالبان صاوق خود را در  
 خدمت ایشان تعیین نمودند سپس حضرت ایشان بانتمنای فرادان  
 بوطن باز گشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت  
 شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سره چنانکه خود فرموده باندیم  
 با همه هزار خلعت و فتوح استی و بامر حضرت خواجہ در آن لجه به تربیت طالبان  
 حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر را از سر چشمه فیوضات خویش شاداب  
 ساخته و در آشفته این افاضات ناگاه از انجا که بهمت والای آنحضرت

و بطریق ارجحان بود که در و هم و هم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل و کثیر  
 و از غلبه اندازد یافت آن متعصب و الما شمر شد اندر و اوع نمود صحبت را که  
 که بفرات مبدل که دایند بینه اصحاب غرض و ارباب غلبه آنرا شیده و دیگر  
 حضرت خواجه قدس سره ربایند چون ایشانست معلوم حضرت ایشان نشان شد این غلبه  
 را به پیر بزرگوار مرسل داشتند همواران رد که از ملازمت برآمده بود و بوی  
 میل بقوت الفوق بمقام ایشان چند است مناسب نداشت و چند گاه خود هم  
 بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت آنچه میر و شیر در نظر می آمد و در  
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مارج قریب بفرات  
 بر چند غایت ندارد میسر شد و میشود و دست بر بند و می آید کل یوم هوای نشان  
 بر مقامات حبیبی مثل انشا الله تعالی که گذرانند و گاهی بر بند ازین  
 و بفرات است بدان درگاه و الادست بردست و درین میان اگر توسط  
 روحانیات مشایخ را قند و نایم بطول انجامد بالجملة از جمیع مقامات اصحاب  
 ننگ مقامات نقل گذرانند از عنایات چه نویب قبل من قبل بلا عله  
 و چون ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آورد و شد فخری الحجه و در دست  
 زول تا مقام قلب فرو آورند و این مقام مقام کمیل و ارشاد است  
 اینوز چیز از ستم و کمال از بر این مقام در کار است تا که به  
 سان نیست با وجود مرادیت چند ان قطع منازل کرده میشود که مریدان این  
 درگاه ندارند نهایت عروج افزون تابدایت مقام اصل است بیشتر افزون  
 زنده اند که فیصل التدریج من لیثا و الله ذو الفضل العظیم و حبه تو قوت  
 در است کمیل و ارشاد نیست مردم در تخیلات خود چیز است بر نده اعتبار نایب که  
 و در شاید که نشیند به نام و بس سخن کوتاه باید و السلام و در ان ایشه

مملکتی است احتمال فرغ غالب است بخواه را فرمایند که احوال این خسته ببال نظر  
 خود پیوسته مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مرا جوئید  
 از گم شدگان خبر گویند از حضرت خداوندی جل سلطانند باید اندیش امری  
 که حق سبحانه و تعالی کمال او میخواهد در تنقیص سخن گفتن بسیار نامناسب است  
 و فی الحقیقه معارضه است با و تعالی انچه کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحا  
 ن علیه را که درین غزلت میبستند بعض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضله طلاب بگشتند  
 چنانکه خود در سبکه از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش انیت که چون خوا  
 من در اکیال مصطلح این طائفه علیه رسانیده اجازت دادند و در فی الجمله آنوقت  
 در آن کمال و الکمال حاصله خود تردوی بود آنرا بیکرامت دریا فتند فرمودند  
 که تردود را در آن راه نباید داد که اذن تردوی در کمالیت مشایخ لازم آید  
 حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مشرت آن کاسنین  
 بساعات محسوس گشت درین میان با علم بقص خود پدید آشتاناز که پیر آمدن از  
 می تشید نه جمیع کرده حدیث نقص خود گفتند و واع خواستم اما طالبان انیت را محمول  
 بر توافع داشته از آنچه داشتند بزرگشتند بعد از چند گاه حضرت حق سبحا  
 ن تعالی احوال منتظره را محصل گردانید انیت ما اخذنا من کلامه المفصل المملک بایز  
 حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سر میزند بر علی  
 شده اند و به تمام در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتها سے شگرت گذرانند  
 و محال را بچندین درجه از پیشین پیر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت  
 خواجه و حصول محاملات بلند و فضائل ارجمند بنوعی رعایت ادب پیر بزرگوار  
 مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه  
 حسام الدین احمد سلمه الله تعالی شنودم که بعد از مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود علم مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال رعایت آداب حضرت  
 پیر و سنگیر هیچکس از بیان اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبود و مانند ایشان از  
 دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرموده خواجیم الدین  
 آنکه یکی از مقبولان حضرت خواجه باقی باشد قدس سره باین فقیر گفت که در آن  
 ایام که حضرت خواجه ماناییت التفات باین خلیفه عامل درجات یعنی شیخ نمودند  
 و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب مرا اطلب ایشان  
 فرستادند همین که خدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر و سنگیر شمار اطلبیده اند  
 بجهت استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغییر چهره خائفان و از  
 غایت خشت اضطرابی قریب بر عرشه در ایشان پیدا گشت من با خود گفتم بجهت  
 آنکه می شنودیم نزد یگانا زایش بود و حیرانی که بشنم خود دیدیم حضرت ایشان قدس  
 سره نیز در ساله مبدا و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت  
 خواجه خود که پیش مردم در میان سایر یاران ایشان می داشتیم و هر که ام مارا  
 نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحدّه بود و معالیه بود این فقیر  
 بقیقین میدانست که مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد ببلند  
 زمان آنسرور علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است  
 شکله این نعمت بجایماید آورده که اگر چه بشرف صحبت خیر البشّه علیه و علی اله  
 الصلوات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نمائیم و  
 هر که ام را باندازه اعتقاد بهره رسیده است کلامه فلا جرم ازین این رعایانند و دیگر  
 اسباب اخذ برکات و دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایشان نمودند  
 هر چه از جواهر الیه بتهامی متعالیه داشتند و لوای معصومین کلام ایشان  
 اساس شیخ ابوالعباس و در حق شیخ ابوسعید فرمود که ووش ایشان را رفت نصیب

این جوان پیشکده مبارکش باو آتش بر فرق فرقدان سای این فاروقی نژاد افراشته  
 و کارخانه ارشاد و خود را بحضرت ایشان حواله نموده تربیت طالبان را بایشان و اولاد  
 و این برقیه و الارایا بحضرت برگذاشته بهو جمع از دوستان که گرفتار بار وجود  
 بودند چون در مصیوق و مانا الاله مقام معلوم در بند مصیقت فکر و عقل با انصاف  
 آن نموده درین برشکال از مقابلہ بوقلمون و در افتاده در تحت آفتاب مشهور  
 و زندگانی نمایند انشاء الله پیشکده و پاکی با خرسد فوائد صحبت و جماعه امری است  
 محقق چه حاجت با طهارت مگر قنایم بر مانا و کبیر و نیز به سوین و گل بر  
 کنار مردم آزاد نیز به انشع مکتوب الشریف باز حضرت ایشان بوطن مالوف محبت  
 نموده مدتی با فاضلات سالکان لے الله در آن بلده اشتغال فرمودند و از احوال  
 عظیمه حاصله خود و ترقیات یاران و پیروگان بزبان قلم عرضه و اشتها به پیر  
 بزرگوار نمودند که بعضی از آن عرایض بعد از تمامی این فصل و فصل علمده  
 رقم خواهد یافت انشاء الله تعالی آنرا که شوق دل خوانان آن باشد که تفصیل  
 آن اطلاع یابد که بطلان آن عرایض که در عنوان و فقر اول مکتوبات قدسی آیت  
 ثبت یافته بشتاب و همچنین حضرت خواجہ بزرگوار احوال یارانی را که بخدمت ایشان  
 ایشان وارد ملی می بوده اند غایبانه از حضرت ایشان می پرسیده اند که تو چه  
 نموده ترقیات و قابلیت هر یک را معلوم فرموده از سرهند با ایشان هم نما  
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بمصر تمام الناس نظرات عنایت خاصه  
 نموده فرموده اند که انشاء الله چون جناب ایشان از سرهند اینجا بیایند التماس کنیم  
 که در حق تو توجهات خاصه نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند  
 و کذاک و قائل علوم طریق و دیجات مقامات بعضی ارباب معرفت و تحقیق  
 را نیز از ایشان مفسر میفرموده اند و آنچه درین ابواب حضرت ایشان

مردمن پیدا شده اند موجب اطمینان خاطر عاقل ایشان گردیده محامد کثیره بر زبان  
 می آورده اند این مکتوب شریف خواجہ مالیشان که بحضرت ایشان در سال فرورد  
 اندویله واسطه از خط شریف منقول میگردد و شاهد آن مطالب است بذا هو هو  
 مندرج شد و اسع و انور یا و مسوده رساله که در طریقہ خاجگان تمام شده خواجہ  
 بریان کحل البصر شتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه و التمهید نبایت عالی است  
 و لطیف لیکن بخاطر میرسد که القاس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجہ  
 احمر اقدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که  
 بطلان آن لطیفه غیبیه مشرف شد در آناسه قاس خاطر می آید که در دست چپ  
 یعنی عالم ارجاع با ایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحسب منصف مانتظہ مرقوم شد  
 که مشارالیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجہ بود یکی طریقه  
 آنکه دیده شود لیکن که چیزی ظاهر گردید دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت  
 مفهوم میشود و این نیز از بعضی خواجہا دریافت شد که ایشان بحسب خلقت  
 نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر  
 مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشد یک کرم نموده آید  
 هم دیده شود و ایضا در مقام حضرت فاروق رحمه الله علیه نظر بند از اند  
 که داخل آن مقام شده به نزول آمده اند یا از راه دیگر یکبار آمده اند  
 شاید که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد مایه البتہ  
 عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خیل خاطر نگارین است القاس و دیگر آنکه  
 در باب فنای بیشتر نیز توضیح فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز  
 مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جلاله که در  
 فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست که بچنان محفوظ باشند و

حاجت کسب و نیکو رفتاری بیشتر تر داشته باشد و ایضا جماعتی که در زیر پاهای مقام  
 و عدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذبه قیومیت یا غیر آن رفته باشد نیز از عود  
 وجود بیشتریت موقوف باشد ایضا یک نظری در خانه جبروت که مقام انبیاست  
 و ملوۃ الرحمن علی بنیا و علیم نیز بکنید که در اینجا نیز مقامی خواهد بود که از عود و نیکو  
 امین گرداند ایضا در مقام فنای فی الله نیز نظری بفرمایید که شاید غیر ازین  
 راه ظاهر فیضی حاصل دیگر کسی هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان از آن راه  
 داخل شده باشند باقی احوال آن متوقف ایشانرا بهتر معلوم است چه توهم  
 چنانچه این اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغییرات را چه نوع توان  
 نوشتن انشاء الله آنچه مرصع است همان شود و محد صا و ق و جمیع برادران  
 و اعزّه نیاز مندی قبول نمایند انتمی مکتوبه اعالی این پسر شما و نواد شما  
 انان خواجہ والا مرتبه باین خلیفه عالی منزله بجای رسید و استماع احوالات  
 بلند تازه حضرت ایشان با شما کشید که خود نیز از وفور عطش که داشته چنانکه  
 این دو بیت شریف البیان دو گواه این مدعا تواند بود پس تشنه و لب  
 خرابم اید و دست + در حضرت بکدم آیم اید و دست + هر جا که ترشح توهمیم +  
 در عطش آیم و نشینم + بران آمدند که احوالات تازه که از خصایص  
 مقتضای استقامت حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایت عالیه از  
 سافل که بعضی اساتذہ از محدثین از تلامذہ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت  
 خواجہ بزرگواران احوالات را ازین نائب عالیقدر خود اخذ فرمایند  
 بحضرت ایشان اظهار فی الفیمر البیر فرمودند حضرت ایشان بکلی توضیح  
 و انکسار گردیده براه معذرت رفتند که مباد آن امتحانی بود در حق  
 ایشان و مورث ترک ادبے گردد که بکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعت منجر به تیرک اوست با لاجرم حضرت ایشان با دست  
و تراضی و اذعان تمام بفرمان رسانیدند که احکامات حاصله حاضرند و دعا و توبه  
تمام بعمل آید آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشته تا به نایب الله سبحانه  
ان مطلب بعمل پیوست و حضرت خواجہ مجلس اصحاب رفی ازین ماجرا در میان  
نموده بود و از جناب کاتبه این قضیه را با دلیقه تفادق از زبان شریف شیخ حاج الله  
سله الله شنود که مشارالیه از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل ننموده و آنکه بعضی عمر  
حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوفی چنان و چنین اشاره بحال آن قدر  
در باب کمال است که با ایشان از حال ایشان با ایشان خبر میداده اند با کمال محاسنت  
حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی الله عنهما خبر حاضران گوید این ماجرا بود که آن شیخ  
نیز منتهی که مریدان را به پیران باید آنحضرت با این خلیفه بزرگوار خود در میان آورده  
بودند چنانکه در حضور خود هر حلقه اصحاب خود ایشان را داشته و معتقد اسی حلقه است  
مراقبه صیاح و روح هم ایشان را گردانیده بودند و خود چون تائید ترشد آن خود بان  
حلقه داخل میشدند و چون از حلقه تا آن مجلس که حضرت ایشان آنجا بودند باز میگشتند  
چندین گام پیش قدمی می نمودند و نهایت ادب را در این امر نمیشد تا کسی که در راه  
که استقبال و نهایت را که با ایشان می نمودند بحضرت ایشان مانع می شدند و با ایشان با  
سله که پیش گیرند بل با صاحب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور حضرت ایشان  
متوجه براه آرید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سله الله تعالی تقریب تواند شد  
حضرت خواجہ عابد ایشان بحضرت ایشان شنودیم که نکایت کردند که روزی حضرت ایشان  
در حجره خود بر پیش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجہ باقی با الله تعالی شیره  
سایه بر ایشان نهد و ریافت ایشان به در حجره رسیدند و خادم حضرت ایشان  
خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ میانه تمام او را از بیدار کردن



منع فرمودند و بچنان بر نیاز او ب تمام بیرون در نزدیکیه استقامت اظہار بیداری  
 حضرت ایشان بیکشیدند لکن بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده و از او آوازی  
 که بیرون در کیست حضرت خواجہ باو ب تمام گفتند کہ فقیر محمد باقی حضرت ایشان  
 از عیش خود باضطراب بر جسته بیرون آمده بافتقار و انکسار تمام در خدایت نشینند  
 و نیز بکاتب شریف حضرت خواجہ بزرگوار کہ قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش  
 فرموده اند مجرای مقولہ است از انجیلہ است این دور قیہ کہ دو شاہ عدل اند بران  
 بدعا رقیہ ہوا ولی حق بجانہ با علی مرتبہ اکمال برساند و لا عرض من کاس الکرام  
 تصنیف تکلف نیست اینچہ بقیقت حال است نوشتہ میشود پیر انصاری قدس سرہ فرمود  
 من مرید خرقانی ام لکن اگر خرقانی در نیوقت سیود با وجود پیریش مریدی من  
 میگوید ہر گاہ صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان شد  
 لوازم طلبکاری نکنند و از ہر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پے آن نروند  
 اکنون تامل و اہمال بل از استغنا و بے نیازی است موقوف باشارت است  
 سہ گریح خواہد ز من سلطان دین + خاک برفرق قناعت بعد ازین +  
 باری نسخہ حال و ارواہ ما نیست خدای عزوجل برا پنچہ میاید مہندی گردان  
 و از عجب و پذیر مخلص بختاد و بقیہ المقصود جناب سیادت آب امیر  
 صالح نیشاپوری سلمہ اللہ اطہار طلب نمود چون وقت تصنیف این بنود  
 تصنیع اوقات ایشان و اون از مسلمانے نمود و لا جرم بصحبت شافری شہ  
 انشاء اللہ بقدر سہتاد و بہرہ مند گردند و توجہ بطف کامل یا بندہ الدی  
 رقیہ شانیہ اللہ تعالیٰ فقر و ساکین در ماندہ را از برکات برگزیدگان  
 بدرمانی برساند و بہیت کہ عرض نیاز مندی بدرگاہ ولایت مکرہ ام  
 وری این یک کلمہ را تا صدان صادق عامل بنویسد اللہ تعالیٰ این قیہ

موزت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شادداشتن انعامیت پیش می  
 است حکایت این صانع صوری بسیار بسیار بخواه فرض ما را احد خود می باید دانست  
 و از فصول اخر از باید کرد و الدعا است مکتوبه الشریعت بالجملة این صحبت و عالمه  
 که میان این پیرو این مرید قدس برهما بطور رسیده کم کسی شنیده و از سجا  
 روزگار است و موجب حیرت اولوالعبار و هم باشد فتنای اثم و تعلقش اکل خود  
 بزرگوار و هم گواه علوم مرتبه شیخ ماکه زبده مقررین است و قد و اخبار و همچنین  
 حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در اخبار را از اثر صحبت فلان  
 و اشاره بحضرت ایشان میفرموده اند معلوم شد که توحید کویچه تنگ بوده و فوق  
 آن شاه راه هیچ و الله اعلم بحقیقه کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند  
 بلا است آن خواجه صفا کیشان رسیده اند فرموده اند آنرا ضعف بدن بسیار  
 ظاهر میشود امید حیات کمتر مانده و فرزندان بر خوردار خود خواجه عبید الله و خود  
 محمد عبید الله را که آنرا هم پیش خواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس  
 توحید در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان و حضور پیر بزرگوار با مر  
 ایشان توجیهات علییه در حق پیرزاد با فرموده اند چنانکه اثر آن توحید بحضرت خواجه  
 نیز ظاهر شده است و نیز فرموده آنحضرت در حق والدات آنها غایبان توحید نموده اند  
 چنانکه روزی که حضرات محمد و زاده منقولاً عن مکتوبه الشریعت اشاره بان رفت  
 و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت  
 ایشان بطور چهره پیش از آنست که تخریر می نمود چندی از آن بزرگوار شده می آید  
 روزی فرموده اند که ایشان از کمال مرادان و محبوبان اند و وقت دیگر فرموده اند  
 که امر در زیر فلک ازین طائفه علییه چون ایشان نیست و قتی دیگر بر زبان  
 مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان احدی که پیدا

از اخص الخواص بنظر می در آید و نیز فرموده اند که ما درین سده چهار سال شیعی گویم  
 چند روز بازی کردیم اما الحمد لله و الله که این بازی ما درین دکان پر داری ما  
 بهیافته نشد که چون ایشانند بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک حضرت  
 ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجه با قدس سره به تربیت طالبان  
 ما زمانی بود که معامله با آنها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند مرئی گردید  
 که خود را از کار شیخ کشتند و طلاب را با حواله نموده فرمودند که این تخم را از بخارا  
 و سمرقند آوریم و در زمین برکت آئین بپاشیم و نیز بعد از وصیت آن خواجه  
 ذوالبرکات از میان سودات مکاشفت خاصه مستوره مسوده برآمده که آنجا چهار  
 دایره کشیده بوده اند در یک دایره ولایت نفع و او رقم نموده و در دایره چهارم  
 کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصالحه و التاجین  
 رضی الله عنهم اجمعین در حواشی آن دایره موافق مرتبه آنان بنویس که و غیب  
 از کشف بلاریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها دو دایره تن  
 را از رؤسای ایشان در هر دایره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان ما را  
 نیز داخل این ده دایره یافته و نیز آن خواجه عالی شان مکررا اشارت قطبیت  
 حضرت ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز مجابیت  
 ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست و در فقره  
 نخستین فقرات رساله مبدا و معاد فقره اولی از ان متضمن افاضات روحیه  
 اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عریض در  
 آخر فصل آینه خواهد آمد ان شاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان  
 سفر سوم از پی بزرگوار خود که به ازان ایشان از ملاقات انجمنه میسر گشت چون  
 حضرت ایشان از دلی بصره رسیدند روزی چند آنجا گذرانیدیم و با هم نشستیم

متوجه بلده قطعه لاهور گردیدند اکابر و اصناف آن بلده مقدم محرم ایشان را ضیعت نمودند  
 و بسا از خواص عوام در مسلک آورده آن غوث الانام در آمدند و صحبت گرم شد و حلقه  
 و شغل در اقبه اساعی پذیرفت فاصله از تلامذه عالم عامل منوی مولانا جمال شکر  
 رحمه الله بفقیر گفت در آن سفر اکثر استادان که مولانا می نذکور باشند به نیاز مندی  
 و اخلاص تمام بلازمست شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا  
 از آن صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم شایسته مولانا نمایند مولانا پاسه اقرار  
 ایشان را بر داشته پیش پای ایشان نهاد تا شاگرد آنرا آن اقرار تو اضع مولانا را  
 نموده چه اعتقاد و در حق مولانا از روی علم پیش از ایشان بود و از روع درع  
 و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستم چون بیرون آمدیم گستاخی نموده هر دو  
 و هشتم که این همه تو اضع و تذلل از مثل ثنائی و جی ندارد فرمود ایها عالم  
 یا شکر اند و از چیرمان اسرار لی مع الله احترام ایشان بر ما این لازم است ما را  
 درین باب معذور بل ما جود ایند و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که مولانا  
 مذکور است شاگردی و همسایگی داشت با بن حقیه گفت در آن ایام که حضرت  
 ایشان بلاهور تشریف برده بودند و مولانا حال صحبت آن قدوه ارباب  
 کمال میرسید روزی در خاوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شاعر و عارف  
 ای میان علم احکام و علم اسرار و احوال و عنایان درینا مسئله وحدت وجود  
 که به ظاهر شرع چندان موافقت ندارد و لب میانی اولیاد و لبها بر آنه علی آن  
 نیز و شایسته حضرت ایشان مرگوش مولانا برده طریقه چندین بود که نکند  
 از ویر مولانا فرور غیبت و قیاس و شبهه و ادیان چون نیز ارباب انوار و بدین دست  
 بزانوی ایشان برده همچنان با کمال تمام ترخص شد کس ندانست که لسان  
 که هم نشان حضرت ایشان چه گفته و گوش چه شنیده لانا چه شنیده سلسله

سه ندانم چه گفته چه نگفته که گفته و از دیده خون ریخته به تبریب این قضیه  
و نسبت توجیه یکیه از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت  
باین حقیر نقل کرد که فرمودند در احوال غلبات نسبت احاطت و سران سمیت  
روزی یکی در حضور من بر قلم قطع زوگاشت من بریده شد با جمله این اتفاق  
این گری محبت حضرت ایشان در لاهور بار ارباب فضل اصحاب حضور ناگاه خبر  
انتقال خواجه بزرگواریدار القار سمیع ایشان رسید آرام دلمه ببله آرامی مبدل  
گشت و شربت شیرین آن محبتنمای رنگین بذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بخود  
استماع این خبر متوجه بدلی شدند چون بزیارت روضه منوره مشرف گشتند  
و غزایری مخدوم زاد باو هم پیر یا نمودند اصحاب حضرت خواجه شکسته دل را موسیقا  
از برکت تربیت و محبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار  
و التماس یاران دل افکار آنگامانده بنفقه احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصیحت  
ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه تنابه که در حیات بابرکات خواجه باقی باشد  
قدس سره الاقدس بود از سر لوتازه کی یافت و آثار توجیهات انوار جذبات  
بر لبه لعل این طلایه جاوه گر گشت و میان سرگرمی آن افادات و افاضات  
بعضی عاقلان منافع الخیر این قضیه افتاده حضرت خواجه عالی شان را از ایشان  
کمال تشویق و در میان آورده در خاطر مخلصان حضرت خواجه شهاب انداختند  
حضرت ایشان بران طلوع گردیده رفیع آن نبصای که موجب مزید اخلاص و اتحاد  
آنان باشد و فواید رسان آنها بود و پرداختند چون دیدند که مفید نبایست شبهای  
بعضی آنها توجیه نمودند از آن هم تنبیه گشتند بل اکثرشان جمع شده بروضه منوره  
حضرت خواجه قدس سره رفت توجیه و التماس نمودند درین توجیه یکیه از آنها که صاحب  
کشف بود و نظر در آنکه هر یک ازین درویشان نتیجه چرخی بفرود خسته بودند

تاگاه برق خاطمی در سید و همه چرخها و عا و توجه این درویشان بود و آن برق کوه  
 عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفادہ را شاید بایشان رجوع  
 نمودند و حضرت ایشان حکم نمود احدی بوطن محاصرت فرمودند و بعد از آن تا بعضی  
 پیرها معذرت در میان آوردند و حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر حال صفا  
 در صفا بود چنانکه اشاره ازین باب در ذکر حال خواجہ مسام الدین نیز گذشت  
 پس حضرت ایشان در شهر جادوی الاخر که با انتقال شیخ عالمقدار ایشانست زیارت  
 روضہ منورہ پیر بزرگوار از سر بند آمدہ با لبیر بند میرفتند و دوسہ کثرت با گمہ نیز  
 تشریف آورده باشند و دیگر از سر بند پنج جانشینند مگر ادا خود عمر کرد و سہ سال از  
 مراجعت سلطان وقت مصحوب مسکری بعضی بلاد مرزا ایشان روی داد و در آن نیز  
 حکمتها بود که اہل آن بلاد باین سبب بعبثت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر  
 ایشان بہرہ ور گردند چنانکہ در یکے از سفر ہا کہ این بندہ در خدمت بود روزی مسکری  
 بنواحی یکی از قرای خطر رسید خادمان حضرت ایشان نزد یک بان قریب جایی  
 گرفتہ شروع در برافراشتن خیمہ نمودند درین میان بندہ حضرت اینان را دید  
 کہ تنہا پیادہ بکوچہ آن قریہ در آمدند بندہ در فضاے ایشان دوید چون مراد بندہ  
 فرمودند در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجد سے خواہد بود و بجا رفت و وضو سے  
 تازہ کردہ دو گانہ ادا نمایم چہ قدم نہ رفتہ بود کہ مسجد سے در کمال صفا طہارت  
 و چاہے بالوازم اسباب وضو در محن آن مسجد ایشان و نشہ کرد و پیچیدہ اند  
 سیکے از فقر اے کہ آنجا بود از فقیر پر سید کہ ایشان چہ کہ اس اندیشہ ویرا  
 خبر داد و سے بذوق تمام و دیدہ رفت و غیر از آنہ تشہد سے آنجا بودہ  
 و در پیلو سے پید خانہ داشتہ و اوصاف حضرت ایشان را شنیدہ بودہ  
 آرزو مند دیدار و ملاقات ذوالبرکات سے بودہ اما کہ بر شرف توابع میرش بودہ

بخودت ایشان رسید. آن فکر کرد آن عزیز آمده بر اقدام بایون افتاد و زبان بفرمود  
 این بیت برکشاد سه بای اوج سعادت بام مانده. اگر ترا گذرستی بتمام  
 افتد. و ایشان را بجمع درویشان آتش بنزل خود آورد و میز پائین نمود و در پیش  
 انابت کرده تعلیم فکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز هم در آن  
 حضور بقدر وقت خلعت یک منزل مشایخت نیز نمودند. اکنون وقت آن است  
 که اینجا زود نکرده نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علمیه خواهیم  
 بر نگاشت که مشتمل باشد بر بعضی عرایض شریفه حضرت ایشان که در آن سفر  
 از احوالات فالیفه و امراء و حقائق وارده پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس  
 الله سرهما و روحهما و افاضل علیهما بر کلمات و فتوئهما و آن فصلی مخبر  
 امراء الوصل نیست فصل چهارم در ایراد بعضی عرایض حضرت ایشان و  
 بعضی فقرات مأخوذه از بعضی آن عرایض کترین بندگان احمد بن زید و عرض  
 میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی ننماید و احوال پریشان را معروض  
 سیدار و که در انساب راه انقدر تجلی اسم النظام بر تجلی گشت که در جمیع اشیا  
 تجلی خاص علیها ظاهر گشت علی الخصوص و کسوت نساکه در اجزای آنها  
 جدا جدا و انقدر رفقا و این طائفه گشتم که هر عرض نمایم و درین انقیاد و حفظ  
 بودم و ندانم که درین کسوت بوده در پرتیج جا نبوده خصوصیات اطالفت  
 و محسنات عجایب که درین لباس مینموده از پرتیج منظر ظاهر نمیشد و پیش  
 ایشان تمام کداخته آب شده میرفتیم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا  
 جدا تمیز شده طافته و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود و در ما و را که آن  
 نبود و آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین  
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی

تحریر بعضی می تواند رسانید اگر در ملازمت علیه می بود شاید بعضی میسر داشت اما در  
 انشای این تعلیقات آرزوی رفیق اعلى و شتم و بانیها هم امکان متوجه نیستیم اما معلوم  
 بودم چاره نبود و درین انما معلوم شد که این تجلی بآن نسبت نیز می باشد اما در بیان  
 همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا لغت نیست و ظاهر اگر از آن نسبت  
 خالی و مطلق بود باین تجلی شرف ساخته اند و همچنان یافتیم که باطن اصلا غیر بیغ  
 بهر متلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات متعرض است و ظاهر که متوجه کثرت  
 و انشیت بود باین تجلی مستغرق است بعد از آن چندگاه این تعلیقات را در بعضی  
 آورده و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت ملکات تعلیقات  
 کان لم یکن بشیاء که او بعد از آن یکسای خاص رود و در میان آن تعیین  
 علی که بود از عوالم تعیین پیدا شده بود و درین فنا گم شده و اثرش از مظان  
 آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انعام معلوم شد که غنی بطور آمدن  
 گرفت و همچنین در بعضی احوال و مشتم و اشتیاقیات و خواطر نیز با بجزایرات  
 عبودیت و نشیء این با ظاهر کشته اند حق سبحانه و تعالی برکت توجیه حضرت اینان  
 به حقیقت بندگی رساند منها عرض داشت که بهترین بندگان احمد بن زید و عرض میرساند  
 که از آیه صیرت خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و الم یشار لم یکن و لا حول و لا قوة  
 الا بالله العظیم علوی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء به داشته اند حق سبحانه  
 بعد از این خود منکشف ساخت و همچنین علوم که در که وجه خاص بر شمی چیست و سیر  
 نه الله بچشمی است و تجلی ذاتی برست چه باشد و محمدی المشرک بکیمیت و امثال آن  
 و در هر مقام لازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزیکه مانده باشد  
 که اولیاد الله قدیس الله سرهم آنرا نشان داده اند و راه فروگذاران در نمایند  
 قبل از آن قبل بلا غلظت همچنانکه ذرات اشیا را بمصوب میدان اصل تعلیقات و استعدا



رانیز مجبول و مصنوع میدانند و سبب آن محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی سه بودی  
 حاکم باشد زیرا که گستاخی نپذیرد و مع بنده باید که خود را ندانند و در عین  
 رقم نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و افزاین گشت  
 و همچنین احوال بعضی مدتی که از عالم بر خیزت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام  
 و شداید آنها توجه کرده شده اما حال قدرت بر توجه نمائده است که بر هیچ چیز خود را  
 جمع نمیتوانم ساخت بعضی شداید از مردم بر فقیر گشت ستمها نمودند و جمع کنیز از  
 متعلقات اینجانب را بناحق ویران ساختند و جلاد وطن نمودند اصلاً بخاطر  
 غنا و کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذر و منتهای پدرین عرفیه  
 که خیالیکه سابقاً تعلق ارادت بر او داشته بود لیکن اصل ارادت مانده بود  
 چنانچه محروض داشته بود الحال ارادت بهم از هیچ برآمد و حینئذ لامر او و لا اراده  
 و صورت این فنانیز در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فالظرف  
 گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه وقت و غموض تعمیری بود لازم عنان قلم  
 را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فناء و افاضه علوم یک نظر خاص  
 در ما و او حدت پیدا شده بر چند مقرر است که در ما و اوای وحدت نظری  
 نیست بلکه هیچ نیست نیست اما آنچه بنیای محروض میدارد تا زمانی که یقین نیست  
 بر نوشتن جرات نمود و هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظر نه وحدت  
 و نه در آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بداند تا حق را و راس آن دان  
 حیرت و جهل همان مرافقت است و ازین دید هیچ تفاوتی نشده نمیدانم چه عرض  
 نمایم همه تناقض و متناقض است در گفت نمی آید حال بے شبهه تحقیق است  
 استغفر الله و اتوب الیه الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً جافراً و ناظره ایضاً  
 این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات سید تتم فی الحقیقه

فکای خصوصیت صفات و مابه الاشیاء را آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده بود  
و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات و لو کانت علی سبیل الاندماج  
و الاندراج نیز بر طوط شده قمران احدیت پنج چیز را نگذاشته تیر سه که از  
مرتبه علم اجسامی یا تفصیلی حاصل شده بدو نماند و تمام نظر بر خارج آوده گان  
و لم یکن محدثی الان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بضمون  
این حدیث بوده شما انعمالیات خدا و کبریا علی کبریا تو جهات علی حضرت ایشان  
علی التواتر و التوالی فالنقص دارد و در چه عرض نماید من آن خاک که بر تو ببار  
کنند از لطفت بر من قطره باری اگر بر روی از تن صدر با نم چو سوسن شکر  
لطفتش که تو نام هر چند انعام این قسم احوال موجب جرات و گستاخی است و شمر  
افتخار و مباهات سه ولی چون شده مرا برداشت از خاک منوگر بگذرانم سر بر  
افلاک ابتداء عالم محمود و یقیناً از او اخراج بیع الآخر است و تا حال بقای غایب  
در هر یک بدی مشرف می سازند از تجلی ذاتی حضرت شیخ محمد الدین است و قد  
سره در محو آرنده باز بسکری بر بند و در نزول و عروج علوم غریبه معارف  
عجیب فیاض میفرمایند و با حسان و شهود خاص هر مرتبه که مناسب بقای آن  
مقام است مشرف می سازند تیار پنج سشتم ماه مبارک رمضان بقای مشرف  
ساختند و احسانی میسر شد که چه هنر نماید سید اند که نهایت استعدا و توانا  
بوده و در حلقه که مناسب حال بود و هم اینجا میسر گشت هر چند فنا اتم باشد اتم  
بران اکل خود ابد بود و هر چند بقا اکل باشد محمود بشیر خوا به بود و هر چند محمود بشیر را  
علوم موافق شریعت غراسه افتد چه کمال محمود این را بود علیهم الصلاه والسلام  
معارفی که از ایشان سر زده مشرب الی سبب و عقایدی که در ذرات و صفات میان  
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه شکر است الحال معارفی که با این کینه

فانفس انداكثر تفصيل معارف شریعیه است و بیان آنها و علم است لاسیما کشف و ضو  
 و در دایمیک و در مجمل مفصل میشود سه گوییم شرح این بیرون شود و می ترسم که بیاد  
 منجر بگستاخی شود و باید که خود را اندر مشد علی الاطلاق جل شانہ برکت  
 توجهات علیه برود و طریق جذب و سلوک تربیت فرمود و بهر دو صفت جمال  
 و جلال مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت  
 این تربیت متحقق شدن است بحجت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و  
 محبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس از نسیانی  
 که علوم تمام از ساحت سینه زنده نشود و مجمل مطلق محقق نشود از قضا بهر دو  
 و این حیرت و جمل و الکی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل شود  
 و گاهی زائل گردد غایت ماسی الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد از بقا  
 جهالت و علم با هم جمع و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضور که این وطن  
 حق الیقین است که علم و عین محاب یکدیگر نیستند و علم که پیش از جهالت  
 حاصل شود و از حیرت اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است  
 و اگر شعور است هم از خود اگر معرفت با حیرت نیز در خود است تا زمانی که  
 نظر در برون است بجاصل است اگر چه در خود نظر داشته باشد از نظر برون  
 بالکل منقطع میباشد که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اطلاق  
 بعد از فنا و بقا هر چه می بینید در خود می بینید و هر چه می شناسند در خود می شناسند  
 و حیرت ایشان در وجود خود است از نیلایم صریحا معلوم میشود که شعور و  
 معرفت و حیرت در نفس است در برون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که  
 یکی از این ثلثه در برون است اگر چه در خود هم دارد از قضا بهر دو  
 کیفیت البقاء نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است و بقا بانه از فناست لهذا بعضی از اهل الله بعد از تحقق بقا و بقا و بدون  
 نیز شهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق هر نسبت است نه که برتر باشد  
 قلندری دارند نه هر که آینه دارد سکندری دارند و این نسبت حضرت خواجه ابوالکلام  
 است و ششم و مکمل آنحضرت خواجه خواجه حضرت خواجه بهاء الحق و الدین مست المعروف  
 بنقشبند قدس الله سرهما منها عجب کاری است او ظاهر بلا و مصیبت که واقع میشد  
 باعث سرور و فرحت میشد و دل من فزیه میگفت و هر چه از امتی و نیوی کم میشد  
 خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد و حالاکه بآل اسباب فردا آورده اند و نظر بر  
 عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول و بلکه نوبت از خزن  
 رو میاید هر چند بامر عت زائل میشود و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین دعا  
 میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه امتثال امر  
 او محسوس بود حالا مقصود عارض بلیه و مصایب است و خوف و حیرت که زائل  
 شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سبک بود و در صحیح هر چه عوام الناس  
 هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در آنها که مقصود از دعا  
 رفع بلا نبود دل را اینست خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر سبک شدت  
 که دعا بای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالاکه بآن حالت شریف  
 ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعا بای انبیا  
 علیهم الصلوات و التسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده نه  
 مجرد امتثال امر بعض امور که رو میاید بحجب امر گاه بعضی آن گستانی  
 مینمایند پس هر چه از مسأله وحدت وجود و توالی آن گفتند اند و احوال  
 حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از آن مقام  
 بدرجات بالا بردند و انواع علوم و دین ضمن افاده فرمودند اما مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافتہ نمی شود و اشارات و رموز  
 اجمالیه در کلام شریفیت بعضی از بزرگان هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها  
 موافقت ظاہر شریعت غرائز دارند و پیچ موافقت بحکما و اصول حقوقی آنها  
 ندارند بلکه از علماء اسلام جامعہ کہ مخالفت با اہل سنت دارند با حصول آئنانہ  
 موافق نیست استطاعت مع الفعل مشکف شدہ است پیش از فصل  
 قدرے ندارد و قدرت بقارنہ فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت است  
 و اعضا پندارند کما قررہ علماء اہل سنت و درین مقام خود را بر مردم  
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الاقدس می یابد ایشان درین مقام  
 بودہ اند و حضرت خواجہ علاء الدین را قدس سرہ نیز ازین مقام نصیب  
 هست و از بزرگان این سلسلہ علیہ حضرت خواجہ عبدالخالق اند قدس سرہ  
 سرہ الاقدس در شاخ ماقدم حضرت خواجہ معروف کرخی و امام داؤد  
 طائی و خواجہ حسن بصری و جنیب محی قدس اللہ تعالیٰ امراجم المقدس  
 حاصل اینہ کہ ال بعد یگانگی است کار از مناجیہ گذشتہ است تا زمانی  
 کہ محب مبذول بودہ اند سے و اہتمام گنجایش رفع آفتاداشت اکثر  
 بزرگے و حجاب اوست مع ظاہر طیب لہا و لا رائے آہ مگر کمال بجای  
 و بے مناسبتی را وصل و اتصال نام نہادہ اند ہیات ہیات بیان نیست  
 یوسف زینیا موافق حالت سے در اقلندہ دوت این اوازہ از دست  
 کرد بر دست دوت کو بان بود پوست + شہود کجاست و شاہد کیست  
 و شہود چیست مع خلق را روے کے نماید اوہ مالک تاب و الیاب رہا  
 خود را بندہ مخلوق غیر مقدر میداند و چنین تمام عالم را و خالق و قاطر  
 حق را عزوجل میداند غیر این پیچ نیست اثبات نیکنہ نیست و اقیبت خود کجا

ع و در کدام آئینه در آید او + منتهای مدنی است که از احوال خدیره عقبه علیه السلام  
 ندارد و نگار است ع عجب نیست اگر زنده شود جهان عزیز چون از آن غفر جدا باشد  
 پیاسه برسد + میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه رسد  
 ز دور بانگ جرس + عجائب کار و بار است نهایت بعد از قریب نامیده اند  
 و نهایت فراق را وصل گفته اند گویند فی الحقیقه در ضمن این اشاره نفی  
 قرب و وصال کرده اند شعر کیفیت الوصول الی سعاد و دودنا + قلل الحبال  
 و دهن جوت + پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم و امن آمد و از آن نیز  
 آخر الامر باراده مرید باید شد و محبوب را محبت محب میباید گشت آنسرور  
 دین علیه السلام الصلوات الکملها و سن الخیات افضلها با وجود مقام مراتب  
 و محبوبه از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند که کان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن و ایم الفکر و آنسرور فرموده  
 علیه السلام ما اودی سنی مثل ما اودیت محبان بار محبت  
 تو انشد که شید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانی ندارد ع  
 قطعه عشق لا انفصام لهما منهنما چون حضرت عیسی علیه السلام از بکرت توجرت  
 علیه از قیامت احوال حیرت ساخت و از تکوین به تکوین مشرف گردانیده حاصل  
 کار جز حیرت و پریشانی نیست نیاید از وصل جزو مجر و از قرب جزو حاصل نشد  
 و از معرفت جزو بکثرت و از علم جزو جهل نمیفرود و لاجرم در عرصه و اشتها توقف  
 واقع شد عجب آنست که حالا بحث نیست مشرف ساخته اند که در آن موطن  
 علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در آن جمع اند و عین میرت و  
 بر نشانی علم و مشهور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت  
 جز از و یاد جسر دیگر نیست ع عجب اینست که من واصل و سرگردانم

الله تعالى بعض غلایمت بی غایت خویش و در مابین کمالات ترقیات از زانی و شسته  
 است فوق مقام ولایت مقام شهادت و نسبت ولایت بشهادت نسبت  
 تجلی صوری تجلی ذاتیست بل بعد مابینها اکثر من بعد نه من الخلیفین و فوق  
 مقام شهادت مقام صدیقیست و تفاوتی که میان این دو مقام است  
 اجل من ان یخبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه بامارة و فوق آن  
 مقامی نیست الا البوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات و نشاید که میان  
 صدیقی و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محالست و این حکم بحالیت او کشف  
 صریح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام  
 ثابت کرده اند و بقرینت نامیده اند بآن نیز مشرف ساخته و بحقیقت  
 آن مقام اطلاع و او نه بعد از توجیه بسیار و تضرع بیشمار و اولایمان طور که بعضی  
 اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول  
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیست در وقت عروج اما واسطه بودن  
 محل عامل است بآن ملازمت صوری انشاء الله تعالى حقیقت را تبصیر  
 عرض خواهد کرد آن مقام بس عالیست در منازل عروج فوق آن مقامی  
 معلوم نیست و زایدیت وجود بذات جل و علا در مقام ظاهر میشود چنانکه  
 مقرر علام اهل حق است شکر الله تعالى سعیم و اینجا وجود هم در راه میبازد و  
 فوق آن عروج واقع میشود ابوالمکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله و بعضی  
 مصنفات خود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام  
 صدیقیته از مقامات بقاست که در عالم وارو پایان ترازان مقام مقام  
 نبوة است که فی الحقیقه بالاترست و کمال صعود بقاست مقام قربت لیاات  
 برزخیت این دو مقام ندارد که رویش بر تشریه صورت است و تمام عروج است

شتان باینهاست و پس آینه بطلی منقسم داشته اند هر چه استوار از گشت  
 بگویم به علوم شرعیه قطره است لایه را ضروریه کشفیه ساخته اند  
 از نظر به ضروریه آورده اند غفله خوانیه بزرگ قدس الله قائل  
 سره الا قدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت  
 اجسام تفصیل شود و استدلال کشفی گردد و بفرموده که علوم دیگر سوک  
 آنها حاصل شود آری و راه علوم و معارف بسیار رو می دهند که از آنها  
 می باید گذشت و اما به انبیا که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم  
 بهره نمی باید فیضیت شری ان من اهل الله العالمین محمول بر اقام  
 التشریف لا نظم و لیس اوم مناسبه علوم بر اقام و معارفه خدا و همه  
 و فوق کل ذی علم علیم و بر سر مسئله قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا  
 نتیجه اعلام فرمودند که هیچ چه به اصول ظاهر شریعت غرافت لازم  
 نیاید و از نقص ایجاب و شائبه خبر بر او منزه است و ظهوریشا به قمر  
 لیلته البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شریعت  
 این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت  
 اعتقاد شریک بود لایزال مما یعمل س که از بهره آنکه از بیم تو  
 کشاید زبان جز پسیم تو به و علوم و معارف در رنگه نیسان میریزند  
 که قوت هر که از تحمل آن عاجز میشود قوت مد که هجرت تو بهیر لایزال عطا یا  
 الملک الامطایان و ابل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قفسه  
 ثابت آورده شود اما توفیق نمی یافت و ازین حمود و بار بود و اگر الا  
 تسلی فرمودند که مقصود از افاضه آن علوم حصول ملک است و یاد کرد  
 آن علوم بنیادین طایفه علوم تفصیل علوم بر است آن میکنند که ملک مولویت



بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف و خود غیرها کنند آیت عریش الشریف  
 روح البدر روح صاحبها و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک  
 از عرایض حضرت ایشان صحابیت گراسے بزرگداشتہ ارسال فرمودہ اند  
 و زبان شناسے و دعائے ایشان کشودہ و بصحت و بجلو مرتبہ تھامے  
 آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے از ان گراسے صحابیت بقلم محرم  
 آورده اند کہ انچه از کثوت مذکور گشتہ طریق آن بنایت مرشد و صحیح  
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریقہ شاہرہ نیچہ واقع شدہ کہ بے قول  
 و زبان چیز پاکثوت میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجہ نمودہ شود  
 انشاء اللہ بعد از ملاقات انچه باید گفت بحضور گفتہ خواہد شد آیت  
 کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائمہ و ایضا وعدہ ایراد و فقرہ از فقرات  
 رسالہ مبسود و مباد حضرت ایشان در آخرین عرایض رقمہ بآن وعدہ نیز  
 و فال لازم است و آن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد فقرہ اولے  
 درویشہ را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا  
 بسیکہ از خلفائے خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم  
 رسانیدہ و از آنجا طریقہ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت  
 ببرکت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از جهت استملاک و صفت قیومیت  
 میفرمودہ و حاصل گشت و از طریق اندراج النہایت فی البدایہ نیز نشیر  
 میسر شد بعد از تحقیق این جذبہ کار او بسلوک قرار یافت و این راہ را تیرہ بیت  
 روحانیت اسرار اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہہ القدس تائید  
 رسانید یعنی ہائے کہ رب اوست و انان اسم قابلیت اولے کہ بحقیقت  
 محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الخیرۃ بعد و روحانیت حضرت خواجہ

نقشبنده قدس الشرفی که سره عروج نموده و از آنجا بیک سطلک می رود حایت حضرت  
 فاروق رضی الله تعالی عنه فوق آن قابلیت است عطا میسر شد و از آنجا  
 تا مقام که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت که التفصیل است تا مقام  
 و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیه است تشریفاتی  
 روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیهما السلام و التیبه تری  
 واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو سه امداد و روحانیت  
 حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه نقشبند قدس  
 الشرفی است اسرارها قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید  
 نهایت عروج اقطاب تا باین مقام است و در آن قابلیت تا باین مقام  
 نشسته میشود بعد از آن با اصل خالص است متخرج بطل طاهر افراد  
 بوصول باین دولت ممتازند یعنی از اقطاب را بوصول معاجرت افراد  
 تا مقام متخرج عروج واقع میشود و باطل متخرج بطل میگرداند و باطل  
 باصل خالص یا نظریات علیه تفاوت در جاتهم خاصه افراد است بلکه  
 فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و آن درویش اخلت  
 قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام که مقام اقطاب است از آن  
 وین و دنیا علیه السلام است المبارکات و النجیات التامات غایت شده  
 و باین مقصد به سرافراز ساختند بعد از آن باز غایت خداوندی اجل شان  
 و بجماعت شامل حال او گشت و از آنجا متوجه فوق ساخت یکدیگر باصل  
 متخرج بروفتای در آنجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه و از آنجا بمقامات  
 اصل ترقی از آنی فرموده باصل الاصل رسانید و عروج اخیر که عروج و مقامات  
 باصل است و از روحانیت حضرت اعظم غوث محی الدین شیخ عبدالقادر بود

قدس الله قائله سره الافاض و انوار تصوف از ان مقامات گذرانیده  
یاصل الاصل اصل گردانیدند و از انجا به عالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی  
باز میگردد آیندند و آن درویش را مایه نسبت فرمودند که عروج اخیر مخصوص است  
از پیر بزرگوار خود حاصل شده بود پیر بزرگوار او را از غریزی که جذب قوی  
داشتند و بخوارق مشهور بودند بدست آورده لیکن آن درویش بواسطه  
ضعیفه مرت خولیش قلقت فلور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع  
مشاغل سلوک در خود نی یافت و اصلاً آنرا معلوم خود نداشت و نیز آن  
درویش را توفیق عبادات نافله خصوصاً ادای صلوٰة نافله بدوی از پیر  
سست و پیر بزرگوار او را این سخاوت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند  
حاصل شده بود و ایضاً آن درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بوده  
علیه السلام و علیه الصلوٰة والسلام و البته لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب نگذشته  
بود و اما بعد از عبور از ان مقام و حصول ترقیات عالییه اخذ علوم از حقیقت خود  
و در خود بخود از خود میباید غیر را محال نموده است تا در میان در آید و ایضاً  
آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله باشد است بمقام  
مشائخ سلاسل و دیگر هم عبوری واقع شده و از هر مقامی نصیب وافر گرفته و  
مشائخ آن مقام حمد و مفاوون کاراوشند و از خلاصه های نسبت های خولیش  
نصیب اولی بمقام اکابر چشتیه قدس الله و امرا هم عبوری واقع شده و از ان  
مقام خطی وافر نصیب او گشت و از ان مشائخ مقام روحانیت حضرت خواجه  
قلیبه الدین پیش از دیگران امداد فرمود و الحق ایشان و از مقام شان عظیم  
دارند و در شین آن مقام الله بعد از ان مقام اکابر که در تیره قدس الله قائله است  
گذری واقع شده آن هر دو مقام با تمایز عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

در وقت

نزول از فوق جانب همین آن شاه راه است و مقام اول بجانب یاران هرگاه تقسیم  
 و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از آن راه و مقام فرود میسر دهند  
 و بنهایت نهایت میسرند. افروتنها را راه دیگر است به قطبیت ازین راه میسرند و  
 این مقام در میان مقام صفات و این شاد راه واقع شده است کانه بزرگ است  
 میان این دو مقام از هر دو چشمه به در است و مقام اول در جانب دیگر از آن  
 شاه راه واقع شده است که بعضی از شایسته که در دو وجه از آن مقام اکابر  
 میروند و دیگر از شایسته همین این طرف اند قدس الله اسرارهم عبور واقع شده  
 است. مقام تحلیله نیز اتباع است که بعضی از اکابر با الصلوة والسلام و التمجید و  
 مزین است و برانیت مشاهده فوق الفوق و توفیق عبادات رفیق ان مقام است  
 بعضی از مکان سبیده که عبادات نافله شفو اند و بان آرام دارند و بعضی از آن  
 مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالا و بالا عبادات نافله تا رسید  
 آن مقام است و دیگر از این مقام بیان و منتیان بواسطه مناسبت بان مقام و آن  
 مقام درین شکر است آن نورانیت که درین مقام مشهود میشود و درین مقام  
 دیگر که است و شایسته این مقام بواسطه کمال اتباع عظیم ایشان فیض الهی  
 اند و اینای جنس خود اختیار خاص دارند آنچه ایشان را درین مقام میسر  
 شده است در مقامات دیگر اگر چه باعتبار عروج فوق اند و غیر شایسته و این  
 مقام چه بفرود آورده و این مقام جامع مقامات است و عبادات سیر از آن است  
 از اینان فرود آورده بنهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت است  
 جامع است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام شایسته و آرد و در  
 مقام فرود آورده اند پیش از آنکه درین مقام تمکین پیدا شود و باز عروج  
 واقع شد این زمان اصل را نیز در رنگ گل و گذشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد بیکین پیوست و اسلام فقره ثانیه قطب ارشاد که  
 جامع کمال فرست نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار  
 و از این پیش از این قسم گوهر سه بطور است آید و عالم ظلمات را نور ظهور او  
 میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز  
 فرش هر کس را که رشتی و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او آید  
 و از دستاورد میگردد و به توسط او چکس باین دولت نرسد مثلاً نور هدایت او در  
 وسیع محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گو یا میخورد که اصلا حرکت ندارد  
 غنی که مشهور آن بزرگ است و با و اخلاص دارد یا آن که آن بزرگ متوجه حال  
 شده و وقت توجه گویا زدن در دل طالب کشاد میشود و از آن راه بقدر توجه و خلایق  
 از این دریا بسیار آب میگرد و همچنین شخصی که متوجه ذکر الهی است جل شان و بان عزیز صلا  
 متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن  
 در صورت او به بیشتر از ثانیه است اما شخصی که منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از  
 دریا است هر چند بزرگ است که قائل و تقدس مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت  
 محروم است همان انکار و انزاد راه فیض او میگردد و به آنکه آن عزیز متوجه عدم  
 افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از او منقود است صورت نشد  
 در صورت به معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت بآن عزیز دارند  
 هر چند از توجه بزرگ و ذکر الهی تعالی شان خالی باشند نیز ایشان را بواسطه محبت  
 در شرف هدایت میرسد و السلام فصل پنجم در بیان آن معاملات بزرگ و مراد  
 شکر و خدمت بجان و تعالی ایشان را به نفس فعل و کرم بآن اختصاص بخشید و اگر  
 از این جمله بعضی و قلیل از حق خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون  
 بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرت ایشان شمرده اند و دیگران را که از دیگران

بگوش پوش ز سیده بود تر اختصاص این مراتب عالیہ آن قطب البری چنان نمایان  
 که چون از زوایا ایشا از محذور و مسوالت ثانی گردانیده بود و منجی را بکثرات  
 با تحفرت الهام فرموده و بافتای آن امر نموده چنانکه خود در چپه بکتوب بان ایما  
 فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظمی را باید که محقق صحت علیا بود و باین  
 در عاظم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارش نموده اند هوای فرزند این آن  
 وقت که در اعم سابقه درین طور وقتی که پرا زطلعت است پیغمبر اولی العزم پیش  
 میگشت و بنا بر شریعت جدیدہ میکرد و درین است که خیر الاعم است و پذیر ایشان  
 خاتم الرسل علیہ و علی آله الصلوٰات و التسلیات علما را مرتبه انبیا و پیغمبران  
 داده اند و بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند لکن بر سر هر پایه از پایه  
 این است مجدوی تعیین بنمایند که احیای شریعت فرمایند علی الخصوص پس از  
 الفت که در اعم سابقه وقت لغت پیغمبر اولی العزم است و بر پیغمبر و الوقت  
 اکتفا نموده اند و درین طور وقت عالمی عارفی تمام الموقوفات ازین است و کار  
 است که قائم مقام اولی العزم انبیا باشد سه فیض روح القدس از باز مرد و باقی  
 دیگران هم بکنند آنچه میگوید و از کتب کلام الشریعت و بکتوب دیگر بعد از  
 این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر ملایق گویان است  
 و انما تمام اینها و در اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم و معارف را بگویند امور این  
 کنند و صحت و سقم احوال را بطالع علوم شریعی و علوم دنیوی آن ظاهر نماید  
 و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بنهد که در کدام یک بیشتر است شاید از ایجاد  
 بر این دیدہ باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و حقیقت  
 فادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن بی شک  
 و نوشته که کمالات ولایت را کمالات نبوت هیچ مقدار بر نبوت کما شکی

حکم قطره داشته نسبت به ریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در  
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند بقصود ازین گفت و گو  
اطمینانست حق است بمانند و ترغیب طالبان این طریقت به تفصیل خود بدو دیگران  
معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بترواند و از کیفیت  
از کابردین سه وسیله چون شعله را برداشت از خاک و سوزوگر بگذرانم مرز  
افلاک و من آن خاکم که ابرو بهاری کند از لطفت بر من قطره باری و اگر  
بر روی او تن صد دباغم و چون شکر لطفش که تو انم و استغی کلامه الشریف انم  
حروث گوید مرا بر دل غلطور میکرد که اگر یک از اعظم علماء وقت اینم را که خوش  
حضرت ایشان را محمد دالفت ساخته مسلم میداشت تأیید تمام بود تا زوری باین  
خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که مولانا  
عبد الحکیم سیال که ثی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او  
الحال در دیار هند نمی ناید کنایه باین نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یک  
از ان فقرات در حیه این بود که محمد دالافت الثانی مخفی نماند که این مولانا  
نیکو شیره در واقع حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر خوانده اند قل  
ثم و رسم بعد از دیدار این واقع بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت  
و از مخلصان حقیقه گشت پس پیش از ملازمت صوریه میگفت  
که او پس حضرت ایشانم پس حسد او در این مرتبه را که آن  
تجربیه الفت بود اگر باین خصایص که مذکور کرد و میخواست  
با شغف عجیب و غریب نبود آن مخصوصات که بعضی از ان  
سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که باز می گردد یک نظام روشن  
استوار و قطبیت ایشان پیر نیز گوار ایشان پیش از رسیدن آنحضرت

بخندست آن مرشد و الامر تبه بپیدین سال دیگر نور عالم از نور ایشان تراجم پیش از  
 ظهور و عالمه ایشان بچندین سال بصورته شمع عظیم دیدن که آمد دیگر بر نگاشتن  
 آن خواجه در الکاشفت در بدایت سلوک حضرت ایشان بخلقی که فلان پیر  
 ماند که چه انمی شود که عالمها از و منور گردد دیگر فرمودن یکی از خالصان متوسل  
 احوال و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش  
 روز کار تراجمه را رسانند دیگر حصول مرتبه مرادیت و محبوبیت مر ایشان  
 را و بشارت پیر عالی منقبت بان دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان  
 در خدمت پیر بزرگوار تا جایی که در دنیما به کمال رسیده اند و دیگر  
 سپردن سپرد الامر تبه ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود با ایشان دیگر  
 فرمودن آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن  
 آن پیر بزرگوار ایشان که مذمت عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم  
 دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن در ایشان به حضرت  
 شاناوشتن مشتمل است و دیگر رقم نمودن آن خواجه صفا کیشان با ایشان  
 که ما را خود باید نگاه داشت و از فضول اختر از نمود و دیگر تئین نمودن آن  
 مقتدای جهان که لارض من کاس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن  
 آن قدوه الادلایا با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمودن  
 مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با و بود پیرش مریدی من  
 کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اهل نامه از استغاثه  
 موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجه عالی شان احوالات علیه  
 خود را بدیده و مکاشفه ایشان و کذکب احوالات یاران خود را تا بنابر ایشان  
 پرسیدن دیگر از همه عواید استغاثه نمودن آن بزرگوار از ایشان که اکثر



انشا الله دیگران پنج تعریفیات عالمیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت اما آن  
 بعضی حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق مهین ظاهر و هوید اگر دیده و  
 خود چه بجزیر و چه بقصر صریحاً و کنایه اشاره بآنها فرموده اند از آن جمله است آنکه  
 بعد از افاضه پیر بزرگو از ایشان نسبتهای عالییه خود را بایشان همه مشایخ طرق  
 و گیار ایشان را چون در و احد دست بدست تربیت گرفته بقامات بزرگ برده اند  
 و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقره که از رساله مبداء  
 و معاد رقم یافت معلوم شد و از آن جمله است آنکه نسبتهای ولایت و اقتباس محبت  
 را نیز بعضی از اولیای رحمهم الله درون بعضی جلوه گر و انیده اند حضرت ایشان را  
 همه آن نسبتها نواخته اند و بدست هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان  
 مبارک میرانند که از کمال عنایات او سبحانه در حق این بنده کثرین اینست  
 که هیچ کس چه ازین راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسب علییه  
 سر بران رعیت و اعانت و خدمت و تشبیه و تمثیل و اسرار این جهانی و آن  
 جهانی و وجوب و امکان علیحدّه علیحدّه به بعضی کرم بهره ور گردانیدند و از آن  
 جمله آنست که حضرت مرتضی کرم الله وجهه المقدّس ایشان را علم سموات  
 آموخت چنانکه خود اشارت نموده اند و در غزالیین سابقه رقم یافت و از آن جمله  
 آنکه حضرت محض و الیاس علیهما السلام بایشان ملاقات نموده از حقیقت حیات و ممات  
 خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در مکتوبی بان تصریح نموده اند و از آن  
 جمله آنست که ایشان را در نبادی سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام معلوم کردند  
 و موقت چنانکه اشاره باین راز هم در فقره مذکوره مبداء و معاد رفت و از آن جمله است  
 آنکه حضرت خاتم علیّه الصلوٰه و التحیّۀ ایشان را بجهت علم کلام ساخته و بدینارست  
 آن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم ایشان

صدق مدعاست و نسبت را رقم حروف غنی باشد عتبه اراده آن دارد که آن مجتهدات کلامیه  
ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسائل مشهر کات بر آورده شده رساله سازد و انشاء الله  
تعالی بسمی اندازان جمله آنست که روزی ایشان در حلقه مراقبه بوده اند و بانگسار و  
قصو را محال نرفته که ندای در رسید که عفتش گشت و لکن کوشش پاک و اعیان او را  
و اهل چای یوم ایشانه و بانگسار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت شایسته الله سره خود در  
فقره از فقرات رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه با ایشان  
خطاب در رسیده که آنک من المتقین و موجب این خطاب آن بوده که روزی بروح  
یکی از فرزندان متوقاسه خود طلعا می کرده بوده اند درین میان ایشان را از عقبه  
انگسار بر زبان رفته که این صدقه از ناچگونه قبول افتد که او بپایانه در قبول صدقه  
میفرماید انما یقبل الله بقی الشاکین درین گفت بوده اند که ندای در رسیده که انک من المتقین  
از آن جمله است آنکه میفرمودند هرگز من خود به تبهج بر نمیخاستم بلکه همیشه مرا با اذان  
و اعلام و صدا و شالها در ملک آخر شب بیدار کردند

کیا ران آنکه صریحا ندای رسیده بیدار شدم  
گفتم من کیستم که بخود بر خیرم در بندگی و طاعت او تعالی که دریم باز سر را بخواب  
نهادم لحظه نرفته بود که از هر طرف اواز اذان و اعلام برخاست و از آن جمله  
است آنکه ایشان را بشهر گردانیدند بر آن که به شهر خار که که تو حاضر شو  
آن شیت مغفوریست و اذان جمله است آنکه به شهر مقبره که ایشان برای اموات  
طلب آمرزش نمودند و علم شدند بد آنکه عذاب را از اهل آن برداشتنند  
چنانکه در شاه بابین دعا و ذکر امام سفیع الدین از احباده ایشان سبق

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته و  
 تحریر نموده همه از راست و گفته با خصوصاً علمی که بدان نحوی تردیدی داشته اند  
 بخصوص صدق و حقیقت آنرا دانوده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند شریعت  
 را دیدیم که در محله ما فرو آمده چنانکه کاروانی و سبای فرو آوردیم ازان جمله  
 آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند که  
 بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدیم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه فرمودند  
 در ربه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسی در نمود یا فتم زفتم که بر فراش  
 خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول  
 باین نیم چنانکه مستون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن پیام  
 آمد که ترک سنت شد کیبا نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی  
 سوزن بیان شد لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر  
 پهلوی راست اضطجاع نمودم شعاقب آن عمل از کرم الهی فیوضات انوار  
 نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ثواب آخرت  
 از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایت تو خادمی که آدم پای تویی مایه  
 او را نیز آفریدیم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز  
 ما را معجیب گذشت بر عیشش خود تکیه کرده بودم و چشم فرو خوابانیده که احساس  
 نمودم که بران عیشش من دیگری آمده شستم چه بنیم که سید اولین و آخرین  
 بود صلی الله علیه آله و سلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و احوال  
 برای کسی چنین نوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین  
 جهان داشت ثبت نمودند و در نظر آن غنایات کثیره که متعلق بان عالم بود چشم  
 فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکتایب و فقر ثالث مکارش نموده اند و آنجا

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشارت رسید  
 که فردا چندین هزار کس را به شفاعت تو بخشند را قم این حروف گوید که آوردن  
 که به ایشان این مشوره از سید انس و جان رسید بشارت آن ایشان را  
 کردند رقصه را باز نمودند بنده به عرض رسانید که به تقریب آن معرفت حضرت  
 ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی مملکة بین البحرین الخ بیان ما در غیری  
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معاملة عظمی اشارت از سرورین  
 و دنیا بیاید که به توقع نیاید چنانکه مهدی موعود علیه الرضوان و توقع یافته من باو  
 گفتم که از کجا که در حدیث اشارت آن دارد نه شده باشد و ما را علم به احادیث  
 متابعت نه آن غرض گفت جمیع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث پیش نیست و کم حدیثی  
 از ویرودن رفته بیابیم در باب فضایل آن است حبست جو کنیم در میان  
 حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بان مدعا آن حدیث این است یکون سنة  
 اتی رجل یقال له صدق یدخل الجنة بشفاعة کذا و کذا من بان فاضل گفتم  
 چرا نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد و  
 خاموش شد من از زبان قلم ایشان مخرج صلیه بودن را شنیده بودم و چشم  
 بر مقوله دوم که شفاعت بود و هشتم الحمد لله که آن نوبه بشکوه شش رسید  
 رسید آن حضرت بسم نمودند و شکرانه آن بر زبان آورده و رقی این  
 بنده و اتفاها فرمودند از آن جمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت  
 درجه متابعت حضرت خاتمت علیه الصلوة و التحیة شرف ساخته اند  
 تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت و رقی ایشان در مکتوب پنجم  
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از آن جایی بعلوم مرتبه ایشان خواهند  
 برود از آن جمله است آنکه خمس و سواکس را به بعض کرم از سینه

بیکینا ایشان برودن کرد اند چنانکه خودی فرمودند که در نماز هیچ بودم که دیدم بلا سینه  
 عظمی ناگاه از سینه من برودن رفت از آن مری شد که آشیانه او را نیز از سینه  
 دور کردند و ظلمات کثیره که در لواحق آن بود آناری از آنها نماند و انشراحى محجب  
 سینه را رومی را و معلوم کرد این از صدر رتو برودن شد و خاص بود که پیغمبر  
 علیه الصلوٰه والسلام باستعاذه از آن ماسرگشته بود و نیز دانودند که خطراتی  
 که در اصول دین پیدای شوند فشار آن بهین خاص است که در صدر آشیانه  
 وارد و هر وقت نیشها میزد و آزاران جمله است آنکه به محض عنایت مطلق شرک  
 خفی را از عبادت ایشان برداشتن میفرمودند که چند روز دید تصور اعمال  
 بهر هیچی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد و ایاک نستعین  
 می شد که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن متحقق نیستم پس در انشای قرات  
 مصداق کریمه *لَمْ يَلْعَنُوا لَنْ يَلْعَنُوا* باشم و اگر خوانم نازی آن درست  
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت  
 و نعمت *الَّذِينَ اتَّخَذُوا نُظُورَ بَنِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ* شد علی ذلک و هم از آن جمله است  
 آن که ایشان را از غایت اتباع آن سرور و رسوخ علم و عمل با امام اعظم ابوحنیفه  
 کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلبه با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی  
 عنهم فناد بقای بطور رسید چنانکه می فرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه  
 یک گونه فنامی مخصوص رسیده داد که تعینی که مرا بود بر رفت و آن تا مدتی کشید  
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الامام سراج الامه ابوحنیفه کوفی رضی  
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذہب خود گرد اگر دامن  
 جمیع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی از اساتذه امام مذکور چون ابوالحسن  
 نجفی رحمه الله نیز بنظر در آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک از این امام

کرام درین در آمدند و من بان انوار ایشان تعین و بقایا نتم و تمام جسم از ان انوار  
 شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دوسه روز ازین  
 مقام بهین قسم رستن و بقایا نام شافعی و تلاذده و علمای مذہب اولی رسید  
 دیدم که علمای خفیه ازین بیرون آمدند و امام شافعی با تلاذده و مجتهدان مذہب  
 خود درین در آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد بعد از ساعتی  
 چند دیدم که بیرون شدند و آنچه ازین رفته بود با آمدن خود را با انوار ایشان  
 متحقق می یابم بعد فرمودند در ان وقت مشهود گردید که حق ازین هر دو امام  
 بهام بیرون نیست آنچه از شفقی مانده شافعی گرفته و از ایشان تجاوز نه نموده و دو  
 حصه با امام ابو حنیفه مسلم است و ثلث با امام شافعی و تمام اکثر جهان و تمام از جمله  
 است آنکه مشایخ نقشبندی و مشایخ قادریه را قدس الله امران هم بهر ایشان  
 مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقی دیگر جمع اندر رسیده صلح دادند که امر من  
 الفصل الثانی و آزان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل طریق باشد و  
 نوادش را قیامت بواسطه و بغیر واسطه از رجال و نسایم را به نظر  
 مادر آوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را با و بانیند اگر خواهم همه  
 را یک یک بیان نمایم و آزان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند که  
 در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که به بعضی ستمه تن و به بعضی در تن و یک  
 تن ایمان آورده اند و زیاده از ستمه تن کسی بایشان نگردیده و ایضا  
 قبور ستمه تن و بعضی ازین انبیا را که در ان دیار آسوده اند نیز ایشان  
 بنموده اند و انوار انرا مشاهده فرموده و آزان جمله است آنکه احوال مال  
 شایق جبل و شجر کان فتره رسل را که نزد ما تردیدیه این جماعه در دوزخ  
 خواهند بود و نزد اشعریه خلافت آن به حضرت ایشان چنان مکتوف

گردانیدند که بعد از بیعت و ایثار اخروی آنها را در مقام حساب داشته  
 مانند جبریه معاتب و مغذوب خواهند ساخت و استیفا را حقوق نموده در  
 رنگ دیوانات غیر مسکنت ایشان را نیز بدو مطلق و لاشی محض خواهند  
 فرمود و تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از دفتر  
 اول مسطور است و در آن مکتوب بعد از تحریر این کثوف رستم نموده اند  
 که این مسکنه غریبه را چون در حضرت انبیا می کرام علیهم الصلوات والسلام عرضه  
 نموده اند همه تصدیق فرموده اند و قبول داشته اند العلم عند الله سبحانه و تعالی  
 از آن جمله است آنکه حکمی از احکام یک ستم قضای میسر را بالتامس  
 ایشان به بعضی کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار رسیده که متعلق بالتقسام و تقاضا  
 میسر و متعلق و محو اثبات آن بود و مخصوص گردانیدند چنانکه محلی از این قضیه  
 در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید افشا الله سبحانه  
 و تعالی از آن جمله است آن که ایشان را از علمای راستخیز گردانیدند و از  
 کاشفان اسرار مشاهیر قرانی و از و اتقان رموز و مقطعات کلام الهی  
 چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیهانه تها مسرقتشاهات را  
 مقوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راستخیز را غیر از ایمان  
 تشابهات نصیب نمی یافت و تاویلاتی که بعضی علماء و صوفیه بیان کرده اند  
 آنها را لایق شان آن تشابهات نمیدانست و آن تاویلات را از اسرار  
 که قابل اشتها باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضاات از الف لام میم الم خواست  
 که به معنی درویش است که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت  
 حق سبحانه به بعضی فضل شمه از تاویلات تشابهات را برین فقیر طاهر  
 ساخت و جدولی از آن دریای محیط بزرین استعداد این سبکین کشاوه

گردانید و دانست که علما را سخن بر اثر تاویل متشابهاست و مقطعات نصیب  
 وافر است و همچنین آنکه بعضی علما از وجه ذات مراد داشته اند و از دیدن رشا  
 آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص انخواص آنها نموده  
 اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری است مواج از اسرار  
 خفیه عاشق و معشوق در مزیست غامض از رموز دقیقه محبت و محبوب و محکمات  
 هر چند اقامت کتاب اندامان تاج و تورات آن متشابهاست اند مقاصد کتب  
 متشابهاست اند و سائل نمیشدند عالم را نسخ کسی بود که این را با آن جمع سازد  
 و حقیقت را تو اند که بصورت آورد آنکه بی علم محکمات دینی عمل بدقتضای آن  
 محکمات تاویل متشابهاست بود و صورت را گذارسته بحقیقت پدید آن کس جاهل  
 است و از جهل خود بخیر و حال است و از غلات خود بی شعور و تیر تم نموده اند که  
 علم تاویل متشابهاست مخصوص بر سلسله علمیه و تعلیمات و تعلیمات دانستند آنکه اقل تاویل  
 را به طبیعت و دراشت ازین علم شری از زانی دارند و درین نشانه بر تیر از جهل نشان  
 بر اینان کشانید اما امید است که در نشانه آخر تمام غفیر از امتان تیر تیر جیتا پلین و در تیر  
 گردانید قدر بعلمی در آید که درین نشانه تیر بعضی دیگر را درای آن اقل زدست که این نشانه  
 نشانه سازند اما علم بحقیقت معامله ندهند و تاویل را نکشفند سازند با جهل باز دست نکشند  
 متشابهاست حاصل آن بعضی بگویند که چه حاصل دارد زیرا که متشابهاست گنایات  
 از معاملات است مردا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد و این نشانه  
 را در یک فرد سه از متشابهاست خود و متشابهاست و ندود است بدیگران تاجه رسانشی کلامه  
 العالی این غفیر را تم این حروف غنی الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار و العاوم  
 خواجه مجتهد معصوم که شمار الیه و برادران ایشان در ظلها از محران اسرار خاصه و حضرت  
 ایشان بودند و خلوتی تبصرع تمام مسائل نمود که آیا از اسرار حرفی از ان حرف



مقطعات تفراتی آن مجدداً تحتانی پاشایان رفرسے در میان نهاده اند یا نه اگر  
 در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که به اشاره مبرا فرما شود و مندرج بود  
 که چندین بار درخواست از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که از آن  
 اسرار شاهان و مقتضات رفرسے در میان آرند که شیطان بهواره سپهر  
 سلطان این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بزرگان آرند  
 یا استراق سمع نماید هرگز از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار  
 اطلاع بخشیده اند آنهاست و دستور داشته اند باین معروض داشتیم که حضرت ایشان  
 قادرند بر آنکه طر و شیاطین از حوالی خود نمایند و رفرسے فرمایند چون احاج  
 و داری ما از حد شد آن حضرت فرمودند که سیر یک حرف از آن حروف را نشان  
 اظهار دیدیم و به بیان آن امور شرم دآن حرف بود آن را بپایان  
 فرمودند و ما را از ما بودند و نیز ما را از اظهار آن به دیگر کسی منع فرمودند  
 ما را منذر دار و هم از آن جمله است آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات  
 صغری جامع گردانیده بودند بپایان طبیعت ارشاد و طبیعت افراد آن مرتبه  
 عالی از نوادر است چنانکه در فقره مذکوره مبداء و معاد و سبب ذکر یافت و هم  
 از آن جمله است آن که بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات انبیا را  
 علیم السماوات و التیحات و کذکک طالبان که به قدم پیوسته از پیب بران  
 اند کثرت گردانیده بودند و نیز تفاوت اقامت هر یک را در آن مشارب  
 و انود و چنان که می فرمودند فلان و ولایت موسوی است و نیز یک نقطه  
 مرکز و سلطان قریب و اثره و اشکال و این از نوادر است و بسین معظم  
 فقیر می فرمودند ایشان گفته که مرا فرمودند که ای تو فلان از ولایت  
 ابرار ... می آید علی صاحبها السلام آن فقیر را به خاطر رسیده باشد که اگر چه

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است، اگر مرا نیز شایسته آنجا بود، توجیه حضرت  
 ایشان معلوم شد، منی عنایتی بود، همان شب در معامه دیدم که حضرت خلیل الرحمن  
 علی بنینا و علی بن الصلوٰۃ و الاسلام در غایت اہمیت و نورانیت حاضر اند، حضرت  
 ایشان قدس سرہ الاقدس و رخصت آن حضرت علیہ السلام  
 با دلب تمام برپا ایستاده اند، من و ان تن دیگر که بشیر بہ ولایت اہل بیت بودیم  
 حاضر شدیم، حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در دستم محترم خلیل انداختند  
 ما شدم ایشان بوسیدہ با ششتم این را دے گوید بعد از وید این واقعه  
 چون بہ ملازمت شریف رسیدیم، ہمیں نمودند و فرمودند در آنچه گفتہ ایم تردد  
 کنجاسے غار و دندان کہ چہ طالبان را علم بہ وقایع احوال و مشرب  
 و استعداد خود میدہند و در تہون کثرو یکی از کمل خواص را بہ دولت این  
 معلوم می نوازند، نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبریٰ شد من سرور بزرگی  
 را کہ قطب اولیاسے زمانہ خود بود و معلوم بودہ کہ بہت کم کلام نمی از  
 انبیا باشد تا بہ نیست تحقیق این امر کی از طالبان خود نزد بزرگوار  
 و دیگر سہ قدس سرہ کہ او را بہ علم این اسرار نواخته بودہ اند، فرستاد  
 و فرستادہ آن بزرگ در اثنا سہ تغفیش احوال شیخ از ان طالب فرمود  
 کہ جو دوک اچون ست آن ہرید از من حرف دل تنگ و حیران بہ خدمت  
 شیخ خود با گشتہ آنچه شنیدہ بود و در عرض داشت شیخ بخواہد بہ بخاستہ  
 غرہ و ذوق صدام بہ حصول پیوست و معلوم شد کہ ما بہ قدم کلید ہم اللہ  
 علیہ السلام بودہ ایم، جہود است، اورا گویند و این کلام از ان بزرگ ما را  
 اشارتہ با تباع و لا جہت او است، ہم از ان جملہ آنکہ حضرت شایق سبحانہ  
 ایشان را بہ شخص کرم قدرتی عطا فرمودہ بودہ و تصرفی بخشیدہ کہ سیکہ را

از ولایتی و مشربانی که در آن بود و ولایتی که فوق آن بودی رسانیدند چنانکه  
 بخند و مزاده بزرگ قدس بسره رتقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسی  
 به ولایت محمدی آورده شد و بدین مناسبت العجوبات و من اعظم  
 التصرفات و هم از آن جمله است آنکه تعیین وجودی و تعیین جسمی را که  
 با غایت عارل بان لب نه کشوده برایشان ظاهر گردانیده و با سر از درجات  
 آن مرتبه علیا ایشان را مشرب ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره  
 تحقیق این معنی در مکتوب ششاد و نهم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است  
 آنکه با سر از معاملات قلوب محسوسه نواخته اند خصوصاً به مرتبه عظمی که بقلب  
 خاصش تعلق است و آن از مقامات شگرت است چنانکه خود در فقره از مقام  
 رساله بسره و معاد بیان آن نموده که فاذا بلغ العارف الاکم معرفته  
 و الاکمل شهوداته المقام العزیز و بوده الشریف رتبه یصیر ذلک العارف  
 قلباً للعوالم کما و الطهورات جمیعاً و هو المحقق بالولایة المحمدیه و المشرقة  
 بالهدیة المصطفویة علی صاحبهما الصلوة التحة فالقطاب و الابدال الاذن  
 و اخلون تحت دایره ولایت و الافراد و الاحاد و سایر مشرق الادیان  
 مندرجون تحت انوار هدایتی لما یومئذ مناسبت رسول الله و المهدی  
 مهدی جنب الله و هذه النسبة الشریفة النزیه وجودها مخصوصه باحاد المراد  
 لیس للمریدین من بذل کمال نصیب بذل نهایت العظمی و الغایت القصوی  
 لیس فواثر کمال و الاکرام منه نوالاً لوجود بعد الوت سنته مثل بذل العارف  
 لا عظم و لیس برکتی الی مده مدیده و آجال تمیاض و هو الذی کلاسه و وار  
 و نظره شفا و احضرت المهدی سیوحه علی هذه النسبة الشریفة من هذا  
 الامة استخیر ذلک فصل الله یوتیه بنیثا و الله و الفصل العظیم و هم از آن جمله

است آنکه دنیا سی ایشان را به محض کرم آخرت ساگر دایمده اند مخدوم زاده  
 عالی مرتبه خواجده محمد مصوم سلمه الله و رحل این معنی رستم زده اند که بعضی تشعشعات  
 این نشان را نبیند است که موجب تفتیش و رجعات اخروی است در حق ایشان  
 چنین بود که فیسم دنیا حکم ندیم آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا شهو و گردلی نشاء  
 ظلمت نیست و این تشابهات آن که بی این شایه جلوه گر شود و ندارد و مگر آنکه در  
 دین و دنیا راضی الله علیه و سلم این دولت عطا فرموده بودند حضرت ایشان را  
 از غایت کمال اجتماع آن سرور اگر از الوشس خوان آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبر سے را بود کل تابان او را از این  
 نورانیت نصیب رسیده حضرت ایشان نیز بان نصیب در بعضی مکاتیب اشارت نموده  
 و نیز می تواند بود و در این فرموده ایشان آن بود که هر چند نبود عارفان  
 اکمل باشد اما در تیسر زندگان این جهانی است مقید جل انجبال است  
 و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشان محال چنانکه مولانا سے روی قدس سره  
 سره العالی قریب احتضار میفرموده **س** من شوم عریان ز غودا و از خیال  
 تا خرامم در نهایت الوصال **ه** مگر آنکه فرمودی کسی را از کمال تابان انبیاء علیهم السلام  
 به طغیال ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین نشان و در لایست  
 انبیاست که حاصل الاصل متعلق است و هم از آن جمله است که ایشان را از  
 اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقه بیت المقدس بهره  
 فراوان بخشیدند که ما نفهم من مکاتیب المتعدد و از آن جمله است آنکه ایشان را  
 و راسی افاق و انفس معامله نموده اند که انفس نبردان چون افاق است نزد  
 انفس و بیان آن محلا در فقره از فقرات سید ابر و معاد نموده اند و به تفصیل  
 در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و حامله کار و تیر را در ان اثبات

نموده برستم فرموده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی الله  
 عنهم اجمعین کم کسی باین دولت مستعد گشته است هر چند این سخن مستعدی نماید  
 و مقبول اکثر نمی بسکند و اما اظهار نیست عظمی می نماید که به اندیشان قبول کنند  
 یا ندان نسبت فردا بر وجه اکل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت  
 و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقین مشرف ساخته که حق الیقین  
 دیگران نزد آن علم الیقین است چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم از جلد دوم بیان  
 نموده اند و فرموده که ازین حق الیقین چه گوید و اگر گوید که هم کند و چه دریا بدین  
 معارف از حیطه ولایت خارج است ارباب ولایت در رنگ علم ظاهر و ادراک  
 آن عاجزند و در کس آن قاصر این علوم تقبلس از مشکوٰۃ انوار نبوت اند علی ایها  
 الصلوات والتسلیمات که بعد از تجدید الف ثانی بیعت و وراثت تازه گشته اند  
 و از آن جمله است آنکه برایشان راهی را که بردن جذب به سلوک است نمودند که  
 آن را حضرت ایشان بر راه اقتباس نبوت تعبیر نموده اند و بیان آن  
 در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند و از آن جمله است آنکه ایشان  
 را به کمال متابعت سید الانبیا بقامی که فوق مقام رضاست و آن را  
 بحضرت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن سخت مشکوٰۃ است  
 و بیان آن در دو مکتوب از مکتوبات جلد دوم مرقوم کرده و هم از آن جمله  
 است آنکه برایشان تقدیس سرور و رجاست و ولایت ثانی صغری و کبری  
 و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت اولاد است مشکوٰۃ گردانیده اند و به  
 کمال است هر یک تحقق ساخته و خبا نهضت سل این در رجاست در مکتوبات  
 عالیها بیان و شرح شده و هم از آن جمله است آنکه به نفس طایف ایشان  
 فخریه زنت گردانیده و خبا که خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول



فأرواحهم محدث ففتح دال گردانیده اند انحمد لله رب العالمین ذلک والآخر بکلمه  
نشد بر بختی منی منقرضه البقیه بقسم انکم منی المکتوب التاسع والستون  
من الجملہ الثانی وبنی آنه سبحانه اعطی له فی کس سره وانا یومنا للعالم الذ  
هو اعراض بکلمه واما بشری المتوفی البقیه ان یفیه البقیه  
من رقیته علی الشریعہ وسلم لکلمه الخلیفه من رقیته علی آدم علیه السلام واز  
خصایص منلی آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع  
بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بوراثت و تبعیت سید البشر علیه الصلو  
و السلام بدان مستحق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول  
سمتعالی نامیم به بنهی بیان من فرمودند که عقل عقیل به بیان شگرف تربی  
نمودن نیز از آن جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا القراض این  
نشاء در فرزند آن خواهد ماند از هر عیب اثر از خصایص علیای آنحضرت  
آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود سبقت و وراثت به نصیبی  
از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیقی و تفصیلی آن در مکاتیب شریفه مسطور  
است شرح قلم اینجاست و در هر شکست ۴ که گویم شرح آن جید شود  
مثنوی هفتاد و سه کاخذ شود اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه در سایل شریفه  
ایشان عبور نماید پیش ازین نبضایص آن عالی حضرت متعالی نقبتی هر  
اگر چه این متد که ما بیان نمودیم شیربیاست از عان و قبول از فرزندگان  
و دشمنان و کارست ۴ رازچه بارزدان انبار نیست ۴ راز  
اندر گوشش شکر از نیست ۴ رضی الله عن صاحب الاحوال و رضی عنه سبحان  
فصل ششم در بیان عبادات و عادات یوم و لیله آن حضرت  
بر طبق غریب و غایب اجماع است باندکی از شرح بعضی عقاید شریفه ایشان

از فضل سابق که در آن مکتوب مرته و مومنین آن حضرت بوضوح پیوسته خوانند  
 شده و خواهشمند است که خداوند این معالمت بشکرت و اتباع سنت  
 ستمیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک  
 بجملی حجت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه وجه تغییر واسطه ایشان  
 باینجه بیان می آرد اگر چه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتائید حضرات  
 مخدوم زاد های کبار بعضی از یاران سعادت یا جمع نموده اند اما اینجا بآئین  
 نازنین باز واید نواید تعلیم می آید بکرم الله سبحانه و توفیق این کترین از زبان  
 بنابرک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه  
 باشد هر چه با عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم میسر اتم اما اگر مشتد امر  
 به باشد کرم باشد آن متابع سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و سلم  
 خواهد بود که بخدا کار خود را بران میسر اتم هر چه با داده اند از راه این استماع  
 داده اند چنانچه و کلیتاً و هر چه نداده اند از آن نداده اند که از ما در اتباع اتم  
 نقصانی بکرم الله نیست نهفته باشد بدین تقریب بر زبان مبارک رانند که یک  
 روز به خود در آمدن بخلا باسی راست نهادم آنروز چندین احوال به این  
 بصره شد تا آنکه حروف گوید روزی که در خدمت آن حضرت نشسته  
 بودم و ایشان در محراب سعادت بودند ناگاه از غلبه تقاضا مست بر آن  
 بر سر عشتاقچه متوقفا شدند چنان که به سرعت متوقفا رضیه بودند  
 بهر آنچه هر چه تا آنکه بر آمدند بنده را حیرت زدنده داد که به این سرعت  
 در آمدن و باین تعجیل بر آمدن چه بود بجز در آمدن از حشمت ابر یو  
 آسمان الطیبه مانع اهام بسیار شده باز بخلا در آمدند چون بعد از  
 ساقی بیرون شدند فرمودند که تقاضا می بول است یا نمود بهر سرعت



بتوطئه در آدم نوشته بودم که نظم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی  
 بر بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب  
 کتابت حروف قرانی است آنجا نشستن را لایق و بهر عایت ادب مطابق  
 ندیدم با وجود که از غلبه آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش  
 این محنت ترک ادب بس حقیر نمود و بر دل آمده آن نقطه سیاهی را  
 شستم و باز آدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صالح  
 خلیل را امر نمودند که چنانچه قمر نعل خلیفه بر آورده حاضر کن وی شش  
 قمر نعل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینکه سرنی ما آن قدر نه شنیده که الله و تر  
 یحیی الوتر رعایت و تراز استجابت مستحب را میجویم دانسته اند مستحب دوست  
 داشته اند است سبحان الله اگر دنیا و آخرت باینکه علی که دوست داشته اند غرض باشد  
 به پدید آمدن نداده باشد و فرمودند که ما در رعایت استجابت تا بآن حد توجه  
 داریم که در وقت شستن روی قصد میکنیم که اول آب بر خدیم پس  
 که تپان سینه از استجابت و نیز دیده شد که چند روز توجه تمام نمودند  
 بصوم تطوع با آنکه از مخالفت بدن ایشان را در آن ایام روزه داشتن  
 بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزهاست فرمودند  
 قضای احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روزها  
 روزه نه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ما بعد علیّه الرحمة  
 ما این در روز رمضان استنجا نمی کردند و اگر بفرستد واقع می شد  
 آنرا قضا میدادند نعم الشکون و نعم الخلف روزی بر عریس خود تکیه  
 کرده بودند بناگاه اضطراب فراوان آمدند و فرمودند که زیر عیش کانند  
 دیدم سهر چیده معلوم نبود که در چهره نویسی اند و چه نوشته اند با آنکه

کسی را بگویم که برادر و آن مت. ششمین برادرش سید ابدی دیدم وقت  
 دیگر دیده شده که سبک از حفاظ که بر پالین او فرشته گسترده بودند تهرات  
 پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی  
 مرتبه دار و بان فرشی که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرشی  
 زیاده را از زیر پاسے خود در نور دیده کنار و بگذاشتند غیری که خدمت  
 شریف حضرت ایشان رسید و بود و دیگر شایخ وقت را نیز دیده  
 گفت بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به بران پور به خدمت  
 شیخ معظم قدوه مبعان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدیم  
 شیخ از من الطوار این بزرگوار پرسید که در سینه خدمت ایشان  
 رسیدن بمان بگو تا چه دیده گفتیم از احوال باطن ایشان چون من امرای  
 چه خبر اما به ظاهر در رعایت آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان  
 یافتیم که اگر شایخ وقت پنج شصت و شصت و شصت آن از دست ایشان نیاید  
 شیخ بغایت سرور شده فرموده چون این چنین است هر چه این بزرگ  
 دین از اسرار حقیقت می گوید می نویسد هیچ و اصل است و دران  
 صادق بان متحقق که نشان صدق معتال و علو حال اتباع بر کمال  
 است شیخ مذکور را قدس سره به حضرت ایشان و طالب شرافت  
 و محبت ام بود و این محسنی را که به این حقیقه را تم که گاه خدمت  
 ایشان می رسید اظهار شده و دران ایام که سلطان وقت حضرت  
 ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر خدمت شیخ میر رسید میفرمودند  
 که اجد بر نازا دعا و فاتحه براسے مخلص ایشان در دستاخته ام روزی  
 مردی از سر بند خدمت شیخ آمده التماس آن بود که بیعت نماید شیخ فرمودند

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شمس  
 باشد و شما بجای دیگر میریدی شود و نیز یکی از امرای وقت که در کار  
 حضرت ایشان تردد می داشت روزی از افضی القصات وقت که همسایه  
 حضرت ایشان بود در خلوتی پرسید که شما مردم عالم اید و صادق القول و  
 صاحب دیانت از حال غریبی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوالی ما این  
 این طائفه از دریافت ما و راست اما این قدر میگویم که مشاهده اطوار این  
 بزرگوار را با طوار اولیای اقدم یقین دیگر خشیده تر است که چون ریاضات جمعی  
 و طاعات کثیره تحمل تقدیم را در کتب میخواندیم بخاطر گدشت که شاید  
 مهتان ایشان به بهانه نوشته باشند چون اوضاع این غریب را دیدیم آن  
 تردد برخواست بلکه نویسنده گان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند  
 چنین بود که این عالم منصف بریانت تصف فرموده جز الله خیر این حقیر رستم  
 از درویشی که خدات آب و ضرر و مصلحت و تعلق بامور العبادات و والدی بود شود که سگفت  
 و تمام روز بهان ساعت قیام حضرت ایشان و در شب ناله دم معنی بکار خود می یاکم در  
 این دو وقت مرا از سبقت طاعت آنحضرت معنی نیست همچنین اصحاب خود را به کثرت دوم  
 ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمودند و می فرمودند که این دار عمل است  
 و مزع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته  
 در کار با شنید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسائل حضرت خواجگان نقشبندی  
 رضی الله عنهم قلت عمل نمیده اند نه آن چنان است که طریقه این بزرگان  
 در اتباع نبوی اوفی و اوفی طرق است و آن حضرت را صلی الله علیه و سلم  
 با وجود مجربیت و علو مرتبه از کثرت عبادت پادامی مبارک متورم گردیده بود  
 غایتی الباب چون طریقه خواجگان مادر بدایت بل ابتدای توسط نیز

بخدمات متعلق است لاجرم حال ایشان آندم از کثرت سکر و استغراق  
 مقتضی کثرت اعمال جاری نیست بل دوام توجیه و حضور را با اتیان فرایض  
 و واجبات دشمن بود که هیچ کرده بهمان اقتضای کرده اند و مع ذلک عایت  
 عزیمت امور را لازم نموده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً با جذبات  
 و غلبات اما چون به عنایت الله تعالی از تلویحات احوال به تنگی رسیده  
 لاجرم به کثرت طاعات آیند و سر مقداری که آن از ایشان بیشتر بطور آید  
 عزیمت بیشتر پیچیده و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقهیه استحضار تمام  
 بود و بر اصول فقه مهارت فراوان و لطافت غایتیه احتیاط اکثر و مسائل بکثرت  
 معتبره فقهیه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب مشهوره فقه را با خود می گرفتند  
 و بهنگی هست ایشان آن بود که عمل بفتی به و مختار فقهایی که برانوده آید و در  
 عملی که بعضی از فقهایی بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی دیگر است آن ایشان  
 ترجیح جانب کراهت داده بدان عمل نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز  
 و عدم وصل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت  
 را و تا ممکن بود سه حضرت جمیع مذاهبت می نمودند و در بعضی روایات که امام عظیم  
 رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبیه رضی الله عنهما یک جانب اگر چه فتوی بقول  
 صاحبیه بود اما گاه احتسار امام را عمل بقول امام هم می کردند مثل آنکه در  
 زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذہب صاحبیه بر جواز آن است فتوی  
 برین است و گاه شرک می کردند و بدعا گفتاری نمودند که مذہب امام عظیم  
 بر کراهت قرآن خواندن است و به توبه و این چنین میسر چون پیدا کردیم حضرت  
 ایشان به نفس نفیس امامت می کردند و روزی در خاطر گذشت که ایام  
 آن حضرت درین خاطر بلا نیست و شرف شده تقریب جمیع مذاهبت و احسان



آن وقت نورانیت خوانده و متوجه توحید می شدند و با طماننت و حضور و جمعیت  
تمام و طول قنوت در تجمیع ادا می نمودند به مرتبه که طاقت بشری بیه تأیید آبی  
جل نشاند و از اذان عاجز و قاصر است و از اوایل احوال بیشتر در تجمیع  
و فحش و سستی زوال تکرار قرائت سوره یس می فرمودند چنانکه گاهی  
قراءت آن سوره بهشتا و مرتبه می کشید و گاهی کم و گاهی زیاده اذان  
مردود و در آخر بیشتر بختم قرآن مجید و نماز اشتغال می نمودند بعد  
از اذان سه تجمیع به خشوع و استغراق تمام خاموشی و مراقب می نشستند  
و پیش از صبح به سه ساعت ساعتی بر طبق سنت می نمودند تا بعد  
ازین اولین بطور انجام و با پیشین از دیدن صبح بیدار شده و بناز فجر  
می پرداختند و سنت با دعا و را در خانه ادا می نمودند و میان سنت و  
فجر تکرار سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم به طریق خفیه  
میکنند و بعد از اذان سه فرض با دعا و قنوت اشراق در مسجد با اصحاب  
خود حلقه زده و مراقب می نشستند انگاه نماز اشراق را بطول شدات  
چهار رکعت بدرکعت ادا فرموده و تسبیحات او عید ثوره که در آن وقت  
آمده می پرداختند بعد از آن بجزم رفته و نطقه از احوال و احوال و احوال  
خبر می گرفتند و اندر سه راکه به معاشقش تعلق داشته می فرمودند بعد  
از آن به خلوت می شدند و بقرائت قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از  
اذان سه تلاوة طالع البان را طلب نموده و پیش احوال ایشان می فرمودند  
یا خلص اصحاب را طلب نموده با سر از خاصه لب می کشودند و استماع  
ان سامعان را از خود می بلودند که در استماع آن معرفت القای نسبت  
و اعطای نعمت می نمودند ناگاه هر یک از یاران را موافق حال استعدا

او با سری دلالت می نمودند و بر حال واردی که بر وقایع شده بود  
 اطلاع می بخشیدند و همه را به علوم و استماع سنت و دوام ذکر  
 و حضور مراقبت و اخلاص حال تأکید می کردند و می فرمودند که اگر  
 به تمام دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل به مقتضای  
 آن میسر شود غنیمت عظیم و انیس و حکم آن دارد که کسی بخندد ریزه  
 چند چهره نفیس خراج عالم را بخرد و بجا دلائل روح بهست آورد  
 و ایضا به تقریب ترغیب بترک کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله  
 فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت  
 نسبت به دریای عظمت این کلمه طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت است  
 مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود  
 و محسوس و مشهود این فقره است که اگر تمام عالم را بیک گفتن این  
 کلمه بختند و به پشت فرستند کجاست دارد و اگر به کلمات این کلمه را  
 قسمت کنند تمام عالم همه ابد الایام و مهور و سیراب گردد و نیز فرمودند  
 حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایمان آن است  
 هر چند گویند عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصداق  
 بر زبان رانندند **س** نیز یک وجه حسنا و امانت در نظر جمیع انصاف  
 فرمودند آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی  
 در گوشه خزیده بگذارد این کلمه طیبه ملتذ و محفوظ بود اما چه توان  
 کرد جمیع آرزوهای نیست و ایضا اصحاب خود را به مطالعه کتب  
 فقهیه معتبره دلالت می نمودند و می فرمودند که از علمای دین احکام شروع  
 نمینمایند را تحقیق نمیکرده باشند که کدام مفتی به است و کدام منقول است

و کد ام بدعت و مردود که زمانه از عهد السرد علی الله علیه و سلم پس دور  
 افتاده و ناسد شده و ظلمات بدع و فحور شمول یافته درین ظلمات جز جزو  
 پیرایه سسته راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کثرت می درآید  
 که عالم را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفته و نور سنت هر چند آید و  
 چون کرم چیده اغ می نماید و صحبت ایشان پیشتر بخوشی می گذشت و هرگز  
 عیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان را بابت ایشان در  
 نهایت ادب و خشوع می داشت که ز سره انبساطند آشنند و کمین ایشان  
 به مرتبه بود که با وجود و درو این احوالات عظیمه هرگز آثار کمین بر ایشان  
 ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلند می به ظهور رسیده در مدت دو  
 سال که بنده حاضر خدمت بود سه چهار بار دیده شد که قطرات اشک  
 بر چهره های یون فرود آید دست چهار بار دیگر در وقت بیان معارف  
 عالیه در چشم و رخسار ایشان سرنمی و بر خدین شریفین عرق حرارتی  
 مشاهده نمود و در سه در آثار بیان معرفتی ساعتی خاموشی گشتند  
 بعد ازان فرمودند که درین وقفه خاموشی احوال شگرت و معالیه عظیمه  
 به ظهور رسیده و در آن وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و انوار  
 بشیره فی الجسمه رنگ حرمت ظاهر بود و در این قدر از کمین نشانی پدیدار  
 نه چون بخود کبر می شد ناز می را در خلوت ادا نموده با در بر مسیم  
 تشریف می بردند و با آن جماعه طعام تناول نموده خود نفیس نفیس توجیه  
 فرموده به همه فرزندان دور ایشان یکیک از سر چه بخت شده بود و می دانند  
 و اگر کسی آن وقت از فرزندان دور ایشان و خادان حاضر می بود امر  
 میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام ادعیه با نور که در آن وقت



آمده میخوانند و در اخیر ایام که عزیمت گزیدند و صوم بود و طعام در همان  
 خلوتخانه تناول می نمودند و قرات فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الامام  
 معزین گذشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحیه نیامده است  
 هر روز می یکبار پیش از نیم روز چیزی می خوردند و آن هم بغایت قلیل می خورد  
 می نمودند چه توان کرد که به حکم اقتضای آخر زمان در گرسنگی با کمال اتباع  
 آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه و سلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند از امور  
 که عارفان را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد پنج چیز چون خوردن نیست  
 گاه وقت مسجد صورت مشابه کدورات آن به نظر نمی آید و طعام  
 را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت  
 بحضور و خشوع تا یکسره می کردند و در وقت طعام خوردن را نوی یار  
 را خواصه از آنوسه بین را بهمان می نهادند و گاه در غیر مجاس  
 دیده می شد که هر دو زانو را بر داشته تناول می نمودند و بعد از  
 تناول بعضی چند به حکم سنت قیلوله می فرمودند و نمودن ایشان در اول  
 وقت ظهر اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا ایهال توجه و منو  
 می شدند و بسنت زوال می پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم از زمان بشت تا ایام رحلت از دنیا سنت  
 زوال را ترک نه کرده اند و قرات در آن گاه از طوال مفصل بود و گاه  
 از قصار و بعد از آن چهار رکعت فرض ظهر و در رکعت سنت آن چهار  
 رکعت سنت دیگر هم میگذاشتند بعد از فراغ از نماز ظهر نشسته از حافظ  
 جزوه سی یا کم و بیش اذان قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند  
 و اگر حافظ حاضر نبود خود به خلوت رفته تلاوته می نمودند و نماز عصر را

در اول وقت بعد از خروج ستمین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش  
 از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب به وقت غروب  
 یا ران به سکوت و مراقبه می گذرانیدند و در این حلقه ها سه نوبت عصر  
 یا غنا توجه احوال مسترشدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر در غیم  
 نبود سه در اول وقت ادا نموده بعد از ادا سه فرض بهمان جلسه ده بار  
 بسم الله الا الله و حمد و لا شریک له را تکرار می نمودند و بعد از ادا می  
 در رکعت سنت و چهار رکعت آدابین با ادعیه مأثوره که در آن وقت  
 آمده می پرسیدند و آدابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت  
 می گذاردند و اکثر قرات در آن سوره فاتحه بود و نماز مغرب را  
 بعد از ذیل شهادت بیاض افق که نزد امام اعظم شفق عبارت  
 از آن است ادا می نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرض عشا را  
 و کذا تک چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشا را نیز  
 اکثر می گذاردند و قرات در چهار رکعت سنت آخرین الم سجد و سوره  
 چهار رکعت و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه در آن چهار  
 رکعت چهار قل مقروء می گشت و اگر در آن چهار رکعت الم سجد و سوره  
 الملك خوانده بودند بعد از ادا سه و تر این دو سوره را به سوره  
 دخان می خواندند و باران را نیز بقرات این سوره ها در آن وقت ولایت  
 می نمودند و در رکعت اولی از تراکثر سبح اسم ربانی قل یا ایها الکافرون  
 و در ثانی سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حقیقی قنوت شافعی را هم  
 میکردند و بعد از ادا سه و تر گاهی دو رکعت سنت ادا می فرمودند و در  
 رکعت اولی از آن دو رکعت را از اول لزلت و در ثانی قل یا ایها الکافرون

و در او از طریق قدرت این دو رکعت را می گذارند و می فرمودند  
 انما را در آن قبیل و قال بسیار است و دو سجده که بعد از وتر و تعارن  
 است نه می کردند و می فرمودند علما بیکر است ان فتوی داده اند و در  
 رگاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تهجد و تراویح در اول شب  
 ادا می نمودند باز در اخیر تراویح می کردند چنانکه بعضی گفتند می فرمودند که  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که در یک شب دو وتر باشد  
 و می فرمودند که در شبی از شبها نودند که در صورت تاخیر ادا سه و تراویح  
 متصله شجواب رویت دارد که در آخر شب و تراویح ادا خواهد نمود  
 گفته اعمال در تمام شب بنام او حسنات نویزند تا زمانی که در تراویح  
 ادا نماید پس هر چند و تراویح تاخیر تر ادا کنند بهتر باشد مع ذلک  
 می فرمودند و نیز رستم نموده اند که در تعجیل و تاخیر و ترغیر از متابعت  
 سید البشر علیه و آله الصلوات و التسلیات هیچ چیز منوط نیست و  
 هیچ فضیلت را به متابعت عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت و تراویح  
 گاهی اول شب ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت خود در آن  
 میدادند که در امری از امور تشبه بان سرور نماید علیه و آله الصلوات  
 و التسلیات اگر چه آن تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضی سوره  
 نیت احیای لیل و مثل آنرا داخل میدهند عجب می آید از کوتاهی اندیشی  
 هزار جایای لیلی بنیم متابعت خرم عشره آخر ماه رمضان را قنکان  
 نشستم یا ران را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت نه گفتند که  
 قبل و انقطاع ما چه خواهد بود صد گرفتاری ب حصول یک متابعت قبول  
 داریم اما نه از قبل و انقطاع بی توسل متابعت قبول نداریم که آنرا کرد

سرانجام کار است فارغ است به از باغ و بوستان و تماشاخانه لاله راز  
 رزقنا الله سبحانه کمال منال بقدره علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات اتمها  
 و اکملها و یضاً باین تقریب برشم نموده اند که وقتی از اوقات شیعیه از  
 درویشان نشسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت بنفایان  
 آن سیر درست علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات اتمها و اکملها  
 چنین گفت که محبت آن سیر و برنجی مستولی شده که حق سبحانه  
 و تعالی را بواسطه آن دوست میسرادم که رب محمد است حاضران ازین  
 سخن در تحیر بودند اما مجال مخالفت نداشتند این سخن قیض سخن  
 را ابد است که گفت آن سیر و در جواب که محبت حق سبحانه و تعالی  
 برنجی استیلا یافته است که محبت شمار اچنانا نده است این سیر و  
 سخن هر چند از سر خبر میداد اما سخن من اصالت دارد و در  
 عین سکر گفته است و من در ابتدا سعه صحو سخن او در مرتبه  
 صفات است و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیر که در مرتبه  
 ذات تعالی این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع لیب را ازان  
 مرتبه کوتاهی است باجل بلکه بدوق نفی محبت دران مرتبه میسکند  
 و به هیچ وجه خود را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در  
 صفات است و بس محبت ذاتی که گفته اند مراد ازان ذات احدیت  
 نیست بلکه ذات یا بعضی از اعتبارات ذات است پس محبت را به  
 در مرتبه صفات است و الله سبحانه اعلم انتی کلامه الشریف و بعد  
 از ادای صلوٰۃ عشا و وتر زود بفتح زفته می غنودند و پیش از  
 اصطلاح او عید آتوره را میخواندند و در سه آنکه زود بعد از عشا

می نمودند می فرمودند این بیداری بعد از عشا و بیداری آخر شب فتور  
 می اندازد و دیگر اگر کسی بنشیند در نیست که به بخنان رسیدی هم پیر و از  
 و آن در آن وقت بکرا هست نیست از عمر عبد البر بنیر رحمه الله تعالی  
 منقولست که شبی بعد از اداسه صلوٰۃ عشا بتفقد رعایا پنهان و تنها  
 برآمده بود ناگاه هم عسان او را ناشناخته گرفتند و بند کرده  
 بخانه آوردند و در رشتنا سه چه بنیند خلیفه است معذرت خواستند  
 و عرض کردند که خلیفه چرا نگفتند که من فلام فرمودن صلوٰۃ عشا گذارد  
 بودم و بعد از اداسه آن سخن دینا کرده است و در و نیز اکشید  
 میخواندند خصوصاً شب جمعه و روز جمعه و شب و روزه و شب  
 در آخر یار انرا شبها سه جمعه جمیع کرده هزار بار در و میفرستادند  
 و بعد از اداسه آن عدد ساعتی مراقب شده بانکسار تمام میکردند  
 چنان می نمود که آن مامور شده بودند و رساله صلوات ماثوره که زیاده  
 از خبر و سه باشد یا رساله در و سه که حضرت شیخ ابجن والاس  
 سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ترتیب داده اند میخواندند و نماز  
 جمعه به مسجد جامع و بعد درین بمصلا حاضر می شدند و ظهر را نیز بعد  
 از اداسه جمعه احتیاطاً می گذاردند و بعد از اداسه فرض جمعه این چهار  
 سوره را که فاتحه و اخلاص و معوذتین باشد هر یک را هفت بار میخواندند  
 روز عید انشی تکبیرات پیاپی راه بلند می گذاشتند و حیایا بنا بر فتوی  
 مضمون است و در عشره مذی الحجه موسی و ناخن نمی گرفتند و چه شبیه  
 حایان چنانچه مستحب است اما آنچه در روز عرفه به تشبیه اهل عرفات  
 مردم میکنند و نیکه دند و در آن عشره هر روز قرأت سوره و الفجر و لیل

هشت نفر بودند و گذرگاه در باقی آن شهر و صلوة کسوف و خسوف میگذارند  
 و نماز نه اوج را در سفر و حضر جمعیت تمام ادا می نمودند و ختمها سه قرآن  
 میکردند و بیان هر تر و سجده گاه به سکوت و گاه بدر و دو گاه با و همیشه  
 که آمده سر می برد و اخلاص در غیر رمضان و نیز دایم ختمها عن ظهر قلب  
 میکردند و می فرمودند ختم اخاب که بیان مردم مشهورست و آن را  
 به فنی بشوقی مقرر کرده اند در صحت این طریق سنونابن سست و  
 فرمودند که عزیز سست نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخ می قدس سره و دیده شد  
 که ختم اخاب چنین بوده سه فاخته انعام و یونس کرد و ای همام و  
 عنکبوت آنگه در مرئیس واقع و ان و اسلام و در وقت تلاوة از  
 سجایای ایشان و از شیوه قرات بر سامعان مهیویدای شد که  
 اسرار قرآنی و برکات آیات فرقانی بر ایشان فایض می گشت و در  
 وراثت تلامذة و در بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله و بحمد  
 چه رازها که میان او سبحانه و حبیب الله علیه و آله و سلم در  
 قرآن اندراج نیافته که ادراک آن مخصوص به علمای راسخین بوده  
 فرمودند گاهی بعضی آیات تالی خود را بجای می برد که در قسم و ویم  
 نیاید و در نماز و بیرون نماز آیات خوف را بنوعی ادا می نمودند و از  
 تعجب تعجب را و از استغفار استغفار را و مطلقا رعایت شیب از  
 شیبات موعود نمیدادند و در سفر با دیده می شد که در محقه نشسته بودند  
 و شمار سه بر روست کشیده قرآن میخواندند می شمردم که گاه چهار  
 سپاره و گاه سه و گاه کم از آن جمعه تلاوه می نمودند چون آیه سجده  
 میرسیدند و آمده سجده می کردند و سر آنکه شمار بر روی کشیدند

ان بود که نظر بر عورات مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر  
 در حال انفراد بهفت و نه و یا ده میسر نمایند و می فرمودند که  
 ششم می آید که کسی در حال انفراد وقت و استطاعت آنهار بر  
 اقل تسبیحات نماید می فرمودند و در نماز رعایت مسکین و مندرجات  
 و آداب کار حضور قلب می نماید چه این رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد  
 کرد او است سبحانه و توحید با و تفسیر می فرمودند مردم بهوس بر پا نشما  
 و مجاهد با می نمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر رعایت آداب نماز نیست  
 لاسیما نماز سه فرض و واجب و مسکین اداسی نماز شریعی که فرموده اند  
 پس مشکل است و لهذا حق سبحانه می فرماید انما لکبیره الاعلی الخ شصین  
 آتیه و غیر فرمودند بسیار مردم مرتاض و متوسع را دیده می شود که  
 به رعایتها و احتیاطها مشغول اند و در آداب نماز مساهلتها می نمایند و  
 در وفات مکتوبات از بن قسم کلمات نصائح آمین که متعلق به جانفت  
 نماز و اسرار آن بود بسیار ررقم نموده اند که برخوانند گان پوشیده  
 نخواهد ماند و در رکعت تحیه وضو و حیث مسجد را ترک نمی کردند و در  
 رنگ مسکین و راضی مسکین زواید را نیز در سفر و حضر سببه تکلیف ادا  
 می فرمودند و در آنکه زیاده و نقصان هر فعل در عمل مانده انچه در بناید  
 احتیاطها سببه بلیغ بجای آوردند و بجز تسبیح هیچ نماز نفل را بجای نیکو از دند  
 بل جامع را در نماز نفل مکروه میدانستند و جمعی به روزه عاشورا و شب  
 را در شب قدر نوافل را بجاعت میکردند و منع آنها می نمودند و در آن  
 باب مکتوبی می دیدند و آیات معتبره و فقهیه بر ششم فرموده اند و در آنکه بعضی  
 متاخران این سلسله علیه نقشبندیه مسجد را بجامه ادا می نمایند

تبعها می فرمودند که از اهل این سلسله شریفه که نیامی طریقشان بر غریبت  
 و کمال متابعت است این عمل حرا باید که به وقوع آید و به نماز و استخاره  
 شروع در کارهای نمودند و گاه بهمان استفتا سے قلب و دعای مسنون الکفا  
 می فرمودند که در امان در هر مهم کلی و جزئی استخاره را لازم داشتند و گاه  
 چند مهم را در یک استخاره جمع می کردند و آنها را در آن تسبیح می نمودند  
 و اگر در اول صبح بناگاه استخاره فراموش می شد در میان یا در آخر  
 نماز آن می فرمودند و در تشهد اشاره بسبابه نمی کردند و می فرمودند  
 اگر چه ظاهر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت می نماید و نیز بعضی روایات  
 از خفیه هم بر جواز آن آمده است اما چون نیک متبع نموده اند اعطای و  
 مفتی به ترک آن معلوم شد که بسیاری از علما حرام و مکروه هم گفته اند  
 چون امر سے بیان حل و حرمت دائر شود ترک آن اولی است و نیز  
 عمل خفیه بزیادات اصل و ظاهر الروایه است و امام محمد تیان  
 آنرا در اصل ذکر نه کرده بل در نوادر آورده و در آخر جلد اول  
 مکتوبه بینه درین باب نگارش نموده اند و گاهی در بعضی نوافل  
 احتیاطا و احتمال سنه ادا فرموده اند و فاتحه بعد از ادا می فرمایند  
 بار و گزشتگان و براسے معاش دین و دنیا چنانکه مشهور شده  
 نمی خوانند که نقب آن را کرده داشته اند و بعد از ادا سے نماز  
 فجر و عصر دست برداشته دعای کردند اما در سته نماز دیگر نمیکردند  
 و فاتحه خلعت امام همی خواندند و آنرا مستحسن همی شمرند و خلعت هر چه فاجر  
 نماز را جایز میدانستند و بر هر چه فاجر نماز سپ گذار دند و عبادت  
 مرتضی می نمودند و ادعیه مأثورہ بر مرثیہ میخواندند و در رقع مرثیہ



بعضی بپایان توجه باطنی نیز میگوشتند و بسا امراض که به توجه آن  
 منظمه فیاض مرتفع گردیده چنانکه بعضی ازان در بیان خوارق  
 ایشان بپایه انشاء الله تعالی دهنریارت قبور میسرقت و استغفار  
 و دعوات مانوره اعانت می نمودند و نیز به توجه خاص احوال موتی پیشند  
 ادایل چون بنیارت پیر عالی معتد ار و پیر بزرگوار خود قدس  
 سرها میرفتند دست قبور میسازیدند که فقها تجویز آن نموده اند  
 و ادعای ترک آن عمل نمودند که منعی از فقها در آن باب نیز آمده بالجملة تقبیل  
 قبور را مستحسن نمیداشتند اما استعانة از موتی تجویز می نمودند و حاجات  
 دعوت می نمودند مگر آنکه در آن مجلس از منکرات می بود و سماع  
 و رقص حاضر نمی شدند و ذکر جهر را نیز حسنه در موافق معصوده  
 تشدید کتب کبیرات التشریق و عیسیه با تجویز نمی کردند و حالی که سرسوی  
 مخالفت شریعت و راهی اهل سنت و جماعه داشت قبول  
 نمی کردند و می نمودند احوال تابع شریعت است نه شریعت تابع  
 احوال که شریعت قطعی است بوحی ثابت شده و احوال ظنی است از  
 کشف و الهام ثابت گشته و می نمودند عجب است از بعضی درویشان  
 خام ناتمام که کشف خود را اعتبار نموده بانکار و مخالفت این شریعت  
 با سواد تمام می نمایند و حال آنکه حضرت موسی علی نبیا و علیه الصلوات  
 و السلام بآن مرتبه علیا که بعد از پیغمبر با او راست اگر زنده می بود  
 غیر از متابعت این شریعت نمیکرد این تهمی داستان بی سرو برگ  
 را چه رسد و رای علما می مایند و به راهت دم میداشتند بر راهی  
 علما و اشعریه میگزینند و می نمودند که این بزرگواران از مداخلات

فلسفیه و در هر آن دو باقیبنا سس نور نبوت نزد یکتر و خواص بشیر را از  
 خواص ملک و نبوت را از دایمیت افضل میگفتند اگر چه دایمیت آن نبی  
 باشد و صحرای بر سر که توحید میسر دادند و ولی عشرت را از دلی ذلت بهتر  
 میدانستند و جمیع اصحاب را از اعلی تا ازل همه را بر اولیای سیه است هر چه  
 که باشد ترجیح می نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک  
 صورت می نمودند و از اجتهاد و راه میسر میدانستند نه از هوا و هوس  
 که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متوجه ده رستم  
 نموده اند و طریق مشایخ نقشبندی را قدس الله سرهم نیز از طریق  
 جمیع مشایخ میدانستند و این طریقه را بعینه طریقه اصحاب کرام می گفتند  
 بهلاقه اندراج النهایه فی البدایه و میفرمودند آنکه اهل طریقه مشرب بوده اند  
 نسبتاً فوق جمیع نسبتهاست از آن است که طریقه ایشان در مشایخ است  
 و رعایت غریب فوق دیگر طریقی است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق  
 نسبت سایر طرق باشد و در بعضی متاخرین این طریقه برخلاف طریقی شده خواه  
 بزرگ و خواه علاءالدین و علام و خواه محمد با رسا و خواه علید الدار احار قدس الله  
 سرهم احداث نموده اند و پسندیدند و شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره  
 را پس بزرگ میدانستند و نیک یاد می کردند و می گفتند با وجود  
 این محبت که مرا بشیخ است قدس سره بعضی علوم کشفی را نمی پسندیم  
 و حق بر خلافت آن مقاوم می شود اما چون این خطا خطا کشفی است از  
 مواخذہ دور است و صاحب آن مانند خطا سے اجتہاد سے لیکن مقلد  
 چون میسر شود مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او را  
 در آن کشف خطا مواخذ باشد که کشف یکی بر دیگر سے محبت نه بود

و در بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوٰۃ و عوارف  
 و جز دومی و در ایام و موافق بے سخن و بے بهاخته و شاجرت سے فرمودند  
 اگر چه در اواخر عمر تفصیل تمام پذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم  
 دینی تحریریں می نمودند و تحصیل علوم را بر سادگی طریقہ صوفیہ تقدم میداشتند  
 و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و عقیدہ بسات  
 نحو میسہ نمودند و می فرمودند کہ نحوست بعد از ولادت آن سرور صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بنائید این حدیث کہ الایام ایام اللہ و العباد  
 عباد اللہ و درابتداء سے سفر ناز استخارہ میگذازدند و دیگر ادھیہ  
 ماثورہ کہ در آن باب آمدہ میخواندند و همچنین در سن نازل و در سنہ و در  
 آمدن ادھیہ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضاً دعوات ماثورہ را در  
 پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه و آئینہ  
 بنظر سے آوردند کہ ما ازین دعوات بہر حکایت اکتفا نمودیم و غرضی  
 کہ دفاعت یوسے و سبلے ایشان را جمع کردہ با کشفہ آنها تصدیق  
 نموده بان باید رجوع نمود و ایضاً آن حضرت کثیر الحمد والاستغفار  
 بودند و تفصیل نعمت شکر افرادان بر زبان سے آوردند و بانند کہ  
 ترک اولی استغفار بسیار می نمودند و اگر بلیہ میر رسید می فرمودند  
 کہ از شامت اطوار ماست اما ان بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند  
 و آن را زنیہ بساع و جات می فرمودند و زمی یکی برسید کہ باغنی  
 کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نموده آثار شاداد چه بود فرمودند کہ  
 باعث افعال بد ما بود و این آیه بر خوانند اھلکم من صبیبتہا کسبتہا یکسبتہا  
 کثرت عمل دید مقصور اعمال بر ایشان استیلا می تمام داشت و یا را ترا

بر این معنی ولایت می نمودند و می نمودند عمل صالح را عجب چنان تا بود  
 می سانه و که آتش مهیلا و شاه عجب آن ست که آن عمل در نطفه عامل سبب  
 می در آید باید که تمسک خفیه خود را در نطفه آورد و حسنات را ایتهم دارد  
 بل از اتیان حسنه شمرند و گرد و چپه از عالمان باشند که دید قصور  
 اعمال بر نهی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یمن خود را معطل  
 و بیکار بیدار اند و کاتب شمال را همیشه در کار دانست که اشاره  
 بحال خود می نمودند در آن ایام که بامر آن سلطان دریکی از مطلع  
 محبوس بودند یکی از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از  
 تبض حال و ملاست خلق شکایت نمود ایشان در جواب آن  
 رقیبه مرسل داشتند الحمد لله و سلام علیه عبادہ الذین اصطفی  
 صحیفه بشر لقیه که ارسال داشته بودند رسید از جفا و ملاست خلق  
 نوشته بودند آن خود بحال این طائفه است و صیقل زنگار  
 ایشان باعث تبض و کدورت چو باشد اوایل حال که  
 فقیه باین قلعه رسید محبوس می شد که انوار ولایت حشوق  
 او بلاد و قمری در زنگ سحابها سے نورانی در پی می رسند کارا از  
 حقیض باج می برند سالها به ترتیب جمالی قطع مراحل می نمودند اسحال  
 به ترتیب جلای قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام ضابطه  
 و جمال و جلالت را ساد می دانند نوشته بودند که وقت ظهور فتنه  
 نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد  
 که جفا سے محبوب از وفا سے او بیشتر لذت بخش ست چه بلا شد در  
 رنگ عوام سخن کرده اید و دور از محنت ذاعیه رونق بر خلاف آن گذشته

جلال را پیش از جمال بکارند و ایلام را زیاده از انعام تصور نمایند زیرا که  
در جمال و ایلام مراد محبوب مشوب به او خود است و در جلال و ایلام خاص  
مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت و حال و راه و وقت و حال  
سابق است ششمان مانیها انتهی و ایضا ازین قلمه دران ایام این تفسیر  
غنیه را به حضرت سید مرتضی میر محمد نقان ارسال نموده بودند  
الکون و السلام علی عبداً و الدین الصغیر غنی نماند که تا زمانی که لغایت الله  
سبحانه که آن غایت چو درت جلال و غضب او آفاقی تجلی فرموده بود و محبوب  
انفس زندان گشتم از گشتمایان شو دس بالکلیه بستم و از پس  
که چاه غلال و نیسال و مثال تمام بر آوردم و در شاه راه ایمان  
انیب مطلق العنان بنحیر نمودم و از حضور نیب و از عین بعلم و از  
شود و با استدلال بر وجه کمال نه پیوستم و نه دیگران عیب و عیب  
دیگران را نه بر ندق کامل و در حدان باغ نیابستم و شریکهای خوشگوار  
بی نیکی با ناموسی و مراد با کفر و از خواری و رسوائی را پشیدم  
و از جمال طعن و ملامت خلق خط نه گرفتم و از حسن بلا و جفا سر مردم مظلوم  
نشدم و کائنات بین یدی انفسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار  
نه کردم و رشتهاست قلع آفاق و انفس را به تمام و کمال نه گشتم و  
حقیقت نضر و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست  
نیاوردم و قسطاس رفیع المنزله استغناست حضرت حق سبحانه که  
محزون بسراوقات عظمت و کبریاست مشاهد نه نمودم و خود را  
بند و خوار و زار و ذلیل و بی مهر و بی اقتضا و با کمال احتیاج  
و افتقر معلوم : ما بستم و ما ابرئنی نفسی ان النفس الامارة بالسوء

الا ان جسم ربی ان ربی معور رحیم اگر به محض فضل و توفیق فیوض و ارادات الهی  
 جل سلطانه و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه درین محنت کمرشایل  
 حال این شکسته یال نمی شد نزدیک بود که معامله پیاپی رسد و رسته ایسر  
 گسته گردد و الحمد للہ فی عافی فی عین البلاء و کرنی فی نفس البلاء و نشان  
 فی حالت البلاء و وفقی علی الشکر فی السرار و الضراء و غلبه من مشایخ الانبیاء  
 و من متقی آثار الاولیاء و من مجبی العلماء و الصالحات صلوات اللہ سبحانہ  
 و تسلیانہ علی الانبیاء اولاد علی مصداق ما تم نیا فضل منہم در بیان حجت  
 علوم معارف ایشان و سر ظهور کثرت ان اسرار عالیشان باینرا چند مرتبه  
 مسعوده ناظر عارف و خواننده و شنونده منصف و سیر که از سیکده اخوال کلیات  
 کمال عرفا جرحه کشیده و از خوانندگان و الاسع متحققین اولیا و علمای  
 چاشمی دیده چون اسکاتیب شریفه و رسائل لطیفه حضرت ایشان را  
 قدس العرف الاقدس که هر یک بجز اسرار شریعت و حقیقت منت به مطالعه  
 خواهد سپرد و به حکم کلام مرتضوی کرم اللہ وجہه فایده که اکثر فی تحت لسانه پانچا  
 معلوم مرتبه و سیمین است خداوند آن مقال را ہی خواهد برد و زده و در پانچا  
 پیدا است این حقیر اتم از عالمی عالمی که نه از مریدان حضرت ایشان بود  
 در حق مقولات عالیات ایشان شنود که میگفت اکتب در سائر احوال خود و تصنیف  
 است یا تالیف تالیف است که سخنان مردم را بسباق و سرسباق و سیر و سیر  
 و تصنیف آنکه علوم ذکات روداده خود را بنگاری خواه آن نکات از معارف  
 علمی و علونظرت بطور رسید باشد خواه بالهام ربانی و کثوف صادق  
 جلوه گر گردیده مدتها بود که از میان اهل روزگار تصنیف رفته و بین تالیف  
 مانده بود و الاندرت که بعضی مولفان در توالیف خویش از زاده علم با ذوق

نمود حرفی می آرند اکنون اوصاف این ست که درین خبر وزیران تصنیف  
متین زیبارسانل و سکا بت شیخ بزرگوار است که هر چند نبران عسبور  
نمودیم از دیگران انجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشترش کثوفات  
و ملهات خاصه این بزرگ دین ست و همه عال و نازنین و بر وفق شریع متین

خواجه المحدثین الطالبین خیر السجرات انتهی کلام بذا العالم رحمه الله تعالی فی حق  
کلام شریف طاب ثراه دیگر سبب از فضل که بصحت بسیار شرفا و علما رسید بود  
و سالها سخنان این طائفه علیه دیده و شنیده چون قبل و قال ابنا می رزگار  
را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این ست که فطرت  
و مزاج اهل این زمانه شایان ادراک و قایق و قایق این بزرگوار نیست  
این عزیز المصطفی در پیشین روزگار بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندی و تا نزل  
سخنان او را در کتب با سستها و ایراد نمودند و نیز گفت مزاج اهل وقت  
با سخنان ایشان چون تفسیر آن گروه کوه اندیش ست در حق آن دانا  
حکمت کیش پر سیده شد که آن تفسیر چگونه بود گفت دانا می و مجلس با دنا  
گفت جانور سدیدم که انگه بر افروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را  
ندیده بودند و بعقل ایشان این واقعگیها سبب بود از هر طرف بان دانا  
در پیچیدند و هر حالت و بلا هست و اتفاق نمودند چون بیچاره دید که هر چند  
در آن باب بهانه می نماید سوزن آن بخیران بر حاققت او می افزاید ناچار  
بگو هستانی که آن جانور یغیبه تسمیه از کبک که آتش خوار ست انجا بود در شد  
و یکی را از آنها بدام آورد و سپس اندکی بر مجلس این جماع حاضر گشت و گفت  
ایک آن مرغ این ست یکی جمع شد و اندک با سبب بر افروخته پیش آن  
مرغ نهادند و آن مرغ یک یک بنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند

گفتند معلوم شد که عاقل تو بوده اجابیل لیکن چون کلام تو بقل مانید حکم  
بر جهالت تو نمودیم و نیز مرید این معنی ست آنکه از امام عالیستقام حجة الاسلام  
محمد نزاری قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که ایسا سخنان او که  
دور از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون  
آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از آن مکتوب ست مرفور سخنان  
می شنوم که اگر در خواب دیدی گفتی اضمات احلام ست شک نیست که در سخن  
این غریب بیچاره مشکل بسیار ست که نم هر کس بان نرسد و آن نیز از اخلاق  
و عموم معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار ست بشیر  
هر چه گفته ام از مشکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عهده بیرون می آیم  
انتهی الکلام العالی لا امام النزاری را قلم حروف در سطوره های چند که بر عنوان دفتر  
نماند مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا بتقریب ششای  
کلام دالاسی پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی از باب عناد و انکار بتی چند قسم  
زده که این سه بیت از این ست  
میان فرزند فاروق ست و چون ایشان  
کنون نطق از زبان او کند رب به زهر یک نقطه آتش چون نافه تره ششم  
وصل جانان میفرمید سره ولی آن کز بردوت و ز کام ست به چه داند نافه که  
کر در شام ست در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای  
تشیع باین حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکتوب و رسائل ست  
آنها دیده ام بنده مکتوبی را که از آن حقیقت و طریقت را خدا و ان شریعت  
اثبات نموده اند بسمع آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان  
روی نیازی بچنان آسمان کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بعد حق  
تمام میگفت اللهم هذا الشيخ المعظم و بمن گفت که درین زمانه فاسد پرست



از استماع کلام در سائل اکثر مشایخ وقت بر اینجه دل نازک حزن و ملال نشسته بود  
 کلام شیخ بهند مقام تو آنرا صقل نمود انحراف الله الذی اذیب عنا الخرن و بسا لعلها  
 و علما سے نیک نهاد و مہر قر سے رہا و چہ دور و چہ نزدیک کہ از مطالعہ رسائل  
 و کتابت ایشان از مخلصان صادق العقیدہ نگریزد و بعضی بہ دلالت آن  
 کلمات بہ ملازمت شریفین رسیدہ نظرات قبول یافتہ فاضل مہر مردم دیدہ  
 مولانا حسن غولی نام از مریدان شیخ مشہور محمد غوث رحمہ اللہ کہ عمر شمس تارز رنگار  
 حضرت ایشان با قدس اللہ سرہ رسیدہ بود اما صحبت شریف ایشان را در نیت  
 اوصاف علیہ شنیدہ بود تذکرہ بزنگاشتہ در احوال جمعی کہ ملکت وسیع ہندوستان  
 را بہر بہایت و ارشاد منور داشتہ اند انجا منقبت حضرت ایشان را چنین  
 رستم نمودہ بالایشین مسند محبوبیت و صدر آراسے محفل وحدانیت خدا پرستام  
 فردیت و صاحب مرتبہ قطیعت است انتہی کلامہ جزا اللہ عنہا خیر الخراج دفتر اول  
 کتبوبات ایشان را بعضی مخلصان و بیخ و ما در النہر بردہ بودہ اند با آنکہ معارف  
 و اسرار ان دفتر قیاس بہ فہم ترین آخرین پایہ فرود دارد اگر چہ قیاس کلام دیگران  
 درین وقت و زمان رتبہ اش بس علانیت سے آسمان نسبت بہریش آمد فرودہ  
 ورنہ بس عالم بہ پیش خاک بودہ علمای آن دیار معاون الاخیار از مطالعہ  
 آن کلام در ربایان بہ شناسی و دعای قابل آن کشودہ اند و راہ اخلاص و  
 عقیدت افراد ان پیودہ و گفتہ اند کہ سبحان اللہ و بحمدہ در کشور ہند وستان  
 این چنین بزرگی قدوسہ حق پرستان باز ہم خود افادہ نمودہ اند کہ آری عجیب  
 نباشد عبتاریکی درون آب حیات مست و یکی از صلحا در ان ایام از قبضۃ الاسلام  
 بلع صانہا اللہ غرۃ اقبال ساکنینہا عن السلخ متوجہ ہندوستان شدہ بود اکابر انجا  
 چہ از عرف مانند ارشاد و سیاوت پناہ سید میر کشاہ و دانای حکمت صوری و

معنوی شیخ قدیم کبرو سے میر موسیٰ علیٰ رحمہما اللہ وجہ برعلما مثل مولانا سے  
 ربانی حسن قیادریانی واقضی القضاات مولانا سے تو لک سلیمان اللہ معصوبہ آن  
 درویش امانات دعوات نیازمند از مریدانہ محفرت ایشان مرسل شہادتہ بود  
 دراجبیر آن درویش بشرف و ستبوش آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر  
 ذوالہرکات را باو فور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال خلاص  
 مقتدا سے خود جناب میر موسیٰ مذکور رحمہ اللہ ایشان بسیار مذکور مجلس اشرف  
 گردانید تا بجای کہ گفت فرمودند اگر مارا کبر سن و سافت بغیدہ مانع نبود سے  
 ہزارہت شریف رسیدہ بقیہ عمر در خدمت می بودیم و از انوار احوال بلند  
 مالا عین راست و لا اذن سمت اقتباس می نوییم چون این موافق در بیان ست  
 التماس آن ست کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال  
 این مجہان بظاہر مجبور بجننے در خدمت حضور می بودہ باشند و آن درویش  
 گفت مرا فرمودہ اند کہ از جانب با مصافحہ پیر ایشان بکن و چنان کرد  
 وقت رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اغرہ انجا معارفنا بلند ایشانرا  
 شنودہ اشتیاق تام دارند خصوصاً خدمت میر موسیٰ بشود کہ التماس نمائی کہ  
 مکتوبی مشتمل بر معارف کثرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایتہ کرم ست چون بندہ  
 الوقت را بقتضی تحریر معارف از ایشان بنیدالست از معارف سابقہ مکتوبی  
 چند بان درویش نوشتہ داد و محفرت ایشان سررض داشت منہ موزند  
 خوب کردی کہ وقت ما بقتضی آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس  
 نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک با کابر مذکورہ خصوصاً محفرت میر مذکور  
 نویسند کہ اغرہ انجا بار مغانی آن اند من ممنون گردند و من بیر کہ آن مر قوسہ  
 از آفات راہ مسنون آن التماس بجزا جابتہ رسید حضرت ایشان قلم محترم

برداشته مکتوب بخدایت میر مومن رحمه الله بکاشتند و بدیگر اعزه مذکور  
 در این رقیه شمیمه دعا نوشتند و آن این است الحمد لله و سلام علی عباده آلین  
 اصطفی من لم یشکر الله الناس لم یشکر الله حقوق علماء و مشایخ مادر الله شکر الله  
 تقاضای سعیم بر دمه ما و پس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافه اهل اسلام  
 هندوستان نه آنقدر رست که در ضمن تقریر و حیرت خیر آید درستی اعتقاد و بر حق  
 آرای صائب اهل سنت و جماعت کثر جم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات  
 ابن بزرگواران اکتساب نموده ایم و صحت عمل بویستند بعلی بن خنیسه  
 رضی الله تعالی عنهم از تحقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریقه علییه  
 صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعه شریفه مستفاد  
 است و تحقیق مقام جدیه و سلوک و فناء بقا و سیر اسے الله و سیر فی الله  
 که میر تبیه و لاییت حاصل مربوط است از فیوض اکابر آن عرصه متبرکه که مفاسد بالجملة  
 ظاهر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل  
 نموده ۵ شکر فیض تو جبین چون کند اسے ابر بهار که اگر خار و در گل همه  
 پرورده تست ۶ قر سها الله سبحانه و اهلها عن الافات و البلیات بجهته  
 سعید السادات علیہ و علی آله الصلو است و التسلیات مع ذلک یا رانے که  
 بتقریبات ازان دیا ر علیا باین دیا ر سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی  
 البرکات انجائے علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت  
 و افاضت و دستگاه سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر ظاهری نمایند و عالیجناب  
 نجابت آیات ایشان را بتوحسن ظن کاین ست و بعضی معلوم و معارف  
 ترا که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت از بزرگان  
 باعث از دیا د امید داری میگردد و بر تحریر بعضی از ذوق و موافق دلیلی می آید

و چون درین ایام تبار کے شیخ ابوالکلام آمدہ اظہار اطاعت ایشان  
 نموده و انواع مہربانی بیان فرمود تا چار اعتقاد ہر کرم ایشان نموده  
 بچند کلمہ صریح کشت و خود را فرایاد ایشان داد و چون نقل بعض مسودات  
 این فقیر را انوسے خواجہ محمد ہاشم کشتی کہ از دوستان متہمتہ است  
 بمصوب صوفیہ مشارالہ مرسل داشتہ است اکتفا بان نمود و حرفے از  
 مقولہ علوم و معارف این طائفہ علیہ درین رقیہ منہرج ساخت و از عنایت  
 و اشفاق حضرات امید آن وارد کہ در اوقات مرحوبہ از دعا سے خیر  
 و فائزہ سلامت خاتمہ منشی خواہند فرمود و بنا آئنا من لکناک رحمۃ و عتیق  
 لنا من امرنا رشدا و عوات فقیرانہ این حقیر را حضرات اعلیٰ درجہ  
 ہر کہ ام جناب نقابت و نجابت پناہ ملاذ اہل اللہ سید سیرک شاہ  
 و جناب افادت دستگاہ علامہ الورس مولانا حسن و جناب ناصر  
 الشریعہ حافظ المائتہ قاضی توکاب ادام اللہ تعالیٰ بر کاتہم تبلیغ  
 فرمائید فقیر زاد ہا مینہ عرض دعا نمودہ التماس فائزہ سے نمایند  
 انتہی و اگر قصہ اخلاص بعضی فضلا و صالحا سے بلاد قریبہ و بعیدہ را در  
 حق ایشان و مضافات ایشان یکیک بر نگار و موجب تطویل گردد و  
 مخفی نہاند کہ اسرار عالیہ کہ از سید و نبیا من ہر باطن مدد المیا من خیرت  
 ایشان وارد میشد تہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل ہر زبان  
 نمی آورد نہ چہ بحسبان اسرار و چہ بفسیر ایشان از اخبار چنانکہ  
 در کتب بے کہ بخدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رقم نمودہ اند  
 در فقرہ چند تصریح باین مدعا فرمودہ اند و آن فقرات انیت از  
 انعامات حق جل سلطانہ چہ نوید و چہ سان شکر آن نماید علوم و معارف

کہ افاضہ سے شود و تبو فنیق خداوند جل شانہ اکثر ان در قید کتابت می آید  
 و بسبب اہل و ناہل میرسد اما اسرار و وقایع کے کہ بآن متمیزست شہد ازان  
 بنظر نئے تواند آورد بلکہ بر ذرا اشارۃ نیز ازان مقولہ سخن نمیتواند کرد فرزند  
 اعوس کے کہ مجموعہ معارف فقیرست و نسخہ مقامات سلوک و نیز روضے ازین  
 اسرار و حقیقہ با او در میان نمی آرد و بہ شیخ تمام در ستار آن می کوشد  
 با آنکہ میداند کہ فرزند سے از محبان اسرارست و از خطا و غلط محفوظ اما  
 چہ کند کہ وقت معانی زبان را بیگیر و لطافت اسرار بہار سے بندد  
 و یضیق صدر سے و لایستاق سانی نقد و قست آن اسرار نہ ازان قبل اند  
 کہ در بیان نیابند بلکہ در میان نمی آرد و فریاد حافظ انیمہ آخر ہرزہ نیست ۴۰ ہم قصہ  
 غریب حدیث عجیب است ۴۰ این دولت کہ درستیفاء آن سیکو شتم تقبیس از مشکاتہ  
 نبوت انبیاست علیہم الصلوٰات والتسلیمات و ملائکہ ملا علی بنیاد  
 علیہم الصلوٰات والتحمیات شریک این دولت اند و از متابعان انبیا  
 علیہم الصلوٰۃ والسلام ہر گراہین دولت مشرف سازند ابو ہریرہ رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو نوع علم اخذ نمودم  
 یکے ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختہم و علم دیگر را اگر  
 منتشر سازم حاقنم مرا بربند و آن علم دیگر علم اسرارست کہ ہمہ بر سر زبان  
 نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم اتفق کلام  
 المقدس قدس اللہ سرہ الا قدس بعضیہ ازین اسرار کہ بر مژدایا ہم  
 ازان در میان نمی آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآن و قشایات  
 آیت فرقانی بود چنانکہ در فصل پنجم ایما کے بران رفت قسم دوم آن بود  
 کہ بجرمان خاص و محدثینان را وہیہ اختصاص در خلوات و در میان می آورد

وقت بیان آن ضبط می‌نمودند که جز آن چند تن که لائق استماع دیدند  
 طلب ننموده اند دیگر سست داخل نشود و بسیار بود که از قیام آنهاستقام درین باب  
 بر ابواب حاجت تعیین می‌نمودند بل دروازه خانه را که در وی بیان اسرار می‌نمودند  
 بسامعان امر میکردند که از درون بخیر کشید روز سه شنبه از طلبه علم که از  
 شخصان بود و در حاجت و ذوق و حال برین آن در مانده بودند و خواسته برای کار  
 ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آید از در آمدن او خاطر اقدس از آن  
 اسرار مقدسه بشنود که مذکور میشد بر خاست لیکن چون بر خاسته نیز ننمودند  
 آن معرفت را با نیت تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز و را او را و شد  
 فرود آمد آن روز محرمان را طلب ننموده فرمودند هیچ استیجاب آن معرفت و  
 بروید بانه معروض داشتند که معلوم ایشان مستغفر بودند چون نامحرم  
 در آمد لاجرم خلوت بسیار را زبان شنیده بر آمد باز آن اسرار را بشنود که  
 دست او را که سامعان بدان آن توانند رسید بسیار فرمودند و شنوندگان  
 از خود بودند این گرامی اسرار را بهین قلم زبان بفرمان در بیان می‌آورند  
 اما زبان قلم را محرم آن نیستا ختم تا بگوشتش بر محرم و نامحرم نرسد اگر فرمود  
 زاده ای عالمی قدر یا دیگر است از خلفای که با اتماس می‌نمودند که چه باشد  
 که اسرار تجریر رسد بحسب اتماس از آن بعضی خواسته استرا بشنود که بهر کس  
 بچانه بردارم می‌نمودند و بعضی ازین معارف و اسرار از آن تبیین بودند  
 که غیر از حضرات مخدوم زاده ای عالمی قدر چه از محرم و چه از غیر محرم بچانه  
 محرم نبود و بنفیر ایشان دیگر بر او وقت و مطلع نمی‌ساختند ششم دیگر از معارف  
 متخاصه آن بود که با اتماس ساکنان باین نیت افاده طالبان محمود و شمولاً  
 بتقریر و تفسیر این معارف دست داشت که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

و رسائل معادن الفنون حاتم متضمن آنست و هر معرفتی ازان شفا بخش و دوا  
 بر بجزوران و مقرب دوران و مجوران نقل آنها نقل هر محفل آوازه شان آویزه  
 گوش بر دل بر تخته ازان عاظم اسرار فقر انگیزه و هر فصلی ازان جواهر اسرار  
 حلال راغزینیه اقلام از مباحث آن ارقام شینان شکر صفات از تفسیر بیان  
 کلمات بوستان از سرگامها از شیرینی آن مقال حکاوت ایمان هدوش  
 دوا از صفا س آن اسرار با نوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار  
 یقین مظهر از مخفیة کتاب عین رات جمال معانی احوال سید السالین  
 حلال شکلات کلامیه و فقهیه حاوی دقائق معارف تشبیهیه و تفسیریه ترجمان  
 غوامض کلمات متقدمین کبر و استوار احوال و اقوال متاخرین علماء و عرفا  
 قدس الله سر قائلها این علوم مقال که از زبان خامه عین بن بطور میرسد چنان  
 بهین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند و چون  
 دیگر میگرفت یا آن که بزبان قلم بیان میفرمودند قال بود و اینکه قلم زبان  
 میفرمودند حال و آن بیان مغرب بود و این القاس نسبت و اعطای  
 نعمت ایینه در پرده تقریر آن تصریفی میفرمودند که سامع را سکر  
 و حضور میسر میگردید که تجرین میبخشد چون شنوندگان از مجلس سیردن  
 می آمدند چنان بود که کسی که مستی از میخانه بیرون آید نمیدانم زاد و دیگر چنان  
 همیشه آرزو مند آن می بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت  
 بزبان مبارک معرفتی بسع ابن مشتاقان رسانند از دل نرو دولت  
 حرف لب او در بست که از گوش بیرون نتوان کرد و بشیوه آن نازنین  
 ان غوث الحقیقین در بیان معارف آن بود که تا با خد و منشاد این علوم  
 مستحق نمی شدند و چون خلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن مقام

جلدی گزینی گشت بجز و قوت علی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود  
 که طالبان بگزانت معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن  
 تحقیقا و حالا معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن این  
 بنده بضرورته روزی از معرفت خاتمه مکتوبه اند و فترت است که در هر روز  
 صفحه نگارش فرموده اند محل مشکلی را سوال نمود فرمودند که در تهاست که سیر  
 ازین معامله بچاسه دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم  
 و معرفت بنود باین شیوه حوت کردن خوش نمی آید و این نیست لیکن چون  
 الحاح بنده را در ازان مشابه نمودند روزی که بر عرض خود تکیه زده بودند و نامه  
 سبارک را بر رو کشیده مدتی فرو رفتند انگاه سربا آورده تقسیم نموده باین  
 حقیر فرمودند که چون نگارانی ترا بجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعد از آن  
 و اندک لاجرم همین نقطه متوجه آن مقام که معرفت استول تعلق بان داشت  
 گشتم این بار چون نظر روشناسی وحدت دیگر یافته بود آن معامله بان بساط  
 و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر  
 صورت بنده و محکم آنچه بجل آن شبیه تعلق داشت و موجب تشفی سائل میشد  
 فرمودند و تفصیل آن بسبب گذشتن روزی در بلده جمعی شیخ نورالحق بن  
 بن شیخ عبدالحق و دیگر از علمای کبکات انا سے مقال این طائفه علیه از حضرت  
 ایشان از سر گرفتار حضرت یعقوب بختیاری یوسف علی بنینا و علیهما  
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بنحو شش رفته  
 فرمودند که انشاء الله غریب در کشف این سریان وافی در میان  
 آریم و تفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار ابید از مجلس برخاست با جمعی حقیر  
 خطاب نموده فرمودند که بگزانت یا ران و مچان سدا نهی را از انا سوال



کرده بودند لیکن چون کثورت مکر دیده بود جز خاموشی جوابی نداشت  
 و چنانکه شیوه ماست از روی مهارت علم و عرفان بکل آن پرداختن  
 لائق نه اکنون که این جوان پرسید و توجه بان منتظر گشت در سعال  
 کشف این ستر بر روی بصیرت کشودند و شیوه خاص جلوه ازان راز  
 و نمودند بدان مانند کشف این معنی بتفصیل بنمویسد و ذات و قلم و کاغذ  
 حاضر میداشتند باش فردا سعال آن روز ذات و قلم طلبیده و مودند  
 که امشب بعد از ادا سعال بدان احوال را تفصیل تمام دادند و نیک بنامیت  
 الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ سعال پس به تحریر  
 پرداختند و حقیقه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظر گیان آن  
 هویدا است چون آن حقیقه جواب را بسائل سپردند سیکه از مخلصان با حقیر  
 گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علییه  
 حضرت ایشان بر مژده میادان مندرج شده شایع سائل بصحبت امرا و خواجگان  
 آمد شد می دارد سعاد که این مکتوب عظیم را بسبح آن گروه باطن تقیم سیاند  
 در رنگ زمان سابق باز موجب قیل قال آنجا که گردیده این مقوله را بفرست  
 حضرت ایشان رسانیدند فرمودند آن معرفت که دوستان را اوقات  
 آن در هر اس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که اینچنین راز سعال را  
 درین مکتوب رشم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه بقیه نقل  
 تقسیم نموده فرمودند که ان اینجا که کور شده است و مراقب شدند  
 بعد از آن سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک راندند  
 یارب آن غنچه خندان که سپردی به بنش به سپارم بتو از چشم  
 حسود چنیش به با بجه که آن ماجرا توجه نمودند و تمکینه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب در آن مردم دور از کار و اثر گردید از آنچه بایران سپیدید  
 بطور زیر رسید و این از جمله خوارق آن حضرت است و بسیار بود که  
 باعث بر تحریر معارف و لفظ بر جل کلام مشکل و منخلق اکابر دین بود که  
 خصوصاً کلامی که ظاهرش باصول دین چندان موافقت نداشت  
 و بهانه طلبان و بے ادبان آن کلام را دست او نیز گاهل و تاهل  
 ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت عظامی فرمودند و اگر  
 تاویل قوی آنرا نبود که مابعد از توجه حضرت ایشان بجل کلام  
 خلاف آن مقوله که در آن خلاف کمال مطابقت شرع بود مکتوب  
 شد که ناچار تحریر میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سزده  
 یا در کشف آن بزرگ خطائی رفته و آن چون خطا سکه اجتهاد سکه  
 مغفور است اما دیگران را بر آن تسکین و بر خلاف فرموده متبذل  
 و محققین رفیق ناشایسته و نازیباست و اگر مدعیان ناقص العلم  
 قاصر الکشف را در اثبات آن مدعیانند سید ندیدند ایشان بخیر شوند  
 رفته از راه جنون حمیت دین و کمال متابعت سید الم سلمین  
 صلوات الله علیه و آله و سلم بر و منع آن توجیه میبوم و قسم میفرمودند  
 ازین جمله است آنچه تقریب ستر که در آن انفس حق افاق  
 معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه در بیان  
 آن کلام سید الطائفة نوشته اند که فرموده چون حادث است  
 مقرون گردد از حادث اثر سبب نماند قدیم شود در اوقات دیگر  
 که از فرط جنون متابعت مشغول بافاقت آمدند از غایت حمیت  
 که بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند

و سیر مودند و فور شریع را نیز سکرے ست قوسے کے اقتضا سے آن  
 خلافت آنرا برنما بد از سر کہ باشد نہ بنی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام بامر حضرت شاقی سبحانہ مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند  
 کہ سجدہ لی انشاء اللہ صابر الیکین بجز و مشاہدہ امر سے کہ آنرا بطنا ہر  
 شرع موافق نیافتند عنان صبا برت از دست دادہ بران پھسیدند  
 تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی و نیک و نیز حضرت ایشان  
 فرمودند کہ ہر خدی کہ سراپا عرق حقوق این بزرگوارانیم و از خوشہ چینیان  
 آخرین دول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوند سے جل شانہ  
 و غریب سلطانہ فوق حقوق دیگران ست خصوصاً کہ سخن نہایت و صفات  
 او سبحانہ متعلق باشد و تقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایچ چون خلق صبح  
 کمشوف و مشہود ہم شدہ باشند آنوقت اگر انچہ موافق تقدیس او سبحانہ ہم  
 متیقن شدہ و در بیان نیاید ملاحظہ دیگران نماید خیانت و عدم دیانت  
 باشد کہ ستر اتفاقاً و انکشاف آن معرفت ہمین ست و ازین باب ہم در بیان  
 مکتوب کہ سخن از ور اسے سیر نفس و آفاقی کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند  
 اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل و معاملات این طائفہ علیہ کہ آنرا نزد  
 علما سے قشر نظام ہر شرع موافقتی بنود و حضرت ایشان را تا ویلات  
 قوسے علماً و حالاً در ان عطا فرمودہ بودند مہما ممکن در ثبات آن  
 معاملہ و مسئلہ مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ سے کوشیدند و  
 در مدحت علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلیغ  
 و تقریرات ارجنہ در میان سے آوردند مثل مسئلہ وحدت و وجود کہ در دفاتر  
 مکتوبات شریفہ کچھ تحقیقات والا و تہ قیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ اند

و آنرا بر طبق شریعت غزائیات نموده مانا که یکی از علمای ظاهر  
 گفته باشند که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجدلیت تمام گفته اند  
 نوشته که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا دارد  
 دران موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلا  
 حق است و بطلان باطل این بزرگواران و محبت حق جل و علا خود را  
 و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک  
 که باطل از سایه ایشان بگریزد کجا بگردد و من ایشان آویزد اینجا همه  
 حق است و برای حق است علما و ظاهرین از حقیقت ایشان چه دریابند  
 و غیر از این لغت صوری چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرایند نهی  
 و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با خنجر  
 قدس قوس دارند و محبت ماسوسه را فاسد مطلوب حقیقی ساخته اند  
 تا جاد بکلم المردع من احب از راه این معیت حجتی بمطلوب حقیقی میرسند  
 و از تنگناهای تعلیقات و ظویرات که منسوب بظلال است و راسته باطل  
 الاصل می پیوندند مقایسه که آنجا علم علما می طوایر می رسد این بزرگواران  
 بقلاب محبت شجری گشته خود را می رسند و اتصال بیونی پیدای میکنند  
 این فرق از راه محبت و عدم محبت اند هر که محبت است و از غیر محبوب  
 گشته است محبوب می پیوندند و هر که این محبت ندارد بعلم کفایت  
 میکنند و آنرا مغتنم میدانند چنانکه آن بزرگان خود را می رسند علم  
 ایشان هم آنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر محبت تا دایره مطلوب رسد  
 و آنکه اصل بمطلوب است یا مطلوب است معیت هیچ دقیقه نمیگردد  
 که نصیب اصل نشود انتی و ایضا تقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و قروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور بر خلاف ایشان روند  
 کما طعن بعض الناقصین و نیز الامام این طائفه علیه سفید بسیار اسرار  
 خفیه و مافوظات و مرصیات علیه است اما نه مثبت اصل و حرمت شرعی  
 کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که مثبت در اثبات احکام شرعی  
 کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام است  
 بعد از این چهار او که هیچ دلیل مثبت احکام شرعی نمیتواند شد الامام مثبت  
 اصل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید ارباب  
 ولایت خاصه یا عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کثوف و الامانات  
 ایشان را قربت نمی بخشد و ارباب تقلید نمی برآرد و ذوالنون و بسطامی  
 و جنید و شیخ رحمهم الله یازید و عمر و کیر و خالد که از عوام مومنان اند و تقلید  
 مجتهدان در احکام اختیار میسوس اند که فریت این بزرگواران  
 از راه دیگر است اصحاب کثوف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات  
 و ظهور است هم ایشانند که بواسطه استیلاست محبت محبوب حقیقه حل سلطان  
 از ماسوسه او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اند  
 اگر حاصل دارند و اگر دارند و اگر وصل اند و او وصل اند و در عالم بیسالم اند  
 و با خود پیوند اند و اگر میزبید براسه او میزنید و مبتدیان ایشان مظلومان  
 بواسطه غلبه محبت در مراتب پیر زده از ذرات عالم مشاهده بینا بیند و پیر زده  
 جامع جمیع کمالات اسمائی و صفائی او می یابند از منتبیان ایشان نشانه  
 که به نشان اند و قدم اول شان لسیان ماسوسه است از قدم ثانی  
 ایشان چه و نماید که برون آفاق نفس است الامام ایشان راست و کلام  
 با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار را به توسط طراز وصل اخذ

می نمایند در رنگ مجتهد که تابع راسه و اجتهاد خود است ایشان بنیة  
 در معارف و مواجید مایع و الهام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد باقر  
 قدس سرہ نوشتہ اند کہ در فاضلہ علوم لدنہ روحانیت حضرت خضر متوسل  
 است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و الصلوٰت و السلام ظاہر این سخن  
 نسبت بابتداء و توسط خواهد بود معالہ شتی دیگر است کما یشہد بہ کشف  
 الصریح و نمویہ این تخصیص است انچہ از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی  
 قدس سرہ منقول است کہ روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف  
 بنمودند درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے امیر  
 بیا کلام محمدی بشنوازین عبارت شیخ مفہوم می شود کہ حضرت  
 خضر از محمدیان نیست از ملل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان  
 چگونه واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ما و را احکام  
 شرعیہ کہ اہل اند بہ آن مخصوص اند چندان معارف ثمرات است  
 و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشان دادن حصول ثمرات و  
 و تازمانی کہ درخت پرمایست ثمرات متوقع است چون در اصل درخت  
 خلل رفت ثمرات معدوم گشت بے عقل باشد کہ درخت بر دو ثمر  
 را ترقع دارد ہر چند درخت را نیک تر تیب کنند ثمرات و افرازد  
 ثمرہ اگر چه مقصود است اما فرع شجرہ است لہذا شریعت و ہدایت  
 را بر این معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت است  
 بر میند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ ہدایت از معرفت بی نصیب  
 بالفرض انچہ بزم غم فاسد خود دارد اگر چه هیچ ندارد از قبیل  
 استدراج است کہ جوگیہ و برہمہ را دران شرکت است کل حقیقہ

روشیه اشرفیه فیه زنده و احادیث پس رواست که خواص اهل انوار و معارف  
 ذات و صفات و افعال او تقاضای بعضی از اسرار و وقایع فهم کنند  
 که ظاهر شد بعبث ازان ساکت است و در حرکات و سکونات اذن و عدم  
 اذن او تقاضای دریا بند و مرخصی و غیر مرخصی دانند بپاست که در بعضی  
 اوقات اداسی بعضی از عبادات نافله را غیر مرخصی یا بند و تبرک آن  
 مازون گردند گاهی نوم را به از لفظ نهند احکام شرعییه با وقایع منته  
 و احکام الهامیه همه وقت ثابت اند و چون حرکات و سکونات این  
 بزرگواران مربوط به اذن است تا چنانچه نوافل و دیگران نیز فرض ایشان  
 باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص حکم شریعتی فعل و همان فعل نسبت  
 بشخص دیگر حکم الهام فرض پس دیگران گاهی به اداسی نوافل می نمایند  
 و گاهی مرکب امور مباحیه میگردند و این بزرگواران چون کار را با امر  
 و اذن مولی اجل سلطانه می کنند همه از فرض اداسی یا به مستحب  
 و سباح دیگران فرض ایشان است از اینجا علو شان این بزرگواران  
 باید دریافت علماء خواهر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار  
 پیغمبران می دانند علیهم الصلوٰت و التسلیمات و دیگران را در ان  
 اخبار شرکت نمیدهند این معنی منافی وراثت است و نفی است  
 هر بسیار از علوم و معارف مجعوله را که بدین متین تعلقی دارند آری  
 احکام شرعییه مربوط به ادله اربعه است که الهام را در ان گنجایش نیست  
 اما امور دینییه با وراسی احکام شرعییه بسیار است که اصل خاصش را بخلاف  
 الهام است بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت  
 این اصل تا انقرض عالم بر پاست پس دیگران را به این بزرگواران

چون نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن  
 عبادت غیر مرفعه باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت  
 کنند و آن ترک مرفعه بود پس نزد حق جل و جلال ترک ایشان به اثر  
 فعل دیگران شده و عوام بخلاف این حاکمانه آنرا عاید سید اند و این  
 بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال  
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد و جواب  
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه  
 اجتهاد منظر احکام است الهام منظر دقائق و اسرار است که فهم کم  
 مردم از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق وضع است که آن  
 مستند براس است و این مستند بخلاق براس جل سلطان پس در الهام  
 یکی قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است  
 که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام شطن است و آن اعلام  
 قطعه ربنا آتانا من لدنک رحمہ و رحمتہ لنا من امرنا شد و اسلام علی  
 سن اتبع الهدی استهم کلامی من حق الاولیا و مطلب از ایراد این فقرات  
 را نقشه و این مقدمات سابقه و لاحقہ آنست حضرت ایشان همه ایا  
 خرق محبت و رحمت اکابر اولیاء الله بودند و همسم الله سبحانه و اگر  
 بندرت در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنابر شقی و حکمتی و کشف  
 و مشاهدته بوده باجمعه اگر منصف علو حال و کمال و کثرت معرفت  
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت بان حضرت را تامل نماید دریا به  
 که حضرت ایشان را میسر شد که از روستای اجتهاد است کشفیه و الهامات  
 لدنیہ در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات



نایبند و از آن هیچ نفی قابل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان  
 کمال مشایخ بنظر پیوسته و پیچ از روی انکار هم نبوده از مشاجره که  
 شیخ بانی علاء الدوله سمنانی در مسئله از مسائل شیخ اکبر محی الدین عربی  
 رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیامد نه بهی که هم شیخ سمنانی  
 ویرا عارف سبحانی گفته و در مضائق خود بعلو مرتبه ستوده آید پس است  
 احوال مجتهدین میان هم دیگر و نیست تمیز را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد و اول  
 متابعت را سبب دوست و مرید استادش نیز در آن مست و علامه با وجود  
 کمال ادب و حقیقت مسئله با ستانده میباشند و مناظرات نموده اند  
 و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظر  
 نموده و در بسیار مسائل و بے و امثال او بر خلافت را سبب استناد نمود  
 فتوای داده اند که لایحه کند لک مرتبه اکمال و ارشاد و عرفان نیز  
 این صورت دارد و اما هر ناقص معرفت نیست منزلت را این مرتبه نباشد  
 و بعضی فضلا سبب وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شریعی بخانکه  
 باید ندارد امروز در علم ظاهر و باطن گیکانه زمانه ایشانند چه بود که شریعی  
 بر نگارند چون الحاح احسنه از حد شد بنده را بقرائت عوارف امر  
 نموده بدین تقریب شروع نمودند شریعی عربی در غایت بلاغت  
 سبب و فصاحت لفظ جزو سبب تحریر یافته بود که نسب نمودند خود را ازین معنی  
 گذرانیم که مبادا در محل از محال او که تقریب علو سخن و تدقیقات  
 آن ناگاه مشیوه طور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ اشیرخ از دست  
 و حال آنکه من کترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره و شیخ حسن برکی  
 که مرد فاضل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسکله از مسائل صوفیہ صافیہ چہسم الشرح پیدہ بود حضرت ایشان  
 بغضب و خشم تمام پوسے نوشتند کہ این چمیدن تو غایت بیجا و نازیبا  
 واقع شدہ چنانکہ در احوال مشارالہ این قصہ بیاید انشا اللہ سبحانہ و اگر  
 بعضی تصوف خوانان سقید بدعت و ہوا یا بعضی از ارباب شوکت و غنا یا  
 بعضی علما سے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفہ بسواسے کسب  
 سیکشوند حضرت ایشان راہ نموشے پیودہ سیفہ دزد تحقیق این امور  
 در کتب تو م سطورست از انجا باید طلبید و گاہ بد و کلمہ در غایت جمال  
 از سر و امیکردند روزے یکے از خوانین بزرگ در مجلس انان ایشان سوال  
 کرد اینکہ صوفیہ موحده عالم را نمودے بود سیکونید عجب سخنے ست کہ  
 باین مسکله دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود  
 بے بود خواہند شد کہ آئنانیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را  
 دابل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسکله ندیدند و ایضاً بسکوت  
 سطلق آن سائل از سر و انمی شد و نیز از نحو اسے سوال اور غیبت اورا  
 بر رفع قیود شرعیہ دریافتہ بودند در خواب مشر مودند این لذات دنیویہ  
 کہ فریقہ مخلوق آمانید و بشوق تمام آنرا جو یان و از زوال آن سنست  
 ہر اسان و چمنین این غذا ہما دنیو سے کہ می بینید و از ان خود را بصدہ  
 بکنار سیکشید و بکستہ دین اسے کہ غلبیدن خار سے باشد چہ مقدار آزار می یابد  
 ہمین لذات و حظوظ در بہشت و بہان رنج و آزار سے در دوزخ اشہ و اسبقہ  
 خواہد بود چمنین لذتے را کہ انجا تا مترست و ابد سے طلب نماید و ہر چہ  
 موجب حصول آن گردد باتیان آن سے فرماید و از چمنین غذا سبیل و  
 آزار سے کہ انجا سخت ترست و سرد سے پیر میزند و از ہر چہ باعث حصول

آن بود بگریز نیرخواه بحقیقت آن بود بود یا نمود بی بود و کند که مردمان از  
 دور و نزدیک بزبان قلم سوا است در بیان آورده التماس جواب آن نبودند  
 حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجز جواب نمی پرستانند  
 و گاه بودی که مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق می یافتند جواب  
 آن می نگاشتند یا اشارت می رسیدند یا چار تفصیل یا اجمال کلمه چند  
 بنامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت  
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتدا اسے توجه شریفین  
 ایشان به تحریر اسرار هالیشان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده  
 و ایضا امر ارجح طبعه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین  
 صلوات الله علیه و آله و صحابه و احابه جمعین مشاهد فسر مودند چنانکه  
 در بعضی که حضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین می نموده اند  
 آنجا که رستم فرسوده اند بهی در کشف هر یک از مقدمه مذکور بمقتضای  
 وقت مسوده کرده شد بعضی منها و کلمات آن معلوم مسطور نیست  
 مخطوط شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضه داشت را بهی شد و  
 تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد احوال رساله دیگر بیاض  
 رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی بایران میسر شد که التماس نمود  
 که نصاب بنویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن زندگانی کرده شود  
 الحق رساله غیبی مکر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن خیال معلوم شد که  
 حضرت رسالت خاتمت علیه السلام و الصلوٰۃ و التحیۃ با جمع کثیر از مشایخ  
 خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش  
 آنرا بوسیله میکنند و بمشایخ می نمایند که این نوع مستفادات می اندازد

جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند و در آن زمان در عسکریه الوجود و بر سر  
 آن حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام ایستاده اند و الحقیقه بطولها و در میان مجلس  
 باشاعت این واقعه را امر فرمودند ع باکر یان کار بآد شوار نیست ۴۰۰  
 کلامه العاسله بمقتضای آنکه ایشان را بخواست جد معظم خود فاروق  
 اعظم رضی الله عنه از محدثین بطبیخ دال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه  
 سابقا اشارت بان رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست بجهان  
 گریزان این سینه برگزیده خود اظهار نموده ع زبانها را باز نمود و گویند  
 شاه این سینه است قصه که را قسم این حروف آزاد دریا چه دفتر ثالث  
 مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز قسم نموده و مجلس انبساط که بعد از اتمام  
 دفتر اول مکتوبات پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت  
 انکسار در بقصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر  
 عاظم گزیده گشته که آیا این همه معارف که به تحسیر آورده ایم مقبول و مرضی  
 او سبحانه باشد یا نه تقارن این اندیشه ندا در رسید که این علوم که در سیر  
 و تقصیر تو آمده همه مقبول و مرضی ما است باز درین اثنا طعم گشته که سینه  
 که نوشته با که هر چه در گفتگو است تو آمده است همه مقبول و مرضی ما است  
 بل این همه را نگفته ایم و بیان ما است و در آن وقت آن علوم و معارف را  
 یکیک در دفتر ایشان داشته اند و همه را در آن حکم دخل یافته اند از گاه  
 تحریر کتاب بجلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضا حضرت در خانه مکتوب  
 دوحه و سی و چهارم از دفتر اول تبصریب معرفت خاصه عالییه رقم نموده اند  
 که این معارف که مسطور یافته است اسید است که از الهامات رخصانی  
 باشد که اصل شایسته و ساوس شیطانی را در آنجا مجال نبود و بل برین آنکه

چون در صد و نهم بر این علوم شد و ملتی بجنباب قدس خداوندی جل سلاطین  
گشت دید که ملائکه کرام علی بنیائهم الصلوٰۃ والسلام از نوحی آن مقام  
دفع شیطان میکردند و نمیکدشتند که در حوالی آن مکان بگرد و چون  
انظار غم جلیله از اعظم محمد است به انظار غم غلطی جرات نموده آمدند  
که از منطقه عجب مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بنیایت الله سبحانه  
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصیب عین است و کمالات منسوب با او و  
سوید و نهم بر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکے فرمودن  
سید الانام علیه الصلوٰۃ والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن  
مرتضی کرم الله وجهه ایشان را که آمده ام که ترا علم سلوات بیاموزم و باعث  
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آترا  
از زبان یکے از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که ادا از زبان  
سبارک آن حضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر  
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مهدی آخر زمان علیه الصلوٰۃ  
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکلیف تحریر  
از آنست ۵ بر نوح شب و روز از آن سے چیسیم تا بیکے نماند بگویند  
تورسد ۶ و اگر این قصه را داخل آن خدایص حضرت ایشان که در فصل پنجم  
ذکر یافت نیز می نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث پرین تحریر می شد  
و تشویق اهل طلب و ارادات و تخفیف بار علیات حال و نسبت است باینکه  
در کتابت باین بواعث مذکورات تصریح نموده اند آنجا که نشر فرموده اند  
ازین گفتگو انعامت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت  
نه تفصیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام است که خود را از

کافر و نیک بہتر دانند تکلیف ان کا بردین سے ملے چون شہ مرا برداشت  
 از خاک ہر سوز و گریہ را نم سوز از خاک ہر اگر بر وید از تن صمد زانم +  
 جو سوسن شکر لطفش کے تو انم + و نیز رقم فرسودہ اند کہ طائفہ از ارباب توحید  
 آنا نہند کہ استہلاک و انحلال در شہود خود ہر وجہ اتم پیدا کردہ اند و نہایت  
 ایشان آنست کہ در شہود خود مضحک و معبودم باشند و اثر سے از لوازم  
 وجود ایشان ظاہر نشود رجوع انما ابر خود کفر پیدا نہند بعضی از ایشان  
 سیف مابیند کہ اشتہی عدلا اعود ابد اعد سے میخواہم کہ ہرگز اورا وجودی نبود  
 ایشان اند مقبول محبت و حدیث قد سے حسن قتلہ فانا دیتہ در شان ایشان  
 مستحق است ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسائش نداشتہ چہ آسائش  
 و غفلت است بر تقدیر دام استہلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام  
 ہر وی میفرماید کسی را کہ ہر ایک ساعت از حق سبجاند غافل سازد و سبقت  
 کہ گنہ گران اورا بخشند و وجود بشریت را غفلت در کارست حق سبجاند  
 کہ لاکرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد ادا با مور سے  
 کہ ستانم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ است  
 انما آن بار وجود نے الجملہ از ایشان تخفیف یا یہ جمیع را بسواع و قیول الفتا  
 داده اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شعار ساختہ  
 و گروہ ہے را بہ بعضی امور مباحثہ مشغول داشتہ عبدالرحیم اعظمی سے  
 ہمراہ سگبانان بصر میرفت شہی از عزیز سے تر آن پر سید فرمود  
 انفسہ از بار وجود خلاص شود است کلامہ ای عزیز بر خوانندگان سعادت  
 حضرت ایشان مستور نیست کہ علم ایشان را از علو رفعت و غلو حق و  
 وقت با یہ دیگر است و از ناز کہ ہر مایہ دیگر روز سے این نقیصہ از

زبان شیرین مشہور کہ فسر سودند تا کسی را در علوم ظاہر سے (منقول)  
 و معقول مہارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفہ علیہ خصوصاً ذائقہ  
 حقائق شیعہ اکبر محی الدین العربیہ قدس سہہ اطلاق فساد ان  
 نباشد قدر علوم و معارف ما و ناگزیر ہائے آزاد دنیا بدست دریا بہ جہاں  
 پختہ پیچ خام پس سخن کوتاہ باید و اسلام از مرقومات متبرکات  
 حضرت ایشان یکے فقرات عالیات مبدیہ و معادست و فقرات شریفیہ  
 معارف لدنیہ و رسالہ جذبہ و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ رسالہ  
 شجہ رباعیات حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ  
 روشنیہ و تعلیقات عوارض و غمیر ازین رسائل دفاتر ثلثہ مکتوبات  
 قدسے آیات ست اما دفتر اول ششمن بیست و عریضہ دو صد و نو و ست  
 مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزده گرد و از خوارق حضرت ایشان  
 کہ نقیب مطالعہ نمودہ یکے انبیت کہ چون بنام ہر یک از مخلصان  
 مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو سے این دولت بردل گشت  
 و نیز مخطوط دل کسور میشد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رقیہ شمیمہ نامزد این حقیر  
 گردان رقیہ خاتمہ مکتوب آن دفتر باشد کہ سن فسر دہمہ مخلصان  
 این در گاہ ہم چہ دوستے باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نام  
 باین غلام مجبور ہنوز سے بران پودہ مرسل دارند چون برنگاشتنہ اند  
 فسر مودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را  
 کہ برطبق عدد مرسل و اصحاب حبش برگشتہ ختم نمایند فصل مراد سے  
 کبراستہ چون سبندہ تاریخ اختتام این جلد را در المعرفۃ یافتہ بود فرمودند  
 کہ نوازش نیز ہمین باشد اما جلد ثانیہ شتم ست بر نو و نہ مکتوب

موافق اسرار حسنی جلد سوم محتوی ست بر صعد و چهار دہ کہ توبہ بر لبین ہو  
 قرآن سے بعد از تہائے جلد ثالث و مہجور سے بندہ از آستان بعضے مکاتیب  
 دیگر کہ شروع دفتر چارم بود و بظہور آمدہ بود و ہنوز بچپا ریدہ مکتوب نہ رسید  
 کہ آن ماہ چہار دہ آسمان قطبیت رود در نقاب مغرب تراب کشیدہ قدس بہشت  
 سرہ الا نور و نور مضجعہ المصطفیٰ محمد بن سید البشر والصلوٰۃ والسلام علیہ و  
 علیٰ آلہ و صحابہ و اہل بیتہ الی یوم الحشر ناچار آن مکتوب را در خل جلد ثالث  
 نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطالب فرمودہ را بدین  
 فقرہ متبرکہ از حضرت ایشان ست ختم نہائیم آنگاہ زبان خامہ را بہ بیان  
 چند معرفت مسموعہ کہ در خل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازہ  
 و جدیدست بکشایم بعنایت اللہ سبحانہ و کریم فقرہ اوئے در مکتوبی  
 بیکے از ہم پیرایے سرود الا خلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم و  
 معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزہ قرآنی  
 از ما معجزات اقوسے و البقیۃ آمد چشم بکشاید کہ این ہمہ علوم و معارف  
 کہ در رنگ ابر نیسان مے ریزد از کجاست علوم ہمہ با این ہمہ کثرت متاہلہا  
 موافق علوم شرعیہ و سر موسے مخالفت سنت را در آن گنجائے نہ این  
 خصوصیت علامہ صحت علوم ست حضرت خواجہ فاضل اللہ سرہ الا قدس  
 نوشتہ بودند کہ علوم شہا ہمہ صحیح ست الا چہ فائدہ کہ سخن حضرت خواجہ  
 بشما حجتہ نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ اید فقرہ شامچہ در آخر  
 معارف عالیہ مکتوب بیان طریق برنگاشتنہ اند کہ نیستہا بیان علمانیہ  
 کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ این حقیر را باین طریق متہاد رسانختہ ست  
 از بدایت تا نہایت و بنیادش نیست نقشبندیہ است کہ متفصیل از درج



نہایت در بدایت سنت برین بنیاد عمارت ترا ساخته اند و کوشکها بنا فرموده  
 اگر این بنیاد نئے یود معاملہ با اینچا نئے افزو و تختم او از بنچا را و ستمند  
 آورده در زمین ہست کہ مایہ آشن از خاک شیر و پٹیا است کشتند و با فضل  
 سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرسلہ ساختند چون آن کشت  
 و کار کمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الہی ہذا  
 لہذا و ما کننا لہم شکر لولا ان ہذا انما لہم لقد جارت رسل ہذا با حق فقر  
 ثمالہ شہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجید زنداگر تینا قضیہ  
 و تدافع مفہوم گرد و حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود  
 چہ در ہر وقت احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علم و علوم و  
 معارف ہست جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل  
 احکام شہ عیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقض ہست عیہ ناید  
 و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ می شود آن تناقض  
 و تدافع مرتفع میگردد و لکنہ سبحانہ حکم و مصالح نے ذاک فلا تکن من الممتزین  
 انہم کلانہ العسکر فیہا معارف نے کہ این حقیر از زبان آن پیر و متکلم شماع  
 نمودہ اگر چہ بر اسے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابیہ باید پرداخت لیکن  
 مشرے را از ان اینجا در ضمن ہر وقت برکتہ می نگارم و انتظار فرصت  
 تحریر بقیہ آن در اوراق دیگرے برہم تا کہ میسر آید پس از خندہ شہی  
 مکر این دو بیت مولوے معنوی راقیہ اسرہ کہ عشق معشوقان  
 نہان است و شیر عشق عاشق باد و صراطیل و فیر لکبیا عشق عاشقان  
 تن نہ کشد عشق معشوقان خوش و فرہ کند ہر زبان آرد و اند  
 فسر معشوق معشوقان را از علو مرتبہ پیچ مناسبتہ عسکر عشق عاشقان

زیرا که متعلق عشق معشوق همان ذات عاشق است بے آنکه صفاتی  
 عاشق منحوظ بود و در عشق عاشق منحوظ صفات معشوق است مگر آنکه عاشق  
 بمرور تصرف استیلا بر عشق از صفات معشوق بذات معشوق برد  
 تا محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بجا شقی نسبت به پدید آرد  
 چنانکه در او اخسار از مجنون عامرے نقل کنند و الا در ابتدا توسط عشق  
 عاشق منظور صفات معشوق است از صباحت خاور و شام وقت تدر  
 لاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو  
 و امثالها اما در عشقی که معشوق را بعاشق است هیچ یک از اینها منحوظ نیست  
 انگاه فرمودند عشق صفات را بے آراء و تاملین ناگزیر است از اینست  
 که عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام و سکون  
 است نزار بر عاشق و فریب معشوق آثار آن داین است و آنکه  
 عشق معشوقان نهان دستیر است نیز محبت ذاتیه مشیر است لان الله  
 اعلم من الصفات و ادق منها این حقیر بعضی رسانید که آیا در عشقی  
 که معشوق را بعاشق است منحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق  
 از این محبوبین است که گزینان است فرمودند این ملاحظاتی است بفرمود  
 اینها بفرمودند که کبھی ظاهر میشود اشتیاق با صفاتی که در این  
 و این تلمیذ بر سر برداند از آن حضرت بر سر می که تعلق بیکر به یکدیگر و یکدیگر  
 داشته باشند این فرمودند که در این روز کسی که از این نشان منظور حضرت  
 ایشان بعضی رسانید که در کتاب دیده ام که عویش را بآن شیخ ابو الحسن  
 شرفا فرموده اند که سر در بر خیز رحمت است الا در محبت که نشاند  
 و از کتب و روایت خوانند معنی این کلام چه باشد حضرت ایشان

بر سرش خورگمیه کرده بودند چون آن کلام را شنیدند با اضطراب از خوش  
 نرواده و ساخته میباشند پس بعد از آن روزی بجا خوان کرده  
 ازین بیان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته سر مودن این کلام  
 از زوال عین و اثر عارف نشان میداد صاحب آن حال که لب بدین  
 مقال کشوده با آنکه در حق او سگی از معشوق رحمت اندر محبت ظهور نیاید  
 اما این بیچاره عاشق از شرط تعطش که بقا و تحقق معشوق دارد  
 آنرا رحمت نمیداند زیرا که آن دم که آن کشته محبت از معشوق دور بود  
 ششیدان نام بل خیز سکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما و س  
 رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت  
 بود رحمت قربت را میدانست چون بر رحمت محبوب از دور س  
 نیز سگی آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشا هت معشوق را میدا  
 چون بر رحمت محبوب بمشاهده رسید تعطش او را نیز عدم رحمت دانسته  
 رحمت هم آغوشه محبوب را میدانست چون بر رحمت محبوب هم آغوش  
 محبوب شد از بس اشتقاق آن نشانه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت  
 عین معشوق شدن را میدانست چون بر رحمت معشوق آن نیز نشود  
 چند آن مرتبه دیگر درین تحقق و عینیت مندرج است که تعطش او رحمت  
 آنرا داند و آنچه در دست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از  
 کشته دیت خواهند او بدستگی خود خود را کشته محض یافته و مواخذه که  
 هر دار فنا س بقایا س آثار میرود دیت نمیده متجربان س گوید ایچ  
 سگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود رسته باقی بود  
 و بعد از قتل دوم که از آن رقی بود رسته دقیق تر و نرسیده قاتل نمید

که بدفع آن سیکو شید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست که  
مقتول خود را بهنگی با و سپارد تا سر موکے از دبا دست قاتل مداخله  
دیت در میان دارد و چه گویم که برو چه رسد رود و چه رسد بنید و چه رسد  
سخ قلم اینجا رسید و شکست و تو جیه این کلام و جیه نیست برین وجه  
فسر نمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بقتل که زوال عین  
دائر لازم آنست مقتول سازند و با آن از و کمالیعت عبودیت خواهند  
و وظائف شرعیه طلب دارند و طلب روزی در سفری که به  
در غایت رطوبت و لطافت بود و محسوس در نهایت خبری و فقرت  
و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت بخود  
زاده عالمی مشرب جامع الاسرار و العالوم شیخ محمد المعصوم سلمه الله  
و باین مسکین منوم تو چه نموده فسر نمودند که عارف سبحانی شیخ  
ابو المکارم علامه الدوله سمناسی قدس سره میفرماید رباعیه  
این و هم بود که تو دوستی بر خیزد امکان و حدث بر روی بر خیزد  
گر بطف خدا در سراز راه کرم شاید که دمی از تو توانی بر خیزد این  
رباعیه شیخ اشاره بزوال عین مینماید اگر چه قائل آن قدس سره  
آن زوال را جز به نیت اند زیرا که از ازاله عین جز به تخلی ذاتی میسر نیگردد  
و چون تخلی ذاتی نزد قائل نیست مگر بر تری لاجرم افرا که رفع قوی است  
و آن ایاست باناله عین دمی و خطه باشد و آنکه گفته زوال عین جز  
بیتخلی ذاتی صورت نیگیرد اگر چه بیان آن تفصیل دارد اما بجماعت  
که چون اسمی وصفی نامحوظ بود لاجرم عین مابقیه عارف و بیان  
عائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و انگاه فرمودند صاحب

برخیزد چه توانی او همان مابین مودعه بود اما در آن هر جا باشد که ظل  
 اصل نشود قسم من قسم و بسا تحقیق و دقیق در میان نهادند که حافظه  
 بل ادراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تفسیریات نسودند که شیخ  
 علاء الدوله از آن قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته اند  
 آن همه غوغا از آن دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق سید اند  
 و غیر خاص و عام قسمی ثانی میگویی و الحق بحسب عرف و قانون منطقی  
 و کلامی یحیی است اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قبیل اطلاق  
 نیز در آن گفته و این قسم ثانی است که مطلق شیخ است بدین تفسیر و هیچ  
 نزاع نیست مگر لفظی پس روزی بتقریب آن کلام صاحب فصوص  
 قدس سره که فرموده ان شئت قلت انه اسے العالم حق وان شئت قلت  
 انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه فخلق من جهة ان شئت قلت با حیرت  
 التمزین بنمایند مودند تمیز نمودن میان مودید و مودود دیگر است و تمیز  
 شدن آن دیگر و نیز نسودند که همچنین بیان نفی و انتقافرتی است  
 بس شگرت که نفی در بدایت و توسط باشد و انتقاد در نهایت و هم بدین  
 تقریب نسودند در طریقه حضرت خواجگان مقدس الله اسرارهم هم بدین  
 تسلیم اسم ذات آمده و هم نفی اثبات آنچه ما را معلوم شده نسبت که بهم  
 ذات را بجهت به شناسیت بیشتر است و نفی و اثبات را بسبب و چون  
 در این طریقه در بدایت تقدم جذب به شناسب حال بنده میست پنداری  
 این طریقه را او مستحکم را اسم ذات است و چون بسبب قدم نه دلائل  
 حال او بنفی و اثبات است و روزی سیکه از اصحاب صاحب الدلائل  
 در خلوتی که بنده نیز حاضر بود و هم در محضر داشتند که معالیه خود را در تمجید یا تمجید

قدس سره بزوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلی ذاتی را جز بصورت  
 تجلی له اثبات نمینماید آری که در فص شیشیه مفسر باید التجلی من الذات  
 لاکون الا بصورت التجلی له فالتجلی له لا یسر الا بصورتہ فی مرآة الحق  
 و نیز مفسر باید عین که معلوم است از معلومات الہی اگر زائل گردد انقضای  
 علم و سجد بخل لازم آید و در احوال و اعتقادہ ضلال و بزوال اثر  
 بر این یز زوال قائل نیست مگر بدین چون عین زائل نگردد و اثر چگونه  
 رود و در کلام بعض صوفیہ چنان مفهوم می شود که عین زائل نشود  
 اما اثر نماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرند چنانکه  
 کلام شیخ بلند سید ابوسعید ابوالخیر قدس سره العزیز مصرح  
 این مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نمود  
 مشیر است این مقوله از دوسه بر آنکه زوال عین از وجوب کسیت متحقق  
 نشد که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود  
 عرض چگونه ثبات یابد چون سر رود در سر چون ماند بعد از آن  
 آن رباعیه شیخ مہر قدس سره بآیه در جواب سائل از مجاز اثر  
 نوشته فرستاد خوانند و معسراج چهارم او را تکرار نموده فرمودند  
 ما بزوال عین و اثر شیخ مہر سوا تقسیم اما چون من مہر عشوق  
 شدم عاشق کیست نگوییم بل چون شیخ سمنانے گوئیم تو دے  
 پر نشیند اما دوسه بر غیب ندو یکین شیخ سمنانے آنرا دے گوید  
 و ما ستر شناسیم کہ نزد ما تجلی ذاتی و اس تجلی بودند بدی و نیست سر مودند  
 زوال عین و اثر را لازم نبود بر عاشق و دلی بل نشایه زیرا کہ چنانکه  
 عقل را بود از اصل و دلیت بود کہ از خود دے دید چون باصل و بد توئی

و محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینیم در خلوات و تنهایی  
 بیشتر آید مستند این معنی چیست فرمودند که سببیکه از اصحاب حضرت خواجه  
 قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجه گان یا جو  
 چون محبوب را بخلوت فرارند در چهار و دو حضرت ایشان بعد از ادا  
 کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخواه بسیار افزا کرده فرمودند این  
 بواسطه است از حضرت خواجه محسن ادا و لطافت طبیعت اسما اهل این دقیقه  
 در میان نیامد بنده معروض داشت که حل آن چیست فرمودند ظاهر را  
 با باطن الفت و نسبتی است چون نسبت و الفت آشنایان بینشیمان با هم  
 و هر یک از باطن و ظاهر ساک را بکار سبب که لائق دوست داشته اند باطن هر گرم  
 معاملات خود است از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز مشغول معاملات خود  
 از امور حسیه ساک را در محافل کثرت بنا بر اختلاط و الفت این دو ظاهر از  
 ناست اشتغال با امور متوجه الیه از الفت و مصاحبت این رفیق و آشنایان  
 خود که باطن است ناهل کرد و باطن او ناچار بلبه مرج و مزاحمت اختلاط او  
 سه گرم کار خود باشد و این غلبه حضور و علاوت ادا ان است و چون سا  
 بنجارت رود و ظاهرش از شغل پرده خسته متوجه باطن گردد و باطن بحکم  
 آن الفت رسد با اختلاط مع صاحب خویش آورد در کلبه توجه انسوی بی خود  
 او تخلیه رود و ناچار حضور و آراستش قلیل ندید و بنده بعضی رسانیده که بسیار باشد  
 که ساک این طریق را در خواست قیاس با تخمین آرام و حضور تیر روی نماید و چون  
 چه بود فرمودند باطن این ساک را قوی میگردانند که بر ظاهر او غالب آمده و در این  
 بکار خود آورده بل بزرگ خود بر آورده و این اتفاق نسبت آرام تر اندید پیوسته  
 وقت زنجیر شده راه خلوتی طلبیده از آنچه دیده بود و دانسته میسر میاید

معروضه است تقریبی که در میان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه  
 در ادراک و مراقبات مائید صفات اوقات و نیز چنین مینماید که هر چه از صفات  
 واجبیه تعالی بدر یافت ساکن آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار است  
 آنست که حکم او کرده اوقات خود را بپا و ذکر او سبحانه مستغرق در است  
 تا او سبحانه حکم از کریم ترا بکرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و بی تخلف و  
 تحلیف توار و سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغرض حصول احوال مکنانها  
 مکتوبی و سبیل در تخیل جاندهی و بی غرضانه بل بجان منت داشته بکرو  
 عیودیت پر دازد اگر قبول کند بر چه او سبحانه بان نواز و دان طبع  
 مستفادات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتمادی که نامی و شکر بجا آورده اهل حق  
 کردی والا امتیازی منی بعد از ان فرمودند سبحان الله و بحمده ما را با وجود حصول  
 کمالات ذاتیه از بس مراعات نیزه او سبحانه در مراقبات صفات و تصور آنها  
 خوف و حیرت می آید و بعضی مشایخ وقت راجی مشنویم که همیشه بیان امرای  
 ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنویزی رنگابی چیز که محیط هر عالم است تا انچه  
 مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نورانی  
 و عریض و شکیل می آید و حق سبحانه ازین تخیل ایشان منزله است سبحانه  
 یقیناً که آنجا انیسای اعراض قبول مانند آن را و این تخیلات را از انچه است  
 در این تخیلات و حکایات و لطایف بعضی عرفا محمد الله که در ان زمان  
 نمایانند و با او پیوسته اند و ثبات در دین پیش گرفته اند  
 و نیز ایشان از مردند اگر چه از صوفیه صافیة فواید بسیار بدین محمدی ملوت  
 است که فی الواقع علیه و سلم رسیده که بسیار فاجران این است بین طاریان بقدرت  
 ایشان از صاحبان گردیدند از التوا اکثر ایشان بسیار ظلمات بدع منقذ شد بسیار از



کتاب و سنت بهشت ایشان بر وجه بیان آمد لیکن بسیار ضرر بهم از مستان این  
طائفه بدین معین لاحق گشت و ناقصان بسیار را گمبیه گاه آمد که کلماتی در سکر حال  
از ایشان سرزد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ناخود می گشت اگر چه مقصد  
انان از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان انوری که بیان  
بحال معنی مستور را بشناخته نمایند و از کجی برانیدند و لا جرم روی نمود آنچه نمود آنچه  
نمود و حق را بجهان در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود  
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و انان  
چشم الله از تخلق با خلاق الهی آن نوع سخنان متشابه رو داده زیرا که در کلام او  
تشابهات آمده چون پیداست و تویی و جنب که محسبه باطله را ناجی قسیم رفته گمراه شده اند  
با آنکه و تعالی عالم بود بغرض اقدام افهام آنها از آن عبارات مع ذلک است  
فرستاد و چنین در کلام نبوی چون محکم الله و ان الله خلق آدم علی صورته و مثالیما  
آمده با آنکه اینها سیاسرور ایشان علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام در غایت صحیح و نهائیه است  
کلام حقیقت و عدالت با تنظیم اند پس از طائفه اولیای که مثل این یا زیاده از این  
سرزدند عجیب باشد ارباب عادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل فایض شود و  
اصحاب بطلان را معنی دیگر گنیل صراط المجرس و دماء المجرمین ظهور این قسم کلمات ناچار  
از تفهیمی وقت حال این طائفه باشد بعد از آن فرمودند که ماکه یکی خود را بشیرعت در آید  
و شیخیت سنت سیه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة همیشه برپا ایستاده از زبان  
فلم یانیز بعضی کلمات سکرامییر برآمده که تا دوران چه درینند آتی کلامه شریعین للطیفت  
فی حق کلامه کلامهم را قریب این حروف غنی الله عنه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که  
صیغه سیمت گذارش یافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان  
نیز نمایند از جمله آن تشکیکات یا زده مقرر ضات که شریعت تمام یافته اعتراض یکاشفتا

عریضه یازدهم است از عریضه که آن حضرت بر سر نیزگوار خود با سیران نیزگرسرل شده اند  
 و حال آن نسبت که رقم نموده اند که بعد از سیقانات مشایخ عبور و مرور بقایات اصحاب  
 و خلفای شریفین رضی الله تعالی عنهم همین دست داده است تا آنکه در عبور ایشان مقام  
 حضرت صدیق نیز روی داده و مردم ازین کلام دعوی مساوات قائلین کلام فتنه  
 نموده اند بجهت آن مقام اما این دریافت امان را از قوت تدبیر کلمات است این  
 طالع علیه بطور رسیده زیرا که هر کشتی اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طالع با  
 پیدا نموده اند ایشان ازین و اشکال چیست حضرت ایشان قدس سره خود نیز در  
 دفاتر مکتوبات قدسی آیات تصریح و کنایات منع این شبهات نموده اند که بجز اندک  
 منصف بصفت عرفا منصف تحقیق نخواهد بود از انجمله مکتوبی است که شیخ حمید شنگلی  
 نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب بحال مشارالیه خواهد آمد انشاء الله رب الفقه و دیگر  
 که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل کرده و نیز در عنوان مکتوبی که درین کتاب است  
 که آن مکتوب بیت بنام سید مرثی میر محمد نعمان علیه الله رفیع این شبهه بشیوه این  
 نموده اند من اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندیده اند که تفسیر ازین تضاد  
 از بزرگان کامل سر برزده نمایند که سلطان العارفین مستقر فرموده است که از رفع من لوا  
 محسب آنرا چه تاویل اند و شیخ اکبر نجفی الدین بن العربی که خاتم النبوة را جعلی است  
 علیه و سلم خشت فضه گفته و خاتم الولايت را که خود داشته باشد و نه خاتم النبوة  
 و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولايت است و نه از خاتم النبوة  
 آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتأخرین خواص بار ائمه و اهل بیت است  
 مرقوم است که حضرت خواص تقریباً هاست و توسط سلسله خود فرموده اند که این مقام  
 شصت و ابونیزید و جنبه پیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند رسیدیم تا بجای که  
 بنا بر گاهی رسیدیم که الان محط تریبار گاهی نبود و ششم که بارگاه محمدی است علی سائکتهما

الصلوة والسلام گستاخی نکردیم و آنچه ابو نریس کرده بودن نکردیم و بعد از آن مقام است  
 که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین ابو نریس بطاعتی قدس سره فرموده و نیز  
 سیر در صفات انبیا علیهم السلام سیر نکردیم بیاگاه محمدی صلی الله علیه و سلم رسیدیم  
 خواستیم که در صفت او سیر کنیم دست رو پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگوار فرمود  
 که چون من بعنایت الهی در سیر مقامات تهتیم مقام رسیدیم گستاخی نکردیم و سر نیار  
 بر آستانه احترام آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهادم و بعضی سائلان کابرین میخوانده  
 مرقوم است که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیار بر آن آستانه نهادم  
 بر من کرم فرمودند و مرا در آن مقام گردانیدند انشی در کلام این ذو نیرنگی در  
 چه میگویند بترتیبی که آنها میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی رسد ناچار از  
 مقامات سایر انبیا بالا رفته باشند پس اگر ازین کلام این طائفه مساوات  
 و تفوق آنها بر انبیا مراد رسید از دنیا و باقیه شت بجا منجر خواهد شد پس  
 اکابر دین و روسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این همان مراد  
 که ایشان دانند آن مراد حضرت ایشان در آن مکانیست که تعیین نمودیم  
 بوجه حسن بیان فرموده اند با آنها رجوع باید نمود و امید است که پیچ شنبه نماند  
 حضرت خواجه بنج الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله ترتیبه در یکی از مصنفاتش ریفه  
 خدی آورده چنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای انبیا علیهم السلام و صلواته اناک خاصه  
 هست که ساغر آن سائر زائران بزیارت آن میرسد و دستها میبندند و کلماتی و تسبیح  
 مینمایند که در عالم غیب نیز ایشان را مقام است که ماکولات است چه در دوزخ و چه کار  
 و برای یوزه نهشت احوال باین مقامات انبیا و خلفای اولیای علم و نور میرسد و در مقام  
 ایشان روی نیاز نهاده است که شایش نیاید بلکه بسیار است که شایش در کار نه بیند  
 تا بعبثه بمقام محمدی علی نهاده السلام الابدی نرسد خواجه شریف تاج سلمه و در این مقام

گفت که یکی از سنگران کلام شیخ تو این قصه مذکوره را در میان آورده این عمل آن  
 طلب نموده من گفتم صاحب این سخن را تو بهتر میدانند که از کمال علمها عالمیت صاحب  
 احوال بلند و معرفت ارجمند و از سر پرستگیر کتابت اشعری را شنوده پس این قسم کلام از  
 متضمن معنی صادق و مترادف است که ما را و ترا معلوم و مشکوف نباشد و حال آنکه از  
 سلف مشکل تر از این کلمات نشنوده ایم و هر یک را از روی عقیده تا ویلاست پسندیده  
 اینجا نیز همان کنیم آن مشکک خاموش گشت بدو چون حقیقت بی مغزی یک  
 اینجا بوضوح رسید که آن شبهه بیان مردم مشهور تر بود و از اذیان ناآمانان و تر  
 شبهات دیگر را بران قیاس کنند و خود را از سو ظن با کاردین و اشراف بیان  
 علیه و علی اتباعه فصل الصلوات و التسلیحات خلاص کنند فصل هشتم در  
 بیان بعضی خوارق حضرت ایشان قدس سره الا قدس سره  
 هر چند حکم کلام ذوالاحترام قطب قله ابوالحسن نوری نور چشم مرقد که فرموده اعز  
 الامامات فی زمانه استیان عالم تعلیم و عارف بطن عرصة حقیقه همان کثرت علم و  
 عمل و معرفت اکمل حضرت ایشان که است شگفت آنحضرت بودند حکم اگر گفته اند  
 مع اشرف عجرات قرآنست «و قاتل حقاً کون آن غوث الخلاق عظیم ترین  
 خوارق است و ایشان خصایص علیا که در فصل پنجم زبان قلم رفت هر یک است  
 استی بود بر ملک که است آن قطب الدلائل مع ذلک چون عادت نویسنده گان  
 احوال اولیا چنان جاری است که از فارسی که بجا کم کون استغاث است نیز نمی تواند  
 مانیز از جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در اسنه من این ذکر است که استی  
 چنانکه از خلاص احوال ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاوریم اگر مصداق این مقام  
 آن کلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجه عبداللہ انصاری قدس سره  
 که در حق ذوالنون قدس سره فرموده نه ذوالنون از آنست که میرا بیارایند

کرامات بتائید بمقامات که مقال حال درست او سخره بود انتمی یکی از ایشان  
 حضرت ایشان باین تراب اقدام در ایشان عفی عنه حکایت کرد که روزی تقریبی  
 وقت حضرت ایشان بنایت کرم بود درین آشنا و نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه  
 از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک  
 توجه و مهت گمارم عالمی از او متور شود اما درین جزو آخر زمان نه مری او سبحانه  
 در ظهور این امورست و نه مراد دل برین ظهورست خدمت مرعوی امیر سید الدین محمد که  
 برادر بزرگ حضرت سید مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظر حضرت  
 ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه آن قطاب پناه حضرت ایشان بودیم  
 صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه و سیدار چنانکه بسیار بود که در وقت  
 سجود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمده و در انشای این احوال نگاه از هم  
 یکدیگر از آشنایان کثیر اندیشه در خاطر افتاد که عجب با وجود این همه بزرگی حضرت  
 ایشان و کثرت علم و عمل عرفان آنحضرت از ایشان عارفی که باکم متعلق  
 باشد کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد  
 بشکی و قبض تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دیشم که از شامست  
 حدود این خطره است بنیت عذر تقصیر بخداست حضرت ایشان آمدند و دستار  
 خود در گردن افکنده خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظه سحر ترا برداشتم  
 فرمودند آنجا میر کرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت علان خواهد بود معلوم  
 یاران باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت  
 صیانت علیهم و سلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات  
 و صفات منجیاسته باشد باین فقره چند روز بگذرانند راوی گفت درین  
 عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از ان زلفت بکلی خلاصه بخشیدند

پیش از تحریر این خوارق معارفی چندین معنی که از زبان حضرت ایشان شنیده ام  
و بعضی از مرقومات شریفه ایشان نیز دیده و آن متضمن است فوائد جلیله را در ضمن هر  
فصل بسیاریم و نیز یک مکتوبی را بنامم که درین باب مرقوم نموده اند بزرگواریم بسیار  
که تا همه معجزات پیوسته و چنانکه معجزات پیوسته برای ترویج و تقویت دین بوده که یک  
خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر ایشان را در اظهار خوارق از  
حصول جاه و شهرت نامی و شتهار خود و امثالها نیست با وجود این نیت اکثر ایشان

آخر عمر از ظهور خوارق مادم بوده اند بعضی از ایشان فرموده اند عقوبت اولیاء محسن

الوحي و عقوبت الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبت المؤمنین التقیه فی الطاعات

و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعیف پیدا میکند و رواج آن فرو

می نشیند چنانکه احادیث کثیره مخبر این معنی است لاجرم ظهور خوارق که برای تقویت

و ترویج دین بود نیز تعلیل پذیرد یعنی اولیاء نامور با طهارات نگردند لایسما چون

نهر از سال زانستقال حضرت سید الا برار علیه السلام بگذرد که معنی آن است

را در تغییر امور دین و ضعف ملت در خلق تمام است اولیاء عصمت نیز چون او یکا

عزلت از اظهار خوارق غالباً ممنوع گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم

الهادی است که بارشاد و هدایت متعلق است و آخر زمان مقتضی ظهور است

که به هدایت و ضلالت وابسته است کما جاد فی ایضاً ان بین یدی ساعتی قیامت

اللیل المظلم یخرج اهل فیها مؤمن و کافر اوسی مؤمن و کافر یخرج کافر الحدیث و غیره

و نیز فرمودند که راستی که ارباب ارشاد را ضروری است آنست که هر یک از ایشان

از خلقی بخلفی نزنند و از حال اجمالی گذرانند و در پی سعادت کنند هر روز از مشغله کرامات

استقامه نمایند و در خود آثار تصرفات پیر می بینند و اولیاء الله را هیچ لازم نیست که

نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معالیه است بهمتتار الیق است اولیای

تحت قبالی الایع هم غیر ی برین معا گواه صادق سنت و تحریر نموده اند که خوارق  
 نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف تجربه نبی که از شرائط مقام دعوت  
 لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز  
 افضل است و الا کما یقضا فی الجایا باعتبار درجات قرب الی است جل شانہ تواند بود  
 که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از بعد اکثر خوارق که از بعض اولیای این  
 است بطور آئیده از اصحاب کرام رضی الله عنه عشر عشر ان نیامده تا آنکه افضل  
 افضل اولیاء و برتریه ادنای صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق از کونه نظری است و دلیل است  
 بر تصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد  
 تقلیدی در ایشان است پس بر قوت نظر ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه  
 بواسطه آن قوت صلاحات عظیم گشت و لهذا سبق سابقان این امت آمد و او جل  
 لعین بر سلسله قصور میرسد استعداد با وجود ظهور چندین آیات با سیره و تجربه قاطع  
 بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد سلب و نیز منفرمودند و هم بزرگداشتند که  
 شیخ الشیوخ قدس سره در حوارث بعد از کرامات و خوارق مشایخ فرموده کل نذر  
 سوا حب الله سبحانه و قد یکشف بها قوم و یعطی وقد یکون فوق نور الانوار من  
 لا یکون لشیء من ندر الان نذر کلها القوت للیقین و من منح بصیرت الیقین لا تجلب  
 الی شیء من نذر و کل نذر الکرامات دون ما ذکرناه من تجویر الکرامات فی اهل بیت و وجود ذکر  
 الذات خوارق عادات بر دو نوع است اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه که  
 نبش و صفات و افعال جمعی جل و علا تعلق دارد و در کمال نظر عقل است و خدای متعال  
 در مقدار است که بنده ای خاص خود را آن ممتاز ساخته است و نوع ثانی که صحت  
 فاعلیات است اخبار از مقامات که بعالم تعلق دارد و نوع اول مخصوص با بل عتی  
 و از باب قدرت است و نوع ثانی شامل محقق و سبطل است زیرا که اهل اینند راجع را نیز نوع تا

چهل ست نوع اول نزد خدای عز و جل شرافت و اعتبار دارد که با و لیا خود مخصوص  
 ساخته است و اعداد را در آن شکر کند نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق معتبر است  
 و در انظار ایشان مغرور و محترم آید اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است  
 که از نادانی او را پرستش نمایند و بهر طب یا بس که او ایشان را تکلیف نماید طبع  
 و منفقا و او گردند بلکه این مجربان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات  
 نمی نمند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات نیز علم این مجربان مخصوص  
 نیستند صور مخلوقات و اخبار از تعیبات ایشان زهی بجزردان علمی که باحوال  
 مخلوقات خاصه یا غایب تعلق دارد کدام شرافت و کرامت در وی حاصل است  
 بلکه این علم شایان آنست که بهر سبب گردانسیان از مخلوقات و احوال ایشان  
 بهر سبب به شرافت و احی است تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت شرافت  
 و با از او احترام شایان به بر می نمفتد و دیو در کرشمه و ناز و بسوختن  
 شایان از زیر شکم که این چه بود عجیبی است ۴۰ و قریباً ما ذکرنا مقال شیخ الاسلام که  
 و الامام الاخباری الانصاری فی کتابه منازل السائرین و شارحیه رحمه الله  
 علیه السلام از همین سبب و ایضا میفرمودند که از اکثر متقدمین او با هم اند در  
 مایل عمر زیاده از پنج شش خوارق اقل نکرده اند چندی قدس سره که بسیار این  
 نکرده است معاف نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند حضرت حق سبحان  
 تعالی از حال کلام خود علی بنیاد و علیه الصلوٰه و السلام چنین خبر داده است چیست  
 قال عز و جل و لقد آتیناهم نوحی تسع آیات بینهات و از مشایخ این وقت از کجا معاف  
 که اشغال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله را چه تقدم وجه متاخر در هر عرصه  
 نزد خدای است مدعی آنرا ندانند و ندانند مصحح نه شش میانه مجرم اگر کسی بنیاد نیست  
 از خوارق شایان را هر چه از این خوارق چهل و یکسان بجا نرفته خاص می بیند و بگوید



به تقریر رسیده و تقریر اقلام همین الان نام شهرت میگیرد و شب انجم تقریر نموده اند که معنی  
 تحقیق و با خلاق است که در ولایت ما خود است آنست که جعل شود و او بیارند و را  
 صفاتی که مناسب باشند صفات واجب را تلقی نمیکند آن مناسبت در اسم بود  
 و مشارکت در عموم صفات نه در خواص آن که آن محال است و مستلزم قلب حقائق در  
 تحقیقات خواجہ محمد یار صادق سره میفرمایند در بیان معنی تحقیق و با خلاق است  
 دیگر ملک است معنی ملک تصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود تصرف شود  
 او را مقصور تواند داشت و تصرف او در دلمانفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد  
 صفت دیگر سبب است معنی سبب شناس است چون رونده سخن حق را از کس باشد  
 کی گزانی قبول کند و اسرار خبی و حقائق را بگویش جان فهم کند بدین صفت موصوف  
 شده باشد صفت دیگر بصیرت است معنی بصیرت بیناست چون رونده راه را بصیرت  
 او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و کمال حال دیگران بفیض  
 همه کس را به از خود بیند و نیز بصیری نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب پسندیده  
 حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است معنی محی زنده  
 کننده بود چون رونده راه با جمعی است که قیام نماید بدین صفت موصوف  
 شده باشد صفت دیگر مهمیت است معنی مهمیت میراننده بود چون ساکنان عتبات  
 که بجای سست گرفته اند و می منع آن بد عتبات نماید بدین صفت موصوف شده باشد  
 علی بن ابی طالب و عوام معنی تخلق را رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تفسیر ضلالت و روشنی  
 و خیال کرده اند که ولی را احیای حیدری در کار است و شایای خبی می باید که اکثر  
 بروی شکست شود و اشغال اینها و هوکما تری من الطنون انما سنده ان بعض  
 الطن ثم اما ان مکتوب نیست که سنجاب خواجہ حسام الدین چه سنده اند نوشته اند  
 رب العالمین و اهل الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین و جمیعین بخاطر اتم

میرسد که چون در بیان اجاریه بصوری مائل گشته است و ملاقات ظاهر و غفقای  
 مغرب شده اگر احیاناً نبضه از علوم و معارف با ایشان نوشته شود تناسب مینماید  
 بنا علی ذلک گاه گاه ازین قسم چه مینویسد امید است که بحال نکشد و ما چون  
 مبحث ولایت در بیان است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخن چند مذکور  
 میسازد و استماع خواهند نمود و ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشف  
 از لوازم آنست ثلث او کثرت لیکین نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل  
 باشد بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود و اکثر کثرت ظهور خوارق  
 پر و چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه  
 اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قاتل نزول است جانب عروج بکثرت کثرت  
 زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرو می آید و وجود اشیا را مربوط با اسباب  
 می یابد فعل سبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول کرده است  
 یا نزول کرده و با سبب نرسیده نظریش فعل سبب الاسباب است و بسبب میرا که  
 اسباب تمام از نظر او مرفوع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بقتضای  
 ظن هر کدام با هر کدام علیحدّه معامله میفرماید و کار اسباب بین را با سبب می اندازد  
 و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مبدی می سازد و وجه سبب قدس  
 انا عند ظن عبیدی لی شاید به معنی است تا مدت ها بخاطر می خلیه که وجه نیست که او را  
 کمال این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محمدی الدین جلیانی  
 قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه  
 ستر این قمار را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر او بسیار بلند تر واقع  
 شده است و در جانب ول در مقام روح فرو داده اند که از عالم اسباب بلند تر است  
 مناسب این مقام حکایتی خواهم بگویم و عجیب جمعی است قدس سره آن قول است

که رزقی خواهم حسن بصری رضی الله عنه برب دریا ایستاده بود و انتظار گشتی می برد  
 که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار گشتی  
 می برم حبیب گفت چه احتیاج گشتی هست شما یقین ندارید خواهم حسن گفت تو علم  
 نداری حبیب بی اعانت گشتی از آب بگذشت و خواهم در انتظار گشتی ایستاده ماند و  
 حسن بصری چون به عالم اسباب فرو دادند بود با او توسط اسباب معامله می نمود  
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بے توسط اسباب با و  
 زندگانی میکردند اما فضل حسن است رضی الله عنه که صاحب علم است و عین الیقین  
 بعلم الیقین جمیع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس  
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یقینی بقیل  
 حقیقه دارد بی آنکه اسباب را بفکشد بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط  
 اسباب محسوسات قیامین است اما معامله بکمال ارشاد بر عکس معامله ظهور خالق است  
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کمالتر که در ارشاد حصول تناسب میان مشر  
 و مثر شد و در کار است که منوط به نزول است و بدانیکه اغلب آنست که هر چند از همه  
 بالاتر رفت از همه بیایان تر فرو دادند از حضرت رساله خاتمیت علیه و سلم که  
 الصاوة و السلام و اتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه بیایان تر  
 فرو دادند ازینجاست دعوای او اتم گشت و بجا آمد نام مرسل شد چه بواسطه نماز است  
 نزول مناسب بهمه پیاده کرده و راه افاده تمامتر گشته و بسااست که از متوسطان  
 این راه انحراف افاده طالبان بوقوع آید که از غمتهیان غیر مرجع میسر نشود و از  
 متوسطان بیشتر مناسب دارند بجهت بیان از غمتهیان غیر مرجع ازینجاست که  
 شیخ الاسلام هر وی قیاس کرده گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودند چنان شمارا  
 بسو قضا فیستاد می نه بخرچ که وی شمارا سودمند تر بود از خرقانی یعنی خرقانی نفعی



آن حضرت را ضعیف روی نمود در آن ضعیف ده یازده دانه موثر طلبیدند  
تا تناول نمایند چون خادم این موثر را پیش ایشان نهاد در مراقبه رفتند  
بعد از ساعتی سر برآورده فرمودند امر عجیب بنظر رسید چون این موثر را  
پیش من نهادند مرغی محسوس گشت که همه بناجات در آمدند و از حضرت  
حق سبحانه صحت و شفا سه اکل خود داشتند و معلوم گردید که حق سبحانه سوال  
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنها را در اکل آنها و ولایت نهاد خود حب  
موثر از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خردایشان که او  
نیز مرخص بود و معالیه بیاس رسیده از تناول آن نشفا رسید و کنگر دو سه  
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش موثر بیشتر بودی تا بسیار بیاران را  
موجب صحت شدی من هم اسیدی صاحب دلی رحمة الله نام که از مریدان حضرت  
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجہ بابی باند طالب فراه حضرت  
ایشان بلا شوره تشربع برده بودند گاه گاه بماندست ایشان میرسد  
و حسن عقیده بخاندان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای  
مکاک کن من باد و سه درویشی دیگر بجهت میرفتیم تجانه دیدیم چون رود  
از حضرت شیخ نوشنوده بودم هر مقدار که از تو همین احصام و عیده آن از دست  
مسلمانان آید خود را سعادت ندارد که ثواب غازیان سهیل اندری یا تکیه برین  
نصیحت ایشان کرده بیاران گفتم که درین صحرا کسی حامی این تجانه نمی نماید  
بیایید هر مقدار که توانیم ازین تجانه ویران کنیم بی را شکستم و در هر دم بعضی دیوان  
بستم درین میان یکی از فرزان منوذر از دور دران صحرا این تخریب مارا دیده بود  
بابل قریه که عابدان تجانه بوده اند خبر کرده ناگاه چه بینیم که قریب نزار کس بعضی سنگ  
و بعضی چوب بعضی حربه بردست بخشیم تمام متوجه ما شدند ما را و بیاران ما را حیرت و د

فرو گرفت و قرار را نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من  
 متوجه باطن حضرت شیخ نوشتم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده  
 این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست این کفره نجاتی ده درین تصریح  
 و نیاز آواز سه بار رسیدیم پس رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده و  
 من آواز را می شناسم که میگفت خاطر جمع دار که انیک برای حمایت  
 تو لشکر از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که  
 در گوش از حضرت شیخ این آواز رسید لشکر کی خواهد آمد اینان خود سیانند  
 قریب یک تیر پرتاب کفره مرتاب یا نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بکند  
 سوار سه چندی که قریب بسی چهل تن باشند نمایان شدند که بسیرت تمام  
 اسپان را بدینجانب میرانند چون کفره آن سواران را دیدند فرمود و پس  
 کشیدند آنجا که رسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و برهنه راستم نموده  
 ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند  
 که بتقریب یک از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل  
 کاروان شده اند مسلمانان از قریه این کفار بسیرت رفته بان دیده اند  
 سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها را با فور خود را رسانیدند و ما را را رسانیدند  
 و این بنود الامض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره الغریز منهدما  
 سمیه جمال که از ارباب ذوق و حال است و خداوند صدق مقال از مقبول  
 حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بواوی ناگاه شیزی مرا پیش آمد  
 از ویرانه تنهایی و بیبیت آن درنده سخت برسان و لرزان شدم و  
 از آن همیشه فرار را حکم ندیدیم ناچار التجا بحایت حضرت ایشان بخدمت  
 توفیق و توجه بجان آن حضرت در نظر آن حضرت ایشان عصا بر کف شستمانان



حضرت ایشان در آن باب متشابه کردند باز با تخیل متصور شدند که ایشان نیز مرتفع  
 گردیدند و بنام ایشان مرتفع گشت مشرق آن بفرزندان و باران رسانیدند و آن  
 اعضا را نمودند که اثری از آن مرض در آنها نمانده همه شکر آفرین آفریدند و این شکر  
 بود از آن حضرت ایشان پس شکر قس قدس الله سره و همه آنها هم از عدول  
 اصحاب ایشان شدند که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و دشت  
 آمد و دست و پا میزدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا او گرد  
 و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگوار شد و دیگران که پیاده عنوان  
 میرفتند غلبه نمود اما از غایت ادب چراغها عرض نه اشتند و برین میان حضرت  
 ایشان بحر جوی مولانا محمد یوسف هم قندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل از هم پیر  
 ایشان بود و خفاص نموده فرمودند بهمانا حرارت آفتاب و تراکم غبار باران را از آذین  
 مولانا معروض داشت چون معلوم و مکتشف حضرت ایشان است چه حاجت باین  
 مخدومان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان کرد  
 چیزی در زیر لب گفت اندمی چند ز رفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان  
 و اصحاب ایشان آمده سایه افکند و همان مقدار که غباری فرو نشاند و جل ناخجانه  
 متقاطر شد و شمالی بنامیت اعتدال و برین گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران  
 نبود و باران را شباهه بین سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت و بهمانا  
 از ساد است که این طلبه علم بود و آشنای راقم روزی بدیده گریان آمده باین عقیدت واقع  
 عجیب میان آن که این خاتمی بودیم از حضرت ایشان آن بین بود که گفت مرا بحاربان حضرت  
 ابی کریم الله وجهه خصوصاً بجا و بی تقاری بود و بسو و حقیقت شئی میگوید که تو باین حضرت شیخ  
 بزرگوار تو می نمودم بخادیم که نوشته اند که ما هم گشته معاویه چون ابوبکر و عمر و بنی امیه و بنی عباس  
 و بهمان حد که شما هم آنها میفرمودند بر شما هم معاویه میفرمودند برین نقل بر شما هم میفرمودند برین نقل



بی مزه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتم و مکتوبات را بر زمین انداخته بمالین سر  
 بخوابیدم و خوابیدیم که حضرت شیخ بزرگوار از نو غضب تمام در رسیدند و هر دو گوش را بدو بست  
 مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو بهم نوشسته ما اعتراض میکنی و قیامه را بر زمین آگینی  
 اگر از من آن سخن را که از تو آشفته گشته باور میکنی بیات ترا پیش کسی برم که خوش آن در حضرت  
 اود بسته برادران او را که صحابه رسول الله اند صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته  
 اما غلط نیست بهمچنان مرا کشتان کشتان بیاعی بردند در کنار آن باغ مرا باز داشته بود  
 تنها شده بجانب یوانی که در آن باغ مینمود رفتند اینجا دیدیم که غریزی پس بنورانی  
 نشسته بود بتوضع تمام بان غریز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و  
 تبسم تمام با ایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار توبه و زانوی ادب پیش  
 آن بزرگوار نشسته حرفی معروض میداشتند ایشان و آن غریز جانب من از دور نگاه  
 داشت تا مسکندند یقین داشتم که جانب من حرفی میگنند بعد از ساعتی حضرت شیخ  
 بزرگوار توبه فرماسته مرا نزد یک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند  
 کرم الله وجهه بآتش نشو که چه سیفر مانید من سلام کردم بزبان گوهر نشان فرمودند که  
 زنه را با صاحب خمیر صلی الله علیه و سلم تقاری در دل آید و ملاست این بزرگواران بزبان  
 نیاری که ما داریم و برادران ما که بچه بیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بودند نام من  
 پیر بزرگوار تر برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنه را سر نهی بلوی گوید با وجود این صحبت  
 ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر تقار و قنوعی انجام میدادم ایشان را  
 آن معلوم شده در غضب افتند بحضرت شیخ منظم فرمودند که دشمنان صاف شده است و اشارت  
 کردند بفرسیلی حضرت شیخ تقوت تمام سیله بر تفای من زدند بعد از خوردن سیله با خود گفتم عداوت  
 آنها را برای محبت در خدا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین تقار و عداوت  
 از تو ناخشنودی شده اند و برفع آن راضی نمیگردم پس چون نظر کردم این هم دل خود را

صاف دیدیم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه اکنون ازان کینه پاک  
می یابم و از لذت این جواب خطاب یکی حضور گشته ام و شیخ بزرگوار تو و معارف و  
گفتار این بزرگ اعتماد یکی صد شده است منهای یکی ازار با سپاه و صحابه  
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند  
و گفتگو شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل نیاوران روند و روشنی از  
مخلصان حضرت ایشان آن دم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسافر  
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی حاضر  
شد آن جوان دو تلمذ بهمان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بنصب تمام رسیدند  
بوی درآویختند چنانکه برگزینگی درآویزند و بر پایه اعتراض دوشینه را نکرده رفته  
کار و کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تبخیر بسیار راه معذرت و توبه و استغفار  
به شمار و میان آورد و دست از بازداشتند ازان پس هرگز بر هیچ کار ایشان نگذاشت  
بطاهر خاطر نشین و نگردد و اعتراض نمود منهای جناب حاجی عبدالحق که متوجه  
و فاضل است و ازار با بیل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شد  
تقریبی راند که شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملاست ایشان درآمد من  
آن عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام  
میدانم که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویل و در میان نهاد که  
ما و شما هر دو وضوی تازه کنیم و دو گانه ادا نموده بتوجه دنیا تمام مصحف آب کشایم  
پس کلمه که در بابیت صحیفه آید از نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان شتم  
نمایم آن عالم را پسند آمد و بنوق تمام وضو کرد و من نیز و هر دو دو گانه ادا کردیم و  
همچنان عالم بردست گرفته بتوجه وضو تمام بکشاد اول صحیفه این بود که جمال کلید  
تجارت و لایع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نام شد و من

شکر گفتم ازین که است خلاص من بایشان افزون شد تقاب اصحاب حضرت  
 ایشان بل مخدوم زاد های عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در همسایگی  
 یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقره رفت صاحب مال برنامی را از اقربای حضرت  
 بدزدی متهم گردانید آن جوان از بیم امانت و آزار فرار نمود و کسی نپسندید چون آنرا نزد  
 حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میداشتند که محل دیدن آن فرقت  
 ایشان ندارند بکار با هر کسی که کرده خود با خادمی همچنان پیاده نزد او رفتند آن  
 بی ادب سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لینیت تمام جواب میدادند  
 درین اثنا مولانا ظاهر بدخشی رسید و آن عسس لشویرید و گفت ای چنین می بین  
 سیدانی که چه کس را طلبیده حضرت ایشان مولانا را از آن گفتگو باز داشتند  
 آن عسس ایشان را وداع نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفته بود که سیان آن  
 عسس و کوری آن دیار منازعت عظیم برپا شد و بجاریه انجامید آن عسس  
 با قریب بیست تن از فرزندان و خویشان ببالا خانه برآمده بود که زیران بالا  
 خانه بود پل از نطفه که نطفه اندازان برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در آن  
 نطفه ارجائی آتش افتاد آن عسس با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش  
 بعد از فرستادن که رسیدند آنها هم آتشی ندیدند بی ادب تنها خود را در آتش انداخت  
 بلکه آتش همه آفاق زده و همه ایکی از امر ازاد را در اسلطان وقت بغض تمام  
 از اسلطان طلبید که از وقت صیارت بوقوع آمده بود از مشاهده کثرت غضب سلطان  
 حاضران را عقیده آن بود که بجز در سیدن او را نیز برپای فیصل فکند و نمی بیند  
 انجمنی را دریافتی سخت بر اسان گردیده بود چون بسر رسید به خدمت ایشان که  
 غایبان خلاصی داشت آمده نزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان موجودند که  
 انشاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ کس و بی نمیرسد بل سلطان تهففات و مهربانها خواهد

دی از غایت مضطرب عرض شد که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بر زبان مبارک  
رفت آنرا بر زبان قلم نیز بیارند و آن رقیبه را بمن بسیار نیکه مرا اطمینان تمام حاصل  
گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از خود  
غضب سلطان که نمونه غضب پادشاهی است بفقرا رجوع نمود فقر او را در ضمن خود گرفته اند  
مهلکه را بنیده ندیدیم از مرض فرسودن او چندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن شخص را  
سلطان آزار داده برندان فرستاد چون این خبر بسبع حضرت ایشان رسید  
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقر چون فلق صبح درآمده که دی هکلی از سلطان  
شفقت و عنایت بنید این خبر که سبک نشود صدق ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید  
که آن مرد همین که بنظر سلطان درآمده سلطان بچندید و از روی نصیحت کلمه چند باو  
در میان آورد و ناگاه با التفات تمام خلعتش را در خست فرمود و منتهای از سلطان  
زاد را با و شاه وقت در زندان کرد و رای ملک تقبل آن مقرر شد آن بجا پاره پاره  
دست و پایی میزد و فقر انبیر جو می نمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او  
با گره تشریف آوردند آن مجوس را پس یکی از مخلصان مشهور حضرت ایشان را که  
آشنای قدیم او بود طلبید و وزیران او را حضرت ایشان در یوزه توجه خاص برآ  
رمانی و خلاص خود نمود آن غریبه نهاده نهاده تضرع و الحاح التماس را بعبض رسانید  
ایشان از شب متوجه شده فرود آمدند که با و فرودمان که از قتل خلاص شدی  
از حبس نیز عفو و عیب بائی خواهی یافت این فرودمان را با و رسانید ما وی را از غایت طربالی  
که بیشتر اطمینان تمام رو نداده یکی از بجا دیب بگریستن نهاد و التماس خلعتی در توجه او نیز  
نمود آن غریبه و پیمان زبان رفت که خاطر چش دارد که دیدیم که قلاب یکی از کار بکشید آید  
ماهی او را از گریه پاک کرد که پیش پادشاه آن سلطان زاده از حبس خلاص شد و بنصب رسید  
این خبر این قصه را مخصوصه وزیران آن سلطان داده شد و در میان جمعی از ایشان بدید و آن

مختصان ایشان یا غریزی که در میان این سعاده بود حکایت کند که وقتی حضرت ایشان  
 بشارت خلاصی او فرمودند بعضی رسانیدیم که تا تعیین وقت خلاصی ما نید خاطر ما جمع نمیشود  
 و درین احوال نمودیم فرمودند فردا خلاصی ایشان شد موافق فرموده فردای آن روز خلاصی ایشان  
 منتهما و البته یکی از پیران دای این سلسله شریفه که از سوی ما در از انقاد ملوک نیز بود مرض  
 تویج عارض شد و بر روز یکشنبه و سبأ اطباء تادی نمودند اما فائده نپدید رسید آن غریز ازین سخت  
 متناهی و تمام و حیران بود و شب روز و غرضش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که شناسای این فقیر راقم بود  
 نزد فقیر فرستاد که از تو پس از آن بگویم و احوال بدین خشنود بشنوند که بعضی دیگر شنیدند که از  
 کباب غریزان سلسله اندیشانی که در وقت خوش متوجع این بلیه گردیده اند آن تماس از آنرا دور  
 بعد از عصر ششده بود پس از فراغ عشاء همان شب خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که ملاحظه  
 سر و شدت فرمودند که انشاء الله تعالی تقصیر نخواهم کرد چون حضرت ایشان مرض با مداوا اگر در نوبت و  
 بنده را طلبیده سرگوشی نموده فرمودند که بعد از تجدید متوجع بلیه غریز که شب تماس نمیگوشی شنیدیم  
 بنیایت از شکر سجانه آن بلیه ترشح گشت زود رفته دعای ما را با این نوید بیان بده حسب الامر  
 بنظرالوقت بجزدی که مراد دید از حاجی بستم و از خوش شید و آب در چشم آور و پیش از آنکه بنده بسب  
 کشاید گفت دایم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلخطه من بجا حاضر میگفتم که چند ساعت  
 از شب مانده بود که آن در عظیم ترفع شد که گویا هرگز بنود یقین کردم که فلان که تو باشی  
 التماس مرا بعضی ایشان رسانیده و ایشان این دم تهجد بر خاسته اند دعا و توسل  
 در دفع آن نموده اند و تا خانه رسیده غمقریب است که این شرده ایشان خواهد بار رسید  
 فقیر گفتم که حقیقت تنها ما همین است که دریافته ایم مرا حضرت ایشان برآسانید  
 شرده این قضیه مذکور فرستاده بودند که شما از علوف طهرت و خلوص عقیدت  
 متخلج بنامه و پیام نبوده اید بعد از مشاهد این خارق نقدا این غریز با وجود علو جاه  
 و پیرزادگی و سلاطین نژاد سے بسعادت انابت رسیده از جمله مختصان نیازمند

گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخجرت ایشان میرسید و شکرانه وجود شریف درین بار  
 روزگاری نمود منهدم درویشی که وی و اهلیه و سکه از خلصان این آستانه بودند و آن  
 درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاسرور شد  
 داشتند آن درویش آمده بقدر مسمی شرف شد روز دیگر بتوسط این فقیر بعضی  
 رسانید که اهلیه من که از خلصان حضرت است چندین سال است که با نوع امراض  
 مختلفه گرفتار شده که طبابت یکی موجب فرید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادویه  
 آنچه مردمان در میان آورده سودمند نیامده اکنون از همه امیدها بسته و بتوجهی خاص  
 حضرت ایشان سرشته رجاء بسته امید که توجیهی خاص فرمایند چون بنده معروض داشت  
 فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیه من مرا نکند  
 تمام نموده که آنقدر بخجرت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که او را مادر من خود  
 گرفتم و امراض او را بر دوشم خاطر جمع دارد و نگاه دست از دامان خادمان درگاه  
 خواجه کشید این فقیر مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند که این خیر کلیت  
 مالا یطاق است از آن فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هر چه او کند سبانه فقیر گشتن  
 نموده معروض داشت که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبه حضرت ایشان  
 مالا یطاق نمیداند بلکه بسیار بسیار آسان می یابد خاموش نشدند باز روز دیگر بنده  
 جرات نموده بعرض رسانید که آن بیچاره پس امیدوار است رجاء که محروم نماند ساحتی  
 خاموش گشته تبسم نموده فرمودند خوش آن بچنان باش که او میخواهد چنان که درم خاطر  
 جمع باشد آن درویش روی نیاز بر اقدام ایشان نهاده مخلص شد و پنداره منتظر  
 رسیدن خبر شفای اهلیه وی بود تا آنکه بعد از چند روز نوشته اورسید که چون اینجا  
 رسیدیم اهلیه خود را صحیح و تندرست یافتیم حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان  
 فرموده بودند یکیک امراض او رخت بسته بوده اند بنده بعرض حضرت ایشان

رسایان بستم نموده کلمه تمجید بر زبان آوردند منتهما در بیاض حضرت مخدوم را دعا  
 خواجده محمد معصوم سلمه الله بخط آن نواباوه بوستان ارشاد دیدیم که مرقوم بود در ایام  
 غلبه طاعون در باره غریزی مردم خواهی ناخوش دیده بعرض حضرت ایشان  
 رسانیدند حضرت ایشان آن غریز را طلبیده بختم حصین حصین امر فرمودند و  
 ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحه خوانند بعد از ادای فاتحه  
 فرمودند که در انشای قرأت فاتحه که اگر دو قلعه دیدیم برپا شده اما بعضی از آن  
 آن قلعه نادرست ظاهر بشود فائز در قرأت آن نسخه تفصیر رسیده باشد آن  
 رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند این حصن در نظر قریبی در آید  
 بعد از آن فرمودند عجب معامله ایست آن حصن اول را می بینیم که از تو منتقل  
 نیندیشتم که گرد سن آمد دیدیم که متوجه برادر زاده تو شد و او را احاطه دست نمود  
 او در مرض صعب گرفتار بود که اطباء عاجز بودند در آن ایام آن برادر زاده صحت  
 یافت و عم او نیز بعافیت ماند منتهما مولانا محمد امین نام غریزی که از مریدان  
 خواجده دیوانه سورتی رحمه الله بود بهاری صعب ویرایش آمده بود و مدتها  
 مانده نه از دعای فقر او نه از دعاوی اطباء تحفیض یافته چون آوازه بزرگ  
 حضرت ایشان بگوش طالعش رسید به نیاز مندی تمام عربیه مرسل داشت  
 و التماس توجیهی که شفا بخش باشد با عنایت پیرگی نمود حضرت ایشان بروی  
 فرموده این عنایت نامه را با پیراسن منبرک فرستاد و چون چند روز  
 چون مادر مهربان باید لرزید و تاکی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را  
 مرده باید از گاشت و جهاد می چندی حسن حرکت باید پنداشت از کس میت  
 و انهم بیون کس قاطع است فکر از امراض قلبی درین فرستاد سیر بزرگش را ایام  
 همام است و علاج علت معنوی درین مهلت قایل باید در جلیل را غنیمت

مقاصد دلی که گرفتار غیرست از وی خیه توقع خیرست روحی که مائل بکثرست  
 نفسان باره از وی بکثرست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح می جویند و ماکوت  
 اندیشیان در همه ذکر تحصیل اسباب رفتاری روح و قلبی هم بسیار میباشند چه توان کرد  
 و ظلم هم است و لکن کما نوما انفسهم تعلیمون دیگر از معرفت ظاهر اندیشه نمیکند و نشانرا  
 تعالی بصفت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر انجانی ازین رگبند جمع است چاره  
 فقر که طلب داشته بودند پیرایین فرستاده شدند و تشریف تالیف و تخریج آن شد  
 که کثیر البکرت است **۵** بر کس فسانه بخواند افسانه هست و اما که دیدش نقد خود  
 مردانه است و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه **۶** مصطفی علیه علی که  
 من الصلوات اکملها وی آن پیرایین را در پوشید و از آن مرض چندین ساله سبب  
 و آمده از مردیان گشت صرما فاقحه از خلصان مقبول ایشان که ساکن آن درود  
 باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن باشند که مرا خوشی بود که  
 محبت با و تمام داشتم و در بیماری محب روی داد جهت ادویه و ادویه با طبای و فقر  
 تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد و چند مرتبه رسیدم و التماس نمودم  
 نمودم فاقحه خوانند و متوجه حجره خاص شدند بعد از آنکه برآمده مرا یاد کردند که فلان  
 طالب علم که برای مریش خود فاقحه شفا طلبیده بود کجا است حاضر شدیم فرمودند فاقحه  
 مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بسکن نمود که از سر نه چندی فرسخ بود بازیم  
 و در راه با خود گفتم کاین فاقحه آخر ایشان بآن عبارت صریح است بقوت و اگر این  
 خواب بود پس فارقی بقییم ست من آمده مرید خواهم شد چون بخانده رسیدیم از وقت  
 اوقات غشیه بودند با خود حساب کردیم که همانوقت که وی فوت کرده بود حضرت ایشان  
 معلوم شده مرا طلبیده فاقحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدیم متوجه  
 از عزیز صاف فطرتی ذی شوکتی از خلصان مقبول حضرت ایشان بودند



که گفت جهت امر ضروری از لاهور متوجه بریان پور بودم چون بقدم حضرت ایشان  
 در رسید رسیدیم مرا ضعف روی داد که در رفتن و بودن مترد گشتم حضرت ایشان فرمودند  
 که کار ضروری در پیش داری بهر حال متوجه بشو انشاء الله خیرست حسب الامر در راه  
 در آمدیم دوسه منزل رفته بودیم که آن ضعف بر من غلبه کرد شبی بجايت استیلا  
 نمود در غلیبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیرست و خوب  
 که این صورت گرفت بعد از این خطره در عین خطر آب تپ و تاب حضرت ایشان  
 در نظرم آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا بر دوشتم و در راه درای چون  
 صبح شد هیچ اثری از ضعف و رخود ندیدم چون بدی رسیدیم آنجا دوستی ننهادی  
 به مجونی از معجزات حاره مرادلات نمود و بخوردن باز آن ضعف پیش از پیش  
 خود نمود و بر بالین افتاده بودم و زبان التماس کردم بدرگاه حضرت ایشان  
 کشاده دور و زدی برین نگذاشته بود که یکی از دوستان قدیمی من که در خدمت  
 حضرت ایشان می بود بناگاه از در در آمد گفتم خیرست گفت حضرت ایشان  
 مرا فرستادند که خود را بفلان یا خود برسان که ضعفها او را روی سید بد باید که  
 مثل تو همراهی کارسانی با او همراه باشد و وقت خلعت خریطه از نبات طلبد  
 بمن سپردند که بفلان برسان انیک حاضرست من گفتم این نبات داروی  
 که حضرت ایشان برای رفع این مرض من فرستاده اند من آنرا شربت خسته  
 می نوشتم طبایع آمده اند که در غلیبات تپ شیرین و مردی خوردن مرصرت  
 من گفتم تا معقول نگویید آن طبیب الهی برای من فرستاده و ناچار شربت خسته  
 بخور و نوشیدن نصف ضعف را از خود کم یافتیم روز دیگر لقیه نبات را با ز  
 شربت کرده نوشیدیم کلی آن ضعف و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیه و  
 قوت در حیرت رفتند و از متعقدان شدند معصیا این حقیر را تم مفی العر عن



یا ارباب مباحثه بغرض محال فرموده باشند یا در سبک حال از مولانا سرزده بود  
 منتهما ثقات اصحاب ایشان اقبل کردند که در سفری حضرت ایشان بر ماسط  
 فرود آمده بودند بناگاه بسیاران فرمودند که مرئی کردید که درین سراسر امر فرموده  
 روی خواهد داد و در عاصه اهل سراسریت خواهد نمود یاران ما یکدیگر را خبر  
 کنند که هر یک دعای ماثوره بسم الذی لا یضرع استغثی فی الارض ولا فی  
السماء گویند اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق را نگویند که هر که این  
 دعا را بخواند بعبادت الله سبحانه وی و با ایشان محفوظ ماند ازین فرموده ایشان  
 دو ساعت نرفته بود که در بعضی خانه های آن رباط آتش در افتاد و بشدتن  
 هر چه تا بنشینتعل شد چنانکه مردم از اطفا سسے آن عاجز گشتند بسا خا خفا  
 سوخت و بسا آتش چه بحرقت و چه بسرقه رفت مولانا عبدالمؤمن لاهوری که  
 فاضل بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بحدیث  
 محمد است ایشان رسانید حضرت ایشان مولانا فرمودند که مگر شما را بخواندن  
 دعای ماثوره مذکوره خبر نگرفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار  
 مولانا عتاب نمودند و هر بار سسے که آن دعا خوانده بود وی و اشیاء و سسے  
 بسلاست ربانی یافت منتهما فقیر سسے که در حدود کن سکونت داشت و بنسبت  
 قدیموس حضرت ایشان نرسیده بود اما غائبانه از آرزو سندان مشتاقان  
 آن درگاه بود از غایت اشتیاق عریضه شمل استعداد ایام محرومی و فسراق  
 بنخادمان آن آشنایان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضه او  
 با و نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما انبساط نورانیت شما داران شوال  
 بسیار مغرور آمد و امیدوار ساخت الله سبحانه و الحمد و المنة علی ذاک انتم  
 آن فقیر بعد از رسیدن این کتابت من بشارت بسالی بخیر است ایشان

شرف گشت و چند گاه در استان گذرانده نواز شها دید و باز بدین فرصت شد  
 بعد از رفتن او بدین باندک روز مصادق فرموده و بشارت حضرت ایشان  
 بطور بیست و پنج کثیر که زیاده از هزار باشد بنویسد و داخل طریق اقامت بنشیند  
 و جم غفیر بیا سب ذوق و حالت گشتند و بسیاران از فنیق بمصالح آمدند و آن  
 حضرت ایشان در حق آن در پیش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند و  
 دلهامی آن نظر و در بین او ۱۱ منحصرا هم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدو  
 ذو این بود و از نجبان صلحا و علما و عارفین و حضرت ایشان نیز اعتقاد  
 تمام داشت بناگاه از ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق  
 او و فرزندانیش بغایت بدگمان شدند تا بهم آن بود که تقی الدین سنان حضرت سید  
 مرشد میر محمد نعمان سلمه الله که آشنای آن خان محب الفقیر بودند قضیه  
 او را بحضرت ایشان عرض داشت نموده التماس کردند که توجه خاص ایشان  
 باز بشوکت خود رسد و از آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعه  
 عریضه سیدای بیدی نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شایان خان در نظر  
 بنی ایشان نمود خاطر شریف از سعادت او جمع دارند چون این رقیبه شنبه حضرت  
 سیدی رسید همان را بخصوصا بان خان فرستادند و سه لشکر آنها بجا آورد  
 و گفت که بسیار بسیار صعب میباشد که کتایش معامله من که سلطان در حق من  
 بغایت بدگمان شده و حامسان از در و دیوار قتی بهاء و جرمیه من نوشته اند اگر  
 بتوجه بزرگان علوشان من عجب نباشد ازین نوشته شریفه ده دیوانه روز  
 نرفته بود که خاطر سلطان بحال وی بشفقت تمام حضرت شد و باز آن ایالت  
 و صوبه در سرکار با و سلم داشت و پیش از پیش بوی الطاق و اعطای بطور او و در  
 شیخ سجاد شریف از روی طلب دنیا از راه دور محبت تمام باستان کن قدوده نام

رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوه نازنین ایشان بآیندگان خصوصاً  
 به شاخ و صلیح کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و حق آن عزیز آثار عجب است  
 و دوست چندانے بطور نیامد بعضی خارصان بعرض رسانیدند که این مردان  
 مشایخ شایسته و با خلاص تمام از راه دور باین عتبه علیه سیدیه حضرت  
 ایشان در حق او پیش ازین کرم ننماید فرمودند که اگر چنین گمان می داریم  
 اما در پیشانی او لفظ انکار بخط حلی نوشته می بینیم چه باید کرد یاران در عجب  
 رفتند مدتی بسر برد تا آنکه بعد از چند گاه آثار فراست ایشان بظهور رسید  
 القو فرسته المؤمن فانه فی نظر نور الله مستهما فقیر گفت که هنوز نرسیده  
 حضرت ایشان نرسیده بودم عرضه داشت با حضرت فرستادم که صحابه  
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بیک صحبت از کمال اولیا که خیر اصحاب باشند افضل  
 شدند کسش چه باشند مگر در همان صحبت ایشان را حالتی روئے سده داد  
 که جمیع احوال اولیا شرف و عزت داشت حضرت ایشان در جواب قسم  
 فرمودند که حل بن سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید  
 بعد از آن بخدمت و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اولیای بزرگوار  
 که به بیان او شرح تلخیصی آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز  
 اگر دانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته نمیده باشی یا ز سر در قدم نشانی  
 برخاک پای آن سر و بوستان اقتباس نور داشت از جو بار دیده دل روان بر  
 منما عدول صحاب ایشان حکایت کردند که سید صاحب روزی بخدمت حضرت  
 ایشان قدس سره الا قدس رسید که آن سید را ذکر دل نهی غلبه کرده بود که هر  
 در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل از دستماع نمودی که ایما چون آن سید بخواب رفتی  
 و چند آن آواز آن ذکر رفتی گرفتاری از بعضی مشایخ وقت خلعت و اجازة و کلاه

و خرقه یافته بود از حضرت نیز مترقب این معنی می بود چون قضیه ذکر باطن او با پیش  
 معلوم حضرت ایشان شش فرمود و مردی مستعد ظاهر میشود اما از این پیشگامی  
 ذکر دل که بجز کشیده و ازان اجازت های بی حاصل که دیده وی را نپایداری  
 و دیده و سدره ترقی او گردیده معالجه او سلب این حالت است از دل و دور  
 نرفته بود که آن ذکر چنان چنان از او مسلوب گردید که هر چند به تکلف خود را  
 بران میداشت فائده نمیدید حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید  
 و سمنون این صرح بزبان حال می سرسیدع هر چه اندر خانه بود آن طرطرا  
 برده چون روزی چند حضرت ایشان در تباب انتظارش گنجینه و بنای پندار  
 را از بیخ برانداختند بتفقد تمام او را طلبیده باحوالات متغیبه نوختند و فرمود  
 که معالجه باطن بسطین باید معالجه نقش بندیم بحسب قافله سالارانند که برنده از ره  
 قنبران بحکم قافله را به مشهور شیخ محمد مسعود که برادر خرد حضرت ایشان بود دران  
 مرایان مقبول صاحب کثوف حضرت خواجه عالی شان قدس شد سرعاجت که گفت  
 معیشت بر سهیل تجارت بقصد باز رفته بود دران ایام سحری حضرت ایشان بجا آمدی  
 حاضر وقت بود فرمودند که عجب عالمه ایست خواجه ششم متوجه جمال محمد مسعود ششم  
 بدیده سکا شقه خست جو نمودم و پیرایه جاد روی زمین نیافتم بعد از ان چون  
 نیکاب متوجه شدم صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت  
 رفتند بعد ازین فرموده ایشان بچند روز رفیقانش سیمیه خبر وفات او را بیداد  
 متهم در ایامیکه حضرت ایشان در اجیر شریف داشتند شهر مبارک بزمان در میان  
 بشکال سید حضرت ایشان بعبادت شریفه متوجه ختمات قرار می شدند در بازتازیک  
 شکیل بست یاران در مسجد که بغایت تنگ بودند را او نمودند از تعین باب ایشان  
 و در ایشان آن را رسید عبادای نماز و تبت ایشان بر زبان مبارک نغذد با تمامی

"تئاتر که قرار داده ایم اگر کریم الهی باران شهرها فرضی میداد که بردن مسجد تراویح  
 گذارده می شد نیمه شبی بود این حقیر یکی از یاران گفت شبند ی که چه فرمودند دیگر  
 تا آخر رمضان در شب باران نخواهم دید انشاء الله سبحانه تعالی چنان شد که تا شب بیست  
 و هفتم که نهمای اربعه انجام یافت باران صدام در شب نشد بعد از ادای پنج نماز شب  
 شب بیست و هشتم باران بخیرین گرفت و کان بکاسن کرانه اشرفیه منتهایان  
 مسجدی که ذکر یافت یک یوارش سست بنیاد شد و بود و یک جانبیل  
 تمام نموده نوعی که اکثر آسپه گان مسجد و جمعی که در حواشی اوی بودند یا از آنجا  
 عبور می نمودند ترقتان بودند که امروز و فردا بابت حضرت ایشان سبیل  
 طپیت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقره اینجا هستند رعایت کرده  
 نخواهیم رفت و بقول اکابر که فرموده اند هر کجا جبرع نزل نیست تعلیم  
 اینجا شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این  
 فقیر تقریباً ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب سبیل نرفته بودند بل همین  
 از آنجا است این مسجد خشتی شدند آن دیوار یکبار بنهیا دمنها در ایامیکه با جور  
 تشرف و دستندی نماز خفتن را ادا نموده نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل  
 ایستاده فرمودند که شب زنها کسی نزد این دالان نباشد و نجس و عیال آنکه  
 باغی از باران و امثال آن در میان نبوده شخصی هم طپیت از فقیر گفت که خانه  
 دیگر ازین فرموده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتاد و شب نسبت میدهند  
 و وصله زشتی نموده بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک نیری در آن دالان خوابیده بود  
 در آن خانه آمد و دیگری که نزدیک آن بود بپای او کلوخی رسید حضرت  
 ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند چون  
 آن کشیک را از آنجا بر آوردند اصلاً اسپین با و فرسیده بودند منهای یک

از حکام آن حد و خواسته که بر سر کشتان رود و استیصال آن زمانا بدیدگی از  
 مشایخ آن نواسه استخار و مذکور ساخته آن عزیز و سه را بشارت فتح داده  
 و غیب بقتل نموده آن امیر محسوب بشاره آن فقیر متوجه آن کارزار شده  
 پیش از آنکه و سه با عدالمحقق شود این عزیز عریضه بخد مت حضرت ایشان  
 از روی احتیاط نوشت و عرضه نمود که من در نیاب بشارت فتح داده ام حضرت  
 ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشفه رفته  
 معامله نزد ما بر عکس است لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسی این فرموده  
 حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانند ازین فرموده سه چهار روز نگذشت  
 که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان نهر سمیت یافت و پیرپیشانی تمام مرا  
 نمود و نشان و نقاه را بغارت داده آمد صتمها فرزند ثالث سلطانیت را  
 که سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه باید بر نراسه و میان آمد  
 از یکسو پیر بانشکر عظیم و از یکسو سپه پاسپاه شگرت با هم مقابل شد و کار  
 بمقابل کشید و یکی از خدایان عمده که طلعه لشکر پیر بود در عین کار از ایشان  
 ملحق گشت و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و شفیق  
 فقر او علما بود و حامی و ملت با بعضی بعضی از اعیان مشایخ و فتن نامه با آنحضرت  
 که در ویشان و بزرگان دیار دلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده  
 معلوم نموده اند حضرت ایشان در نیاب میفرمایند آن عا حضرت فرمودند که درین  
 معامله برخلاف آن مکشوفت میگردد اما آخر کار معامله بشاهزاده بمقتضای بسیار خوب  
 می در آید همچنانکه داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانها کشید آنگاه  
 حق سبحانه از سائر اعیان ایشان را که در دنیا منیاب پذیر گردانید و چه کتب بر از سوسه و خلعت  
 سلط و بادشاه جمیع ملکت بپندون آفاق و طمین زمان که بهر با عدل و الا ان فرمود



ازین بادشاه انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت و  
 دیگر پذیرفت ازین راه این حقیر را پنج سال جلوس این بادشاه  
 بر او زنگ بشوکت و بیا به بهر زینت شرح از دل بربان آمد حضرت پروردگار  
 سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و فتح و نصرت این ملک  
 اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد بحق اهل ارشاد فصل پنجم  
 در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در سال  
 هزار و بیست و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم که کتاب  
 عمر گرامی ایشان در سبج پنجاه و سه سالگی بود و بر طبق شمار احمد روزی  
 مخلص اصحاب خود فرمودند که چنان وانمودند و ملهم گردانیدند که قصه  
 مبهم در عززندگانی مال بقصص و سه سالگی است و ازین معنی شادی بود  
 که از غایه ابتاع سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جمعین درین عمری  
 مطابقتی نیز بنظور میرسیکنند لکن معافقتی با عمار صدیق وفاروق و  
 مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد و در سال هزار و سی و دوم در بلده  
 اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و بحضرت مخدوم زادگار  
 گرامی سلمه الله که آنوقت در سرزمین بودند نوشتند فرستادند که ایام انقراض  
 عمر نزدیک است فرزندان و در بعد از رسیدن این رقیبه عظیمه آن نور دیده با  
 ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف و تقبیل عتبه علیا هم فرزند چندی  
 در خلوتی آن دو فرزند از چمنه را طلب داشتند فرمودند که مرا اکنون  
 هیچ گونه نظر سے دیدی و چنانکه باین بانی نموده می یابید باین جهان است  
 و آثار رفتن را نیز مشاهده میکرد و چون مخدوم زادگار سلمه امیر از آن زمان است  
 بیرون آمدند آثار دلنشینی و حزن تمام از ایشان در نظر این استغفر و در بیان

درویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت تا چارنده گستاخی نموده تنفس را  
 نگه دارند و چون بی آرامی و ناشکیبائی این عاشق ششید کما از استماع این خبر  
 میباشند و همین جهت حضرت ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه انباری فتنه بود  
 بنده را طلب نموده اند فلانم از اظهار آن خود را بکرات داشتند اما چون حضرت  
 ایشان کثرت نموده و ضیق صدر فرزند عالی قدر را از آن واقعه دیده اند و اینها  
 معلوم شده که ایام وصال سالی خواک بشیبه باز فرزند آن را طلب نموده فرموده اند  
 که چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاه داشتند ازین نوید آن دو  
 سعادتمند جاوید سرور و متبع گردیده این زمان قضیه مذکوره را باین خادم  
 در میان نهادند مع ذلک سخنه جو کبار دیده بنده را کشادند اما ازین فتنه چند گاه  
 که بر زبان مبارک رفته بود حضرت مخدوم زاد های کبار و هم این عاشق و فغان  
 امید وارسا الهی بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه در آن ایام زیارت  
 روضه شریفه خواجہ معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی مجاذبی صدر آن  
 صدر الاولیاء مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجہ اعطاف و شفاق  
 بسیار نمودند و از بزرگوارت خاصه خود ضیافتات بطور بسیار بنیدند و سخنان و اسرار  
 و بیان اندکی از آن مذکورات این بود که ما فرمودند در خلاصی خود ازین عسکر  
 سخی نگنند و بیرونمای او تعالی و اگر ندانید درین میان خادمان آن فرار فاضل انوار  
 آمده پس بنویسند و بنام او بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
 که در پیر سال یکبار تازه میگردد آن قدیمی را بسکی از کباب و شلخ میفرستاده اند  
 یا بیا و مشاهده وقت سیماده یا نیز گاه چون لالی و جواهر در صندوق می نهاده آن روز  
 آن قبر بوش فرود را بر آورده نزد ایشان آورده معروض شد و آنکه به از شما نیز و ازین  
 که باشد حضرت ایشان با و کلام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده آه سرد از دل کشیده

بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی از این نزدیکی حضرت خواجه نبود لا جرم آنرا  
 بهما لطف نمودند برای تکفین مانگاه میداشتند و هم در آن ایام شبی وقت تجدید  
 این بنده نزدیکی بخجوه حاصل آمده قریب باستان سریر انومی نکلت کشیده بود  
 ناگاه ازان حجره آواز خرن گریه آلودگوشن هشتم رسید گوش بر سرور اخ  
 دروازه شریفه نهادم شنیدیم که آن قطب الانام بارت تمام بتیغ را میخواند  
 لشک نیاز از دیده حق بین می راند و آن بیت نیست **س** بادور و زندی  
 جانی نشای سیر از غمت **و** چه خوش بودی که نمر جا و دانی داشتی **و** چون  
 ازین سفر سعادت اثر بر بند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را  
 بمقوله العودا حکم گشودند نزدیکی بنازل شریفه خوشین و رتر از فرزندان زاویه  
 اختیار نموده انز و اگر ندیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه مسجد بروی نمی آمدند و  
 در آن خلوت نیابج الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زاد های کبار و این بمقدار  
 و دوسه تن از درویشان خدمتگار دیگر می رسیدن کتیر میسر میشد روزی در  
 بدایت اختیار آن خلوت نفسی سرد از دل حقیقت برور بر آورده این کلام شنیع اسلام  
 را که چون بوی و قاق را شرب عالی شد مجلس و از خلق خالی شد بر زبان اند  
 الحق در او اخر عمر شرب حضرت الیشان القدر عالی شان شده بود که کاملان صحابه  
 ایشان بطفان نو در آمد این دبیرستان باحق شده بودند در آن ایام به بعضی  
 دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استغفار و سجده کلمه درج می نمودند و در بعضی  
 کتابت تصدیق میکردند که او اخر عمر نزدیکی آمده تا پیش آید و این اشنا این چاره  
 را بسبب حج و مرجع سلاطین که در محرابه کن بنده و سپیسته بود و حاضر بر آن آمدند و گفتند  
 اگر فتنه بخت اقدام بیاورن برسد ناچار غیبت فرزند بصد اندوه و حسرت  
 در وقت غیبت مهر و من و اشم که دعا فرمایند که بنده و ی باین آستان بجا

حق پرستان مشرف گردیم آنحضرت آبی کشیده فرمودند دعا کنیم که در آخرت  
 با هم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز بهوش از سر در بود مع ذلک چون نصیب  
 این بی طالع محرومی بود با قضا مقامت نتوانست نمود ناچار با دیده اشک نشان  
 و انشا و اشعار حضرت نشان که ازان اشعار است این دور یا عیبه که اشعار  
 باین مدعا می نماید مسکین گسی حلقه هر در میزد بهر سو طبل سرخ شکر میزد  
 چون یافت دکان قند باوش بر بود میرفت و زیاس دست بر سر میزد  
 حرفی نشنفته از دلستان رفتیم صبح نشنفته از گلستان رفتیم به آوخ که چاه سرد  
 اصحاب خماره ناخورده شراب از دلستان رفتیم و آوا خرامه حبیب نه نزار  
 سی و سه بود که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان  
 که مدت هفت ماه باشد شیخ بدرالدین سرهندی از سقبولان حضرت ایشان  
 بتأکید و تقریر حضرت مخدوم زاد های عالیشان سلمه سواد این شمس و سجد  
 رقم نموده از اینجا قضیه ایام ارتحال قتل و بعد از بسبیل لتقاط و انتخاب  
 منقول میگردد و با بعضی فوائد دیگر که زبان آن قیمة ازان ساکت است  
 مختصص شعبان سنه مذکوره که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکه انما انزلناه  
 صفت آن شب تنگست حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نمودند  
 ناگاه در آن نصف شب بان خانه که اطفال والده ماجده آنها آنجا بودند  
 تشریف قدوم ارزانی فرمودند آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه  
 یعنی والده مخدوم زاد ما سلمه الله رفته که امشب که شب تقدیر اجال آماست  
 خدا دانکه که نام کرا از ورق هستی محو کرده باشند و نام کرا ثابت و آشته چون  
 حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن شنیده اند فرموده اند که شما بشک  
 و تر و سیه گوئید چه باشد حال آنکس که عاقله نمی بیند که نام او را از صیقل

زندگانی اینجائی محو خفتند این را در پیش بر انداز فرموده آهی از دل سرفراز  
 کشیده اند ایضا بعضی محران خاص و علقمان نوی اختصاص درین ایام اختیار  
 از واداء قطع جرات نموده پرسیدند که وجه این قبل و عولت و انقطاع از خیال و  
 خلق الله درین روز با چیست فرمودند سرشکر اینست که ایام ارتحال خود را ازین بهانه  
 فریب می بینم چون این چنین باشد بهر کجای غریبه نهانی و اندر او به کجای انس با تنفس و  
 استغفار ضروری است و تمامی اوقات و الفاس و رینوقت مستغرق عبادات است  
 و باطنیه داشتن لازمی و نهی بی انقطاع تبیل تمام صورت پذیر نیست پس شایان ازین  
 دست بردارید و مرا با و سجانه و گذارید و ایضا درین ایام روزی که در دین حرم  
 اضطرار نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرما که بعد از دو ماهی آید ما درین خانه  
 نخواهیم نمود حاضران معروض داشتند که در خلوت خانه خاص خواهند گذرانند  
 فرمودند آنجا هم نه و ازین خانه جای دیگر نیز نه عرض کردند پس کجا فرمودند پیش  
 که چه خواهد شد و او را واسطه می چکه که او اهل میران بود عارضه ضیق نفس ایشان  
 استیلا نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الاسلام الحن سید عبدالقادر  
 جیلانی راضی الله عنه دو عالمه دیدم که در حق من عنایات بلا نهایات نمودند  
 و زبان مبارک خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت تا که  
 أَفَلَا تَشْكُرُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ  
 قد می نده علی رقبه کل لی الله حیرانند شام علی آن بنویسید که ازین صفت است  
 ولیکن حضرت ایشانرا از آنجا که درین پیاری شوق نهاد و کوه چانه آید و آید نموده بود  
 و از کمال آن شوق که به ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بد جاسه  
 ماثوره اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طیب گوید که  
 مرض تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله فقیر آید بفرمایم لاجرم از و فور این شوق

اشتیاق شرح این بیت و آن کلام قطب الاقطاب نیاید اما چون لفظ صحت در حق  
 آن حضرت از زبان شریف آن بزرگ منی الله عنهما رفته بود و بین میان چند روزی  
 صحت گویند روی نموده و ریش و خستگان را آنچه مری می شنود درین چند روزه صحت  
 شد اید ایام آلام ضعف و ستقام را بشوق تمام یاد کرده می بیند و نداند که در چه صراط  
 منعت حلاقی و نعمتی می یافتیم که درین چند روزه صحت معلوم نمیکرد و درین میان  
 تصدق و خیرات فراوان نیز بطور میرسد یکی از ارباب اشخاص آن و شوق  
 ایشان را بوصول رفیق اعلی مشاهده کرده بود و یاس ایشان را از زندگانی این  
 جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده در حیرت بود  
 تا روزی بعضی رسانید که آن چیست و این چه این مصراع را از اشعار مهندی  
 بر زبان شریف رانند و سر شکر مسرت از دیده برافشانند ع مهندی آج ملاوا  
 گشت سون سکے سبده جنگ و بیون و ارمیغے امروز روز وصال دوست است  
 ای محمد همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نشاء میکنند تا آنکه در وازدهم شهر محرم  
 الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که در میان چهل و پنجاه روز تر ازین جهان مان  
 جهان بایشد و قبر مرا این نشان دادند مستعان در اندوه و حسرت رفتند و ریش  
 نازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجہ محمد زعفران صاحب حضرت مخدوم زاده  
 خواجہ محمد سعید سلمه الله در جهان ایام روزی آن حضرت را در گریه دیده است از آن  
 پس بسیار فرمودند شوق به سال آن حضرت زده ایحال می نمودند و می گفتند که حضرت حق بسیار شایسته  
 خواص بندگان خود را درین دنیا و دنیا داران را بندگان خود را در دنیا و دنیا داران  
 باین مشاهده است الله ایشان را میبرد چون ازین مروت در خدمت زاده تخیری می  
 فرمودند که محمد سعید از حضرت حق آله الی غیبه میگویند و میگویند که حضرت بسیار  
 از بندگان خود را در دنیا و دنیا داران را بندگان خود را در دنیا و دنیا داران

این سه روز در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عزوجل از شما است  
 و نیز شفقت و اعانت مال شما بعد از آنکه از آنجا زیاد و زیاد از ایام حیات اینجانی خواهد شد  
 که بجا آید بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجیه است و بعد الموت فراغ  
 و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان آن معائنات مذکوره در ایام مذکوره فرموده  
 شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بستان و دوم صفر در جمیع اصحاب  
 خسته جگر فرمودند و از آن میعاد پیل روز میشود تا درین هفت هشت روز  
 دیگر چه پیش آید و نیز حضرت مخدوم زادیا فرمودند که درین چند روز صحت که بسیار  
 آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن متصور بود حضرت حق سبحانه بطفیل  
 حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و صحابه من صلوات الله و من التسلیات فضیلتها  
 مرا عطا فرمود مخدوم زادیا علیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان  
 شدند که درین کلام رمزی ختم بود که حضرت صدیق اکبر راضی الله تعالی عنه بعد از  
 نزول کرمه الیوم اکملت لکم دینکم و انتم رضیتم عنی و حضرت کلمه از اسلام دنیا دل  
 الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه و سلم و شمس  
 زلف تو بوی شب فراق آمده روز نهم شب بستان و سوم صفر بدر و ایشان بستان  
 مبارک جامها تمست کردند چون یر بدن جامه بنه دار بنو دسردی هوا اثر کرد  
 و تب و جعت نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت سیالت علیه الصلوة  
 و التقیة از بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مرخص گشته انتقال فرموده اند کما  
 من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی زیر اتباع را از دست  
 ندادند و پیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ گذارا آگشت جهت منتقل  
 بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصرت آنچه فرموده بودند دست  
 نمودند و بر زبان مبارک را ندانند که واعظ و ردل من گفت که فرصت آنقدر

انگشت سوختن نیست بار فرمودند که همان مقدار بیار بجای دیگر خواهد آمد چون بیارند  
 ایشان از آن انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با بطقال فرستادند  
 و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بجای تمام شده بود درین ضعیفیت  
 آنحضرت معلوم عالییه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش ننمودند و روز سه  
 از آنجا که گرم بیان و قائل حقانیت بودند تکلف اوان بظهور رسید حضرت مخدوم  
 خواجہ محمد سعید سلمه الله و البقاء معروض داشتند که ضعیف حضرت ایشان ازین  
 حکم را تحمل نمیتواند نمود و میان سعادت را بوقت فرصت دیگر موقوف دارند فرمودند  
 ای فرزند وقت کجاست فرصت که ای وقت دیگر زبان را دادم که برای اینقدر  
 بیان نهم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعیف نماز بغیر جماعه ادا نفرمودند دیگر چهار  
 پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم و آدحمیه و اوراد ثوره لازمه و ذکر و مراقبه  
 دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت را فرو  
 نگذاشتند شبی که ثلث آخر شب برخاسته وضو کردند و تہجد را ایستاده گذاردند  
 و فرمودند که این آخرین تہجد است و آنچنان شد که بعد از آن تہجد بمیر نشد که  
 تا آخر سید تہجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرو رفتگی روی میداد  
 مخدوم زاده بزرگتر همین افاقه بعضی بیان میکنند که این کثرت فرو رفتگی لوازم  
 ضعیف است یا از استغراق است که بعضی معاملات عظیمه در میان سنت توجیه دارم  
 تا کما بهو مکتشوف میشود و گردند و یا تمام و کمال رسند و بجای از آن خواص اسرار  
 بگوشت فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فرو رفتگیها بافاقت می آید اند  
 و صایای درد انگیزد و اع اثر بدرویشان خسته بگرد میان می نهاده اند بیشتر  
 آن وصایا تحسیر بر متابعت التزام سنت و احتساب از بدعت و دوام ذکر و  
 مراقبه بود و میفرمودند که سنت را بندگان خواهند گرفت گویا ازین وصیت



نیز نظر بر متابعت حضرت خاتمت عالم اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 نیز بوقت انتقال چنین نصیحت بطوری آورده اند منها ما روی التفرغ فی دار البقا  
 و عن عراب بن ساری رضی الله عنه انه قال و عننا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 یؤخر من حلیت منها القلوب و ارقب منها العیون فقلنا یا رسول الله کانت  
 مؤخره مؤخره فاما فقال اذ صلیتم فی السجود استمعوا الطاعة و ان تأمروا  
 فخذوا منه من یشئکم فیکسر فی اختیاره فیکسر فی اختیاره فیکسر فی اختیاره  
 المتشدین غصوا علیهم بالنواجز ایاکم و محمد ثانی الامور فان کل بدعة حلاله  
 و درین وصایا فرمودند صاحب رعبت علیه الصلوة و الحیة دقیقه از دقایق  
 نصیحت حکم الدین بی الهی حقه فرزند است که بکتب معتبره دینی طریق متابعت  
 کامله بکسبید و بران کار کنید و نیز فرمودند در تکمیل تکفین من مراعات تبلیغ  
 سنت نبوی صلی الله علیه و سلم با الصلوة و السلام نمایند و قبل ازین بوالده ماحده  
 اطفال فرموده بودند که چون از حال من ازین دازلال پیش از تو معلوم میشود  
 باید که از مبلغ مهر خود کفن من سازی و نیز یکی از وصایای این بوده که فرموده اند  
 قبر مرا در جای گشام خواهند مقبره من را در جایی مقرر کردند و من را در جایی مقرر کردند  
 پیش ازین شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمه با اشاره حضرت  
 آنجا مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد بود و تقنین  
 موضع دفن نیز در اینجا کرده اند و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود  
 اما حال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقفت دیدم فرمودند  
 اگر چنین کنید بیرون شهر نزد یکس و والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ  
 تربت من مقرر دارید و قبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی از ان نشانی نماند  
 را قسم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره مینماید

هم بفرمای اتم و هم بر آنکه آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بنی ثانیان گردیده بودند  
 سوید یعنی است آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقع دیده بود  
 که آن حضرت قدس سره ازین جهان انتقال نموده اند و من تا الان  
 و گریان هر سوی می پویم و گاه این احمد و گاه این الله سیکویم درین میان  
 یکم مرا گشت اینک سبب است بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد است چون  
 بان مسجد را دیدم بجز غبطه که از صورت قبری طولاً و عرضاً ظاهر شود و نبود و گفتند  
 قبر ایشان نیست که بزرگتر از اینقد رشتانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نیست محو که آخرین  
 سستی است از نسبت های فنا ناپذیر و بقایه این طائفه علیه بر دل آمده بود چنانکه  
 حضرت ایشان نیز در کتب و بی که کریمه علی علی الاثنین چنین است که در  
 کتب کتب شریفه گویند که آنکه در سبب است از تحقیق باین حال تصحیح نموده  
 و آن خط را همان خطی که در سبب است از تحقیق باین حال تصحیح نموده  
 انتقال آن غوث الانام نبی و رسیده تواند بود که بقیمت ششم آن بود و هم این  
 چون فقیر بر بیان پور رفت در او اسط ماه صفر است که در آن انتقال حضرت  
 ایشان خواهد بود و در پیش از نماز صبح آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقع  
 سبب اینم که شجره عظیمه در کمال سبزی و شرف و رفعت چنانکه گویانزدیک باستان  
 رسیده و اگر کثرت آن چنانکه چنانکه چنانکه چنانکه چنانکه چنانکه چنانکه چنانکه  
 یکبار از تنه بادیه به بر زمین آید و غلبه و افشوس نگیرد از مردم برخاسته  
 شود و برخاسته شود و آنرا شکست اگر چه زود پیش نگراند و شکست  
 ازین فقیر و کثرت از واقع آن در شریف باستان بود تا بعد از سه و اندوز  
 ازین واقعه چنانکه در کتب ایشان به بنده رسیده چون حساب کردم  
 آن واقعه باین صورت که در کتب ایشان به بنده رسیده و در کتب ایشان به بنده رسیده

اشاره می نماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت را بودند باز گردیم بحرف و صایا  
 ان غوث البرایا قدس الله سره الا قدس چون حضرت ایشان از فرزندان  
 گرامی در اختیار آن دوسه چاکه براسه قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگذاری  
 بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند شما مختارید هر جا صلاح و انبیا کجا گذارید  
 شب سه شنبه بیست و نهم صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخا دامان  
 که شبها بیار و ارے میگردند فرمودند بسیار محنت کشیدید یمن محنت است  
 و بس و در آخر شب فرمودند اصبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که  
 بهشت بول طشت ربیک ندارد احتمال جستن قطرات است و رعایت دقت  
 در آنوقت نازک نموده ترک بول نمودند و فرمودند که این ظرف را بردارید  
 یکی گفت قاروره را بچکیم باید نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقص  
 وضو نمی نمایم و استنجائی کنم مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند ارے چون  
 معلوم ایشان گردید که بعد از ساعتی انتقال خواهم فرمود و فرصت وضو نخواهد  
 نقص وضو فرمودند و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را  
 بر سینه تکیه دادند ایشان بر طریقه مسنون دست راست زیر خد راست نهاده  
 ندیک پر خستند و مژده بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده مغرور شدند  
 که حال شریف چون است فرمودند غم بهیم و نیز فرمودند آن دور کعبت نماز که  
 کرده ایم کافیهست و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لحظه جان بجا مان  
 تسلیم نمودند رحمه الله سبحانه و اسعه ابدیه بنیوت پیوسته که آخرین کلام اکثر  
 انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتفصیل انبیا و سرور ایشان  
 علیهم الصلوات و التسلیمات نمودند و این واقعه غلطی در چاشت روز  
 سه شنبه قریب یکپایس روز بیست و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جمادی

گویند بیست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سیدالابرار صلی الله علیه و آله  
 و سلم بوقوع پیوسته و آن ماه بیست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول  
 که ماه نبوی است بخجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شتافتند ایام ضعیف و شب  
 ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 حدیث صحیح محمد بن یحیی کوفی نقل کرده است که بطور آمده چون غسل آن بدن انور را بخیط  
 آورد و جامه را از تن مبارک برگشید همه حاضران معانیه دیدند که آنحضرت بشیوه  
 نماز دست بسته بودند و ابهام و خضرت راست برگردید دست چپ حلقه داده و  
 حال آنکه حضرات مخدوم زاد با بعد از تحال و دستهای ایشان را دراز کرده بودند  
 در زمان خوابانیدن بر تختی تقسیم نمودند و مدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد  
 از حاضران برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید یا دارا که وقت  
آمدنت به به خندان بند و تو گریان به چنان زنی که وقت رفتن تو به همه گریان  
شوند تو خندان به دستهای شریف را غسل کشاده است کرده بر پا برضطج گریان  
 غسل جانبین داد چون بر جانبین خوابانید تا بسیار را نیز غسل داده  
 بار مرتضی حاضران گردید که دستهای شریف بجز که ضعیف که آن از قوت و لایزال  
 نشان قوی بود و تحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و خضرت برضطج بسیار  
 حلقه گشت و حال آنکه چون اضطجاع برین بود باینکه دست راست بر چپ  
 نمی ایستاد با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و برگ گل ملائم  
 بود لیکن بقوتی مقبوض شده بوده که افتادن و جدا شدن امکان نداشته  
 وقتی که کفن پوشانیده اند آنوقت نیز آن قبض بطور سیمیه بود و همچنین پیش از آنکه  
 آنحضرت را بر تخت غسل فرود آوردند قبض بدین برنج مسطور واقع گردید و چون  
 بپوشانیدند مشاهد میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سیمیل مذکور با هم

منع شدند و بهرین منوال دوسه کثرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجاست  
 مصلحت و رازی است مخفی بایکستان آن متعرض نشدند و گفته اند که حضرت خواجه محمد سعید  
 سلمه الله فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان مکنه الله بحجبه از ایشان چنین است  
 چنین گذاردید صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفتینون تنقونون و انکم فی الله  
 انکم فی الله انکم فی الله انکم فی الله انکم فی الله انکم فی الله انکم فی الله انکم فی الله  
 فرید عقیدت و دیگران را از حقیقت حیرت و حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را  
 بهر چه صیبت آنحضرت و اصحاب دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهای وقت اند  
 و دیگر فضلاء آنجا حاضر شده جاهیه سفیه یکفن کردند و انچه فی بعض از ارادیه که فی بعض از  
 از دو جانب مشکین نمودند و عاقلان را اندک از اتفاق فقها و محدثین است که آنحضرت را  
 صلی الله علیه و سلم و ابوبکر صدیق را رضی الله تعالی عنه عامه نداده بودند در قستان  
 مرقوم است که اصح آنست که عامه در کفن نکرده است و علامه ربانی حضرت شیخ  
 جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عامه در کفن تا کید فرموده و حدیث این است  
 و در حدیث ابوبکر نیز مقتضی نیست حضرت خذ و هم زاده بزرگ خواجه محمد سعید  
 و است بر کثرت امامت نماز جنازه پیر و پدر بزرگوار خود رضی الله عنه نموده و بعد از  
 نماز برای دعای توقف نفرموده که مقتضی سنت چنین نیست و در کتب فقهیه مشهور  
 مرقوم است که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکروه است هر چه که عمل بعضی ایام  
 درین ایام چنین است و در حدیث مشهوره ایشان پهلوی مسجد بهتر است آنحضرت با شوال  
 در جوار ساکن بزرگواران ایشان واقع است و در همان قبه علیه قبل ازین حضرت  
 محمد زاده خدیجه را در وقت راقه سوره که با پیش قدم بودند نورانیت و شرافت آن  
 موضع را بار حضرت ایشان میفرموده اند و نیز در یکی از کتب حال آنحضرت چنین خبر نموده اند  
 باینکه ایشان را صدق حبیب علیه و سلم و صلوات الله علیه و ابوبکر صدیق و سید الشهدا و زین العابدین

نیست که بر آسمان چاه عمیق تاریک را پر کرده صفحۀ بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقیع آنرا  
 ارتفاع داده و نوری در آن زمین و لویث گشته است که مقتبس از نوری صفتی و  
 بی کیفیتیست در رنگ نوری که از زمین مقدس بهیت الله ساطع و لایع است  
 پیش از انتقال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را بر این درویش ظاهر  
 ساخته بودند و در زاویه زمین سکنا می افروزیدند و از نشان داده نورس می نمودند  
 ساطع که کروی از صفت و نشان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزله و مبر بود  
 آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لایع بود  
 اینهمی را بر فرزندی اعظمی که صاحب بود ظاهر ساختم و از آن نور و از آن آرزو  
 مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک  
 در دریای آن نور مستغرق گشت تا آنکه با این نور از شرافت این بلده  
 مغفله است که شیل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای ائمه است در آنجا آسوده است  
 و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لایع است از انوار قلابیه این فقه پرور  
 اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند و در نگاشته اند چنانچه از شیل فروزنده  
 قل کل من عند الله و نور السموات و الارض انتی مرقوم شد و در این مقام  
 این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف قدس  
 جامع الاسرار و العلوم خواجۀ محمد معصوم سلمه شد و شد که ایشان از زبان مبارک  
 حضرت ایشان قدس شد سر ۱۵۰۰۰ نقل کردند که فرمودند اراده عزلت  
 و انزوا نمودم که بگویند از گوشه ها رفته منور می شوم درین میان المام نمودند  
 معلوم فرمودند که طریق محبوب و مرضی ما همین است که الحال بران حتی نه آن طریق  
 که خواهش کرده در آن وقت در نظم بلده سربنده چاه تاریک بود که هیچ از غایت  
 عمیق راه برآمدند و در پیش از انتقال بچند سال روزی بزرگان مبارک

آورده بودند که مرا محاذی قبر فرزند عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را  
 باحوالی آن که در آنوقت داخل محاط بودند روضه از ریاض جنت دیدیم که کنگره  
 مخدوم زاده را آخر در دفن مختار گردانیدند پسین خواهد بود که ایشان بهمان کنگره  
 و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدرجی دو جای  
 دیگر را که فرمودند از غلبه دیده فنا و خمول و بی نشانیا سر زده بود کمالا شریف  
 مخفی نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی درویشان  
 اخلاص کیشان دیده اند بر سر ازان مرقوم میگردد یکی ازان خوارق که بسیار  
 مریدان آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف  
 مخدوم زاده بزرگ قدس سره در مرکز خطره واقع شده بود که فقیر و بهیچ خلصان  
 ایشان دیده اند بلکه همان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مایل تر بود و  
 وجود حضرت ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده منقش نشان که سمت قبله  
 باشد بنجا که سپرده بودند بحال ز اریان متفق اللفظ والمعنی میگویی حضرت  
 ایشان که قبر مخدوم زاده هجدهمین یک زراع و چیزی بجانب یوار شرقی رفته  
 دیگر ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال وفات ایشان مولانا بدرالدین  
 سرنیدی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بجایه الغایه شرح شده بود  
 و آن سرخ آسمان را اکابر کرب بر موت کمل دوستان او سجانه گفته اند که گفته  
 شرح الصدور لکبیری ان السجوات والارض سبکیان کلی المؤمنون و کبار المساکین  
 حمزه اطرافها آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده ای عالی شان  
 و بعضی درویشان در واقعات و مکشوفات دیده اند پیش از آنست که بهیچ  
 و آید از آنجمله است آنکه حضرت مخدوم زاده کلام شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند  
 که ایشان را بعد از دفن بخواب دیدیم که از انعامات عظیمه و تعالی که بعد از انتقال

در باب ایشان بطور آنکه به ایشان شرف و فرحت تمام بیان میفرمایند و میگویند  
 عرض کردم که قبله کما از مقام شکر هیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند سبیل  
 مرا نیز از جمله شکران گردانیدند و عرض داشتند که در قرآن مجید و تفسیر من عباد  
 از شکور آمده و ازین که می بینان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل  
 صحابه پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آنرا که چنین است اما مرا  
 بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت محمد زاده  
 خواجہ محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعه مدینه پرسیدیم که  
 سوال منکر و تکبر چون گذشته فرمودند حق سبحانه که بال رحمت نخست بمن الهام  
 فرمود که اگر تو ازین دهمی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم که آری مولای  
 این دو فرشته بهم در حضرت تو باشند و پیشین بنده مسکین بیایند این دو متعال  
 نهایت رحمت و رافت خود را شامل من داشته ایشان را پیشین من نفرستاد  
 پرسیدیم که ضعه قبر چون گذشته فرمودند که شد اما اقل قلیل و گویا سولانا  
 محمد داشتیم و خادم که از مخلصان قدیم است حاضر است و بخداست پیرا استاده  
 میگوید ایشان اقل قلیل را هم بر سهیل تواضع میگویند والا اینم شده خدمت زاده  
 کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم و آنوقت سحر بود معاشنه دیدم که حضرت  
 ایشان از در در آمدند و بر سر عرش من نشستند و مرا در برگرفتند و بهیتی برین  
 مستولی شد و در ره در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غائب شدند  
 و فاضله دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت و نماز فرض ظهر که  
 محمد و م زاده کلان امام بودند چشمم بفتح مسین دیدم که حضرت ایشان بر این  
 ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صفت جماعه فرجه بود دست گرفته  
 بنحو متصل ساختند که فاضله نماند تا آخر نماز ایشان را سید دیدم و فرسخی



شال نشستی پوشیده بودند و کوشش هیچ بر سر دستا پیچیده و مسیحی در پاس  
 ایشان بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تهنیت میگفتم که سباد از و بهم باشد  
 اتابی ریب و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهور می شدند چون نماز را  
 سلام دادند ایشان را ندیدم مضمون آیدی و آتش هم بر جان زد و سه  
 رفتی و بر آتش هم دامن زد و با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم  
 یکی از مخلصان ایشان که در قریه برگ بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنیده  
 فرزند آن درویش مخلص بیماری کشته یفوزندش گفت احضار حضرت ایشان  
 میکرد و باش دوران احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده  
 فرموده اند که بابا بچهدار سعیدیم و بهشت اعظم در آیدیم اول پای راست و بهشت  
 شما و بعد از آن سرور آوردیم بعد از آن پای چپ را و بقیای اولت را  
 مشروط گشتیم رانی معروض داشتند که مرا نیز به بهشت و بقیای حق تعالی بیاورند  
 فرمودند که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مرخص از آن اقامه  
 برآمد و محقق روی داده و بعد از ده روز خبر انتقال ایشان به پارو  
 رسید و سولانا بیدار آمدیم و در آن رساله ندیده بودیم که بعد از آن آیت  
 حضرت من جمیع درویشان ایشان را دیدیم که بخوابیدیم و سلام الله برین احمد کتابها را نوشتند  
 و عنوان آن کتابتوب این عبارتست که ما خود بخوابیدیم این خواب را از این  
 جهان گذشتیم و در آن جهان هستیم ان شاء الله ربنا الیه را بجا آوریم این کتاب را بنام  
 گوید چون خبر انتقال حضرت را این فرزند را و پدر را که کتابتوب را بنام  
 و چشم پر از دل دانه و گریه بار از شهر روی بر میان نهاد و زبان حال با شهادت این  
 خود بگشاده بی روی نوروی دل بخواه کنی چون کوه زبانه در و جاکنی و از سر خار کنی  
 کل رسم و نیز مرغی سراسر منقاع کنی و اتفاقا چون شب رسید که کتابتوب را در آن

بیاد آن گنج سحر جیب اند و دهر ده بودم و با سوز و حرقت تمام آه سرور ازل  
 و اشک گرم از دیده بیرون سست آوردم لمس لطفه ز آتش غم آه سرور و چشم  
 داریم ما از رسول عشق مجاز دگر داریم ما هر رگی شد رسته هر سوزن را  
 نیافتیم چاکه اس که تو بر حبیب جگر داریم ما پنج هر مو بر تن با ششم زانم حلقه  
 در دل بر حلقه چندین نوحه گز داریم ما در بیان این گریه و سوز حضرت ایشان  
 ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با بنابر پیشانی و حیرانی گفتیم ای قیده و جهانی  
 و آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد آتش  
 راه شکیبائی گرفت با وجود این گرامی پسندیدوانگی این عاشق مستمند افزود  
 و روزی با هم این رباعی خود بود  
 دیوانه دلم ز بند مجنون تر شد  
 و ز زخم  
 اسان از ارم فزون تر شد  
 بر شیشه که بشکست ز سگ گشت تو  
 و هر چند  
 دلم شکست پر خون تر شد  
 باز خواستم که بصحبه را نهم چون پای بزم  
 آن ویرانه مسجد نهادم زیر و افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنا یا فقیر  
 در آن شبگیر رسید مرا شناخته بزادیه خود برد و متعلقان مرا خبر کرد اما کج  
 احزان من بردند نخستم که آن اند افق عدم رضای ایشان بود بان آوارگی  
 لاجرم در ویرانه خود این فکس بی توانا رفد جزا به واسطه آن گنج بعد پنج  
 در زبان خود این ابیات حسرت نشان خود دارد  
 و لطفه اشک بر این چشم  
 سپهر پر گندم که هر که از هر طرف آید ز تو پرسم خبر  
 که گاه بر خیزم و  
 گاه بی نشینم چو غبار تا توانان ترا نیست ازین بد سفر  
 و سوسن لعل  
 پوشتم و صد گونه شادم که بخت آرم طلبم بوسه کبابی جگری که کاسه دیده ام  
 بر کف در یوز کفم از اشک و سار گدایان در شب سیم و زرسه و خانه افسه  
 آتم زنده شدم گیه ز پایش تا نگه یابم ازین راه زبیر و ستم افسه و چو آن نشد

کہ از دشت بگریزند و در راه آن گشت و گشت و ترسے و اہل این قافلہ  
 گشتہ بیج اند و مشرا و دل گم و ساختہ ہا شمش بخیال نظر سے و تا چہ خود را  
 البکر لظہم و شمر شہا و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت و سہ فقرہ  
 بطریق عمر گرامی ایشان در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ فقرہ  
 تاریخ انتقال آنحضرت بود کہ لک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تمثیل  
 و اشعار ہا در آن باب از دل کہا کہ بزرگوار آنحضرت جمع نمودہ اند  
 و فقیر زردہ و دیگر ہنشینان ہر یک را اینجا جمع نمودہ اند بیک تاریخ منشور  
 کہ ان کلمۃ اللہ ان اولیاء اللہ لا خوف علیکم منکم باکتفا سیر و دبا بن منظوم  
 غریبہ نیز لکھو لفظ یا ایہا الانام لفظ سافر الانام من کان ذیل را فیتہ  
 عروۃ الثقیول قطب الدیۃ نفوس رب السماء کہ حال الہی تجریر فی  
 شانہا الثقیول ما الموت کان بزرگال شد الطلاق بہ من مشرق الظہور  
 الی مغرب الاقول لما اصاب از شارسول محجہ و اکتب بعام رحلتہ  
 وارث الرسول و دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیہا و تاریخہا ترا و نظمہا  
 در بیان آوردہ اند عزیز سے از ہم سیرا سے ایشان مولانا محمد صادق نام  
 حدیث الموت جبریل الی الخشب الی الخشب را بزیادتی ہومیان موت  
 و جبر ترانج یافتہ یعنی الموت ہو جبر یصل الخشب فی قصیدہ انتقال را ہمین  
 حدیث مشعر الوصال ختم نایم و ودیہ دل را براہ انتظار فیوضات و برکات  
 حضرت و زبان قلم را بزرگوار احوال سپر زندان عالمیقدار و خلفا سے کہا  
 آنحضرت بکشتایم بتوفیق اللہ سبحانہ و کریمہ فصل ہم در ذکر احوال حضرت مخدوم زاد  
 کہا رخواجہ محمد صادق رحمہ اللہ سترین زمانہ پر و مند حضرت ایشان بودند و لاوت  
 لازم السعادت آن نخل بر و مند بوستان و لایست و رسال ہزار روی نمودہ از بہت حبیبی

و آغاز نشود و ماسیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا نمید  
ایشان علیه الرحمۃ آنجناب را در کثرت تعلیم و تربیت میکشیدند حضرت ایشان  
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجیب چیزها از کیفیت و حقیقت اشیا  
از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان در حدود  
سند نهرا بهشت بصحبت گرامی حضرت خواجه فانی ز خود باقی بخت و قدر  
اندک فانی سره رسیدند و خودم زاده نیز بنظر قبول حضرت خواجه و اخذ ذکر و  
مراقبه و چند روز نسبت شریفه مشرف گشتند از علوم استعداد و فطرت و برکات  
نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و معالمان عظیمه نصیب  
روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر علی مقدار و پدر  
بزرگوار قدس سرها در آن ایام غلبات و خدایات از تحصیل علوم دینی فارغ  
نبودند تا آنرا نیز نهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که در آن ایام از وفود  
مستی و استیلاهای خدایات سرور پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق سبزی را  
بپا دادندی روزی در آن می باران با جمعی از طفلان و یاران برهنه سر و شفته  
حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از آنجا عبور نمودند چون آنجناب را چنان دیدند  
نفسم نموده فرمودند مجدوب ما را اینجا بیکه چه میکنند وقتی سبک از درویشان تو آید  
که در خدمت غریبی ساوگ تمام کرده و خلافت یافته متوجه دیار خود بودی بخت  
حضرت خواجه قدس سره آمده احوالات بلند خود را بعرض رسانید و مرادشان بود  
که ما را با اینچنین احوالات نواخته اند اگر اینجا بمانیم مستصحب نباشیم اگر فراق  
آن بود استغاضه نمایم حضرت خواجه مجدوب ما را طلب نموده فرمودند با احوال  
خود را بگو سکه که درویشان همان میشوند نمی زاده احوال بعرض رسانده اند که  
بنحوصه احوالات آن درویش بوده با مرید آن چون آن شیخ دیده که طفل

هفت هشت ساله این آستان که دوسه ماه است قدم درین راه نهاده از حال نجف  
 سالک او میزند پندارید آن احوال از سر نهاده غیبت و استنکاف مخدوم زاده قدس  
 بانجا رسیده که در غلبات و استیلاست آن حضرت خواجیه بهینه تخفیف مخلوسه  
 ویرا طعام بازار می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبه نصرت  
 بانجین نموده اند و نیز از مکتوبه که حضرت خواجیه روح الشرفه بجایان خود داده  
 نگارش فرموده اند این مضمون بهرید است ازان مکتوبست این چند فقره  
 قره العین محمد صادق بر خود در طاهر و باطن گرد و حال او چنانچه ظاهر است  
 مستوجب حمد است برهان مقبره خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست  
 از ثمار انوار العزیز اسرار صحو آید و فنا در شعور اندر راجع یابد استغراق تو سبب  
 المرغوب و از زمان صغیر سن در کشف کون و کشف قیور نظر صاحب بصیرت  
 صادق نیز داشتند چنانکه حضرت خواجیه قدس الله سره بکشف و فراست ایشان  
 اعتماد تام نموده همواره آن مخدوم زاده را ملازم داشته اند امور کونی و غیبی پی  
 در ایشان علی الفور از هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز  
 ایشان بر سر مقام برده از احوال هر کدام از اموات آن مقبره استفسار  
 میکردند و ایشان با توقف حال هر کدام چنانچه مشاهده میکردند بیان نمیدادند  
 که تفصیل آن تعمس دارد چون حضرت خواجیه هم در آن زمان حیات خویش  
 بعضی طالبان راه الهی حضرت ایشان ماکر و دغدم را و نیز از آن جماعه بود  
 بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدانان اندازد اساس و الی غیره گوید  
 زدن بنایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه هرگاه گفتند ای که این پیر چنین  
 پس باید حضرت ایشان در عین کشف حضرت خواجیه فرموده است که این پیر را  
 محمد صادق از خودی خود را ضابطه نمیداند اگر در سفری همراهی باشد ترتیبی را

می کنند و در پیرد آن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است  
 در حیرت با فطرت بنا سبب تمام دارد و انتهی و آثار فنا و تیریدل از ما سوا چنان  
 از جمال و خصال آن جناب هویدا بوده که بعضی از ارباب غنا که لشرت ملاقات  
 ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که چنانکه این جوان را می بینم دنیا پرل را  
 سر و سبیل و دو دیگر که از درویشان بقویت تسلیم نیستی آن جناب حکایت  
 کرد که روزی از جهاد ملازمت بعضی همسایه ها بخدمت مخفی و مزاده اظهار  
 مشکلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی ایشان را تندید و تنبیه نمایند و مزاده آه سر وازل  
 پیر در کشید و گفت ای فلان اگر در خدمت رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق است  
 گفت بخوبی این سخن از زبان مبارکش نیست که من از آن عرض نمی شنوم و گنبدی راست گران  
 از دلم بکل رشت بست و قوه مدر که ایشان در مسائل علمی از عقل و تفکر بیجا نیست  
 بود که روزی بصحبت یکی از فحول علمای شیراز که بنده آمده بود و در حقوق و است  
 بی نظیر بود رسیده حرفی چند با او از قائل نمودم بجهت و حکمت که مزاده  
 بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیرازی گفته باشد که تا این  
 جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه بنده و ستان کسی قوه ادراک مسائل  
 و تبحر علوم عقاید چنانکه باید داشته باشد بهر حال علمی الینان با علو حال و  
 غلبه انگار و وفور تفریه و بهشت و انیس پس با شنیدن و نهوا تا از فقرات تنبیه  
 و الدیر گوار ایشان قدس اندر سر هم که در مکتوبات بقرجات مدح  
 آن فرزند گارش نموده اند بر خوانندگان تاهید است مایه فقره چند از آن  
 کلمات از بنده اند فاما میم ۵ در مکتوب ده عدد و نه فقره و هفتم از دفتر اول است  
 که فرزند من از آن سر می جوید اخبار و فقیر است و نسخه قلمات چند به و  
 سکر و هم درین مکتوب است که فرزند من که از محرابان اسلام رسیده و از خطا

و غلط مصئون و در مکتوب دو صد و پهل چهارم ازین دفترست که این مقام را بنفرزند  
 از شکی غایت فرموده اند و خل ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ ساقان  
 در ولایت ایشان نشسته است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقومست  
 که استفاده که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت مست و  
 استفاده فرزندی اعظم علیه الرحمه از راه تفصیل آن ولایت و ولایت این فقیر که  
 از ولایت موسوی استفاده شبیه ولایت جل مومن است که از آل فرعون  
 بوده و ولایت فرزند علیه الرحمه شبیه ولایت سحره فرعون که ایان آورده و  
 نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر از دستان نیز  
 نکاشته اند که فرزند اعظم رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرج و محمد عیسی فرزند  
 اختیار نموده اند و انا الله وانا الیه راجعون خدا شکر سجانه که اولاً باقی ماندگان را قوت صبر  
 عطا فرموده تا بنا بلیه راسر داده خوش گفت من از تو روی نه چم گرم سازاری  
 که خوشی فرزند از آن تحمل خواری به فرزند مرعی آتی بود از آیات حق جل و علا و حق  
 بود از جهت های رب العالمین درین سیف و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت  
 پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود شکی که تلاسید  
 ایشان بفیاض و شرح موافقت و امثال اینها را بقدرت تمام درس دادند و کایا  
 معرفت و عسرفان و قصص شهود و کثوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آورد  
 معلوم شماست که در سن هشت سالگی برنجی مغلوب حال شده بود و چون که حضرت  
 خواجه ماقدرس سهره ساجد سکین حال ایشان را بطعاهای بازار که مشکوک و شبهه است  
 می نمودند و فرمودند که بختی که مرا بمجر صادق است هیچکس نیست و همچنین بختی  
 که او را باست هیچکس نیست این سخن بزرگی ایشان را باید دریافت ولایت  
 موسوی را بقطعه آخر رسانیده بود و عجب است و غرض آن ولایت را بیان میفرمودند و هر دو





شپ طالعون پدید آید اگر شش بود صحت یافته و در غلبات آن شپ دیده بودند که  
 مخدوم زاده آمده آنها را از دست جماعه که بران بلیه موکل بودند خلاص میکنند  
 و بیگویند اکنون که ما این بار را بر دوشیم شمارا بر مردمان پیمیدن روانیست  
 و یکی در خواب دید که هر که نام مخدوم زاده نوشته یا خود دارد از آن بلیه بر چرخ  
 مردمان نام مبارک ایشان نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال  
 ایشان خولیان بران بودند که در مقبره جد خود قدس سره مدفون گردند حضرت  
 ایشان رضی الله عنه در این باب متوجه شدند باین مکان شریف که الحال  
 مدفن ایشان است ما مورثانند چنانکه قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت  
 و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه بزیارت روحه آن فرزند می رفتند و مدتی  
 مراقب میشدند و نیز بر صلیح شنبه مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن فرار برادر  
 انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات عجیبه از احوال اخرویة آن فرزند  
 بیان میکردند و تزییاتی بی اندازه که توجه و دعای آنحضرت بمحصل پیوست  
 و انواع مواهب الهیه جل شانہ و عنایات که بظهور می آمد میکشوف میساختند  
 و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجه او بودم  
 دیدم هر خطه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید و سرار  
 غریبه که بر جنت اتمی متعلق بود بشکفته بیان میکرد حضرت مخدوم زاده قدس سره  
 بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان باحضرت مرسل داشته اند که از آنجا  
 پی باحوال گرامی ایشان توان بردب منها قبله گا با آرزوی جز آن نیست که  
 هیچ خطه و ساعت بخلاف رضای او تعالی نگذرد و آن میسر نگردد چه خادمان آن  
 درگاه مدد فرماید و دیگری نماید صریح باکرمان کار با دشوار نیست و الحمد لله  
 و البته که همین توجه شریف بطریق که امر فرموده اند استقامت دارد و در آن کم فتور

راه می یابید پس روز بروز امیدوارتر می و در این است بعد از فجر و ظهر و عصر و شام می نشینید  
 و از حفظ قرآن می شنوید بعضی اوقات مقبوض است و بعضی دیگر مقبوض و بعضی کسب  
 ذوق و آرام و جز آن همه تعلقی به بدن دارد و از آن تجا و زنی نماید لطافت مسته در متوجه  
 اند و نه فاضل اگر متوجه اند توجیه آنها مثل علم حصول است بلکه عین آن توجیه و ذوق و مشاغل  
 آنرا همه مثل ظلال پیدا کند و از ظل متجا و زنی نماید لطافت او به بدن مختلط می شود و در نتیجه  
 بصیرت غیر از بدن امر دیگر می شود چنانکه بعضی در سوره نور السور و عرض کرده بود که حال  
 از بدن در نظر متمنا می در آید و این مقام را مقام بقا می دانند و بعد از این بقا یا از  
 نوعی از فنا به لطافت روح و حیوان معلوم شد که بی این فنا که بعد از این وقت  
 روی ادب تمامی کار میسر نیست احوال مقبوض ظاهر می شود و اما تا حال توجیه به عالم باطن  
 چون غرض عرض احوال ضروری بود چنانکه کمال حیرت نمود پس به شما عرض می نمودم  
 که در این چند روز که این توجیه در بدن می شود و در این چند روز که این توجیه در بدن  
 آنرا لا محقق توجیه اقدس عنایت خداوندی در سینه می بینید و چنانچه در این چند روز  
 چنان معلوم گشت که چنانچه سابقا یاد و توجیه شما از جانی است پس در این چند روز که این توجیه در بدن  
 از جانب است انانی و تقصیر و در خود پیش از قابلیت قبول نمی یافت کار را از است  
 تعلق علیه شمس فاشترق بدک لطاف کل ظلمه و کدورت من الیدان و اللطائف محسوس  
 کل نور و برکت و منفی فاشترق و صدور و اتسع انقلاب و صا را بدن کله نورانی می باشد  
 من اسرار روح الذین کانا قبل فک و جدت التحلی الال من بین اللطائف علی قلب فلما  
 انزلت الی القلب فلما انزلت الی القلب فلما انزلت الی القلب فلما انزلت الی القلب  
 آخر و اما التحلی علیه لما انزلت الی القلب فلما انزلت الی القلب فلما انزلت الی القلب  
 فلم یلق قلب بطی الا و قلب خرنیه و کون توجیه الان انشائی الی القلب الی القلب الی القلب  
 ان الالات اسبقه من نه الی الله بانسبه الیه کانت کما انکشافات صفة و کما انکشافات صفة

فاکتورها بسود الادبیه قبله گاه این همه کمترین اثری نسبت از آثار وجه افکار  
 گسترده من زبان شود هر موهبه که یک شکر از هزار شکر انعام کرد و اگر در موهبه  
 دریا فضا ملازم است خدا مان درگاه راه شرح و بحق بجهانم با حسن وجه این روش  
 عظمی سیرگردانا در تبارک الهی الامی و آله علیهم السلام من الصلوات التمام و فضله  
 حضرت مسطوره بجا فدا ای اسیرین خباثتها میگویند منصفو بهای انگیز نما خدایا  
 بوجه عالی نفیر از خجالت و خسارت بدست نیارده اند چندای اینجا  
 هر چه من بدگی بنمایند و بجد و ذوق حاضر میشوند و سبب منوها حضرت مسطوره  
 نبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع پس نورانی ظاهر شد گویند  
 و ترقیت قرانی بود هر چند این بکارش نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حق  
 محمدی علیه صاحب الصلوات و السلام مرکز و جمال این مقام است گویند دریا  
 بنیم با در نوره در آورده باشند و آن مقام تفصیل حضرت محمدی است انبیا  
 اسلام و اکثر اولیای کمال بقدر اعتقاد خود از بعض آلان مقام بهره دارند  
 و تمام آن مقام پذیر از پیغمبر و ائمه علیهم السلام و علم تفصیل مفهوم نیست و این حقیر  
 نیز بهره یافته حق بجهانم بجهانم علیهم السلام کامل روزی گردانا و هنوز این مقام  
 خوب واضح نشده است باقی احوال جمعیت گذران است و بر این پایه فایده بسیار  
 مفهوم میشود انوی محمدی و اوضاع هموار دارد و اوقات بجهت دیگر میگذرانند  
 یاران شریف نیز در وقت تمام حاضر می شوند و بعد از اتمام حضرت انبیا و ائمه  
 سوره الفاتحه نیز بنمایند این را می فرزند کمتر باشد حالیه است که اعلم آنکه کتب فی  
 و بیان در وقت و از آنکه سوره شریف است از دفتر اول که انوار جان و نور  
 انوار تفصیل بود و معارف در آن اعظم دریا فتنه نقل آن یافته از انوار خود  
 و این سوره شریف را میفرزند دوم حضرت انبیا و ائمه علیهم السلام

اشفاق بیل مقول احوال و کثرت فضائل و بشا است و چه در نری گفتار و صفای اورد  
 آری سسته از ولادت شریف ایشان در حدود سال اهنار پنج هجری شریف سال  
 بوده و حضرت ایشان در کس سره بیتر سوخته که محمد سعید چهار و نیم ساله بود که در  
 رنجور سینه پیشین بدور غلبات آن حضرت از وی پرسیده شد که چه میخواهی بکنی  
 گفت من حضرت خدا را میخواهم من این حوت او را بخیرت و حاج خود قدس سره  
 عرض کردم فرمود در نزد سعید شمارندی و حریفی خود و غایبان از ان نسبت در رانده  
 نیز حضرت خوانده قدس سره در جانی بکاتب که حضرت ایشان رقوم فرموده اند ایشان  
 محذوم زاده را نیز شایسته و رحمت تمام یاد فرموده و عا کرده اند و مکتوب است که  
 بیک از مخلصان در مدح حضرت ایشان ماقدم سره بزرگاشته اند آنجا که  
 فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند و متعادلای عجب دارند بایمانی عجب  
 طبعی اند البته اند بنام حسنا و این کلام عزیز حضرت خواهد قدس سره ایشان  
 عظیم بعلوم استعدا و فطرت همه محذوم زاده و مولایشان بدو جانی و علمای آنجا که در  
 بعد از رسیدن بسین تیز تحقیق معلوم صورتی پدید آید که از علوم را در آنجا  
 حضرت ایشان رضی الله عنه در بر خنده را در ملازمت میرا در بزرگ خود قدس سره  
 و بفرموده را در بستانش ظاهر لاسوری شده اند با بفرموده تادرا نور عظیم عظیم  
 و بفرموده تمام فعال که در دوازده خطه و چون و چون و چون و چون و چون و چون  
 این تحقیق را از بسین این ظاهر بزرگ احوال است بایمانی عجب آورنده و این تحقیق  
 که از آن در جوی در تیز یازده و محذوم با تمام و انجام رسانیدند در سن هفده و نوزده  
 سالگی ببار و نوزده سالگی در ایشان با بفرموده طبعی با بفرموده و محذوم که در میان  
 آنجا که در بستانش ظاهر لاسوری شده اند با بفرموده تادرا نور عظیم عظیم  
 و بفرموده تمام فعال که در دوازده خطه و چون و چون و چون و چون و چون و چون  
 این تحقیق را از بسین این ظاهر بزرگ احوال است بایمانی عجب آورنده و این تحقیق

که در آن تحقیق صحت و قوت آن عارضیت که ما خدا را که حقیقت است غایتی سعی مند  
 داشته اند بعضی علما که مطالعه نمودند بجا می پندیدند زبان به ثنا و دعای ایشان  
 گشودند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئله مشککه که بر اصول  
 فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایتی متقن بیان فرمودند و آن عالم  
 سرگوش راقم آورده گفت هیچ داشته که مخدوم زاده تو در مهارت علمی امروز نظیر خود را  
 و شبی در بلده لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کرده بود و علما و مشایخ آن بلده را  
 و نیز اکابر نریل آنرا دعوت نموده بود در آن مجلس تقریب سید هجرت و عجمه عبادت  
 و قرائت علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زاده بابرادر عزیز خود یکجا نیاید بودند  
 و جماعت کثیر از فحول علما یکجا نیاید سخن را از هر علم تقریباً در جرات عالی می پنداشتند  
 طلبه علم از قوت علمیه این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بنظر آید در آمدند  
 و بر سر آن که بخصوص مشایخ را نمی شناسند می پرسیدند که این دو عسکری  
 کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آنرا از آن  
 صدق ولایت این قسم در ردایت چرا اینطور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه الله  
 تقریب عدم رفع سبأ و در تشهد بکسب مختار حقیقت رساله نیگاشته بودند و فرمود  
 سقعه است که اولویت عدم رفع ثبوت رسد علما می که مثبت رفع سبأ بودند  
 و اقامت جواب تحیر مانده روزی حضرت ایشان قدس الله تعالی سره تقریب  
 جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه السلام فوت شد  
 آنهم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال باشد  
 از کجا خواهیم یافت حق تعالی بحضرت کرم این دو برادر بر خود داران نام مناسب  
 آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علی الاطلاق این مخدوم زاده سلمه الله اخذ لفظ  
 و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده به نسبت های اخیل رسیدند چنانکه ابتدا

سلوک و ظهور و جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سر نه بدینی بحضرت ایشان  
نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه بجائی نمی یابد  
بلکه دل را نمی باید اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر مردان نشسته  
می مانند گاه بغیر توجه بکبر فکرها در دل مفهوم میشود و در قصه شاه آباد مشغول بود  
روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر دیگر دید که این از مقامات حیرت ست پیشتر  
این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و بدیم که شیخ را ظهور شد و آن نسبت  
علیه کرد و چند آن غایب میکردند آن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه  
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند  
و بشیر تسکین شد انتهای حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه  
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بجاته  
چیل است هیچ یکی از یاران را باین خصوصیت روی نداد انشاء الله که او  
نیز بولایت خاصه مشرف کرد و بعد از آن چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت  
ایشان رضی الله عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر  
یعنی صاحب ترجمه و خواجه محمد معصوم مظهری بود و به سببهای بلند و احوال  
از چند می نواختند و محرم اسرار غریبه و عارف مجتبی حضرت ایشان در خلوت و  
جلوات این دو برادر بودند و دیگران بواسطت ایشان مستفید می گشتند  
در سبب از اسفار که این دو مخدوم زاده عالمی مقدار در خدمت حضرت ایشان بودند  
و بجزورت و سر به بند مانده بودند که در خدمت حضور بودند و مشاهده می نمودند  
و از عظیم و معرفت شگرت حضرت ایشان روستی پیدا این دو نور دیده را  
مشوق تمام یاد میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاید بعد از  
برین مدعا بکنار الیهما قسم فرمودند الحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول الله



و افتخار تمام فرمودند من تا قبل چنین و چنان خود را هیچ وجه شایان این امور  
 نمی بینم حضرت ایشان را هر جا تشرفیند برند برادر محترم معصوم را بجای خود نشاندند  
 مرا بخدمت شاه و بیایستاد و امر کردند و اگر این التماس بخاطر قدس ایشان نیاید  
 من بجز این راه دیگر ندارم هر که بیرون شهر واقع است زاویه اختیار کنم و  
 مسکن دارم و خانه قریه ای من با هم می باشد فقیر این ماجرا را بخیر میستند و من  
 خواجه محمد معصوم را در خانه بیرون می دانستم ایشان نیز بگسیختند و فرمودند ما نا احوالی  
 نمی داریم و خواجه محمد معصوم را تشرف الاوق حضرت خود نمیدانند من که نظر میکنم در  
 احوال و احوال و احتیاجها همه مشغول و احوال ملکیه و قوت علمیه و غیره خود را کمتر  
 مستفیض و کمیند ایشان نمی یابم و سعادت خود را در خدمت ایشان می بینم  
 فقیر این ماجرا را در خاوقی بی عرض تشرف ایشان رسانیدم ایشان بفرمانند  
 شدند و آیه قریشیم مبارک ما آورده باین فقیر فرمودند من بپیشی آنکس را و بسیار  
 و و داد و داد این و و بدارد بسته سیر او در عا در حق ایشان کردند با محبت من  
 و اینچه اندیشه عرض این خدمت و مزاده که پیش از سفر جبر و قبل از ترقیات  
 بلند بخدمت ایشان نوشته بودند ایراد نموده می آید تا بعد از آن چه حالات  
 و مقامات و قله باشد پس بهر عرصه داشت اختصار بهر سبب بود وقت  
 عرض انداخته میسرانند که از آنده مفارقت صورتی چه عرض نماید گاه وحشت  
 آنقدر بوقولی می شود که ترسید بگفت و مرض شدید میگردد از غربالی احوال  
 چه صورتی دار و بایز و تعالی است شستی که دانستگیر شده تنای آن دارد که دیوانه  
 از جمیع علل گسسته و همه را سوخته غرض اختیاری نماید که جز بس که این کس را  
 نمیتواند بجهت پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند ظاهر شد که چنانچه ظنی را  
 خالی سازد باز سازد بنده را برسانند اگر گفتند نوعی که کیفیت آنرا نمیدانند که



نیست که بر آسمان چاه عمیق تاریک را پر کرده صفحۀ بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقیاع آنرا  
 ارتفاع داده و نوری در آن زمین و لویث گشته است که مقتبس از نوری صفتی و  
 بی کیفیتیست در رنگ نوری که از زمین مقدس بهیت الله ساطع و لایع است  
 پیش از انتقال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را بر این درویش ظاهر  
 ساخته بودند و در زاویه زمین سکنا می افروزیدند و از نشان داده نورس می نمودند  
 ساطع که کروی از صفت و نشان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزله و مبر بود  
 آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لایع بود  
 اینهمی را بر فرزندی اعظمی که صاحب مبر بود ظاهر ساختم و از آن نور و از آن آرزو  
 مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک  
 در دریای آن نور مستغرق گشت تا آنکه با این نور از شرافت این بلده  
 مغفله است که شیل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای ائمه است در آنجا آسوده است  
 و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لایع است از انوار قبلیه این فقیه که از خوا  
 اقتداس نموده در آن زمین افروخته اند در رنگا آنکه چراغی از شعل افروزند  
 قل کل من عند الله و نور السموات و الارض انتی مرقوم الله رفیع و عظیم  
 این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف قدس  
 جامع الاسرار و العلوم خواجۀ محمد معصوم سلمه شد و شد که ایشان از زبان مبارک  
 حضرت ایشان قدس شد سر ۱۵۰۰۰ نقل کردند که فرمودند اراده عزلت  
 و انزوا نمودم که بگویند از گوشه ها رفته ضروری شوم درین میان المام شوند  
 معلوم فرمودند که طریق محبوب و مرضی ما همین است که الحال بران حتی نه آن طریق  
 که خواهش کرده در آن وقت در نظم بلده سربند چاه تاریک بود که هیچ از غایت  
 عمیق راه بر آید و در پیش از انتقال بچند سال روزی بزرگان مبارک

حضرت ایشان رسید فرمودند محمد سعید حاضر باشی بجز در رسیدن احوال ایشان  
 آینده ناپدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدیم پیش از آنکه من مشقه  
 شنب را معروض دارم فرمودند مشب جن بخانه تو میخواست در آید مراحم شود  
 من مطلع شدم و بانگ بروی زدم و براندم بدین تقریب بعضی لغات صحاب  
 حضرت ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند بی  
 بخانه خواب خود در آتشیده بودم و غدا میآمده بود که ناگاه جنی خواست بر من  
 تصرف کند من کلمه لا حول ولا قوه الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان  
 من برآمد دیدم که ملائکه با خود را بشما نازل نموده آن جن را پاره پاره کردند و  
 متعلقان او را از نواحی باجلا وطن نمودند بفلان منزل کشیدند: بقی گفت  
 همان روز یکی را از آن منزل آوردند که مشب بین ما بین آسیب رسانیده آمیخی  
 نیز مصایق فرموده ایشان گشت پس و اینهم حضرت ایشان خود در ساله  
 میگردد و معاد و موشته اند که روزی احوال جنان را برین درویش مشاهده است  
 و بیکم چنان در کوچه در رنگ مردم میگردد و بر سر برین فرشته است سوکل  
 و آن جن از ترس سوکل خود میترسند و بدینست و بهین و بیاض و بطس  
 نمیتوانند انداخت در رنگ مقیدان و مجوسان می گشتند و اصلا مجال نمی یافت  
 تا باشند الا ان ایشان بر بی شیا و در آن وقت چنان معلوم شد که گویا در دست  
 هر موی که زری است آهنگی که اگر از جن اندک خرافت اساس نماید یکبار  
 کار او کفایت کند خوا چه محمد مصوم علیه السلام تعالی فرزند ناست  
 حضرت ایشان اندولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هشتاد و یکم  
 شهر شوال مجزوا بوده حضرت ایشان قبل از سره العزیزه نیز فرمودند قدوم  
 بیست و نهم محمد مصوم یعنی ولادت او را پس مبارک و بجا یون اند که بعد از آن

تولد او بچند ماه بگذشت حضرت خواجه خود مشرف شدیم در دیدیم آنچه در پیشم و در پیش  
تقریب علو استعداد این فرزند از پسند نموده فرمودند که از محرمی این شهران است  
و نیز آنحضرت که توبی بزرگداشتند اند که از فرزندی محمد مصطفی چه نویسد که وی باید از  
قابل این دولت است یعنی ولایت نامه محمدیه علی صاحبها السلام و التجهیه  
و نیز بر زبان شریف را ندید که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه گانه  
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرمت توحید رسب کشود و میگفت من  
اسما نم و من زمینم و من فلامم و من فلامم و دربار حق است چون اینجا که رسید  
آن تا بود نام چای خیر یوسف کز ده بود و انگاه فرمودند درین طریق پیرو  
جوان برابر اند و نسا و به بیان در وصول انوار فیوض تناسا و ی ذلک فضل الله  
یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنابر مشاهده بکنند  
استعداد و آثار شده و شاید که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده نمید  
نظر عنایات شامل بهمان و همیشه منتظر ظهور کمال استخفیه که در هنگامی استعداد  
مودعی بوده می بودند و میفرمودند که چون علم سید و حال است از تفصیل آن  
چاره نبود از خیمت تحصیل علوم از محقق و منقول نیز در دانش می نمودند و از کتب  
دقیقه علمیه تقریظ صفحه صفحه و در وقت امر کرده میفرمودند باز در از تحصیل این  
علوم فارغ شود که ما را با شما کارای عظیم است تا بتوجه شاه بعین آنحضرت این  
نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش و نشانزده سالگی از تحصیل علوم  
فراغ یافت و اگر چه در صحن تحصیل اقبال و تحصیل حال و توفیق عال بزرگیم بود  
اما بعد از فراغ از آن بهنگی خود متوجه این گردید تا بعنایت الله سبحانه از احوال  
اسرار خاصه الد بزرگوار خود در فی الشرحه بهره فراوان گرفت بل فیلسان سید و آن  
که حکیم واقعه که این مخدوم زاده دیده اند و از والد بزرگوار در تعلیم آن اشاراتی برترت



این معنی بنماید و اشرا جابتی نه فهد و فرزند نه راستحق این دولت می یابد  
 بکریان کار بادشوار نیست \* اگر استعداد است هم داد است  
 تقالی نه نیادر دم از خانه چیز نه بچویش \* تو داد نه همه چیزین خیر  
 و بدین تقسیم برود و مخدوم زاده را بشکر دلالت نموده نوشته اند قال الله  
 تبارک و تعالی و اعلموا ان داود و سلیمان بن عبدی انکرمید است که  
 شکر عبارت از صرف عبودیت جمیع ما اللهم انکرم علیه من التجارح و انقوی  
 الطامع و النایطین الی ما خلق الله و اعطاه لا جله و لا له لما حصل انکرم الله سبحانه  
 التوفیق انشی بعد ازین بدت فلیل چون حضرت مخدوم زاد با شرف ملازمت  
 رسیدند خلعت ثانیه موعوده ندکوه را فرمودند که بفرزندی محمد سعید عطا  
 کردند خداوند سبحانه علیه السلام چه آن خلعت ثانیه کنایت از خلعت است  
 و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بکلمات فرمودند  
 فوالبرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راهواره جاری دارد و  
 وزان و دستگیر شمه لال کمال بکجام تسعشان این راه رشحه برسانا و هم از  
 غنایست الهی در حق این بانه و زاده ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل  
 ازافاده طلبه علم و اخلاص طالع ان حق و التزام او را در اوفیات در اندک روز  
 حفظ قرآن مجید و مواش الاثرین را حفظ کند الله سبحانه و تعالی در محض نماند  
 که این مخدوم زاده را غایت اطمینان است بر اسرار و معارف پیر بزرگوار خود  
 چه آن معارف که داخل مکتوبات نگردیده و چه غیر آن اسرار خاصه  
 که در خلوات از زبان مبارک انحضرت شنوده اند و بعضی را از آنها در بیاضه  
 حصه خود تسویه نموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم میدادند  
 با کثر الاطلاع باین سیده بود و در بعضی ابواب اجازة فرموده و بعضی از آن در احوال

حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنان هستند که از آنها را بر بنی تابدار  
 بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه شکرگاه مذکور است تحریر است آید چنان  
 مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من ریاض الجنه آنست که  
 سبزه و سسایست که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ حیای مانع  
 میان آن هر دو مقام نبی مانده گویا آن بقعه نیا بقای جنت پیدا میکند تا فهم  
 و بدانست تو کبر صلی الله علیه و سلم با این قبر جنت نبوی را گفته است ریاض الجنه  
 این قسم روضه خاص خواص است دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از جنت  
 در آن بقعه تابدمی شاید **پ** حیاتی که نباشد و دنیوی تعلق دارد و چیزی طلبید  
 حق و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است بعضی مستغنی از آنکه بادی حرکتی بود  
 حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق هر محل حیاتی داده است و در برزخ از حق  
 چاره نیست تا نام و تلذذ صورت بند و حرکت هیچ در کار نیست پس با علم علم که  
 عبارت از انکشاف است و دو قسم است که یا انکشاف احاطه بود و قسم دیگر آنکه  
 محض انکشاف باشد علمی که بملک تعلق گیرد و در اول قسم اول است علمی که بواسطه تعلق  
 شود از قسم ثانی است و این علم را در کسب و کوشش و نشانی عدم احاطه است  
 که کیفیت در درک زنده و روتیه اخروی ماثل قسم ثانی است که آنجا محض انکشاف  
 است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن مضر است کیفیت نیست تا  
 شأنه **پ** کم در مقام رضا که فووق مقام حسب است و دو اعتبار است اعتبار اول  
 رضا حق است از عباد و اعتبار دوم رضای عباد است از حق غرض آن اعتبار ثانی  
 فوق اعتبار اول است چه اول رضا حق است بعد از آن رضا عباد که تا آنجا  
بسم الله الرحمن الرحیم در روضه نبویه حضرت ایشان کریم را از آنست که الله نام آن  
 خوانده فرمودند علمای کرام این استنساخ استنساخ ناکام از میدان استناد را

مجازی میگوند. اما مراد از وی در حین تکرار این آیه بر دل گذشت که آیا در آنجا و آنجا  
استسناح را بخود نسبت داده حقیقتی خواهد بود متوجه شد شو گذشت که در آن مرتبه  
استسناحی در استسناح ملک ثابت هست مخدوم زاده گویند معروض داشتیم که  
آیا استسناح آن مرتبه مخصوص بعض اشخاص است یا عام است فرمودند مخصوص  
بعض معتمدان است که میان او تقالی و ایشانان اسوری بیگند و گویند که اینک ملک  
بر آن اطلاع دارد و آنکه فضل الله و تیسر من تیشا و او اسد و او افضل العظمی است و آنکه او تقا  
از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد و بنماید که چنین باشد  
که از نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه من کریم الله و توفی الی نفسه من توفی  
ان التوفی ملک الموت لما دله علیه الایة الاخری قل یتوفکم ملک الموت الی  
توفی کم الایة او تمسک ان یکون بعض الخواص بلا توسط الملک و یا جاد فی بعض  
من توسط الملک بعض الخواص فیکون کلها علی هذا المعنی باذنی تالی و توفی غیر  
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت حضرت ایشان بوده اند  
احوال علیه خود را نیز بان عرضه داشت نموده اند و بنقل و و خدایه که روشا بد عل  
نموده احوال و در حال ایشان است گفتا نا میم سب غرضیه اولی عرضه داشت  
شده که تیرین محمد معدوم زده و از بوقت عرض بار یافتگان علیه علیه میرانده فرمود  
گرمایی در پی رسیده معانیه را از جمعیص با وج بر زبان جاری نمود و کتوبی شمل سب  
نویسند ذاتی بعنایت الله سبحانه و تا و تهای مان نیت بدیدر گردید و تادی در آن  
استغرق داشت اگر چه در وقت تخریر عریفیه مستقر بنماید تا و جش چه باشد قبله کمال  
از عنایات او تقا به پوسپاه توجهات حضرت ایشان چه نویسد و از احسان  
او سبحانه چه بیان نماید که شان می برید هر چند ندانند که از کجای می برند و چه کجا  
رسانند و کیفیات و حالات و رین میان رسید همد که ذوقی استانه بیا اهل

من نه با اختیار خود میردم از قفا سے او که آن دو کنند عین می کشد م کشاکش  
 حق سبحانه و تعالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید رتبه ذی علما محجب سماوات  
 که با وجود و در این احوالات بعضی از اوقات از وفور قضا آنقدر منجمد می شود که  
 گویا هیچ حرارتی ندارد بعد از چند روز باز از سر فعالیت خاصه تازه میگردد و  
 کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود و وجه آن چه خواهد بود آنقدر رسید اندک ما اصحاب  
 من حسنه فمن الله ونا اصحابک من حسنه فمن الله ونا من حسنه فمن الله ونا من حسنه  
 براه انابت بشیر از راه اجتناب منبت و اجتناب از طعنه میراند بل حسرتی آید و خود را  
 آن تسلی می دهد که بنده را نخواست چه کار هر چه عنایت فرمایند بان راضی باید بود  
 حضرت حق سبحانه و تعالی شمره از محبوبیه ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عنایت  
 فرماید العبودیه عریضه ثانیه غرضه دشت کمترین بند با محمد معصوم بذروه  
 عرض خاک نشینان آستانه علیا میسازد سرافراز نامه عالی که در آن این حکم  
 مجور ناقابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از و در  
 آن یافت من که باشم که بران خاطر عاظم گزرم و لطیفها میکنم ای خاک در  
 تاج سرم و قبله گاه از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و کدام بوارت  
 مکافات و شکر او سبحانه توان بجا آورد مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود  
 نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق آنرا بجای آورده باشد چه هر عبادتی که باین نظر  
 منسوب بوده باشد البته قاصرست و بعیب و نقصان متصف اللهم لا تحسبن  
 ثناء علیک انت کما انشئت علی نفسیک کتوبات و سعادت شریفه جوده را  
 اغوی خواهی محمد باشم از اگر فرستادند علو درجه آن نه بان مشابه است که  
 فراختر قسم بزل سر انجام باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم بگی ظلال اسما  
 و صفات واجبست عرشا پس همه اعراض بودند که جوهری در میان اینها



کائن نباشد تا قیام اینها بآن جوهر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب  
 نبود و نصیبشان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شش در نماز تراویح  
 در مراقبه و مطالعه این سنی افتاد دید که اعراضی که ذات انیکس بودند بر اصل خود  
 عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آن نماند و تمام مضمحل و محو و تلاشی در اصل خود  
 بر چند عروج بنماید و اول آنست که از ذات مجرد بهره یابد و میرفتن شود و هر چند سیر و  
 همه در صول خود میرود و در اصول صول الی ما شاء الله تعالی و مشهود گشت که  
 تا هر چه میروی همه در وجه و اعتبارات میروی که اصل صول اند و ازین اصول و  
 و صول صول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و ذرات  
 اعوانه ماوراء او را است چه طلاق اصل در آن حضرت تیل سلطان ساقط است از نظر  
 معامله بیاس رسید و یقین یقین معلوم گشت که هر گاه اصل توصیفات و اعتبارات  
 باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در صول خود مضمحل و تلاشی سازی و بجز  
 آن محال در اصل از اصل کنش متن ندارد امری دیگر باید که نصیب از حضرت ذرات  
 فراگیر و جل سلطان در آن وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین بن العرب  
 قدس سره خوش میفرماید که **وَمَا يُعْبَدُ إِلَّا اللَّهُ** یعنی نیست که بعد از رفتن  
 آن محال در اصول مگر عدم محض چه صول را در آن حضرت را یعنی نیست غیر از انقطاع  
 و ذرات مجرد و اراء الی است تا این را ذات عطا فرمایند بذات تعالی رسیدن  
 محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ در یک مشتق و  
 نمی شود و علامه یاس که مذکور شد آن قدر غم و غصه روی داد که چه نویسد در ایام  
 یاس گاهی بی بخاطر رسید که تالیع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است  
 پس عدم تعدد دیگر ام اعتبار خواهد بود آیا فرق اصالت و تبعیت باشد اما این  
 نحوه مسکن آن اضطراب نمیشد محرز نبود که بادی در دل توان در میان آن

بحکم حق اذ انشئنا من النسل وظنوا انهم قد كذبوا اجابوا هم نصرنا همجي من شان  
 بر آخر مکتوبی که نامزد خواجہ محمد ششم گردیده اطلاع دادند هر چند که بران  
 مکتوب گذشته بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم  
 پوشیده ازین حرف میگذشتیم الحال بتوجه شریف امیدوار است  
 که ازین معارضه بکشاید چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت  
 بتفصیل در خود مطالعه نتوانست نمود انشاء الله تعالی که بتوجه آنحضرت  
 بهره در گردد و العبد یتیم انتہی مکتوبه الشریف و درین ایام حضرت مخدوم  
 والا مقام الشفاعت نامه نامزد این مخلص خویش فرموده اند و اشارہ  
 بصفیہ امور که فقیر را بصدقه حضرت ایشان محرم آن میدانستند نموده  
 تبرکات آنرا نیز می آرد که از انجا بعلوم حال و آنکس را ایشان پی توان برد  
 بسم الله الرحمن الرحیم رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین  
 محمد و آلہ اجمعین امیدواریم که آن برادر گرامی از جنون دوال وارسته  
 بہ دل حقیقی پیوستہ باشند و از جزئی بکل و از انجا با فوق موقوف گشته و از  
 فوسین با واد سے رسیدہ و خالص را از مخلوط جدا ساخته و از داکرہ  
 صاحت گذشتہ چنگی بدانان نقطہ ملاحظت زودہ بل بمقتضای سائر اوضاع  
 آنحضرت در بلوان مرکز نقطہ مذکور نفوذ کرده باشند و از علم بنارانی و از گفت  
 بنجوشیہ آندہ و محاملہ نفی را پس پشت داده بکلیت مکران اثبات گشتہ  
 بل از انجا نصیب مجہول الکیفیۃ و یوفی اجملہ فسر گرفته باشند و از خلیل  
 پیسپ رو آورده بوند علیہا الصلوٰۃ والتسلیمات و علی حبیبہا ص علیہم  
 باکر بیان کار ما دشوار نیست از علوفطرت و محبت ما دیوانگیهای شما  
 این امور قریب بہت بلکه توان گفت ثابت را مثل سن ناقابل است



اضر او لا و حضرت ایشانست این مخدوم زاده را شاه از ان لعنت که  
 خدمت شاه سکندر قادر سے رحمہ اللہ کہ سابقاً ذکر حال او محرک نشی نظر  
 عنایت در طفولیت شامل حال این صاحبزاده بر مورخ داشت و شوقه القاب  
 اجداد اجداد خود این قرۃ العین را شاه خوانده بود و به تسمیه ایشان به یحیی  
 آن بود که پیش از ولادت آن مخدوم زاده حضرت ایشان رضی اللہ عنہ  
 ملهم شدند که در خانه تو پسری آید یحیی اسمک یعنی نام ترا زنده دارد و چون  
 متولد شد بآن مناسب بشارت بآن نام مسمی گردید و همواره از سیمو فطرت  
 و علم استقامت آن قرۃ با صبر و ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده بهین  
 تربیت حضرت ایشان در سن هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در آن  
 سن کودکی از تحصیل علم ز غفتم و محبت دیدہ می شد و با استادش را بطه  
 مشاہدہ می گشت که از هیچ طفل کس ندیده و نشنیده وقتی که حضرت ایشان  
 از سفر اجمیر مراجعت نمودند بعضی خادمان این مخدوم زاده را دو سه منزل  
 با استقبال آوردند چون ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنا بر سبب  
 آنحضرت بعد از سه چهار روز بسر بند خواهند رسید التماس رخصت شد  
 نمود حضرت ایشان فرمودند با این همه تعجیل برفتن چیست مگر ما را یاد کرده  
 بر عرض رسانید که درین چند روز در سبق من تعطیل می رود فلان کفر یک  
 من از من بایکدزد و نیز استاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش  
 شدند و گفتند آری چه همچنین نبود که از طبقه علماست و از خاندان  
 حفاظ و صلحا و فضیلتی فرمودند در بلده اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام  
 از حال معلوم گردیده بود و روزی فرمودند بخاطر آنکه محمد یحیی نیز چون پدر  
 خود ازین نسبت بهره ور گردد اما چه باید کرد که او طفل و معالیه اهل بسند یک

این گفتند در این شصت و یک روز چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت  
 ایشان پس از تمامی حفظ قرآن به همین ترتیب برادران بزرگوار تحصیل علوم  
 چه معقول و چه منقول با خرمایند و با ستودن تمام دستمزد کامل بدین کتب  
 مشد اول و نشر علوم بر منصفه افاده و افاضه اقامه دارند و بطریق انقطاع  
 و تبیل و آزادگی و بی تعین و ضبط و تاراج و حفظ و اوضاع و ملازم سنت  
 سینه و رعایت این طریق علیه بود و بی فرستیم و مستقیم اند چنانکه آثار نجابت  
 و در اشت نسبت معنوی بر حسین مبین نشان بد عدل است و حلیه ایشان  
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو و لاله بزرگوار و خوش شمایست تمام دارد و از  
 دلائل قبول آن مخدوم زاده آنست که بغیر حضرت مانوای باقی باشد و خسته  
 خواجیه کلان خواجیه عبید الله علیه السلام و الباقه در جهالت کجاست آن گوهر صفت  
 ولایت مشک گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صورتی نیست  
 شرف امتیاز یافتند امروز که سال عمر آن بر خوردار بر پانزده رسیده مطلق نخوا  
 امی که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را  
 چه صبیبه بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضای در گذشتۀ دوم که  
 بسین پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت ننمود و صاحب  
 احوال و کثوف بود و حضرت ایشان را بوی عطر و عفت تمام صبیبه موم در  
 حیات است و از صالحات و اسلام و الاکرام فصل پایز و همدم ایشان  
 احوال خلفای حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدمه صفا کشتن  
 میر محمد نعمان سلمه الله تعالی و الد آنجناب خدمت شریفش در این  
 معروف بغیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفای شمایست  
 به خشان و مادرانر بودند و در بعضی علوم نادره چون جفر و کسیر و اشکال و الیه

و مولود مسکن و مدفن ایشان بلده کشم است از بلاد بدخشان و والد ماجد میر  
 بزرگ امیر جمال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما و پیران  
 بوده اند و از مشایخ آن روزگار و دیار یکی از قدما و آبا می ایشان عزیز می  
 است که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکردند انداد  
 اثر خلاوت آن تلاوة عند لیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت به آن  
 امیر بزرگ رحمه الله در طریقت بدر پیش موزه دوز بوده که آنجناب در سلسله عشقیه صاحب  
 حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان حق و ایا ستم قند حجت کفایت خود موزنه  
 سید و حجت اند و خوب بازاریار برده آنرا منیر و حجت اند خدمت میران پیران و ضمیر حجت  
 میگرفته اند که روزی در جامع ستم قند ایشان را و جد در سید که در آن و جد با وجود  
 کبر سن آری سوی پیر بدان سوی جریستند و بیچ المی جسم شریف آنجناب  
 نرسید و حال آنکه ارتقا آن منبر مقدس در دو قیامت آدمی بود و عرضش نصف  
 آن و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قائم شیخ کریمی قدس سره رسیده اند  
 و رساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ رادان رساله  
 به آب زرد نوشته بوده اند چون شیخ آزادیده اند فرموده اند چنانکه شما نام  
 فقرا را عزیز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شما را مغرور و مغرور گرانند  
 خدمت میر بزرگ عارضی اند و وطن خود بهر قند رفته بودند بعد از رفع آن عارض  
 بوطن باز رجعت نمودند بعد از خدمت بوطن شاهزاده مشفق العلماء و الفقرا  
 محمد حکیم میرزا که کتابی در غایت نیازمند سبب میر نوشته آنجناب را بکاظم طلب  
 فرمود و بعد از رسیدن با احترام تمام تلقی نمود بعد از انتقال سلطان  
 تذکر چون حاکم آن دیار سبب از منور سقر شد خدمت میر بدعا انتقال خود  
 ازین دیار غالی طلبیدند و با جایت رسیدنی سبب از منور و تسبیح و تسبیح مایه خدمت

مرشد سید مودند که مراد والد خود همین اعتقاد علم و عمل بود و ایشان را از  
 عرفاد اولیا نمیدانستیم روزی یکے از درویشان صاحب دل بمن گفت والد  
 شما را در واقع دیدم فرمودند که بجهت نمان گو که چرا ای این همه مست اعتقاد  
 ولادت مرشد سید محمد نعمان سلمه النمان در سمرقند بوده در حدود سنه ۷۰۰  
 سبعین و تسعمائة پیش از ولادت ایشان والد ایشان حضرت امام عظم ابو خنیفه  
 نعمان بن ثابت را بنی الله غنه بخواب دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی  
 سعادتمند سستولد میگردد و او را اسمی باسم ما گردان مرشد سید مودند  
 بهم در ایام صبی بعضی فکر تنها و حیرت افروز میگرفت بعد از آنکه در خدمت  
 در آیدم و از مراقبات ایشان اطلاع شد معلوم گشت که فکر تنها و حیرت افروز  
 بیشتر پیدا بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخندست عارف آگاه  
 امیر عبید الله بن علی خشتی رحمه الله رسیده با اشاره کن بزرگ از اوست نموده اند  
 چون به بند و سستان آید اند نیز از دوشو شوقی که باین منی داشته اند از بعضی  
 درویشان تعلیم از کار گرفته بوده اند تا آنکه فایده تو فیت نام طالع ایشان را  
 باستان حضرت معن خواجه فانی از خود باقی بخت و قدس اند تعالی سره  
 رسانید از ایشان لطافت بسیار دیده بزرگ و مراقبه طریق شریفه نقشبندیه  
 مشهور گردیدند و در خدمت ایشان با جمیع کثیر از فرزندان و خویشان بفقیر  
 و فاقه تمام بصری بردند و از آن خوش دل و مسرور خاطر می بودند کی از امرای  
 مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای  
 خانقاه شده تنها فقر میگردانند اگر امر شود و سعادت خدمت کفایت هر روزه هر  
 مستحق کردم حضرت خواجه چند تن از فرود صاحب خود را تجویز نموده اند در این  
 یکی معروض داشته که سید محمد نعمان نیز در غایت فقر و کسرت عیال است حضرت

رضانداده اند و فرموده اند اینها جز بدن ما اند یعنی ما جز بدن خود را باین  
 امور قسین نگردانیم مرشد بس فرمودند که با وجود که در آن ایام چه نوع فاقه  
 برامیگذشت از استماع این غایت برتبهار فیتیم و امید داشتیم در زیر مسجد قدس  
 خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت نموده بوده اند و از سراقین ابابیل  
 و غیره تنگی نفس لازم آن بوده با مر حضرت خواجه قدس سره سیدی با متعلقان  
 آنجای بوده اند و از اثر سکونت آنجا همیشه ایشان که از صالحات خداوند  
 حالات و جذبات بوده رنجور شده و والده ما حجه حضرت خواجه بیادیت او آمده  
 از راجحه کریمه آن خانه ساخته نشستن ننشسته اند حقیقت آنرا بحضرت خواجه  
 و انموده گفته اند ای خواجه من و نور دیده من این جماعت که مرید شده اند کشتنی  
 شده اند آنحضرت فرموده اند ای والده اینها به عوی نیامده اند که ازین امور  
 اگران خاطر و ملول دل گردند و هم سیدی فرمودند که روزی چند بعضی احوالات  
 سکریه که نه بروق مشرع اند بر من مستولی شد چند آنکه کوشش نمودم مرفوع  
 گشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجه خود قدس سره معروض دارم چون  
 بمسجد رسیدم نهاد جماعت برپا شده بودند من این کرانه صف بودم و آنحضرت  
 آن کرانه صف خواستم نظر بآن قیله حقیقه کرده احرام بندم بجز در آن  
 نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بر من افتاد و از بین این نظران حال  
 که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی فرمودند که در مرض ارتحال  
 خواجه بزرگوار خدا شکر بیدار بیدار یک شب بمن رسید آن شب نظری  
 بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فرو گرفت که هر کاری که از من وقوع می یافت  
 درین اندیشه میرفتم که آیا رضای او تعالی در آن باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجائی  
 می نهادم می گفتم آیا مرخصی بود یا غیر مرخصی چون باز می گفتم سر درین اندیشه گم میشدم



معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و رضا سے ایشان بوده و شیخ از آن دریا  
 بکیران بر این نشئه جان رسیده از زبان سید شمیم که حضرت خواجہ قدس  
 در حال حیات چون حضرت ایشان را رخصت ارشاد فرمودند و جمہور اصحاب را  
 بایشان سپردند و ہر کدام جدا جدا طلب شدہ و داع فرمودہ بخدمت ایشان  
 فرستادند و ایشان را تشکیف تربیت آنہا ساختند چنانچہ پیوستہ اصحاب غبار  
 سیفر فرمودند کہ در خدمت ایشان عظیم ماکنید بلکہ توجہ خود را بجانب مانما سید  
 در آن اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند کہ خدمت ایشان را سعادت خود را  
 ملازم آن باش بمقتضای ہم پیروی در نقوس چون رغبتہا متکمن بود و معروض دادم  
 کہ قبلاً توجہ من در گاہ شماس ہر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجہ  
 از روی غضب فرمودند کہ میان شیخ احمد آقایی اند کہ مثل ما ہزاران شاگردان  
 در ضمن ایشان کم است و از کمل اولیاء متقین خال خالی مثل ایشان گشتہ با  
 بعدہ با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدیم و اطہار عجز و نیاز ہیکسار  
 نمودہ در یوزہ عنایت کردم فرمودند کہ تو آخر از آن مائی الحال چند گاہ در خدمت  
 حضرت تہ گاہ باش بعد از انتقال حضرت خواجہ چون حضرت ایشان ماقہس سرہ  
 بہ دہل آئندہ نہ دست سید عریضہ مشتمل بر شکستہ دلیہا و غریبہا و سبب نصیبہا و  
 سبب استعدادہا سہ خود بخدمت ایشان نوشتہ اند و معروفہا نوشتہ کہ مر اوسیلہ  
 بہرمت ایشان جز آن نیست کہ نہ بتی با ولاد سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم دارم  
 بعدہ بخدمت آنحضرت بر من ترجم نمایند حضرت ایشان را از مطالعہ این عریضہ رخصت  
 روی دادہ فرمودہ اند میر سیدی کی کنید کہ حضرت نواجہ ماضی اللہ عنہ حاضر اند انشاء اللہ  
 خیر خواہ شد و نیز فرمودہ اند در میان اصحاب حضرت خواجہ ماقہس سرہ میرابا  
 مناسبت دیگر است بالجور سید را در سلسل اہل ارادت داخل ساختہ رکعت تربیت گرفتہ

میسرند برده اند و مرشدی سالها در استان آن قدوه عن پرستان گذرانده  
 دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس سره تعالی سره ضعیف روی داده  
 تبصیر آنکه آن عرض حق خورش باشد و از غلبات ضعف شاید فرصت سپردن آن  
 خواجگان رضی الله عنهم باطل آن میسر نشود بران آمده اند که بد بعضی خلص  
 اصحاب بن نسبت شریفه را القا فرمایند نمایان محل آن با خرج محمد دم زاده بزرگ  
 خود شیخ محمد صادق علیه الرحمه و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه الله بنده اند و بعضی  
 احوالات که مناسب تعداد این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد از آن  
 حضرت ایشان را صحت کامل روی داده فرموده اند سر آنکه این نسبتها درین جمعیت نمایان  
 نمیگشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر با مودع بوده که درود آن موقوف علیها  
 اینها می بوده بعد از چندگاه مرشدی را بعد است طلبه بر مایور مخص گردانیده اند و آن  
 احازرت نامه قسم زده هو الله لا اله الا هو محمد و نسیه علی بن ابی طالب علیه و علی آله السلام و  
 بعد فان الخ الصالح الشاک طریقه اهل الله العارف بالله الشیخا لکامل محمد نعمان و فقه  
 الله سبحانه و آتیا لم رضانه لما قل شوشطه الغضنی سلسله راده المشرخ القشینه و سلسله  
 طریقه هم انجلیه قدس الله تعالی اسرارهم و طهر منه الاستفاح للطلکینه بخریه و سلسله طریقه  
 سلسله الاکابر لطلقات شرط الاجابة الاستفاده علی الشریقه و الشیخ علی الشریقه  
 و الشیخه و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله السلام  
 و التسلیمات دوبار رسید مرشدی بان بیده مضمونه رفته اند چون در آن شهر مذکور  
 معظم از طریق دیگر صاحب لوم قال حال و خداوند کمال اکمال بودند چه شیخ فضل الله  
 و شیخ عیسی روح الله و هما این طریقه از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان  
 مراجعت نموده حقیقت را معروض داشتند حضرت ایشان مرتبه ثانیه بمشیت آن شهزاده  
 فرمودند این مرتبه بر مرتبه های سابق نهانند انشاء الله تعالی سبحانه چون سلسله دین مرتبه

بشهر بریان پوشاننا الشرح جمع الشرحین عن الکلیات و الشرح در آمدند بحسب اشارت  
 و عنایات بنوعی مجلس الشیان آنجا در گرفت که بجز بنگین دیده میشد که جامه که از دور  
 نظاره آن مجلس میکردند نگاه جذب و حالتی ایشان را روی میداد که از غایت  
 شکر و بی آرامی جامه پاره میکردند و چون بخیل بر خاک می طمیدند نگاه مشتاقانه  
 کسی چیل تن بر هم افتاده بودند و مصدوقه این مصرع سید قاسم تبریزی را  
 کس و میان شهر و در هر گوشه غوغای اوست: «بظهور پیوسته بود تا بجائی که  
 بعضی مردان مشایخ عظام آن شهر نیز تا چار آمده و حل مستفیضان شدند و با  
 مفصلان اصلاح رسیدند و بسیاران باده بخودی و جذب چشیدند و درین اثنا  
 غایت نامه از حضرت ایشان قدس سره رسید اینکه فقره از آنست روزی عباد از  
 نامه بامداد در حلقه یاران نشسته بودند بخواست یابی خواست تو بخی بجانب شما پیدا شد  
 و در دفع بقایای آثار که بنظری آید گشت و اتهام در دفع ظلمات و کدورات که محسوس  
 میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در کتاب هدایت و رعیت  
 نهاده بودند همه در آن بدر شکست شد حتی که در جانب کمال هیچ منتوقی و منتظری نماند الا  
 آن تبریع انظرف بعد از آنکه و یا خد بقدر سقته شیا فشیئا و تا زبان طویل صورت شما  
 این معنی را در نظر داشت تا یقین که مصداق است حاصل آمد الحمد لله سبحانه و المنیع فی ملک  
 حصول این دولت تاویل آن واقعه است که شما دیده بودید و حصول آنرا بسیار آسان و آسان  
 مسألت نبودید بعد سبحانه الحمد و المنته و ام شما تمام ادا یافت و موعود مغفرت و موعود  
 موفی گشت امیدوار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید و پشت و صحرای  
 آن حد و بوجو در شریف شما مندر گردد و از حق از سرایت حضور صحبت شریف بر هر قوی و  
 ضعیف چه گوید و از رسیتهای ولی تکلیفها سئو آن عنبر لطیف چه در بیان آورد و از انظار  
 و اعطایات ایشان که شامل این بیچاره دل آورده گشته چه بکار رود این ذره تاجیر

تجدد تو به و انابت بخیریت این عزیز نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریقه  
 علیه ازشان اخذ کرده بین صحبت ایشان از وضع سیاه بشیوه اهل خانقاه  
 در آمده و بدالت و سفارت ایشان باستان بوسی حضرت ایشان قدس  
 سده الاقدس مشرف گردیده و نظرات و عنایات آنحضرت بقدر قابلیت  
 خویش سینه جواه الله عنا خیر الجزا بولسم الله على روس الاحبار و بهیدار  
 که بکلمه واقع شده که هم ایشان دیده اند قبول این بزرگان موجب قبول  
 او سبحانه و تعالی و حبیب صلی الله علیه و سلم گردد و آن واقعه انبست که سید  
 فرمودند آنسرور را علیه الصلوة و السلام در مسجد جامع بر پا پیور با خلفای  
 کبار رفته الله تعالی انهم سمعوا و دیدم چون نظر مبارک ایشان برین افتاد  
 و حضرت صدیق اکبر خطاب نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمد است  
 مقبول ما است و مقبول او تعالی و آنکه مردود شیخ احمد است نیز مردود ما  
 و مردود حق جل و علا شد که گفتند چون این کلام ازان حضرت  
 شنویم شکر ما در دم آمد که از مقبولان حضرت ایشان پس مقبول حضرت  
 حق سبحانه و حبیب المطلق باشیم آن حضرت علیه الصلوة و التحیة برانی  
 من مشرف شده فرمودند رد و قبول تو نیز نهمین است روزی باین حقیر  
 تقریب آنکه آزار و آلام ساکنان را موجب کشایش کارست فرمودند  
 شبی از صفت مسجد جامع بر پا پیور که مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت  
 اقتنادم چنانکه یکدست من خسته و شکسته شد اما افتادن همان بود و  
 معالیه و مقامی که آرزو میکردم همان و چنان ازان افتادن میسر شد  
 که شکرانه آنرا حلا و نچتم و اعتقادم چنان بود که هر که ازان حلا و تا و لای  
 بهشت رود و نیز روزی باین حقیر تقریب بزرگمای حضرت ایشان

قدس سره فرمودند در این ایام که در خدمت ایشان بودم روزی  
 در حلقه مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته و همه خلایق  
 زیر آن بارگاه و مقصدیان معانی کارخانه ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن  
 بارگاه روزی است و آنحضرت از راه آن نگاه می دارند و هر که در زیر آن خیمه است  
 توجه و نظر بر آن روزن دارد ایشان باین خلایق اشاره میفرمایند و بآن  
 یک اشاره هر که مقصدی کار است معامله خود را از آن یک اشاره فهم  
 میکنند و بدان عمل نمایند و همچنین هر که در زیر آن بارگاه است بهمان یک  
 اشاره معاملات مختلفه و کارهای متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهند  
 حضرت ایشان نشسته اند و بحزکیات و کلیات کار و معامله که درین خانه است  
 بدین تقریب حضرت سیدی افاده نمودند که چندین را فقیر میداند که از  
 برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند را تم این حروف گوید شبیه  
 با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن مرشدی بمنزل یکی از مریدان ایشان  
 میمان شدیم جناب سیدی میزبان را تا کید فرمودند که در طعام کمال احتیاط  
 حلقه بجا آورده چنان کرد بعد از ساعتی شور برخواست که بزی را در میان  
 بگردی که ذبح کردند گرم بسیار درو سے افتادند بنوحی که در ساعتی آن بگوشت  
 پخته خوان رسیده و عجب تر آنکه هیچ کره بگوشتها سے دیگر ذبائح با آنکه  
 نزد یک بود رغبت ننمود سیدی فرمودند که این ذبیحه از وجه حلال نبوده  
 تحقیق نمائید چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی از آشنایان آن بلاد که  
 از عا مانات قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود بخانه این یار خود  
 فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرانج نموده اگر چه تحصیل علوم ظاهر  
 سیکر اکثر است اما آنجناب را در ادراک حقائق این طائفه خصوصاً معلوم

حضرت ایشان قدس سره حدیث بصر است و حضرت ایشان نیز مکرر سیدی را  
بحدت بصر ستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب کثیره در جواب اسوله  
ایشان یا بغیر آن ماضی و آنجناب فرموده اند که لایحظه ازان مکاتیب بعض  
مراتب ضروریه راه را در ضمن دوازده برگه نقل مینماید خوانندگان را  
مفید آید پس از ذکر طلب و ترقیات آنها نوشته بودند در کثیر از  
موجب اکثر از آنکه نمی آید در این امید واریاست و کریمه کشنده عقد است  
یا خلیف نیز مویده این معنی است لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود  
باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفا  
پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانه مرشدان هر وقت انداز دارد  
ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان را در رنگ شیر و بنبر  
باید دانست چه جای آنکه آنها سفاخرت و مباحثات باید کرد که مبادا از  
راه دروازه محبت ده گردد بلکه باز که حکم انجیا شمشیر من الایمان ترقیات  
مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب طالبان موجب  
غیرت و عبرت بود باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات ملازم وقت بود  
لسان حال و قال بکلمه بل من فرید مرطوب باشد پس ای برادر مکرر  
بشما گفته که مدار این طریق برود و اصل استقامت بر شریعت بحدی که  
بزرگ ادنی اولی از ادب راضی نباید شد و در سوخ و ثبات است بر محبت و  
اخلاص شیخ طریقت بر نهی که بروی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و  
سکانات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر عنایت و مودت مسجانه  
این دو اصل تقسیم سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است پس پیر سیده بودند  
که اسمائی که مبادی تعینات اینها علیهم الصلوٰه و التسلیمات اند همان اسمائی

مبادی تعیناته او بیاست یانه و اگر مست فرق چیست اغیز میباید تعیناته  
 انبیا علیهم الصلوٰۃ کلّیات است و مبادی تعیناته او مبادی جزئیات آن است  
 که در تحت آن کلیات مندرجست و مراد از جزئیات آن اسما همان است که بقید  
 از قبیل و ماخوذ گشته است کالاراده المطلقه و الاراده المقیده بشی و چون او بیار  
 بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات ترقی دق میشود و در حق آن قید  
 نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی مکاتیب تفصیل مذکور ساخته است  
 ملاحظه فرمایند و بسبب عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام بر دو نوع است  
 بسبب عبادت یا بر طریق عروت و عادت عملی که بر سبیل عبادت بود خلاف  
 آنرا از بدعتها منکر میشدیم و در منع آن مبالغه مینماییم که احداث در وقت و آن  
 مرد و دست و عملی که بنا بر عروت و عادت است خلاف آنرا بدعت منکر نمیدانیم و در  
 منع آن مبالغه نمی نماییم که در دین تعلق ندارد و وجود عدم آن مبنی بر عروت و عادت  
 نه بر دین و ملت چه عروت بعضی بلاد خلاف عروت بعضی از بلاد دیگر است و همچنین  
 در یک بلد با اعتبار تفاوت از منته تفاوت عروت واقع است مع ذلک رعایت  
 سنت نبوی نیز شمر تنگ است و نتایج سعادت است از فرق میان حصول  
 وصول سوال کرده بودند ای برادر حصول با وجود تعدی متصور است و وصول متعذر  
 عنقا را که بصورت خصوصه تصور میکنم میتوان گفت که عنقا در مد رکعت حاصل است اما  
 وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلمت که عبارت از غلظت شی است و مرتبه ثانی  
 بنا فی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلمت را بر نیاید تا فرقی است  
 این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورده که حضرت حق سبحانه و تعالی ما فخر العبد از  
 تصحیح عقائد موجب ادا اهل سنت و جماعت شکرا لله تعالی سعیم بسوگ طر تعالی  
 نقش بندیه مشرف ساخت و از مریدان و متسببان این خاندان بزرگ گردانید

نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است را بی که کمالات  
 نبوه بطریق تبعیت و در اشت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتها  
 این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل نمی یابند متبذیان و متوسطان  
 که ملزم این طریق اند محبت کامل بمنتها این طریق دارند نیز امیدوار اند  
 الموع من احب بشارت نیست دور افتادگان را خائب و خاسر درین طریق  
 کسی است که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه درین طریق  
 اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود یا تجملات این طریق اقدام کند درین  
 صورت گناه طریق چیست یک پرسیده بودند که ذکر نفی و اثبات بهتر است  
 بلا تلامه یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات در رنگ وضوح که شرط  
 نماز است تا طهارت درست نشود شروع در نماز ممنوع است همچنین تا معامله  
 نفی با انجام نرسد غیر از فراغ وضو و اجبات و سنن هر چه کند از عبادات نافه داخل  
 و باست اول از امر من خود باید کرد که مربوط بذكر نفی و اثبات نیست بعد از آن اثبات  
 و حسنات دیگر که در رنگ غذای صالح اند میدان را باید سپرد اخت پیش از زوال مرتبه  
 هر غذا که تناول نمایند فاسد و فاسد است هر چه گیر و غلتی علت شود پس  
 حقائق ممکنات بعلم این فقیر عبارت از عدمات است که نشاء و شر و نقص است  
 با عکوس صور علمیه اسما و صفات الهی جل شان که در آن عدمات ظهور یافته اند خاتمه  
 مافی الباب آن عدمات در رنگ پیوی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در پیوی  
 حال گشته است تشخیص و تمیز عدمات بان عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بان  
 عدمات متمیزه و این چون قیام عرض بچهره نیست بلکه در رنگ قیام صورت است  
 که به پیوی گفته اند از تشخیص پیوی را بصورت داشته اند و چون توفیق الله سبحانه  
 سلاک توجیه جناب قدس اوندی جل شان بذكر و مراقبه میکند و ساعته فضا عتد از اسما



اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات و جوی اصل سلطانه و نه بران قوت علمیه  
 پیدا میکنند و برترین خود که عبادات است استیلا و تسلط می یابد الا ان خرب العدم  
 الغالبون معاملة باجای می رسد که عبادات که همچون اصل و پیوسته بوده است عکوس  
 رو با ستاری آرند بلکه تمام از نظر ساکت خفتنی گردند و غیر از عکوس اصل و اصل  
 اصول خود در راه او نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصل خود نیز از نظر خفته میگردد  
 چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند است **ب** چون آن  
 کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائرة ظهور و عکوس سما و صفات را که مربوط به سیر  
 فی الله بوده با انجام رساند شایان آن میگردد که معشوق با صالته بی شائبه طبیعت و  
 بی توهم حالیه و محلیت در روی ظهور نماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات  
 او تالی افکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود  
 توسین محمول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلام  
 مقامات قاب توسین است که متعلق بنظر اصلی است بی شائبه دلی و اگر بصایت  
 اندر سیمانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا نشود بجدی که از  
 اتم و صفت هیچ نخواهد درین وقت بفضل خداوندی اصل سلطانه اتم و صفت تمام  
 نظر او نیز در جز ذات هیچ چیز با خطوط و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند  
 اما مشهود او نمی ماند هر چند صفات نبینند درین حال سر او را درنی بطور بی آید و از  
 توسین اثر نمی ماند **ج** بداند که هر شیئی با بهیت خود آن شیئی نیست و از سیر  
 ثبوت با بهیت هر آن شیئی را هیچ جعل جاعل در کائنات نیست که ثبوت شیئی مرفض خود را  
 ضرورت نیست از اینجا گفته اند که جعل مرفض با بهیت ثابت نیست و با بهیت محمول  
 نیستند جعل جاعل از برای اتصاف با بهیت بوجود در کار نیست فعل متابع در اتصاف  
 ثوب است ملون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون گرداند که آن محال است

که تحصیل حاصل است پس جمل در نفس متنی نشد بلکه در اقصای شئی بوجود شد  
 پس ثابت شد که شئی با بهیئت خود شئی است و نه معنی در نظر کشنده و ظل شئی و عکس  
 شئی مفقود است که عکس و ظل شئی با بهیئت ظلی و عکسی خود ظل و عکس نیست بلکه با بهیئت  
 اصل خود ظل و عکس گرفته است چنانچه با بهیئت ندارد همان با بهیئت اصل است که ظل  
 خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چه ظل اصل  
 ظل است و نفس خود و چون عالم طلال و عکس افعال و اجبی جمل سلطانه است  
 ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین چون افعال  
 طلال صفات و اجبی اند جمل نشانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول عالم  
 افعال باشند اقرب باشند که اصل اهل اند و چون صفات نیز طلال حضرت ذات  
 تعالی و حضرت ذات جمل نشانه اصل جمیع اصول است لاجرم حضرت ذات تعالی  
 بعالم از عالم و از افعال و صفات و اجبی اقرب باشند انیت بیان اقربیت  
 او تعالی که در جید تحریر و بیان آمد **سپاس** پرسیده بودند که چون اشیاء ظلی با بهیئت  
 خود اشیاء نباشند بلکه با بهیئت اصل خود بر پا بوند باید که مشا را الیه اشیاء بنظر  
 هو و انت و انا همان اصل باشد این زمان جمل بعضی صفات که بان اصل نالایم  
 برضا پر چون صادق آید در ذلک انا اکمل و انا ناکم بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند  
 باصل خود بر پا است اما ثبوت ظلمت خود اگر چه در مرتبه حسن و حال بود همیشه  
 بر جاست در احکام ظلمت او را دوام و بقا است و خلقهم لا بد آنرا کو است و  
 جمل آن صفات بران ضامرا بکلا خطه اعتبار ظلمت رواست و هر مرتبه از  
 چه در احکام جاست و هر چه در خدا کم است به خداست جمل و علامت بدانند  
 که در مراتب خروج تازمانی که از کید گیر متمیز اند و از اصل باصل دیگر گرفته میشود  
 آن کمالات داخل دایره ولایات است و چون این تمیز بر طرف شود و این

تفصیل کم گردد و معامله به اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات مرتبه  
نبوت بود در آن مرتبه نیز بر حنیف و سعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت  
و سعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد که در یابد  
ربنا آتئنا سن لک رحمة و هیئ لئنا سن امرنا شد شیخ طاهر لاهیجری  
سلمه الله تعالی از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات  
شاقه و مجاهدات شنیده و خداوند کرامات ظاهره و خوارق باسره و احوال عالمیه  
و مناقب فاخره و هادی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون اند  
معقول و منقول و فروع و اصول چون شوق سلوک این راه گریبان بهمت  
انجناب بگرفت خود را باستان حضرت ایشان رسانید زیرا که وی از غایت  
تشرع جو یابی مرشدی می بود که در علم و عمل و کمال متابعت آن سر و صلی شد  
علیه و لم یکن زمانه خوب باشد و بر همه هویدا بود بیل اشتر من البیضا که درین مورد  
سر آمد اولیای وقت خود حضرت ایشان بودند قدس الله سره الا قدس  
پس خدمت شیخ سالها با نکسار و ذلت و افتقار تمام در عقبه علیه گذرانید چنانکه  
در آن خانقاه از ساکنان این راه در ظاهر خیا کساری و بمقیداری شیخ طاهر  
دیگر نمی نمود و بسیار بودی که از در ولایت اناس آن می نمودی که کناس را  
منع کنند و تطهیر خلا با را با و اگذازند و ایضا حدیثش تعلیم و تفهیم صا خیر ادبای  
کیا سلمه الله سبحانه و سعه تمام سبندول داشت چنانکه از زبان سبک  
مخدوم زار دیا کر شنویم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر برایان نه انقدر است  
که از حمد و شکر آن توانیم برون آمد چیزی از حد غنا خیر الجزا از ذری حضرت ایشان  
قدس سره نیز فرمودند که محمد شیخی را هم بنیو ا هم شیخ طاهر بسیاریم که چون برادر  
از نیست اناس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاهر را آن دماغ سکه مانده

با این مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و سبب آنحضرت آنقدر بر  
 شیخ مستولی بود که به تحریر نگینی چنانکه روزی حضرت ایشان آنجناب را  
 امر بامامت کردند زنگش بگشت و لرزه بر اعضای او افتاد و از غایت  
 خشیت با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قراة در گلویش گره می  
 لاجرم از برکت این دولت آنکسار و ادب و خدمت بل بهین نظر اکثر خاصیت  
 آنحضرت قدس سره رسید بجائی که رسید اما در اثناء راه سلوک و گرمی کاترین  
 و حکمت ملک الجبار و ابراهیم عظمی رولے داده بود مجمل آن قضیه آنکه روزی  
 حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر برخاستند و فرمودند که درین حلقه دیدیم  
 که بر جبین یکی ازین یاران لفظ شق مرقوم است ازین سخن بر همه یادگان  
 عظیم مستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام بر خود لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر  
 و مقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بطور آند پس حضرت ایشان  
 که بخور گنجینه رحمت رحمن بودند دعا و توجیه علیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا آنکه  
 حضرت حق سبحانه بخص کرم خود مسألت ایشان را باجا بابت رسانید گویا حضرت  
 ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایاء نموده اند و ایقما در مکتوبے  
 تقوی باین قضای سحاق و مبرم اشعار باین امر فرموده بزرگداشتند  
 پس که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ دفع آنرا متعلق بامرے  
 ندیدم مبرم دانستم حیرت روی داد چه با ثار و اخبار و اجماع است معلوم  
 داشتم که بر قضاے مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام  
 سید عبدالقادر جیلانی قدس سره الهی بیادم آمد که فرموده هیچکس را  
 در قضاے مبرم تصرف نیست مگر مرا گفتم آئی چون یکے از اولیای ترا  
 این دولت یاسر لو بمن نیز امید وارم و الحاح نمودم باجا بابت رسید و حضرت

این سر نیز عطا فرموده دانایند که قضای سعلق دو قسم است معلق است  
 که تعلیقش در لوح محفوظ بسطور است و معلقی است که تعلیقش در علم است این  
 قضیه دانکه شیخ عبدالقادر را در آن تصرف عطا کرده ایم در خل قسم ثانی است  
 لیکن چون بصورت مبهم نامست او مبهم انتهی حاصل من کلامه الشریف  
 و نیز روزی شیخ طاهر را در ایام گرمی کار او از غلبه حال بر زبان رفت که  
 اگر حضرت ایشان خواهند سلب احوال من نمایند میسر نشود که من فانی شده  
 و اتفاق این طائفه است که انفرادی لایق دین شطح او را یکی بسبب حضرت ایشان  
 قدس سره رسانید در جلالت رفته سلب احوال او نمودند شیخ بیچاره بخدمت ابرار  
 چون ماهی بی آب بر خود می جنبید و جمیع از بزرگان را وسیله شفاعت ساخت  
 اما حضرت ایشان رقم غفور بر جیمه او کشیدند و باد به نسبتش رسانیدند با کجمله  
 بعد التیاء و التی شیخ بنشار الید را حضرت ایشان قدس سره باحوالات علمیه  
 تواضع بخلاف تعلیم طریقت در سلسله شریفه نقشبندیه سرفراز ساخته بار  
 طلبیده لایق رخصت فرمودند انگاه از طریق قادیانیه نیز مجازش گردانیدند  
 شیخ به بلده مذکور رفته بارشاد و تربیت طالبان پر دخت و جی را از یرکات  
 و افاضات خود بهره و ساخت این فقرات که از عرفان منقول میگردد  
 علو حالات و نور یرکات اوست **پنجم** بعضی از قدس میرسانند چون از آن  
 آستانه علیا متوجه این جانب شدیم در هر قدمی با خود میگفتم ای نادان مقصد  
 خود را پس گذارشته گویا نیز و اما از غیب کسی میگفت را بهی شوبانجمله  
 کسان کسان باین شهر آوردند و گوشه مسجدی که حیران شستم تا گاه روزه  
 حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه طاهر شد باعث گفت که در پی کاره که  
 فرموده اند باید شد و تشا لایم و امر کم چند سیه را مشغول ساختیم

درین میان جوانی بلند استقامتی رسیده بجز و شغل دادن در تمام بدنش  
 دفعه نسبت سربیت کرد و سر تا قدم آگاه شد دیگر طالبان نیز جمیعت و حضور  
 بدست آوردند بعضی حاسدان سخن را که پیر دستگیر در بیان مقامات  
 خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رستم نموده اند در میان  
 آورده بعضی چیزهای دیگر بان از خود الحاق کرده راه طعن کشوند مولانا  
 حامد آن مکتوب را پیش علامه الانام مولانا عبدالسلام بر مولانا بجز از  
 مطالعه گفتند هیچ شبهه وار و نمیشود و حیل حسن ظن پیدا کردند زبان همدان  
 بسته شد بپشتنها حضرت سلامت سگان آن درگاه را از نسبت مریدی  
 مانا قایلان نزار عارست فکین که خود را در زمره بندگان آن آستان شماریم  
 که هر چه از انجاست همه غیر محض است و هر چه از نیجاست شر محض پس بایز  
 بان عیب نیست لیکن چون از خاک مذلت برداشته اند و بعضی حال امر  
 فرموده گستاخی میرود قبله گمانستهای طرق نشسته جلوه کنند و مشایخ آن  
 فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً حضرت خواج  
 بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله تعالی  
 اسراریم و نیز در حلقه ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت مجیدین نزار صحابه  
 و مشایخ علیه وعلیهم السلام و التحیه آمده مدتی نشستند و نواز شهابی  
 در عشره اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا  
 علیها وعلیها الصلوٰۃ والسلام نیز الطاف بسیار نمودند و به تشریفات  
 نواخته شدند و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طی  
 مقامات کثیره خود را در خدمت روضه منوره حضرت رسالت صلی الله  
 علیه و آله و سلم یافته بعد از آن روضه مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از آن بنویس

از آن روضه مقدسه ساطع شد متحقق گشت و بحقیقه آن نیز مشرف گشتند  
 و تکرار آنجا رسید بعد از آن ظاهر شد که حجت تمامه از روی کار زائل شد و  
 حقیقت وصل عربانی آشکارا گشت مکالمه و محادثه نیز وقوع یافت  
 بعد از آن چهل و نهم مرتب روی نمود و حال آنکه وصل است و نه فقدان طلب  
 و نه غیر طلب هیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه لفیاً **پس منها**  
 از کثرت تقصیرات خود چه عرض نمایم که پایان ندارد با این همه از اثر  
 عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و مستصاعدست قبل ازین هر یک  
 از نسبت ثلثه یعنی نقش بندیه و قادریه و چپشیه ثبوت نبوت روی میدادند  
 احیایان هم غلط می شدند گاه غالب و مغلوب نیز می بودند احوال بر نسبت  
 یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غلبه میکند و سیر در نسبت شایع گم  
 شده است مگر احیایان چون ترتیب حضرت پیر و شکیبایان بطریق عنف  
 و لطفت بوده آثار نیز همچنین مترتب میشود انتهای در اثنای این گرمی  
 ارشاد و هدایت خدمت شیخ از وفوری تعین و تفرید دل شیوه پیش گرفت  
 که آیندگان کمتر بجدتش باریابند بعد از استماع این معنی و وصول قضیه  
 او حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوی مرسل داشتند الحمد لله  
 و سلام علی عباده الدین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب  
 فرحت گشت از حلاوة و التذایران نوشته بودند فرحت بر فرحت  
 افزود ای برادر حق سبحانہ تعالی شما را این منصب کرامت فرموده است  
 شکر این نعمت را بر وجه اتم ادا نمائید و محافظت کنید که امر صادر نشود  
 که باعث نفرة خلق گردد که آن مناسب حال ملائیه است که شیخی و دعوة  
 کا اندازد بلکه مقام ملائیه تعین مقام شیخی است مبادا این دو مقام را

خلط نمایند و در عین شیخی آرزو سه ملاست کنند که ظلم است و در نظر مردان خود را  
 مستحکم دارند و در خلط و مساوست با مستر شدگان افراط نمایند که باعث تخلف است  
 که منافعی افاده و استفادهاست و در محاطت حد و در عین نیک رعایت نمایند  
 همه امکان عمل بر خست تجویز کنند که هم منافی این طریق علیه است و هم منقض  
 و دعوی متابعت سنت سنیه غریزی فرموده است که باید العارفین خیرین غلام  
 المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بجا قیاس  
 خداوندی جل سلطان پس با چار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال  
 عارفان اسباب تقلید است و طالبان را در ایقان اعمال اگر عارفان عمل کنند  
 طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بات اعتقاد نمایند  
 این بر یاعین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد از اینجا  
 گمان کنند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را عمل  
 احتیاج نیست عیان ذرا بالکسر شیخانه این خود عین ایها دو زندقه است بلکه عارفان  
 در اتیان اعمال بسا طالبان برابرند و از اتیان اعمال یکس است و نسبت  
 غایتی مافی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط تقلید  
 نیز بخیر است و بان اعتبار از اریاحی نامند با جمله در قول و فعل نیک نخلت  
 نمایند که اکثر خلایق درین آهوان نه گامه طلبند که کاری بوقوع نیاید که منافی  
 آن مقام باشد و جمال را بطعن اکابر سارند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت  
 نمایند و دیگر از جدول بهتهای مشایخ نوشته بودند و چه از اکر ایشان بالمشافه  
 گفته شده است و ما در ای آن چیزی ننهند که در آن خیریت نیست زیاده چه نویسد  
 و السلام چون این ترمیم نامه رحمت شامه با انجذاب سیر پیغمبر علیه السلام حضرت  
 نوشته که این حق از انجذاب است قیام هر دو جهانی است و بنابر آنچه عصفوری



و اگر ده نفر یا دو نفر آن مشطردانه می باشند حال این حقیر نسبت بآن درگاه همین است  
 بی امداد آنحضرت جای فقیر جز با دین خسارت و ضلالت نیست هر حال که در عرض  
 عرض می آر دشمه نیست از آثار قبولیت آن درگاه و گرنه امثال این کمین را باین  
 دولت عظمی چه مناسبت اکنون مطمح نظر جز ابتلاع سرور دنیا و دین صلا الله علیه و  
 بیع نیست مع قطع النظر عن الشیخته و الملامه همه را افزاید بر ابتلاع سیدانند و در  
 سرانجام این کار یعنی شایسته نمی بیند غریب و مسکین اقتباده یعنی بنیاد و پیشانی  
 آخر حقیقت حال فقر است انتهی با محمد شیخ در بلده لا سورتا امروز با فاده طلبه  
 علوم دینی و افاضه سالکان براه یقین مشتعل است و در تشیع و ابتلاع و تبیل و تخطا  
 و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت و حیدر زمان هیچ یکی از اهل دنیا آشنائی نمی نماید  
 فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف می یازد دیگر از اهل توفیق  
 و صلاح اگر خبر و سستی چیزی می آورد میگرفت از همه بریده است و پای همت در دست  
 دولت کشیده در هر سال بنزدین بار پیاده با جمیع از درویشان خرقه پوش رکوعه و عصا  
 بر کف و رد ابر دوش از لا سورتا بقصد زیارت حضرت ایشان آمده چند روز در حلقه  
 شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت ایشان قدس سره در لا سورتا شریف  
 داشتند روزی سواره از پیش تراویح شیخ مروی بودند و قسم نیز در عنان بودند  
 شمار البیه خیر یافت همچنان با طاقیه و از ار در عنان آن شاه سوار شتافت  
 حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بر او شیخ اشاره نموده این مصرع خواندند  
 آنجا ما گزیم رسد یا صبا وزده و شیخ را رخصت فرموده در غیبت او بروج انجذاب  
 بسیار بر زبان رانیدند بسیار افادت و افاضت او بر بفارق تلماسید و مریدان تدا  
 باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زادای هندوستان است  
 در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس سره العزیز و توفیق تلویح میخواند

اما بدو ایشان اعتقاد می نداشت بل با قاعده صلوٰه مفروضه نیز نمی پرورده از زبان  
 شیخ مشارالیه شنیدم که گفت همداران سال که در خدمت حضرت ایشان تحصیل  
 علوم مشغول بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلقی بود در میان درس و سبقت  
 دلم می طلبید که کی ازین فارغ شوم تا بگویم او و نظاره و مطالعه ورق روی او هم  
 در انظار و روی حضرت ایشان فرمودند ای فلان نماز باید گذارد و از جنایات  
 شرعیه احتراز باید نمود که ارتکاب اعمال سستیه در حصول علم طایفه نیز مشغول بکثرت  
 تقصیر از بسیار مردم این نصلح شده ام اگر جذبی فرمانید و راستی نمایند که  
 بوسیله آن در زمره صالحی درآیم شاید و اگر نه از نصیحت کاری نکشاید ایشان  
 خط خا سوس گشت فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیاتاجه رود بد اتفاقاً  
 فردای موعود آن بزرگه مرا بوی دبستگی بود بخانه من آمد مراد دل ندا که از صحبت  
 بخدایت ایشان شوم بعد از دو هفته روزیلا زمت رسیدم فرمودند خوب نکردی  
 که خلافت وعده کردی اکنون که آمده هم مبارک است برو و وضو کرده دو گانه  
 او اندوده بیا چنان کردم مرا بخاوتی بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجه نمودند  
 چنانکه از مستی و پیروی بر خاک او فتادم و همچنان مرا بر دوشه بخانه من بردند  
 بعد از یک روز بافاقت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از همه تعلقات  
 سروده بود و ملازم خدمت لازم السعاده شدم و به بین نظر کمینیا اثر بر روز  
 خود را از خود دور و بعالم غیب نزد یک می دیدم اننی با بجهلش را بیهوده  
 دران آستان گذرانده و پیر آنچه دیده تا آنکه حضرت ایشان او را اجازت تعلیم  
 طریقت داده او در پله سهارن بود که وطن مایوت او بود رفتم بارشاد  
 باریت طلبا مشغول گشت بعد از چند نگاه ببله اگر که آن را دیده از خلفای این  
 علیه خالی بود فرستادند و فرمودند که دران راهم از آن سبقت بیاور تا بوی امر

از آن خانه برای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره و نیکوکان  
 آن دیار از اغنیا و فقر رسید و مجلسها گرم شد و درینوالا ابلهین تلمیذین بعضی  
 عواض مخلوق را طریقی کرد که ترکیب خلافت امر حضرت ایشان شده و بواسطه  
 اصلاح بعضی امور منطوقه بوطن مراجعت نمود و این خلافت امر بر مزاج مبارک  
 حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و درین  
 که خاطر حضرت ایشان از امر مخالفت امر گرانست بعضی رسانید که باز مشوره  
 در اصلاح گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید قبول طبع اشرف نگشت فرمودند که  
 وقت همان بود حالا اگر بروی تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه  
 در اصلاح شد باسید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است صفا شود چون  
 رسید در اول آن مقام گریه و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر  
 دارالاماره بود جمیع عسکریان هنگام طلب دوران اخلاص و ادب از آن گروه  
 جمعی که بخدمت رسیدند با آنها نصلح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات  
 بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشتوف که اظهار آنها ایقاع فتنه  
 می نمود و بگوش منکران رسانید تا بجائی رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه  
 آن شهر و شهر به پیر تر گوارا و قدس اشهر سره العزیز سرایان نمود و سلطان  
 آن وقت که باین طائفه بی مناسبتی تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده  
 ایندا نمود و جلس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد  
 و عذر باخواست اما ویر این سوء ادب نامبارک آمد شور و فتنه و مملکتش  
 پیدا شد و بر بعضی دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند  
 و خود نیز بعضیها را مملکت بملک گشت تا بهمان رفت بعد از آن قضیه مذکوره  
 بدیع الدین بوطن خود سه سال و پور رحمت نمود تا امروز آنجاست گوشه گزیده و

بزرگ و مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمرش به پنجاه رسیده بود و حفظ  
 قرآن مجید نمود و با نوازه و فاضله طالبان علوم دینی و یقینی مشغول است و آن  
 ایام که راقم در استان حضرت ایشان بود عرضه داشت او رسیده و در آن  
 که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بشارت های خاص می یابید و عنایتها  
 و نصح سیف نمایند روزی فرمودند انت سراج المشرق و باز و یا دعایت امر نمودند  
 انتی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند ب الحمد لله و سلام  
 علی عباده الذین اصطفی رقیه شریفه خوش وقت ساخت واقعات مبشر اند  
 و قابل تاویل اما هر چند مایل اند منور اند ربنا انکم لنا نورنا و غفر لنا انک علی  
 کل شیء قدير و چون باز دیار عمل مامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید فتنم  
 دانند که این دارد در عمل است و الله الموفق این چند فقره که از عرفان شیخ  
 برج الدین مشغول میگردد و دلیل است بعلوم حال او و ارشاد دو اکمال و بهشتی  
 و شکیبایی او بر آزار اهل ملامت ب منوها عرینه داشت کمترین خدمه  
 آستانه معنی بدیع بعضی اقدس میسراند که احوال این شکسته بان همین توجه آن کعبه  
 آمانی و مال بروجهت قنات است و هیچ گونه در عزیمت و رفتن راه نیافته پسیدیدار  
 که بظیف نظر عنایت حضرت رحیم نفس عاریتی که باقی ماند و نیز فقر راه نیاید هر چند  
 گوناگون بشان زش می آیند مطلق که گرفتار است خلل بان ندارد اکثر اوقات  
 که حکم الهی جل شانته بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن با آن عمل  
 می بخشند بی آنکه قصد با و تعلق باشد و از غیب بشارت های عجیب یابد که  
 عرق کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمیع شده اند هر گز  
 کارند و احوالهای بلند می گند و حضور نقش بند پیرا دارند که مدت بلکه  
 ساخته اند و بعضی از اینها جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را

بدیجی اولی سیدانند انیمه از صدقه آن درگاه است و گرنه این ناقابل سیاه  
 را باین مقدار تا چه نسبت و باین دولت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه  
 از کثرت التذکره ترک خان و مان میکنند اقرای آنها این فقیر را بسیار آزار  
 میدهد و آنها را تکلیف بوضع سابق می نمایند بعضی مردم اینجا که در مسائل  
 دیگر مشغول کرده اند احوال که درین طریق علیه داخل شده اند خبیثانه و دانه  
 و بر عمر گشته بتاسف از محبت یکی از شایخ اینجا غایب عداوت گرفته تا بجای که  
 باین طریق و اعز آن سخنان بهیوده میگوید روزی جمعی از مردانش از او  
 تا بحضرت خواجہ بزرگ و حضرت مخدومی خواجہ باقی قدس بها و سایر اعز  
 در شناسنامه دادند چون از نا لایق قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر  
 مناسب وقت نیافتند قید که با توجه آنحضرت بدولت مشایخه سرافراز  
 ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار نظاره بارگاه محمدی علی صاحبها  
 من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سرستانید و از انوار و  
 کمالات آن پرتو می یابد حق سبحانه بمحض فضل و کرم شیشه بعد از ناز متجبد  
 بان دولت رسانید چنان معلوم گشت و استقام خدمت این مقام بحضرت  
 غوث الثقلین قدس الله سره تعلق دارد و بسوسیلہ ایشان بان درگاه  
 رسیدن و شوارست و از انوار این مقام اقتباس مینمایند مگر او بیا که بکمال  
 متابعت سرور انبیا علیهم الصلوات و السلام مشرف شده اند شکر عظیم  
 تقاضای سلام است انیمه را بسوسیلہ از صدقه خادمان این درگاه سپایان در کوشش  
 غیر از توجه حضرت ایشان را مری ندارد همیشه از حضرت حق سبحانه مساعدت مینمایند  
 که این ناقابل بی استعداد ازلی و ابدی در جنبه خدمت خاکروبان آن درگاه  
 بنزد و در پیشگاه برود و بجهت شکر و بجزیه البنی الامی العزلی علیه الصلوات و السلام

انتهی از زبان مبارک مخدوم نداد با سلمه اند سبانه میشنودم که فسر بودند  
 از مردم صالح صادق القول چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیله  
 مانا که ظهور خارق از آنجناب از اثران کلمه حضرت ایشان قدس سره  
 باشد که در مکتوبی با آنجناب بزرگداشتند که طلب کرامات نموده اید و میگوید  
 باشدید فان مع العسر یسیر انتهی از آنجناب است آنکه در ایامی که حضرت  
 ایشان را قدس سره سلطان وقت بعتاب تمام به اگر طلبیده بود  
 یکی از نزدیکان سلطان که شیخ بدیع الدین نسبت بهم شهرت بل خوشی  
 داشت لیکن باین دو طرفه در غایت عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکه  
 مباد آن مفسد از دشمنی امور نا لائق بسبع سلطان میرساند بخانه او  
 رفت و بانگسار و افتخار التماس آن نمود که در آنکار و اضرا زنگوشد  
 که اقرار به سر چند دشمن و دل آزار اند اما در وقت اضطراب خویشان را  
 مددگار اند آن بے سعادت بیش از پیش در نخوت و عداوت خویش  
 گرفت و گفت مرا و چندین سال من برآمده مان بنگر که چه میکنم مولانا  
 در خد به رفت و در شورید و گفت بنگر عم که کدام پیشتر کار بهد میگویی کینم  
 و بخاطر خسته بزاویه خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه  
 فرصت بدگویی یابد در میان ایام بمرد شیخ نور محمد چینی سلمه اند  
 تقالی آنجناب چون از علوم ربی بهره تمام برداشت بهست  
 بسلوک این راه گماشت تا بنجد بهست بسیار خدا دوستان کشور هندوستان  
 رسید انا از هیچ کسی طلب قبول نه پیوسته تا آنکه قائم توفیق زما فتمتی  
 تحت او را باستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقه  
 بنیاد انت چند پیوسته شد با آنکه فرصت باز برگشتا صحبت ایشان با آن نسبت

شد و گفت مرا از چندین ساله من برآمده مان بنگر که چه میکنم مولانا

رسید که حضرت ایشان حقیقت آن روز در یکی از اعراض بحضرت خواجه قدس  
 چنین نوشته اند شیخ نور بنقطه پایان فرودفته است و کار جذبه را با انجام رسانیده  
 و به برضیت آن مقام رسیده و فرق را من توجه بنهایت برده اول صفات  
 بلکه نوری که صفات بان قائم اند از خود جدا دیده و خود را شیخ خالی یافته بعد از آن  
 صفات را از ذات جدا مشاهده نموده و باین دید تا جدر مقام جذبه رسیده  
 حالا عالم و خود را چنان کم ساخته که نه با حاطه قایل است و نه بمعیت و چنان  
 با بطن بطون متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و انتهی کمالیست  
 بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشارالیه سالهای بسیار در آستان حضرت ایشان  
 بتجربیه خدمات شایسته گذرانید تا بفرید آنچه ذکر یافت رسید پس حضرت ایشان  
 او را اجازه تعلیم طریقت داده بشهر نیش که از بلاد مشهوره سموره بند است  
 مخصص فرمودند حسب الامر بآنجا رفت لیکن از وفور تفرید اکثر درمنا و زواری  
 میکنند و از صحبت خلق اجتناب نمود چون بمنی بحضرت ایشان رسید  
 این مکتوب بوی مرسل داشتند سپید الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفوا  
 برادر ارشد آدمی را همچنانکه از تشال او امر حق جل و علا و اجتناب از نوای  
 چاره نیست در معارف و حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه آنکه تعظیم  
 الامر الله و الشفقه علی الخیر بیان ادعای این دو حقوق میفرماید و بکار  
 شطرنج و لایلهای ناپید پس از آنکه ما بر یکدیگر از آن دو امر از قصور است و تقصیر  
 بخبر و از کل اگر کمالیه در پیش شکل ادعای خلق ضروری آمد و حسن معاشرت  
 پیش ایشان واجب گشت بی داعی نمی زبید و ناپروائی نمی شناسد پس سر  
 سر که ناشی شد اگر چه نازنین عالم است و نازکی که راست آید باری بایند  
 چون در صحبت بوده اند و موافقت شده اند از اطاعت نموده اعراض نموده و مقصود

اقتصاد افتاد و ثبتنا الله سبحانه و یا کم علی جاده اشد لیجیه المصطفویه علیها صلوات  
 السلام و الصلوة و التیمتة انتقی شیخ حسب الامر و کنار شهر مذکور بر ساحل دریای  
 گنگ آمد چون بلبل شوریده از گاه و گیاه گلبد پر داخته و نیز مثل آن مسجدها  
 با عیان اطفال در آن کایه میگذازند و در آن مسجد با وای صلوات و طاعات و افاد  
 معلوم دینی و یقینی و ارشاد و هدایت اشتغال مینماید از خلص اصحاب حضرت ایشان  
 شنودم که گفت از آن حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد از حجاب  
 است ندانم از نقباء فرمودند یا نجباء و هم از بعضی فخره ان حضرت ایشان  
 مسیح گردید که بتقریب ترسیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کس نفس ایشان بکاف  
 کرد که یکبار حضرت ایشان بدلی تشرف آورده بودند و خواهر حسام الدین احمد  
 سلمه الله و بعضی اعزه دیگر از ایشان التماس درس عودت نمودند با جابت  
 رسید مولانا طاهر لاهیجی و شیخ نور محمد را که از سامان بودند دین درس بخاطر  
 منظور کرده باشند که حضرت ایشان موافق بعضی مستعان بدقت نمی پردازند و  
 جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی طاهر عبارت خود مایان را نیز میسرست  
 پس ما از این استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطره مشرف گشته بابتیاب  
 مشارالیهما را از فیروز آباد سیرون کردند تا چهار روز با یو سیرانهای گشتند و شبها  
 آمده سیرون در دوازده قلعه فیروز میگذرانیدند تا آنکه جناب خواهر حسام الدین  
 سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت ایشان فرمودند بگذر اید که ایشان  
 فرید دارند خواهر مذکور عرض داشتند که بعضی حجرهای زیر مسجد فیروزیه در هاست  
 سراقین و غیره با ملوث مانده اگر حکم شود مشارالیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند  
 که هم کس نفس و هم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو  
 خدمت خود را فرمود چنان کردند بعد از آن حضرت ایشان آنها را طلب شد بشافقا



نداشتند که موافقه راه روز بخوردل رهبر فرزند طبیب ارجان بر رویارویی ایشان بود  
 بنده طبیب و شیخ حمید ننگالی سلمه الله تعالی انجمن ارباب از اقصای  
 ولایت ننگال است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم لاهور آمده بود بعد از فراغ تحصیل  
 متوجه وطن ماریت شد چون بهدار السلطنه اگر رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی  
 کابل منزل گزید از خواجہ مذکور شنودم که گفت چون شیخ حمید را در علوم با هر مرتبت  
 دیدیم شیخ قرار داده شد که تا در اگر باشند با هم همسایه و بنشینیم صحبت  
 کتاب در میان آریم روزی تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طائفه  
 شکر و معترض یا فقیه بیشتر انکارش بسبب اعتقاد این طائفه بود و بر سلسله  
 توحید وجود و حضرت ایشان موی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین مقوله بود  
 روزی گذشت بود که حضرت ایشان از سر سینه با گره تشریف آورده و در پی  
 منزل گزیدند چون شیخ حمید این خبر شنود با اضطراب تمام بخانه مادر گشت حال  
 سن ازین محله بجای دیگر انتقال بینام بعضی اجزاء و رسائل من که نزد شماست  
 بمن بیاورد بگفتم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان برد که  
 علان اینجا آمده گفتم فلان مرد صالح و عالم است این همه ناخوشی نازیبا چیست گفت  
 سن باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قریب جوار ملاقاتی روی خواهم نمود اگر  
 جمع نشویم مشکل و اگر نشویم از این مشکل تر که ناب پیش آمدن این قسم شیخان نام  
 این گفت مرخص شده بچله دیگر رفته اند کشید بعد از دو سه روز برای خبر وی که آمده  
 بخانه مادر ما هم شسته بودیم و سخن ثلثی میرفت که ناگاه یکی آمد که حضرت ایشان تنگ  
 بدر ورزده ایشان را اندر اجیر شده اند که چه باشند و شیخ حمید متعجب شد و از آمدن آن فرد  
 پیشان گشت سن پذیرد ایشان شدند چون در آمدند نشستند فرمودند با  
 آماره ایم عرض کردم که کدام سلسله باشند که از ایشان پوشیده بود و خبر مودت

چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما پرسیده شود بعد از ادای مسکنه  
آن در غایت ظهور و آشکارا بود و رو بجا نیاید شیخ حمید کرده فرمودند که مای شیخ حمید  
اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند  
انگاه برخاستند هر چند التماس نمود که خطه توقف نمایند که جهت خادمان سفر  
در میان آید نپذیرفتند و برخاستند بنا به بیت تا بیرون دروازه ششم گمان  
من آنکس شیخ حمید از جای خود هم برخاسته باشد دیدیم که مشاور الیه در تقاضای من  
معه آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم شیخ حمید را برابر خود ندیدیم در آن  
که بخانه خود رفت یکی را فرستادم که بگوید خبر آورد که شیخ حمید از تقاضای حضرت  
ایشان می رود و آن حضرت با و غیر ملتفت تا همچنان بمنزل درآمدند و شیخ حمید  
بر دروازه گریان و حیران و ذوالنیاس و زاکر و اسیر استیاده بماند بعد از مدتی  
او را طلبیده باناست تعلیم طریقت و اعطای جذبه نسبت نموداشتند تا بحدی که  
معلوم شد و بخدمت و صحبت ایشان مشغول که آشنائی با و یادگشت خویش  
که با آنها اتفاق تمام داشت از خاطرش بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان  
در سرسبز شدند همچنان پیاده در خدمت ایشان میرفتند و بجا آمدن که  
ناقل این مقوله است گفت مرا شنیده این امر مخلص ایشان ساخت آمده  
مرید شدم بعد از شرف ارادت روزی یکی از اعظم امر که در حق حضرت ایشان  
اعتقاد می درستی نداشت از من پرسید که شما از علماء و عوامی روزگار بیدار شیخ  
چیز گزینست و دیدید که مرید شدند یا گفتیم ما حجابیم زایل علم هیچ گزینست و کسی را بزرگ  
نه اینیم که عالم عامل باشد و در متابعت آن سرور صلی الله علیه و سلم اعتقاد و علماء  
و علماء کامل از کابر این روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده  
گفت این اعتقاد و علم حال اهل علم است که گزینست که مناسب حال آنها باشد

سن قضیہ شیخ حمید را گفتیم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع  
 و درایت شما اعتقاد تمام است قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین  
 شدیم و چون شیخ مشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت آن  
 انکار او شجر بقدر بعضی اولیای کبار می شد باندک فرصت تبصره حضرت  
 ایشان نسبت توحید وجود بهیچے بروئے مستولی نشد کہ ہر شے از اشیا  
 مشتق از سہ خاص داشت و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی کما  
 میرفت خدایتہ فرشتہ سہ میر محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام کہ  
 باتفاق شیخ حمید بجائے میر قتم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہا کے  
 و می و مانندہ شیخ را از دیدن او حالی عجب در گرفت و گفت یا رب این چپہ  
 است باین کسوت درآمدن و خود را چنین دانمودن باجسملہ قسرب  
 دو سال در عقبہ حضرت ایشان بخیر شکار سہ و آداب سلوک سہ برد و جلا  
 عجیبہ و مقامات غریبہ سہ رسانید آنحضرت دیر اجازت تعلیم طریقت دادہ  
 بوطنش فرستادند و این اجازت نامہ نگاشتند ہو اما بعد الحمد للہ  
 فیقول العبد المقتدر اسے رحمۃ اللہ الملک الوہی احمد بن عبدالاحد الفاروقی  
 النقشبندی سہ رحمہما اللہ سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق  
 الصالح جامع العلوم الشرعیۃ والطبیعیۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی فقیہ  
 سبحانہ لما یحب ویرضاه لما قطع منازل السلوک و عروج معارج النجۃ  
 و وصل اسے درجۃ الولائیۃ بعد ان حصل لہ اندراج النہایت فی البدایۃ  
 اجزت لہ تبصیر علی طریقۃ المشائخ النقشبندیۃ قدس اللہ تعالی  
 اصرار ہم المطالبین المشرشدین والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و  
 حصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول من اللہ سبحانہ ان یبصرہ

عمال الملق و حفظه عمالانی که در تحت علی متابعه سید المرسلین علیه و علیهم الصلوٰه  
 و التسلیمات چون سنت مشایخ است قدس الله سرهم که در وقت خلافت خرقه  
 عنایت میکند شیخ عرض نمود که کفش پایی مبارک مرا کافی است حسب التماس  
 کفش یک پای عنایت فرمودند شیخ آنرا در دهن گرفته رج القهقری کرده شخص  
 شده تا حال که زیاده از بیست سال گذشته آن کفش در آن دیار تبرک و  
 فرست و اهل حاجات و ارباب امراض در آنجا مشکلات و شفای علل التجا  
 می آرند و مرادات می رسند تا بعدی که احتیاج اطباء در انصوب کمترین باشد  
 از دولت آن کفش یافت آنچه یافت اگر خالی ازین گویر سر آید یا مرا بهتر میشود  
 انسر آید و چون وطن او در اقصای بنگاله بود و ذوالعیال و الاطفال گیرش  
 آستان رسیدن نتوانست تا امر و زور در آن حدود می رسند افاضه و افاده است  
 جمیع از طلبه علوم دینی و طائفه از سالکان طریق یقینی از برکاتش بهره ورند اللهم  
 کثر اهلنا فی الدین و سلم ایماننا بحق سید المرسلین و آله الطیبین و اصحابه الطاهرین  
 و اتباعه العالمین این مکتوب شریف که مشتمل ضروریات راه است حضرت ایشان  
 قدس سره شیخ نوشته اند سید محمد تقی رب العالمین و الصلوٰه و السلام علی  
 سید المرسلین و علی آله و اصحابه جمعین احوال و اوضاع فقر و اینجائی روز بروز  
 موجب از یاد شکرست و همین توقع را در ماده دوستان دور افتاده دارد  
 ای عزیز درین راه غیب الغیب منزله اقدام سالکان بسیار است شریقه شریقه  
 در تحقیقات و عملیات نیک نگاشته زندگانی فراترند و محض و عنایت همین  
 نصیحت است که با غفلت واقع شود از اغلاط این راه می نویسد و نوشتار  
 تعیین بنمایید بطریق اعتبار خواهند ملاحظه شود و در راه جزئیات مذکوره باز آید  
 آن کار خواهند فرمود بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که هرگاه سالکان

در مقامات عروج خود را فوق دیگران که فی الحقیقت افضلیه آنها با جماع علمای اثنا عشر  
شده است و بقیه این مقام این سالک درون مقامات آن بزرگوار است و می باید  
بلکه این شبهه گاه هست که نسبت با نبیا که بهترین خلایق اند قطعاً علیهم السلام  
و تسلیات واقع شود عیاذاً بالله سبحانه من ذلک فشار غلط جمعی را آنست  
که هر یکی از نبیا و اولیا را اولاً عروج تا با سماء است که مبادی تعینات و جودشان  
است و این عروج اسم و لایق تحقیق میشود و ثانیاً عروج در آن اسم است از آن  
اسماء الی ما شاء الله تعالی اما با وجود این عروج مادی و منزلی هر کدام ایشان  
بهان اسم است که مبادی تعین و جودی است لهذا در مقامات عروج هر کس  
ایشان را جود اکثر در همان سماء یا بدیهه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج  
بهان اسم است و عروج و صعود از آن اسم با واسطه عروج و صعود  
است پس سالک بلند فطرت چون سیر از اسم بلند تر واقع شود لا جرم از آن سماء  
بیش بالا تر خواهد رفت و آن توهم پدید خواهد آمد که عیاذاً بالله سبحانه از آن که توهم  
یقین سابق را زایل گردانند و در فضیلت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و  
اولوئیه اولیای که با جماع افضل اند شبهه پدید آید در این مقام از غزال اقدام لکان  
در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابران اسماء و جات بی نهایت فرموده اند  
و بنوق فوق رسیده و نیز نمیدانند که آن اسمی که طبعیه عروجی ایشان است و در  
بیش در اینجا مکانی طبعی هست که ادون آن اسم است و منزل آنها چه فضاییست  
با اعتبار اقدسیه اسم و است که مبادی تعین اگر گشته است از برین قبلیه است و آنچه  
از بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج بزرخیه کبری را  
حاصل نیابد ولی واسطه او ترقی فرماید حضرت خواجہ با سیر فرمودند که راجع نیز از این  
جماع است این جماع در وقت عروج چونکه از اسمی که مبادی تعین بزرخیه کبری است

بقوت گذشته اند تو جمع کرده که بر زنجیر کبری در میان حائل نمانده است و از بر زنجیر  
 کبری حضرت رسالت خاتم النبیین علیه و علی آله الصلوٰة و السلام مراد گذارشته اند و در حقیقت  
 سواد آنست که بالا گذارشته و منشأ آن غلط یعنی دیگر را آنکه چون سیر سالک در راه  
 واقع شود که بعد از تعیین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چه  
 جامعیت ایشان بواسطه جامعیت همان اسم است پس ناچار درین چنین اسمی که  
 مبادی تعینات مثلخ دیگرست بطریق اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و در هر کجایی  
 گذشته نبیند های آن اسم خواهد رسید و تو هم فوقیه خود پیدا خواهی کرد بنمید اند که آنچه  
 او دیده است از مقامات مثلخ و از آنجا گذشته نمودن است از مقامات  
 ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگر از  
 اجزاء خود می انگارد و لاجرم تو هم اولویت خود پیدا می آرد و درین مقام شمع بسطاط  
 سیگورید لوای ارفع من لوازم محمد از غلبه سکر بنمید اند که از حقیت لوای او از بواسطه  
 محو نیست علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بلکه از انوار ج لوای اوست علیه السلام  
 که درین حقیقت اسم او مشهور گذشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت  
 قلب خود که اگر عرش و مافیه در زاویه قلب عارف نبیند هیچ محسوس نشود و اینجا نیز  
 مشاهده نمودن حقیقت است و الامر عشق که حضرت حق سبحانه او را عظیم بنمید یابد  
 قلب عارف را در شیب او چه اعتبار و چه مقدار ظهوری که در عشق است و عشق عظیم  
 از ان در قلب نیست اگر چه قلب عارف باشد و رفته اش و درین عشق متحقق خواهد  
 این سخن را بشنای و اشک گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هرگاه نظر  
 بر جامعیت خود افتد و عناصر افلاک را جزا خود بیند و چون این دیدن عاید  
 دور نباشد که بگوید که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر درین  
 عالمانی می فهمم که عظمت و کلا فی او از اجزاء خود است و کره زمین سموات

فی الحقیقت اجزای او نیستند نمودجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلاً  
او از آن نمودجات است که اجزای وی اند از حقیقت کرده ارضی و سماوی و  
بهین اشتباه نمودجات حقیقت شده صاحب فتوحات مکیه گفته است  
که جمیع محمدی جمیع است از جمیع الهی چه جمیع محمدی شمل است بر حقائق کونی و الهی  
پس جمیع باشد نمیداند که آن اشتمال بر طلی از طلال مرتبه الوهیت است نمودجات  
از نمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که  
علمت و کبریا از لوازم آنست جمیع محمدی را هیچ مقداری نیست مالتراب و  
رب الارباب و هم درین مقام که سیر سالک در سبب اوست واقع شود گاه  
هست که بپندارد که بعضی از اکابر که یقین از وی فضل اند بتوسط او بعضی از دروا  
فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز فراموش اقدام سالکان است  
عیاذ الله سبحانه که باین گمان خود را فضل داند و بخسارت ادبی پیوندد و چه عجب  
و کد ام فضیلت اگر بادشاه عظیم الشان و تمام السطان در تصرف زمیندار است  
که دخل ملک اوست برود و بتوسط آن زمین داسعات از مقامات برسد و  
بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایتی مافی الباب اینجا احتمال فضل چیزی است  
که خارج بحث است چه هر حجام و حاکم بعضی از وجه مخصوصه خود بر عالم ذو قن  
و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است  
فضل کلی است که عالم حکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین اشتباهات  
بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تاه تا این حالت  
داشت مع ذلک حفظ خداوندی جل شانہ شامل حال او بوده که در یقین سابق  
سرموی تند بربزفت و در اعتقاد جمیع علمیه فتور سے راه نیافت الله سبحانه  
الحمد والممنه علی ذلک و علی جمیع نجات و آنچه خلوات مجمع علیه ظاهر میشد و خیر اعتبار

نمی آورد بر محامل نیک صرف میکرد و مجلای اینقدر میدادند که بر تقدیر صحت این کشف  
 این زیادتی را هیچ فصل جزو جواب بود هر چند این وسوسه معارض میشد که در  
 فضل بر قرب الهی است جل سلطان و این زیادتی و زان قرب است پس جزو  
 چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه بسیار منشور است و هیچ  
 اعتبار نداشت بلکه توبه و استغفار و انابه انجامی آورد و تفرغ و زاری دعا میکرد  
 که ازین قسم کشف ظاهر نشود و خلاف عقیدات اهل سنت و جماعه سرسوی شکست  
 نگردد و روزی این خوف غلبه کرد که مبارک برین کشف مواخذه نمایند و ازین  
 توهمات مسألت فرمایند و غلبه این خوف بقرار و بی آرام ساخت و الباقی تضرع  
 بجناب قدس خداوند می جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدت کشید  
 اتفاقاً در نیوقت گذر بر مرز اعزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را حمد و معاون  
 خود گردید و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانه در رسید و حقیقت معامله را کاملاً نیغ  
 و نمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و السلام که  
 رحمت عالمیان است در نیوقت حضور ارزانی فرمود و شلی خاطر حزن نبود و معلوم  
 گشت که آری به قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده است  
 قرب ظلی است از طلال مرتبه الوهیت که مخصوص با همی است که رب است پس خوب  
 فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نبی شکست گردانیدند که جاس  
 ریب نماند و محل این با کلیه زائل گشت و این درویش بعضی از علوم که محل شتاب  
 دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در سائل خود نوشته بود و شکر گشته  
 خواست که منشأ و غلط آن علوم را که بعض فضل خداوندی جل شانه لایح گشته  
 بنویسد و انتشار دهد که گناه مشته را اشتها توبه در کار است تا مردم از ان علوم  
 خلاف شریعت فتنه نکنند و تقلید نیفتند یا توجیه و تکلف تفهیل نکنند که درین راه



غیب الغیب این گلهای بسیاری شکفته جمع را بهدایت می برد و جمعی دیگر را بضمالت  
 رهنمون می نماید از والدین بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند که اکثر  
 از گروه های مبتدیان و دو که بضمالت رفته اند و راه راست را گم کرده منشأ آن دخول  
 در طریق صوفیه است که کار را با انجام نارسا نیده غلط کرده اند و بضمالت رفته  
 و السلام انتی مکتوبه الشریف راقم این حروف گوید که حضرت ایشان در قیامه که  
 بحضرت محمّد زاده کمال قدس سره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت آنجا معانی  
 عروج مسالک را از اسماء مبادی تعینات بزرگان بشامی واقع گردانیده اند و آن  
 انیت که رقم نموده اند ب ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزای  
 ارضی و اجزای ثوابیست و قتی که دخان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت اجزای  
 ثوابی بالا خواهند رفت و بحصول قسرها سر عروج خواهند نمود و گفته اند اگر دخان تویجا  
 باشد عروج او تا کوه ناره تحقق میشود درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای  
 آبی و اجزای هوا که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده  
 بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است  
 از رتبه اجزای آبی و اجزای هوا که چه آن تفوق باعتبار قسرها بوده است  
 نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکوه ناره چون آن اجزای ارضی بهبوط نمایند و  
 بمرکز طبیعه خود رسند بر آن مقام اینها فرو و تراز مقام آب و هوا خواهند بود پس در  
 ما نحن فیہ عروج ان مسالک از مقامات باعتبار قسرهاست که آن قسرها فراط حرارت  
 محبت است و قوه جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است  
 این جوابی که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود  
 و خود را در مقامات اکابر باید و بهتر آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط نظر مثال  
 است و مانند سکه و متوسط چون لاله آنرا می بیند خیال میکند که شکر است

با کبر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه خلل شده است  
نفس شیشه ای نام ناقص است الا ششما کما هی و جنبنا عن الاشتغال بالملامه

بخدمت سید الاوالمین والاخرین علیهم السلام و صحنه الصلوٰۃ و التسلیمات امما  
و اکملها شیخ منزل رحمه الله تعالی و سبب نیز از قدمای اصحاب  
حضرت ایشانست قدس سره و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر خدما  
حضور عالی اقدام مینمود و با انواع الطاف و عنایات ممتاز میگردد و در حسن  
اخلاق و سکرام اوصاف بی نظیر روزگار و در انکسار و انبساط منفرد و حال شیخ  
مشار الیه از همین تربیت آنحضرت است که حضرت ایشان در عرض داشت  
بحضرت خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از  
اصل می بنید و مطلق را در همه جامی یابد و اشیا را در رنگ سراب بی اعتبار  
می داند بلکه هیچ نمی یابد انتی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها  
فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الا قدس گذرانند  
و بزود امید فواید رسید تعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان  
بمخلص نوشته اند مسطور است که صحبت این بزرگان اگر مسیر شود مفتنم بایشان  
و خود را با ایشان باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمار مفتنم است و مثال این  
غریب الوجود اعز من کبریا لاحر انتی از خصل اصحاب ایشان شنودم که وقتی  
شیخ مذکور بعضی از جبال و سفاو ز آند دو لبیر رفته بود ناگاه جبت گرفتن جانور  
بلب غاری شد پایش بلغزید و دران غار افتاد و چنانکه بیرون آمدن متعذر  
شد و ازین قضیه هیچ کس اطلاع نبود حضرت ایشان را که آن دم در سفر  
تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انوار آمد بسیار آن فرمودند مدید میشود  
که شیخ منزل در جاسی هولناک افتاده و دست و پا سے میزند که از ان بر آید

تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسیم حضرت ایشان و  
 درویشان گردید و موجب فرید اعتقاد و مخلصان گردید و گفتند که یکے از  
 صحرائیان که آنرا دیده بود و میروم آن نواسه خبر کرد آنجا آمده شیخ را بر  
 ازان سگاک بر آوردند شیخ مذکور در حد و دهنار و بسیت و شمش با خستہ  
 شتافت حضرت ایشان از فوت او اظهار تالم نمودند و ویرا بقا تمه و دعا یاد و  
 شاد فرمودند رحمہ اللہ تعالیٰ شیخ طاهر بدین شئی سلمہ اللہ تعالیٰ  
 و سے مرا و اکل از عسکریان بود در وقتیکہ سپاہ متوجہ فتح یکے از قلاع بود  
 و در راه آن سفر شبی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را خواب دید کہ حضرت صدیق اکبر  
 و خلفاے و اصحاب دیگر رخصت اللہ عنہم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور  
 و ویرا آنسرور مودہ اند کہ بعد از انقضائے این سفر توان میان ایشان بیرون شو  
 و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر بام آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم  
 و ویرا خرقہ پوشانیدہ اند چون از خواب بر آمد عازم جازم ترک شد بعد از محراب  
 ازان سفر چون عسکر خزیرہ از خارستان و اشجارستان رسید و سے از  
 مرکب پیادہ شدہ در آن درآمد خادمش دانست کہ بہاجت انسانی رفتہ سے  
 انتظار کشید چون اثر سے ندید بنیزل رفت و چند اکہ استناباشش خمیس نمودند  
 پیڑ سے نیافتند و سے در آن جز اثر بدہتقانے ملاقی شد لباسہا سے خود بو سے  
 داد و پلاسے از و سے بستند و در پوشید و بصحبت درویشان آن حد و در  
 چون نزد مستقلقان او حیات و مہات او مجبول بود بہ نسبت آنکہ اہلبیہ خود را سلطان  
 گردانند بجانہ رشد و بزوبہ خود گفت کہ من این شیوہ اختیار کردہ ام تا سے  
 تو بہ حیثیت آن شیوہ زن گفت من نیز موافقت کردم و زندہ در پوشید و عصا  
 گرفت و کمدر بست و باشوہم رفیق الطریق شد و بخدمت یکی از مشائخ آن حد و

که از صاحب دکان بود رسید و گفتم نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد  
 بعد دو دو سه و لا بهر حال اشارت کرد چون ازین طریق علیهم دران ایام صیبت  
 حضرت ماسرصرعه خواجہ فانی خود باقی بخت + قدس اللہ تعالیٰ سرہ آفتاب  
 جهان تاب بود و سامعہ افروز طلاب احرار طواف آستان ایشان بست پیران  
 رسیدن او بچند روز آنحضرت بسراے باقی رحلت فرموده بودند چنانچه  
 بزبان محرم دادے توفیق ویرا بحضرت ایشان ماضی اللہ عنہ کہ نشین بزرگ  
 حضرت خواجہ بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر مشرف شد  
 و آن آستانہ علیہ لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شیندم کہ بہ تھا در خلوات  
 و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم مشاہد می  
 گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح ست بعضی احوالات و مکاشفات  
 خود را بآن شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان بتبسم می گشتند و گاہ در  
 استماع معارف بلند بنوع آرسے و بے بر زبان میراند و سہمی جنبانند کہ  
 حضرت ایشان بطیب مے فرمودند بدان ماند کہ این اسرار بر مولانا طاہر و از  
 و ما تر جسم انیم با کمال بعد التخلی بزبور حالات و خدایات حضرت ایشان  
 دے را اجازت تعلیم طریقت داده بگویند فرستادند لیکن و سے بہ پیشے کہ  
 او اندر گفتگو و نشست و برخاست شیوہ گرفته کہ جمیع او را از مایہ میباید  
 و طلاب را بوسے ازین راه رجوع کمتر سہل در ایامی کہ حضرت ایشان در  
 اجبیر تشریف داشتند و راقم در خدمت بود و عریضہ مولانا رسید کہ دران  
 مرقوم بود و ملا بان را باین فقیر رجوع نیست حضرت ایشان فرمودند  
 عجیب مے سادہ دل ست ملاک امر محافظت احوال و فکر کار و غم ایمان  
 و مال خود ست درین ضمن ہر کرا حق سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او و امور

گردانند حسب الامر خاصاً لوجه الشکر بدان باید پرداخت و نیز بر اے  
 العذاب دلباس طلب و وضع که ملامت را آنجا راه نبود اختیار باید نمود و این  
 حضرت ایشان در یک از مکاتیب بوسه نیز نگاشته اند ب مقصود از  
 اجازت بعضی مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را براه حق  
 جل و علاز بنهونی نمایند و خود هم باتفاق طالبان مشغولی کنند و ترقیات  
 نمایند این سرشته را نیک نگاشته سعه کنند که بقایا سستی خود را برهنند  
 و پوشش نمایند که ستر شدن نیز باین دولت مسرف شوند نه آنکه این  
 اجازت در توهم کمال تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ما علی الرسول السلام  
 انتقی و این مکتوب عزیزی و الا که بطریق اجمال آئینه جمال احوال حضرت ایشان  
 است قدس الله سره نیز از آن حضرت بمولانا صدور یافته الحمد لله رب العالمین  
 والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهیرین آنچه برافقیران لازم  
 دوام ذلست و اعتقاد و انکسار و تضرع و التجا و اداسه و طاعت عبودیه  
 و محافظت حدود شرعی و متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوٰه و السلام  
 و التیمه و تصحیح نیات و تحصیل خیرات و تخلص بوطن تسلیم ظاهر و دریه عیوب  
 و مشایده استیلا از ذنوب و خوف انتقام علام الذنوب و قلیل پنداشتن حسنه  
 خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیات خود را اگر چه اندک بود و ترسان  
 و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوٰه و السلام بحسب امر  
 من اشران یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله و منهم و اشر  
 افعال دنیاات اگر چه مثل فلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و موجودیه  
 خود اگر چه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و متحسین نباید پنداشت نمسرو  
 نمایند دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا

چه این قسم تائید گاه است که از کافرو فاجس هم آید قال علیه الصلوٰۃ والسلام  
 ان الله لي يبدى بالدين بالرجل الفاجر مرید سے کہ لطایب آید و ارادہ مشغول  
 نماید آنرا در رنگ برونشیر باید دانست و باید ترسید کہ مبادا ازین راه خرابی  
 و استدرج او نمایند و اگر فرضاً در قدم مرید در خود فرسے و سرور سے یابند  
 آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن بند است و استغفار چند آن نمائند کہ  
 اثر سے از ان سرور نماند بلکه بجای آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تاکید  
 نمایند کہ طمع در مال مرید و توقع در منافع دنیوی و امید انشود کہ مانع رشد  
 مرید است و باعث خرابی ہر چہ آنجا ہمہ دین خالص میطلبد الا ان الله یخلف  
 شرک را در ان حضرت پیچ و جگجالیش نیست و بدانید کہ ہر ظلمت و کدورتی  
 کہ بر دل طاری سے کرد و از آلہ آن توبہ و استغفار و ندامت و التجاء با سہل و جہ  
 میسر است مگر ظلمت و کدورتی کہ از راه محبت دنیا سے دنی بر دل طاری شود  
 کہ نقص میگردد و اندوختن بسیار و در ز آلہ آن نقص تمام است و تہذیر بکمال  
 صدق رسول الله صلی الله علیہ وسلم حب الدنيا حس کل خطیئۃ بخانا الله  
 سبحانہ و ایاکم عن محبة الدنيا و اربابہا و الاصلاطہم و المصاحبة معہم فانما سہم  
 قائل و مرض ہلک و بلا عظیم و دار عظیم اخو سے ارشد سے شیخ حمید با حسن  
 وجہ متروکان حدود اند و استماع سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت اند  
 الباقی عند التلاقی مولانا یوسف سیمتہ علیہ السلام  
 تعالیٰ سے نیز از اصحاب صاحب نسبت حضرت خواجہ باقی با شہزاد  
 و از فضائل بہرہ تمام داشت و کان حسن الاخلاق و طایر اشکات بعد از  
 انتقال حضرت خواجہ مکرّم آستان حضرت ایشان شد و در خدمت ایشان  
 بسر بہد رفت و چند گاہ آنجا گذرانید و از برکات الفلک تمینت آثار آن حضرت

با کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه خلل شده است  
 بنفس شئی الا هم او نا حقائق الاشیا کما هی و جنباً عن الاشتغال بالملامه  
 بحرقة سید الاو دین والاخرین علیہ وسلم آله و صحبه الصلوٰۃ و التسلیمات امما  
 و اکملها شیخ منزل رحمه الله تعالی و سبب نیز از قدمای اصحاب  
 حضرت ایشانست قدس سره و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر خدما  
 حضور عالی اقدام مینمود و با انواع الطاف و عنایات ممتاز میگردد و در حسن  
 اخلاق و سکرام اوصاف بی نظیر روزگار و در انکسار و انبساط منفرد و حال شیخ  
 مشار الیه از همین تربیت آنحضرت است که حضرت ایشان در عرض داشت  
 بحضرت خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از  
 اصل می بنید و مطلق را در همه جامی یابد و اشیا را در رنگ سراب بی اعتبار  
 می داند بلکه هیچ شئی یابد انتہی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها  
 فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الا قدس گذرانند  
 و بزرگوارانند رسید به تعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان  
 بخلص نوشته اند مسطور است که صحبت این بزرگان اگر مسیر شود مفتنم بایشان  
 و خود را با ایشان باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمار مفتنم است و مثال این  
 عزیز بوجود غرض کبریا لا حرام است از خلص اصحاب ایشان شود که وقت  
 شیخ مذکور بعضی از جبال و سفاو ز آند دو لبیر رفته بودند ناگاه جبت گرفتن جانور  
 بلب غاری شد پایش بلغزید و دران غار افتاد و چنانکه بیرون آمدن متعذر  
 شد و ازین قضیه هیچ کس اطلاع نبود حضرت ایشان را که آن دم در سر  
 تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انوار آمد بسیار آن فرمودند مدید میشود  
 که شیخ منزل در جاسی هولناک افتاده و دست و پا سے میزند که از آن برآید

با کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه خلل شده است  
 بنفس شئی الا هم او نا حقائق الاشیا کما هی و جنباً عن الاشتغال بالملامه  
 بحرقة سید الاو دین والاخرین علیہ وسلم آله و صحبه الصلوٰۃ و التسلیمات امما  
 و اکملها شیخ منزل رحمه الله تعالی و سبب نیز از قدمای اصحاب  
 حضرت ایشانست قدس سره و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر خدما  
 حضور عالی اقدام مینمود و با انواع الطاف و عنایات ممتاز میگردد و در حسن  
 اخلاق و سکرام اوصاف بی نظیر روزگار و در انکسار و انبساط منفرد و حال شیخ  
 مشار الیه از همین تربیت آنحضرت است که حضرت ایشان در عرض داشت  
 بحضرت خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از  
 اصل می بنید و مطلق را در همه جامی یابد و اشیا را در رنگ سراب بی اعتبار  
 می داند بلکه هیچ شئی یابد انتہی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها  
 فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الا قدس گذرانند  
 و بزرگوارانند رسید به تعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان  
 بخلص نوشته اند مسطور است که صحبت این بزرگان اگر مسیر شود مفتنم بایشان  
 و خود را با ایشان باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمار مفتنم است و مثال این  
 عزیز بوجود غرض کبریا لا حرام است از خلص اصحاب ایشان شود که وقت  
 شیخ مذکور بعضی از جبال و سفاوز آلود و دلبسیر رفته بودند ناگاه جبت گرفتن جانور  
 بلب غاری شد پایش بلغزد و دران غار افتاد و چنانکه بیرون آمدن متعذر  
 شد و ازین قضیه هیچ کس اطلاع نبود حضرت ایشان را که آن دم در سمر  
 تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انوار آمد بسیار آن فرمودند مدید میشود  
 که شیخ منزل در جاسی هولناک افتاده و دست و پا سے میزند که از آن برآید



علم باحوال خود و یاران خودند از دستش نیست که باطن او متوجه شود و منزه است  
 که موطن جبل است و ایمان او در رنگ علمای ربیب است باطن او از بلند نظر  
 التفات بشود کثرت آئین نکرده است و ظاهر او تنبیهات صوفیه مفتون  
 مغز و نگشته وجود شریف او در آن نواست منقسم است این حالت را که  
 از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری است که آن حال متحقق است علم او علم  
 نزد فقیر در آن بقعه بر وجود مولانا است عجب است که بر اهل کشف آن نوا  
 چگونگی حقیقت مانده است در علم فقیر بزرگ مولانا در رنگ وجود افتاب ظاهر  
 و با برست انتهی کلامه اشرف خدمت مولانا در حدود هزار و سبست و شش  
 فقره از دستگیرید حضرت ایشان بفاطمه و ادعیه کثیره روح او را شاد کردند و  
 دیده شد که هرگاه مذکور مولانا شده رحمت او نموده با لطافت تمام او را یاد کرد  
 و بیایان مولانا نوشتند و غرض از مغفرت مولانا احمد علیه الرحمه بیناید وجود  
 شریف مولانا در وقت و مسلمانان را آیت بود از آیات حق جل و علا  
 و رحمتی بود از رحمتی که او تعالی الله لا تحرنا اجره ولا تقنا بعباده  
 مولانا محمد رحیل کویابی رحمه الله تعالی دے از قدما  
 اصحاب حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی  
 اندوخته شنودم که گفت چون طلب انیم فی دین پیدا شد اکثر مشایخ و  
 که قریب بودند ملازمت کردم اما از پیچ یک ششینی دست نداشتند و در یک روز  
 در آگره در مسجد جامع حضرت ایشان را قدس سره دیدم مجروح و دین دلم  
 با حضرت انجذابی پیدا گشت قریب بیست و نه روز شریف رفته آتیا  
 تعلیم دکر نمودم با حاجت رسیدم و در آن آستان پرورم اما از پیست استقامت  
 مرا نفعی نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد از پیچ حیران و گریان می بود

ماه مبارک رمضان آن حضرت ایشان مشکف شدند در آن هنگام خدمت  
 طشت و آفتاب بهین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند عین الیه  
 گوشت پخته تمام در کشیدیم آن آب شرابستی فرای من شد که نوشیدین همان بود  
 کنشایشی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا از زمین توجه و عنایت آنحضرت  
 بدرجه کمال رسید با جانت تعلیم طریقت ممتاز گردید و جمیع از طلاب را بغض سانی  
 را تم حروف بکرات توفیقات مولانا از زبان مبارک حضرت ایشان شنوده  
 روزی فرمودند که مولانا صلح از سیر صفات و تجلیات صفاتی بهره تمام گرفته  
 و نیز ازین عریضه مولانا که بآن حضرت نوشته بودید امیگر در پهنی عرض شده است  
 کمترین خاک و بان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض خادمان آن استان  
 میرساند غریب نواز از دره پرور از صدقه بندگان آن درگاه احوال و اوضاع  
 حسب المداغای مخلصان ست همیشه تجلیات مشرف میگردد و در هر تجلی  
 فزائے خاص حاصل می شود و میداند که درای این تجلی تجلی نخواهد بود  
 ازین تجلیات بے نهایت مفهوم میشود که سیر تفصیل اسما و صفات ناموده است  
 از راه تفصیل بطلوب سجدین پیوسته و شوارست رجا از درگاه آن قبله حقیقه  
 آنست که چون ناقابل را از خاک نزلت برداشته اند و باحوالات مشرف  
 ساخته اند که در فهم و فهم این کمینه خطور نمیکرد احوال نیز توجه خاص خاص  
 چنان سراسر از گردانند که بجای انخابت برسد و از منقصت و ارب و از مراد  
 مامر و شود و غیر از مریضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناطراً هیچ چیز بوقوع نیاید  
 و این بے توجه و عنایت آن مراد مریضان صورت پذیر نیست امید که ازین  
 دریای رحمت بکیران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را ناچار  
 و محبت خود را نسخ دارند که متضمن جمیع سعادات است سایه تربیت ایشان بر فراق

جميع انام الى يوم القيام معدود بادبا نبی واکه الامجاد انتی مولانا وظایف بی  
 وعلیه حضرت ایشان قدس الله سره باشاره و تائید حضرت مخدوم زادمای کباب  
 سلمه الله تعالی کرد و آنجائی نویسد که چون از حضرت ایشان بجمع وظایف اجازه  
 خواستم فرمودند که علمیه که شایان اقتداست عمل آنست و درست صلوات الله علیه و سلم  
 به کتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا اخذ نمود معروض داشتند که عمل حضرت  
 ایشان نیز همان عمل سیدالنس و جان ست علیه الصلوٰه و السلام فرمودند چنان  
 کنند اما نیک نیک ملاحظه نمایند که هر چه موافق بسنت باشد قوی و فعلی افراد  
 عمل آری و هر چه نه چنانست موقوف دارید مولانا در سال هزار و سی و هشت  
 قبیل این تخریر با حضرت شتافت رحمه الله مولانا محمد صدیق  
 سلمه الله تعالی و سزاوارتم بدخشان ست در غفوان جوانی هندوستان  
 آمده از آنجا که لشعراشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا عبد الرحیم شتر بخانا  
 اختیار نمود که خان مذکور مغفور را باین طائفه سری بود که کس درین آشنا مولانا  
 صحبت حضرت ع خواجه خالی از خود باقی بحق و قدس الله سره الا قدس سره  
 و در خدمت آنحضرت از ایت نمود و ذکر این سلسله بروشت گونید حضرت خواجه

قدس سره را که رتبه ایست  
 از وی شنودم که گفت صباح عیدری با چند تن از درویشان باستان حضرت شایان  
 عنتم رفتم ایشان از منزل شریف شبیه کلاب برکت رسیدند در میان چادران  
 مرا بالباس جدید و جامه مناسب روز عید دیدند بر من کلاب نشان شدند  
 افشاندن جمعیت بخش خاطر پریشان شدند و زوایان تو بهر راس کلاب  
 زنده بروی نخت خفته آبی و اما مولانای مذکور در زمان حضرت خواجه مبارک  
 جوانی و شغف شعر خوانی و کامرانی بکلی خود دنیا را سبب خود را با حضرت سپرد و در آنجا

در آن  
 با خط  
 تعلیم  
 مرآت

خاصه این بزرگواران بر دولت و شرف صحبت و خدمت ایشان شد تا رسید  
 بجای که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب مولانا صالح کولابی از حال او بنین  
 خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بغایت اندر سجاده بولایت خاصه مشغول  
 گشتند و از اسم جزئی با اسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر تفوق دارند از آنجا  
 نیز نصیب حاصل کرده شاید میل بر جوع نمایند و الله بنحیث بر حقه من یشاء الهی  
 کلامه الله تعالی مولانا در سال هزار و سی و دو با جمیع از متعلقان بر خست و بیست  
 حضرت ایشان بزیارت حرمین محترمین زاده بها الله تعالی شرفا مشرف شدند  
 سابقا بدلی مراجعت نمود چون و ایشکان وی درین کثیر بود در راه قلیل غمتها می  
 وفاقه بسیار دید و بدولت الاجر علی قدر انصیب مشرف گردید مشارالیه است  
 که دفترات مشرفیه مبداء سعاد که حضرت ایشان در بیاضه خاصه بزرگداشتند بود  
 از آنجا برون آورده جمیع کرد و نیز در دفاتر مکتوب بنام وی مکاتیب کثیر است  
 ویرا بحضرت ایشان اخلاص و عشق افرادان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز  
 بود روزی که در خلوتی این فقیر از حضرت ایشان شنید که فرمودند این لحظه  
 متوجه احوال بعضی یاران غایب بودیم مولانا محمد صدیق در نظر آمد که بحسب  
 و اخلاص تمام متوجه است در آوان این تحریر در سیر بدخشان و ماوراءالنهر  
 است همه جا و قش خوش بادوی معلوم و معارف حضرت ایشان رضی الله عنه  
 آشنائی تمام دارد و شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شنیده که چندی را که قصیر  
 تمام است از حق ایقین این طائفه بوزن شبنوی معنوی عارف روم قدس  
 در غایت منانت بنظم شنیده و شبنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم خسرو شیرین از آنجا  
 این پند بیت که مناسب حال راقم حروف است بابتها فی چنین میل دلم  
 چیست و وزین تنها نشستن حاصل چیست و سگ من در سگ مغرور شام

بین عذر از خلایق دور باشم و غلط گفته اگر سنگ داند این راز که خود را کرده  
 نسبت باد باز و رنگ این سخن افغان بر آرد که بد عهدی را خود را شمارد و  
 سگان خود صاحب خود را شناسند و بیخیز از ناشناسا گشته بر آسند و  
 نه خود را می شناسد نه خدا را و چرا بزم ساز و مثل مار و درین مدت که عمر  
 سپرد و نه از کفر نمزد از دینم خبر شد و در انم بر چه پلت زیستم من و نه سنگ نه  
 آدمی کیستم من و و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درجات جمال  
 انجناب است بسیار بطور آمده است از انجمله این عرضیه که بخدمت حضرت  
 مخبر و مزاد گه خواجہ محمد سعید سلمه الله و ابقا نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا  
 و مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوٰۃ و خلنا بها فی حفظ عنا یتیک عرض داشت  
 کترین پر غلام فدوی محمد صدیق که ہمہ تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس  
 خادمان در گاہ مرا بخش است عرضہ میدار که اگر چند دیر بیت که از دست  
 و از پا افتاده و لیکن با ما ادشوق گاہ گاہ حرکت المذبح نمود خود را فریاد  
 صاحبان دین و دنیا میدارے از عنایت بی غایت آن قبلہ گاہ دلا  
 ہمیشہ بنعمتہای علیم چشم امتیاز تمام دارد و فراختر استقداد از ریزہ آن خوان  
 عظیم ایشان مرزوق است ہر چند از کار رفته است و لیکن بخود بخود زخم دارد  
 چنانچہ از انجا بخریر میرسد و خوشوقت آن دلی کہ بجاری رسیدہ است و  
 خوش روز شب روی کہ بیاری رسیدہ است و از فرق تا قدم ہمہ عظم عجب مدد  
 وستم بچین زلفہ بجاری رسیدہ است و خوش روزگار عیش بہایت کہ فخر آن  
 بخش تبارہ رنگ بہاری رسیدہ است و و چند بیت در ایام صعب کہ رو  
 داده بود گفته شد آنرا نیز بخدمت عالی معروض میدار و طلوع شمس من  
 از وجہ جبت عالیت و توجہ دلم از رتبہ صفت عالیت و مرا نظر بجمالی است

بی حجاب نقاب به فضای آن نظر از دین حقیقت عالمیست به چه دست در گنجه  
 زنی که نشناخته به حقیقت کهنی کان ز مغفرت عالمیست به بعلکم خوشی چه ناز  
 بسوی من می تازد که شان چهل من از طور معرفت عالمیست به قبله ام سلامت  
 از آنچه مقصد است چون نیک درمی نگردد دست الفاظ را بدان معانی رسائی  
 نمی بیند در یگان سخنهای که در اند گفت تواند مولانای مذکور باین بر حکایت کرد  
 که درویشی زنده پوشی که آثار ذوق و وجدان و آزادگی و تفرید از وی هویدا بود  
 بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی حضرت ایشان بر دم گفت  
 از ایشان شیخ خارتی عظیم دیده بگو من آنچه دیده بودم بیان کردم گفت من از  
 شیخ تو خارتی پس شکوف دیده ام تو میگویم بشنو چون اوصاف ایشان  
 شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسر بند آمدم از شب پاسی گذشته بود  
 که بشهر درآمد و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان ایشان کردم بیک از  
 مساجد درآمد همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا بخانه خود برد و هر بانه  
 نمود و در اثنا سه پرس و جو ما من از احوال حضرت شیخ تو پرسیدم معلوم  
 که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کردم احوال تو گرفت مگر گشتم  
 به باطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم شیخ از در درآمد شمشیر بر بنه گرفت  
 آن منکر طاعن را بان شمشیر پاره پاره کردند و بسیر و نرفتند  
 من از مشاهده این مسأله دستپشته که یافته بودم را مضراب زدم  
 ایشان بسیر و نبرد آمد و ایشان را ندیدم باز بان خانه نتوانستم رفت  
 و ندانستم که آن چه بود و اسحق که بلا زمت ایشان مشرف شدم و همچنان در غشیه  
 و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تقسیم نمودند و فرمودند ما ضیاع لیل  
 لم نذکر فی النهار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفته ام شیخ غیبی

سلمه الشکر تعالیٰ سے اسے از دھار شادمان ست کہ از بلا و محافیان ست  
 و خداوند مسکنت و خوشی داز فضیلت بہرہ و رسالہا ملزم آستانہ علیہی حضرت  
 ایشان نور اللہ مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت شامل حال او تا دیدیم  
 دید و بسا اسرار خاصہ از زبان سبک کشیند بل از انوار احوال کہ آن معارف  
 ترجمان آن بوده اورا بہر ما رسید و دفتر ثانی مکتوبات عالیات را باشارت  
 و نامید حضرت مخدوم زادہ معصوم نام معصوم کرد اسلمہ اللہ تعالیٰ فراہم آورد  
 و در دفتر مسکوت مکتوبات سکا تیب متعددہ بنام اوست حضرت ایشان  
 اورا اجازت تعلیم طریقت دادہ بہ شہر ٹنہ فرستادند در کنار آن شہر خداست  
 شیخ نور مذکور بغربت و مسکنت و با فادہ و افاضہ طالبان میگذازند و در میان  
 شہر شیخ عبدالحی البیوہ پسندیدہ در تکین و صفا سیری برد شرف ایشان  
 در مکتوبی بیک از مخلصان نوشتہ اند کہ وجود این دو عزیز یعنی مولانا ی مذکور  
 و شیخ نور محمد دران یک شہر چون قرآن اسعدین ست در مکتوبی بشیخ نور محمد از  
 مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر دادہ اند کہ شیخ عبدالحی ہم شہری شماست  
 و بجا رشتا آمدہ است لستہ علوم و معارف غریبہ است و چیزای ضروریہ این راہ  
 نزد او مودع ست ملاقات او یاران دور افتادہ را مضئم ست کہ نو آمدہ ست  
 و چیزای نو آوردہ است از فنا و بقا نزد ایشان ست و از جذبہ و سلوک  
 نزد او بیان بلکہ از ادای فنا و بقای متعارف و از گذشت جذبہ و سلوک مقرر  
 نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ اورا در آنجا گذر گاہ است بشیرتی از معارف  
 غریبہ مکتوبات کوشن زدا و شدہ است و ہما کن تنفسا نوودہ دریافتہ است  
 و اللہ سبحانہ الوفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی رحمہ اللہ  
 تعالیٰ دی را قدیم از ان خوانند کہ بعد از وی یار محمد دیگر کہ جامع مکتایب

دفتر اول است باستان حضرت ایشان رسیدنانی را حدیث گفتند و صاحب جواد  
 قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدما می اصحاب ایشان است قائم المصلح العالم النجاشی  
 نسبت و حضور این بزرگان از جهت او پدیدار و کثیر السکوت و المراقبة حسن الوجه است  
 روز سه باین فقیر گفت که من از حسن چهره و بزرگی نحیه خود بسیار شاکرم که چون  
 بگزارم میگذرم هر کسیکه از عوام مرا می بیند ناچار درود میفرستد آنجناب  
 بفقر و غربت تمام متوجه طواف بیت الحرام فرود نهی علیه اسلام شد بعد از مرا  
 از آن سفر کثیر البرکت و خلوتی بر اقامت گفت در محل یانی در بود جی که برای من و  
 صلی الله علیه وسلم آراسته بودند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم آله الصلوٰه و السلام  
 زیارت می کنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوٰه و السلام با نور و آراستگی هر چه  
 تمام تر دیدم و از لذت و ملاوت آن از خود بر فتم چون بخود آمدم رقصان و گان  
 شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضی عریان میگفتند نه انعم مجنون و زبان حال  
 من بفضول این بیت تو ناطق بود و اگر این لیل از خیمه بیرون نشود و بسا  
 کوه و صحرا که مجنون شود و پ حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را  
 بعد از اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند و مکتوب را خوب اخو  
 اغری مولانا بای محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحا  
 و تعالی بذروه کمال و تکمیل رساناد بجزیره البنی المختار و آله الامجاد علیه و سلم  
 الصلوٰه و التسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمه پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که  
 در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جانز بهت یا نه بدانند که این هم  
 امر درین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تخیلی صورت  
 که صاحب عالم آن صورت متخیله را حق می انگارند و تعالی ایشان را سخن همان است  
 که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف مہدانی فرموده اند ملک خیالات



تنهایی با اطفال الطریقہ دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشمار کرده شده است  
 درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوشش هوش استماع نموده بعمل خواهند آورد  
 برآنند کہ چون طالبی بارافہ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار بایکد  
 بسیار درین امر استدراج شما خواسته باشد و خرابی منظر باشد علی الخصوص  
 کہ در آمدن مرید فرستے و سرور سے پیدا شود باید کہ درین باب راہ التیاء و تفرع  
 اختیار نموده استخارہ متعدی نمایند تا آنکہ یقین پیوندد کہ طریقی را باید گفت و  
 استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہ ای حق سبحانہ تصرف کردن وقت  
 خود را از عقب ایشان فارت نمودن بی اذن او سبحانہ مجوز نیست کہ میرنج  
 الناس من الظلمات الی النور باذن ربکم دلالت برین معنی دارد عزیز سے  
 فوت کرد خطاب آمد کہ توئی کہ زہ یوسشیدہ بودے در دین من بر بندہ سے  
 من گفت بلی فرمود سہل و سہل و حکمت حلقے را بی و اقبلت قلبک علی و اجازتی  
 کہ بشما و دیگران را کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بمصوب  
 علم بمعنی او تعالیٰ بنور آن وقت نیامده است کہ اجازت مطلق کرده شود تا  
 ورود آن وقت بشرائط را بیک مرعی دارند بشرط است و بمیرجم این معنی را  
 نوشته است از آنجا نیز معلوم خواهند نمود با بجمہ سعی نمایند کہ آن وقت رسید  
 و از فکری شرائط دارند و السلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ  
 او نیز از ان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت  
 ایشان شده بود در یکی از عرفاض حضرت ایشان بان خواجہ عالی شان  
 از احوال او چنین رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علم بہرست و علم بہرست  
 و استہلاک است و از جمیع مقامات جذبہ بفق قدم نہادہ و صفات را کہ اول  
 اراصل میدید حال با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را از آن

در طرف دیگر سید باید و نیز درین عریضه نوشته اند که چنان سمنه نماید که مولانا  
 فاسم علی را از مقام کمیل نصیبی هست و همچنین بعضی یاران اینجائی را نیز  
 از ان مقام نصیبی معلوم میشود و الله سبحانه عالم بحقیقه الحال شیخ حسن  
 برکی و سمنه از تلامذه مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیده  
 به انابت و ذکر و مراقبت مشغول شده و از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت  
 بهره یافت و بوطن مالموت شتافت در صحبت مولانا سمنه مذکور میگردد و در  
 ایشان در کتب بے مولانا احمد قسیم مودند که شیخ حسن از ارکان دولت شت  
 و مدد و معاون معالیه شت اگر فرضا شت را سیل سفری شود نائب مناسب شت است  
 انکسافات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم و  
 ضروریه زودتر فارغ شود این سیر شد و ستان هم در حق او منتظم بود و هم در حق شت  
 زدننا الله و زکرم الله استقامه استی بعد ازین مقوله بعدی قلیا مولانا احمد سفر آخرت  
 اختیار فرمود چون این اسمع شریف حضرت ایشان سید بیاران مولانا  
 نوشتند که اطوار او ضلع مرعوی را مرعی دارند و در طریق ذکر و حلقه مشغول  
 باید که فتور نرود و بیاران جمیع شده بشینند و دیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر  
 شود این فقیه قبل ازین بر سیل اتفاق نوشته بود که اگر مولانا سفری اختیار  
 باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کند قضا را این سفر مراد بوده است الحال هم  
 مکرر ملا حظه می نماید شیخ حسن را متابعت این امر با هم این معنی بر بعضی یاران  
 گران نیاید که باختیار ما و ایشان نیست القیاد لازم است طریق شیخ حسن طریق  
 مولانا سمنه است بیشتر دارد و در آخر مولانا نصیبی که ازین جانب گرفته بود شیخ حسن  
 در ان نسبت شرکت مستحق و یاران دیگر ازین نسبت امیل النصیب اند هر چند شت  
 و شهود سید کنه استی با کمال سید الامیر علی بیاران مولانا احمد شیخ حسن

قرار گرفت و با فاد و افاضه پرداخت و شیوه حضرت ایشان دستاورد را  
لازم گرفت و بمراقبت و بیجا دقت و رفع بدعت بهمت گماشت تا ترقیات نمود  
و بمقامات رفیع رسید چنانکه از عرفان او که باستان حضرت ایشان سے آمد  
علوم حال او معلوم میگردد و یکی از عرفان بعضی اصطلاحات صوفیه را ایراد  
نموده بر آنها چسبیده بود و در آخر آن نوشته که معارفی که این بی بضاعت  
تسلیمی میداد معارف شرعی است گویند هر حکمی از احکام شرعی در پیج نیست که حصول  
بشهر مقصود و نشان است از ان شاه بی نشان وین بیت نصب بعین است  
که **ع**البغیر میر و حکم غم تاشک است **+** مایه او میر و حکم کر همه عالم و راست **+**  
حضرت ایشان را ان اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند پس که اعتراض  
شما از نا فهمیدگی است ز تبار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل جلاله  
ترسیدید چنان این وقت ظاهر اشارت و شورش می آرند ملاحظه بزرگان  
ضروری است اگر محدثات و مخترعات مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچه  
مقرر مرقوم است و لابد راه آنجا سخن گفتن نامناسب است و از معرفت آخر او  
که ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند که این را بر فضا بسیار حاصل است پس عالی  
و امید واری بحس مطالع این معرفت مخطوط ساخت و نامائیت اول مکتوب را  
زائل گردانید حق سبحانه از بهین راه مقصود میاندانند و در سفر جمیر که بنده ذوق  
حضرت ایشان بود نیز عریضه شیخ حسن سیمیکه مکاشفات بلند و احوال حمید  
قلبی نموده بود معارف شوق و بهمت خود در رفع بدع سخن رانده حضرت ایشان عریضه  
او را بفقیه سپردند تا وقتیکه مرخص بنید حاضر سازد و هر یک را جوابی بزرگوارند  
اتفاقاً از تردوات و ششورده حالها آن عریضه را گم ساختم مع ذلک حضرت  
ایشان چند سطر سے پوسے نوشتند که آن مکتوب صد پنجم است از جلد ثالث

مولانا شیخ عبدالمادی بدایونی و سنی از اصحاب حضرت خواجہ قدس  
 بوده که حوالہ تربیت آنها بحضرت ایشان نموده بود و تا از برکات خدمت ایشان  
 در نظرات متعالی ایشان بہرہ یافتہ و از فضل بہرہ ورست و از انکسار و افتقار نصیب  
 و عریضی کہ حضرت ایشان بخیاب پیر زرگوار خود نوشتہ اند و از ترقی است  
 ستر شدن مذکورہ سائنۃ النجا مذکورست کہ مولانا عبدالمادی حضور بہ استغراق  
 در نقطہ نوری پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطابق منقول جل شانہ راز اشیا بصفت  
 تنزیہیہیم و افعال را ہم از توانائی سید انعم انتہی بعد از آن کہ مدتہا در خدمت حضرت  
 ایشان گذرانیدہ تہ قریات و حصول کمالات رسید و با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید  
 شیخ یوسف ہرکی سابقادی را یکی از مشایخ اتفاق صحبت افتادہ بود  
 و مشرب توحید نیالی روضہ دادہ تا در وقائع وی را باین آستان دلالت  
 فرمودند نخست بمحویبگی احوال خود را بفرز رسانید حضرت ایشان بوسے  
 نوشتند کہ این قسم احوال در اوائل اقدام متبیین این راہ را بسیار است  
 سید ہرچ در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن مینمایند و صل کو و نہایت کدام و اقبال  
 آن بسیار بزرگاشتمند و بہت بلند و احوال از حمید ترغیب نمودند وی بنیاز تمام  
 و بطنش شوق و در محبت ہرچہ حاصل کردہ بود از آن تہی شدہ بخدمت عالیہ  
 شتافت و چند گاہ گذراند و نسبتہای حاصل عالی دیدار جازت یافت و بچند رکاز  
 قرآن آن حدود است اقامت نمود و بعد از چند گاہ باستان میر رسید و در ایام  
 مہاجرت بربان قلم عرض احوال می نمود و جوابہای یافت کہما لعلہم من المکتوبات  
 یکبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام وداع فریاد و گریہ ہلکے  
 بے طاقتانہ کرد حضرت ایشان در مکتوبی بزرگاشتمند اند کہ شیخ یوسف ہرکی  
 و نامہائی اینچہ بودند و بسیار اخلاص نمودند و بحقیقت آن اہل طریقت و سیدان

بجائے رفتند و مستعد و صادق الاصل است سید محب اللہ  
 نانکپور کے از علوم دینی بہرہ ور ست نخست نجد ست قدوۃ المشائخ  
 شیخ محمد بن فضل السزیری پوری قدس سرہ رسیدہ بود و خدمتہا بجا آوردہ و  
 مدتی آنجا بسزیرہ تا آنکہ اجازت و خلافت ارشاد رسیدہ بود بعد ازان  
 در بریان پور نجد ست مرشد کے میر محمد نعمان رسیدہ بود ازان بیان ذکر این  
 طریقہ علیہ گرفتہ بود چون در ان مجلس ہمیشہ شناسے حضرت ایشان قدس سرہ  
 مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق خدمت  
 و رویت آنحضرت قدس سرہ الغریبان حقہ علیہ برودتہا آنجا گذرانہ ہوا  
 یافت تا در مکتوبی کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سیدی معلمہ اللہ نوشتہ  
 مرقوم بود کہ سید محب اللہ نبیان ماسو کے و بعض درجات فضا رسیدہ اورا  
 اجازت گوئد دادہ بہ نانک پور فرستادیم انتہی بعد از چند گاہ و کے آزاد تہا الہ  
 وطن بحضرت ایشان شکایت نمود کہ کیا حضرت ایشان بوی نوشتند بپہو  
 از محل ایند اسے خلق چارہ بنود و از صبر بر جفا کے اقارب گذرنہ قال سر تعالیٰ

امر اخصیہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فاصبر کما صبر الوالعزم من الرسل  
 ولا تتعجل بہم مکی کہ در سکونت آن مقام ست بہین ایند و جفا ست و شہادہ مقام  
 فرارینہ ان نمک آری شکریہ پروردہ تاب نمک خار و چہ توان کرد ہر کہ  
 عاشق گشت اگر چہ نازنین عالم ست ۰ نازکی کے راست آید بارمی بایشیہ  
 انتہی چون و کے در بارہ اجازہ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت ایشان بوی  
 نوشتند کہ مشیخ نظر و نامہ گوشت شمارا از نانک پور کشیدہ بالہ آباد بردہ  
 ہم آنجا ویرانہ خستہ کار کشیدہ و اوقات را بیکر الہی جل سلطانہ معمر دارید و کچھ  
 کا ر سستہ باشند و جمیع مراد استہ را بیکر ارا این کا طبع از صاحب پندہ آریہ

تا مقصود و مطلوب جزئی که نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود بر زبان بگویند  
شیر طحطا که چهر درین طریق ممنوع است باقی روش و اوضاع طریق را تسلیم کرده  
تا تو این راه تقلید را از دست ندیده که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلایق

طریق او خطی است زیاده چه نویسد و السلام علی من اتبع الهدی و لا نرم  
متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات انتهى سید مشارالیه وقتیکه  
در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجره خاص کاغذی یافت  
در رویه بخط شریف آنحضرت مرفقی مرقوم بود که گویند بران معرفت آنحضرت  
مخدوم زاده بزرگ قدس هر کسی مطلع نبود سید التماس نمود که این معرفت  
بنام و سب باشد بغیر اجابت رسید ان نیست سید بیان ارشد که الله تعالی بدو  
که سیر در ظلال داشت وصول بطل عین حصول می یافت حالاکه وصول حاصل نشود

است حصول جزئی نادر کمال راه الکاظمی بدی شخص او اصدایه انصیب  
من الشخص الاظلم فافهم فان کلامنا اشاره بدین عبارت مناسب بیان  
که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته درین مکتوب  
مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جان ماخوذ از سیر راه و ان ما و مت بران باری

بفضل حضرت حسن و صل عریان باقی همه حسان و السلام علی من اتبع الهدی  
حاجی خضر افغان از منظور آنحضرت ایشان بود او را آنحضرت قدس  
به تعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق بسیار از وی بقیض رسیده و صاحبان  
ادواق و مواجید و ولوله و سرور و صفا و خیره بسیار داشت و اکثر شب بگریه  
و زاری بسر برد و خداوند مسکنت و انکسار و صفا و حضور و اوقاتش تنگ  
و ادکار و نوافل و اشغال سمور در یکی از قریبای تابعه قریه سرسند سکونت داشت  
و بعد از هر چند روز بتبیین عقبه علیه رسیده باز پیشت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روز سه  
 پنجشنبه را دیدیم و خبر از او پرسیدیم یا چار شکر الهی راستی را و نمود در میان  
 پرسیدیم که در یاران ما کیست که در و ترا نصرت کند گفت حاجی خسته  
 آنجناب بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمه الله شیخ احمد دینی  
 دین شویست از مضافات سهارن پور میان دو آب پیش از توبه حضرت  
 ایشان قدس سره بسلوک این راه مدتی در خدمت آنحضرت بشیوه ملکه گذرانید  
 و خدمت های بجای آورده بعد از آن بتقریب به برهان پور افتاده آنجا در خدمت  
 شیخ معظم محمد بن فضل الله قدس سره العزیز تعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدیدی در  
 خدمت آن عسکریز سربرده و خلافت ارشاد یافته بعد از آن که ما گره رسید  
 حضرت ایشان در آنجا تشریف داشتند بکار خدمت آنحضرت مستعد گشت  
 و ذکر این طریق علیه از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت سید  
 خلافت داده به برهان پور حضرت نموده تربیت شیخ را بخدمت سید نمودند هرگاه کردند صحبت سید  
 به حضور نسبت حضرت خواجه گان قدس سره را بر سر مشرف گشت و لذت یافته  
 بترجمه این ذکر طریقت و صحبت شد بعد از این قضیه پرسیدند بزرگوار که  
 فرموده ایم اشتغال مینمائے گفت چندگاه بآن مشغول بودم اما اکنون از  
 خدمت سیر نعمان ذکر در طریقه خواجه گان رحمه الله گرفته ام و لذت دیگر  
 یافته بهین شتغال اگر چه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت از شیخ ظاهر  
 شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقان بود فرمودند مقصد فائده  
 و حضور است از هر جا رسد ما ترم آن باش مبارک است بعد از آن باز باستان  
 حضرت ایشان بسید الطاف و عنایت دید و از آن حضرت اجازت یافت  
 دو طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنها ظاهر شد

و از حضرت ایشان رضی الله عنه در عرضیه سوال کرد که با وجود که من در خود  
 حائلی نمی فهمم دو طالب را در کدام از آنها احوالها ظاهر شد چه باشد  
 و از سر و سول با وجود دوام آگاسی نیز رسید آنحضرت مکتوبی در کشف  
 آن دو مقوله پوس نوشته اند که آن مکتوب شانزدهم است از جلد ثالث در آن  
 مکتوب احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینه مستعد  
 آنها بطور آمده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند درک احوال نموده اند  
 و مولانا را نیز ولایت تعلیم حصول احوال مستور کرده نوشته اند که مقصود حصول  
 احوال سبب علم با احوال دو است دیگر است جمعی را این علم بدینند و جمعی را نه بدین  
 از ارباب ولایت اند و از مقوله ثانی نیز نگاشته اند که گاهی عبارت از حضور باطن  
 بجناب قدس خداوند جل سلطانیه شبه بعلم حضور که دوام لازم است  
 هیچ شنیده اند که شخصی در وقت از اوقات از نفس خود غافل گردد و در وقت  
 نسبت بخود پیدا کند غفلت و در علم حصولی متصور است که بنمایند  
 است و در علم حضور حضور در آن متصور است آنجناب مدتی در آگره در  
 گوشه فقر و نام او را با فاضله طالبان بود و جذب به بنحو دس این اکابر  
 از دو مرد این و سید پیدا یکی از اعظم اغنیاء که پوس اخلاص دست  
 کرده بود ذکر این سلسله از دس گرفته و سس را به بنگاله برد و شیخ در آنجا  
 قبول عظیم یافت و طالبان بسیار بقبض رسیدند شیخ کریم الدین  
 بابا حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضع مست میان کابل و  
 لاهور که از انجاریا سبب به کشمیر جبار گرد و مشارالیه از ان حدود است از  
 قریب پاران حضرت ایشان است و صاحب حالات علیه و جذبات  
 قوی در او اهل حال بسیار جمی و طلب حق بر آه چون در سهند رسید و بدلت



معنوی پادشاهان شریفین پیوسته بحد و حصول دولت حضور حاش در گون  
 گشت و مشغول عنایت گردید چون به تعلیم فکر و مراقبت از ان حضرت  
 سرفراز شد و از بین نظر که پیا اثر ماندک فرصت او را ترقیات رونم و حضرت  
 ایشان اجازت تعلیم طریقی دادند و جمیع از ساکنان و خلق و بسیار از اهل  
 آن دیار از وی توبه و ذکر این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند  
 در ان ایام که حضرت ایشان از و او و عر و اختیاری فرموده بودند که کسی را  
 از پیان در ان خلوتگاه بار بود و بنیاستی که به حال شیخ داشتند فرموده بود  
 که شیخ یایاران خودی آمده باشند و هیچکس مانع نشود و در ان زمان که آنحضرت  
 فرموده شریف داشتند با جمعی از مستر شیمان بجنبه بوسی رسیده بود  
 چند روز گذرانده عنایات دیده بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام  
 فاضل از مقتدایان دیار سندیه از مشارالیه تلقین ذکر این سلسله  
 برداشته بود بعد از ان عند طریقت بنیت و یک شب متواتر حضرت  
 رسالت را صلوات الله علیه و آله وسلم در خواب دیده که انواع و اقسام  
 نموده اند و در عرصه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص  
 بحضرت ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده قسم  
 نموده شد که آن واقعه نیست سگیوید بنده بمقدار امیدوار رحمت  
 حضرت زواق فقیر اسحاق ولد موسی که چون ثقلب حال بغنایت  
 نظر عالی قدر موسوی شیخ کریم الدین شده در همان حال در تصور باطنی  
 حضرت با دس الزمان قطب دوران مخدوم محمد و مناشیح احمد  
 سر بندی سلمه الله تعالی حاضر گشته سینه محاسن بلند بینید و سینه  
 رنگ گوید در مراقبه نشسته بودند چون بنده حاضر شد و عین مراقبه

قلم بر گرفته و این چند کلمه نوشته بدست بنده دادند و توجیه عالی بلیغ فرمودند و آن  
 مکتوب نیست عن احمد السمرقندی الی سید السندی یا اسحاق انست و از سر  
 خطیفه فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقه دانی مغفور و انت و من توسل بک  
 ایضاً مغفور و اقر بحجبه مولانا کریم الدین صنی السلام انستی و این صحیفه واقعه  
 و مکتوب را مصحوب رحم علی نام در ویست که در سر توجیه و جویای بود و در  
 و سفارش نموده در رویش که او را ازین مقام براند حضرت ایشان آن  
 در رویش را از آن مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقیه را شیخ  
 اسحاق مرسل داشته است و الحمد لله و السلام علی عباده الدین اصطفا و سلم  
 شریف که مصحوب رحم علی در رویش مرسل داشته بودند رسید چون  
 منبری از ذوق و شوق بوده مسرت بخشید در کاغذ علیحده واقعه که روی  
 و ۱۱ بود نوشته بودند از مطالعه آن فرحت و مسرت انجا رسید این قسم  
 و اوقات مبشرات است سعی باید نمود که از قوت نفل آید و از گوش  
 باغوش رسید امر و نه که تدارک تقدیر ممکن است فرصت را غنیمت شمرده  
 به تسلیت و ناخیر نباید انداخت حضرت خواجہ احمد ارقدرس شمس سره فرموده  
 که جمیع از درویشان بودیم سخن از ساعت مرجه که در روز جمعه و ولایت نهادند  
 در میان آمد که اگر میر شود در آن ساعت از حضرت حق سبحانه و تعالی چه بایستد  
 هر کسی چیزی گفت چون نوبت بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت بایستد طلبید که  
 در بین آن جمیع سعادات میر است بعضی از مکاتیب یا ران نقل گرفته مصحوب در رویش  
 رحمی فرستاده اند حضرت حق سبحانه تعالی منقطع گردانا شیخ کریم الدین چند گاه  
 که آمده اند بسیار احوال خود بنمایند در رویش رحم علی نیز با صلاح آمده است تصح  
 از درون دستار بنمایند و غفر لنا و لکم علی کل شیء قدیر و سلام علی من اتبع الهدی

و التزم متابعتہ لمصطفیٰ مولانا عبد الواحد لاہوری وی ازان  
 است کہ حضرت خواجہ فانی زخود باقی بحق ویرا بخدمت حضرت ایشان را  
 عنہما فرستادہ اند کثیر المراقبہ و العبادۃ ست روز سے در خانہ ذوقی کہ از  
 یافتہ بودند این فقیر پرسید کہ در بہشت نماز بہت گفتم نہ کہ آن دارہ جزای عکس  
 نہ دار علی وی آہی بر کشید و بگریست و گفت آہ بی نماز و بندگی آن صاحب بی  
 چون توان زیست وقتی بخدمت حضرت ایشان عرضید می نوشتند نظر کردم نوشتہ  
 کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتی روسے میدہد کہ ہرگز خوش نمی آید سر از  
 برداشتن از وی شنودم گفت بشہر فاخرہ بخارا صاٹھا اللہ و جمیع بلاد اسلامیہ  
 عن البیلا یا کربیل تجارت رفتہ بودم در مسجد شاک کہ از اکنہ بشہر کہ آن بابا  
 شریفینہ است نماز میرفتم و بعد از ادائے صلوٰۃ عشا بنوافل شتغال میجو  
 یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازہ مسجد میدہم بخانہ خود رفتہ نوافل بگذار  
 و ہمینی را بخشونت ادا نمودہاں شب آن خادم حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ  
 بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سوداگر شہدے از دوستان ہست  
 رہایت و عذر خواہی کن او معذرت فراوان نمود و معذرت بسیار خواست انکہ  
 شنودم کہ گفت در آن ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور تشریف آورده بودند آنجا  
 پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد ایشان ویرا احترام بسیار نمودہ  
 حیرانی روسے داد و خلوتی از ایشان تہرانمہ تواضع را بان پیر پر سیدہ شد  
 فرمودند کہ وسے از ابدال ست مولانا امان اللہ لاہوری وسے از  
 مردیان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہر سال  
 وسی و یک ہجیان پیادہ داندۃ پلاس پوش نژدہ بردوش و رکوعہ بکرفت متوجہ  
 سفر بخار شہد و بانکہ جمعے از محبان حضرت ایشان دوستان او کہ در راہ بود

میخواستند و در برابر حلقه طوقا و احتشاد اعدا و با شنیدن وی بان تهنات  
 نمود همچنان به آزادی و بیزاری تمام برفت الحال می شود که بعد از شربت  
 زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات شام و مصر شده حق سبحانه و تعالی بر این  
 مرضیه تقیم دارد و من بیچاره دل آواره را نیز از برکات این دارستگان  
 بهره بخشاد با سحره صد پیوند و دل صد باره <sup>س</sup> کردم بهر دیار و در حبس و جرم  
 طبل سراغ یوسف خود کو بکوزم مخفی نماند که غیر ازین جماعه مذکوره نیز چندین  
 تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند که خداوند ذوق و اصحاب فضل  
 و آداب و نیستی و انکسارند و بعضی از آنها اجازت تعلیم طریقت نیز یافته اند  
 چون مولانا مان الله فقیه که از اعظم خلفاست و شیخ محمد حری که از مشایخ  
 مشهور این دیار است برکات شجیت نموده بهلازمیت حضرت ایشان سیده و بهره باره  
 و خلافت یافته و شیخ داو و ساسکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری و شیخ  
 نود محمد بهاری و شیخ حامد بهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی  
 و مولانا محمد هاشم خادم و مولانا غازی نوگهراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر  
 سازنگپوری و مولانا فتح حسین مولانا صفیر احمد و مولانا عبدالدین سربندی  
 و مولانا حمید احمدی و حاجی حسین شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک  
 موجب تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور اینجمله  
 اند که بطاهر از اهل سپاه اند و منی اراجله اصحاب خالقاه و در کتبوبات <sup>شعبه</sup>  
 بنام آنها صادر یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد خرسکی  
 و مولانا عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفه حضرت  
 ایشان که در جواب عرفان آنان در دفاتر کتبوبات ثبت است و فوراً بطبع  
 بر کمال اینها و مستی و ذوق و حال اینها معلوم گردد و راقم این حرفت گوید

در سالک روزی که نزد این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند  
 این سالک پس پرسید که تعلیم ذکر را که برداشته اید و از یزید طولی است  
 که ام سعادتمند ازین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته اید پس این  
 سالک را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از آن حضرت  
 تعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب قبل صاحب دل  
 آنحضرت نفقرو انزوا و خنوی چنان بوده اند که اکثر خادمان استان هم از  
 کار و بار ایشان آگاه نمیدانند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان فدا بود  
 که وقتی درویشی از بخارا ایشان را با واقعه عظیم دیده بکار زمست رسیده عبور  
 یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزی در سفری  
 آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا ناقل بلافاصله  
 نقل کرده باشند فرمودند آری چنین است اما آن درویش از نواحی پنج بود  
 نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت نیست که درویشی از نواحی پنج در قوه  
 دیده که تابوت شکر حاضر آمده و جمعی کثیر از گدشتگان اکابر و اراکین  
 چون خواجه عبدالحق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و اشاهم جمیع آنها  
 حاضر اند گویا انتظار کسی می برند راجعی گوید من در آن میان از بزرگی پرسیدم  
 که میت کبیت و این اعزّه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود  
 و این اعزّه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز  
 جنانه نمایند ناگاه غریزی که گندم گون بلند بالا که دو می کند او کند و در آن  
 تعلیم او کردند او پیش رفته امام شد چون جنانه را برداشتند از یکی پرسیدم  
 که نام این غریز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان  
 گرفت و گفت در سمرقند می باشد صبح آن روزان درویشی بسیار دیوانه وار

مشوجه بنده وستان شد بکاز مت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقع دیده بود  
 در بیداری چنان دید و رویه نیاز باستان ایشان را دید و چندی گاه در خدمت  
 بوده هرگاه گرفت چون ذوالعیال و الاطفال بود و دایم مرخص گردید  
 هرگاه هست خدا یا بسلامت داشت و البتة این حقیر میگویی بدر ویشی دیگر  
 ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت بر غالب بود و روش  
 دیدش که بر برگ خشک چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم که اینهمه توجه بان  
 برگ چیست چون احاج بسیار نمودم گفت درین برگ میدیدم ناگاه در وسط  
 بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته از قضیه بدایت  
 ارادش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواسه سواد و پیکر شش بعد از تهنیت  
 بروح حضرت زبده المتاخرین خلیفه صدرالدین که از خلفای حضرت خدو  
 محمد زاهد بلخی بودند قدس سرها سالها طالب سلسله شریفه گردید و راهها و پیر  
 مراد طفولیت بخیر است ایشان مشرف ساخته بودند مشوجه شدم و التماس نمودم  
 که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار بزرگ باشد دلالت  
 نمایند خواهم در ربو و حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت ایشان برده  
 فرمود که ترا بخدمت این عزیز بنیرستم دیوانه وار بکاز مت ایشان رسیدم  
 و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر را قسم گوید در مسجد جامع برمان پور در گوشه  
 نشسته راه آنندگان مسجد میدیدم که بناگاه درویشی ثولیده موی پرین  
 پاسک که مشورید که آثار صفاء و الفت و انزواء انکسار و فنا از رویه پدیدار  
 گشتند خدیجه ملاقات و بهم آغوشی او مرانا چار از مسجد استقیال او شنید بعد از  
 سعادت و پرستش و مال گفت از اقصای دلا بستان بنگال برآه نامسلوک و جزائره  
 غیر فوسه نریخ با پنجا میرسد گفتم نغم کجا دارم اگر چه غیشش بستر حال نمیدود

ناچار گفتم که متوجه سفر حجازم از سلسله و سیر طریقت اور پرسیدم گفت عزیزم  
 از سلسله نقشبندیه از سرسند با گره شریف آورده بودند چون از نام آن مرشد  
 الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت در آغوش کشیدم  
 و اشک حسرت از فرکان مبارک دیدم و بیاورد خود برده گفتم بتفصیل بفرمایید که چه  
 روز تو بوی گلشن جان میرسد گفت تقریباً از وطن خود به از اسطیقه اگر  
 آمده بودم دین میان یکی ذکر خیر حضرت ایشان کرد شکی بلامست شریف  
 رسیدم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جابت رسیدن یقین بخند  
 و نظر محبت فرمودند نسبتی و حاجت مرا در گرفت که دیوانه و ارمان شب بر آمده  
 و بجز اندوخته کارهای افتاد و خواب و خورد و آرام و سکون از من بر رفت  
 چه گویم که چه دیدم و برین چه رفتم و چه می بینم چنان در دهر برین بگذرد  
 روزی که در صحرا بر آهنگ بگذرد یوز چندین سال بدین منوال در آن بود که  
 بشکست و نامرادی بر دم اکنون هم از راه بیابان و کوستان بقصد مذکور  
 میرسم و دیگر از آن پیر دستگیر و راه ناهای هر غریب و فقیر سلسله اند خبری  
 ندارم که کجا شریف دارند انشاء الله زیارت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
 نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه  
 بعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کافیه سفر  
 او کنم گفتم جمیع از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت ایشان شده اند جماعه  
 رفیق میشوید از کلام من دریافت که در اخلا و توکل و تقیل او خلل خواهم افکند  
 بهمانه از نزد من بیرون رفت و بعد از آن نه و سه را دیدم و نه از احوال او  
 خبری شنیدم عجب هر کجا هست خدا یا بسلامت و ایش و نیز از فقیر  
 سیدی تاجر برآیدیم که مصداق رجال لا یلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بود

و بعد از پرسش معلوم شد که بجهت درویشان بسیار رسیده و از هر یک  
 بزرگسای و مراقبه ماسور گردیده و باستان حضرت ایشان هم شتافته و از آن خبر  
 نیز نظر عنائی یافته گفت وقت عشا سے بود که ایشان را ملازمت نمودم  
 متوجه اداسے فرض بودند بجلی پیش حال مطلب من نمونده و فرمودند ترا در  
 تعلیم داده خواهد شد من از راه دلشکستگی گستاخی نموده معروض دادم که صورت  
 اذکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین درگاه در یوزہ دارم  
 فرمودند فرض عشا گذارده گفتیم آری دست مرا گرفته گفتند بنشین تا نماز  
 فارغ شویم چون بنشینم خود را بشیوہ دیگر یافتیم تا آنکه خود را نیافتیم و وقتی مرا  
 چنان گرفت که از مانگ نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم  
 و التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان <sup>استان</sup> شدم  
 فرمودند فی الحال برین حالت که ترا عطا نموده مشغول شوی و چون تجارت حبیب  
 حصول نفقه حلال است و سبب نفقه عیال آرا گذار و دیگر تا بعد ازین وقت  
 توجہ خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چیرد و یک خط  
 عنایت تو اسے نمیده نواز به بهتر زهر رساله تسبیح و نماز و نیز سیر  
 صاحب سے از مقبولان حضرت ایشان باین خادم و درویشان گفت در یکی  
 از بلاد و کن بودم ناگاه از زبان یکی از آئیندگان شنیدم که گفت سلطان  
 حضرت ایشان را بخشتم تمام طلبیدہ بشهادت رسانید ازین خبر سخت  
 دل تنگ و بی آرام شدم بهانہ آن بلده در آمدم تا باشد که آئیندہ دیگری  
 در رسد و خبر سے فرحت اثر سے رساند دیدم که در کنار بازار گارسے  
 چند که سپاسے صلاح از ایشان بگوید ابو دفرود آندہ اند نزد آن جماعه  
 رفتم و سلام کردم و بنشینم پیش از آنکه من بخن آیم بیکه از ایشان



آثار کثرت اندوه و تشنگی در من مشاهده نموده از سر آن سوال  
کرد باعث را در میان نهادم آن سائل آه سخت از دل برکشید  
و سر بگردان فروردیدم که ششون می شد تا در چهره اش تغییر  
تمام راه یافت بعد از مدتی سر برآورد و گفت خاخر جمع دار که ایشان  
زنده اند این قدر است که در حبس اند و زنجیر بر پا است مبارک پیچیده  
چنانکه مار بر پیرامون گنج حلقه زندان یک شبی دیوانه باز زنجیر  
گفت به من چه کردم تا سزاوار توام که گفت زنجیر شش تو در گنج خراب  
گنج نهی سانی و من مار توام بهر ازین مراقبه و اختیار او حیرت فرو  
گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده اید و میدانشید که ت من نیز  
از مریدان کمترین آن حضرتم بر شستم و با و سه بشوق تمام معالفت  
نمودم و گفتم من درین بلده خانه دارم ملتزم آنکه سالیانه بقصر خانه  
قدم رنجه نمایند تا لحظه در خدمت تسلی خاطر مخزون دهم قبول کرد چون  
بیامد در خلوتی از وی پرسیدم که شما چند گاه در خدمت ایشان  
بودید و از ایشان چه نعمت یا فقیه و باعث ارادت چه بود چون الحاح  
بسیار نمودم و مرا از مخلصان حقیقی دانست با جماله بیان احوال خود را  
و باعث ارادت را و اندوه و گفت من در قریه از قراسی تابعه پنج آب  
ساکن بودم و از آنجا که بحضرت غوث الثقلین شیخ الحسن ابن رضی الله  
عنه محبت و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بر روح ایشان  
دعا و فاتحه شستم می نمودم و در خلوات به نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام  
مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتجود و تلاوة واذکار و دیگر نوافل  
نیز می پرداختم تا شبی حضرت غوث الثقلین را قدس سره بیان خواب

و پیدا رستے دیدیم در اقدام مبارک ایشان سسر نهادم فرمودند کہ در ظاہر  
 نیز پیر راہ از ضروریات عرض کردم کہ بہر کہ ایشان از مشلح و قسطنطنیہ  
 خدمت او برسم فرمودند در سربند غریبیت جامع علوم ظاہر و احوال  
 باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صبح آن روز بصد در دروازہ  
 مشہدستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض دہشتہ التماس  
 عنایات نمودم و تسلیم ذکر فرمودند و مجذب و احوال بنواختند دیدیم  
 دیدیم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بنا گاہ حضرت ایشان از خانہ  
 برآمدند و دروازہ بنسیر از من کہ از درویشان حاضر نبود مرا پیش  
 طلبیدہ فرمودند اسے فلان میر و سے نزدیکی باغ حافظ رخنہ زیر فلان  
 درخت جمعے از فقیران لا ابالی نشستہ اند و بعضی کو کنارے مالند و بعضی  
 ہنگامی سائند درین میان مردے زندہ پوشیدہ چنبن و چنان کہ بران  
 درخت تکیہ زدہ نشستہ و بظاہر با ایشان ست و بمعنی بری از ایشان  
 دعاے ما با و میرسانی و میگوئی فقیر خانہا قریب ست ماتیوان ساعۃ  
 رسید رفتم و بہان نشان کہ فرمودہ بودند جمیع را زیر آن درخت بنشستم  
 آن عزیز کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدید بنشستم نمود و پیش از آنکہ من تبلیغ و  
 نمایم نام حضرت ایشان بردہ گفت خادم ایشان گفتی کہ گفت خود  
 نیامدند و ما را طلب نمودند خوب اینچنین باشند و بان ہمہ شینان گفت ما  
 درین شہر بارے داریم اورا دیدہ خواہم آمد و در راہ و آمدہ تعجیل تمام  
 میرفت و من نیز در تفاسے او خود را در غایت تعجیل و غفلت سے یافتہ  
 تا آنکہ ساعۃ بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدیم رسیدن ما بہان  
 و برآمدن ایشان از خانہ بہان و بان درویش معانقہ سخت نمودند

دوست او گرفته بر تختی که در میان دروازه سیرون و درون نهاده  
 بودند نشاندند با هم نشستند و سه حرفی با هم گفته بیشتر شجاعت  
 گذرانیدند درین میان آن مهمان آب طلبید فقیر دیده ظرفی را  
 پر آب کرده آورد چون نزدیک آن عزیز رسیدیم چه بینیم که حضرت  
 ایشانند گفتیم مانا که بعد از رفتن من برای آب سکان نشستن حضرت  
 ایشان و آن بزرگ مهمان تبدیل گردیده چون بسوئی که عزیز دیگر نشسته  
 رفتیم که آب بپشت او بپیم دیدیم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان  
 بر جای خود است از بهیبت مشاهده این حال بر دیوار تکیه زده بنخود ایستاد  
 چون بخود آمدیم نماز شام آخر شده بود و حضرت ایشان در پیش  
 برخاسته بعد از آن حضرت ایشان بپس گفتند آنچه دیدیم از یکایک  
 مستور دارے اکنون چون ترا از محرمات و عاشقان ایشان دیدیم به  
 تو رسانیدم را و گویید بعد از استماع سرگزشت او با خود گفتیم  
 آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده اگر صدق مقرون است  
 پس این درویش از صاحب دلان صادق القول است بعد از خیر روز  
 موافق اخبار اخبار متواتره رسیدیم و ما بآن درویش و پیر بزرگوار  
 خویش اتفاقاً دیگر حاصل شد خفیه نمائند که از جماعه که نظر بر قبول از  
 حضرت ایشان یافته اند انجمنین احوال و اقوال جریحی باشد که بعضی  
 طالبان که از فرد و اصحاب ایشان بوده اند و با ما آنحضرت متوجه طایفی  
 شده اند آنرا از آرا گمیا و رفیقها را و سے داده از ایشان چه گویند  
 از آنرا که در میان ما و ایشان است که ناخفته بوده

گذرانده بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن مهارت تمام  
 داشت روزی در مجلسی که جناب استاد سے و این فقیر یکجا نشسته  
 بودیم مردی یکی از مشایخ اعلام وقت را نام برده گفت که او فلان  
 شخص را خلافت داده است و بفلان بلده فرستاده اما بیج از صحبت او  
 اثری در حالتی و انصیحت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمیع حاصل نیکو در  
 سواد نگفت محبر کمال تمام المشاهده والمعرفه باید تا از مریحان برکت  
 بطور آید پس آب در چشم گردانید و فقیر گفت حرفی میگویم نه برا  
 فخر خود بل بر اے آنکه ازین نقل باشد و برکت افرانقاس حضرت  
 پیر دستگیر پی برده شود گفت چون من بعد از چند روزی که در خانقاه  
 ایشان گذراندم خصیصت لاهور خواستم وقت وداع فرمودند که دوشن  
 تعلیم ذکر خواهی کرد از آنجا که بر نقصان خود مطلع بودم بسیار تعجب شدم  
 اما ادب را غدر در میان نیاوردم چون به لاهور رسیدم روزی یکی  
 از طالب علم آمد گفت شنویم که ایشان ترا فرموده اند که دوشن را تعلیم  
 طریقت بگوئی که ازان من باشم بشنودیم و گفتم ایشان بنده تو را  
 کرده اند من مردی ام طالب العلم چنین و چنان چه این لائق این  
 باشم چند آنکه بلینیت و خشونت غریب گفتم آن سائل از سر  
 و انمی شد بل بشیر الحاح می نمود تا روزی گفتم تا که وقت باشد  
 او بکنه را غم کیبار تعلیم ذکرش داده از سر واکتم در گوشه مسجد او را برده  
 نوعی که از حضرت ایشان دیده بودم و شنیده با و گفتم و خود نیز  
 مشغول شدم مرا نیت و حالتی عجیب فر گرفت و آن متعلم را کیفیت  
 در آن زمان است و خود در آن وقت دیگر از او نام

حقائق و مكنونات اين نسخه بهره كافي بدست آرد و سنا توان بيني روزگار  
 ناسنجار تخمين نادره زمانه را در پي ده خمول نشانه بود اگر نه دستياري  
 صاحب فراموش بكار بود سچ همچنان در تنق و سهول ماند سچ هر حيث  
 علم سلوك و فقر را درين وقت روز بازاری نماند اما آگاه دلال اهل فوق  
 هنوز دستي در سينه باقي ست كه خاطر صفا آگين شان سچ آنكه آه چنين  
 تصنيفات را پيش نظر دارند نهي آساييد اصل نسخه هر چند بقباله و صحت  
 اتصاف داشت اما محتاج بشنخه ديگر بود و هر چند بهمت تلاش گماشته  
 دست بدان مقصود نرسيد لاجرم از همان باب نسخه است  
 و در صحت آنچه از معان بكار رفت اصل كتاب بدين شاه دست با آيه  
 بگويم كه همه جواب ست و همه صحيح ليكن توان گفتن كه نسخه مطبوع قابل  
 مطالعه است تفيدان گرديد و از يك شمع هزار شمع بمجمل طلب سر شمع  
 است تقا لے ميندگان را فيض جاودانه ازان نصيب نوآيد آئين كهن

## تايخ خانه الطبع

شد طبع چو زبده المقامات      مجموع خوارق و كرامات  
 تايخ ز پايه احمد آمد      آراسته زبده المقامات

تمت يا مخير

۱  
 ی  
 نو

## اشتراک کتب مطبع محمود پریس

اس مطبع میں کتب مفصلہ ذیل خوشخط عمدہ کاغذ پر موزون تقطیع کی موجود ہیں جن میں سے جو کو خواہش ہو طلب فرمائیں اور قیمت اسکی عنایت کریں

۱۔ مات حضرت خواجہ عثمان مارونی چشتی قدس اللہ سرہ

۲۔ طات حضرت خواجہ معین الدین چشتی اجمیری قدس اللہ سرہ

۳۔ غالات الصوفیہ تالیف شاہ محمد کاظم و شاہ ترا سب علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما

۴۔ فوائد انوار ملفوظات حضرت سلطان المشائخ محبوب آلوی سید نظام الدین ہمدانی قدس سرہ

۵۔ فوائد حضرت امیر حسن علاء سنجری قریب الاختتام

۶۔ نامہ نماندن حضرت شاہ مینا صاحب ولایت لکھنؤ قدس سرہ قریب الاختتام

۷۔ ہدایہ القامات نماندن نقشبندیہ مجددیہ

۸۔ تہذیب التہذیب تصنیف جدید نظم علم اخلاق میں

ابو الحسن و پرائیٹر محمود پریس انوار علیہ السلام بازار حباب و لال

## استہار مطبع محمود پریس

یہ مطبع شروع ۱۳۵۵ء سے کھولا گیا اس میں کتابیں اور سرائے علم اخلاق اور علم تصوف کے اور محفوظات اور مکتوبات بزرگان دین اور اولیاء صاحب یقین کے مطبع ہوئے اور ہوتے ہیں جن حضرات کو چھپوانا ایسی کتابوں اور رسالوں کا منظم و بطریق خاطر اس مطبع میں ارسال فرمائیں عمدہ اور ارزان اور صحیح چھاپ دیں نصف لاگت پیشگی اور نصف باقی اختتام اور طیاری کے بعد عطا کرنی ہوگا مالک مطبع کی طرف سے اقرار ہو کہ حسن معاملہ اور رعایت صاحب فرمائش عمل میں آئیگی اور لحاظ ہوگا کہ اہل فرمائش اور مشتری صاحب معاملہ کا نقصان نہونے پائے و ماتر

العمر  
بندہ الیوا حسن پریس مطبع محمود  
واقعہ بازار جہاؤ لال کھن

ب۔ شاد دنیا صاحب دلا



5118  
P0

DUE DATE

91.

AIR 27 1981

S

1

10-03-01

R10-03-01

r

.

282.

١١٨  
 ٢٠

٤٨٤٠  
 زكاة لثقات

٩٢٠

Date	No.	Date	No.
19.03.07			
٩١٧			